

نام کتاب: المعیار و الموازنة / ترجمه

نویسنده: جعفر بن محمد اسکافی / مترجم محمود مهدوی دامغانی

وفات: ۲۴۰ ق / مترجم معاصر

تعداد جلد واقعی: ۱

زبان: فارسی

موضوع: أمير المؤمنين عليه السلام

ناشر: نشر نی

مکان نشر: تهران

ص: ۱۳

مقدمه مترجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ.

یکی از کتابهای ارزنده و مرجع درباره اثبات برتری امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام پس از حضرت ختمی مرتبت (ص) و پیامبران بر همه خلق و تمامی مسلمانان کتاب المعیار و الموازنة است. این کتاب در نیمه اول قرن سوم هجری تألیف شده و نام آن در منابع کهن و از جمله در الفهرست ابن ندیم آمده است. «۱» این کتاب نمودار اندیشه و باور گروه معتزله بغداد است که پس از پیامبران به برتری امیر المؤمنین علی علیه السلام بر همگان اعتقاد داشتند.

بر خوانندگان گرامی پوشیده نیست که همین معتزله بغداد با داشتن چنین اندیشه‌ای در عین حال امامت مفضول را بر فاضل روا می‌دارند و به خلافت ابو بکر و عمر و عثمان و پیشوایی و امامت هر کس که با او بیعت شود، معتقدند. بزرگانی از متکلمان و دانشمندان شیعه از دیرباز بر رد این اعتقاد آنان کتابهایی تألیف کرده‌اند و تا آنجا که این بنده می‌داند، محمد بن علی بن نعمان معروف به مؤمن طاق از یاران حضرت امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السلام و درگذشته به سال ۱۶۱ هجری کتابی به نام الرد علی المعتزلة فی امامة المفضول تألیف کرده است. ابن ندیم نام این کتاب را در الفهرست ثبت کرده است، «۲» شیخ طوسی هم در فهرست خود این کتاب را از آثار مؤمن طاق دانسته است.

«۳»

شیخ مفید (ره) در پایان قرن چهارم و دهه نخست قرن پنجم چند کتاب در این باره تألیف کرده است

(۱) محمد بن اسحاق الندیم، الفهرست، به اهتمام مرحوم رضا تجدد، امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۰، ص ۲۱۳.

(۲) ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۱۴.

(۳) شیخ طوسی، الفهرست، به اهتمام استاد فقید دکتر محمود رامیار، مشهد، ۱۳۵۱ ش، ص ۳۲۳ و طوسی، رجال، چاپ نجف، ۱۳۸۰ ق، ص ۳۵۹-۳۰۴.

ص: ۱۴

که الافصاح، الايضاح، النصّ الجلی از ارزنده‌ترین آنهاست و برای اطلاع بیشتر می‌توان به مقاله سودمند مجله حوزه مراجعه کرد. «۱»

مؤلف کتاب المعیار و الموازنة ابو جعفر محمد بن عبد الله اسکافی دانشمند بزرگ معتزلی نیمه اول قرن سوم هجری و درگذشته به سال ۲۴۰ هجرت یا پسرش ابو القاسم جعفر بن محمد اسکافی است. ابن ندیم این کتاب را از تألیفات پسر می‌داند و در همان صفحه الفهرست می‌نویسد که ابو القاسم جعفر بن محمد اسکافی نویسنده‌ای توانا و دبیری خردمند بوده است و معتصم عباسی که از سال ۲۱۸ تا ۲۲۷ هجری بر مسند خلافت عباسی بوده است، «۲» سرپرستی یکی از دیوانهای خلافت را به او سپرده بود. پیش از آنکه به شرح حال و آثار پدر پردازیم، اشاره به این نکته لازم است که ابو القاسم جعفر بن محمد اسکافی هم باید متولد پیش از قرن سوم باشد، زیرا لازمه واگذاری سرپرستی دیوان به او از سوی معتصم که آخرین سال حکومتش ۲۴۷ هجری است، این است که او به حد کمال نسبی رسیده باشد و اگر عمر او را به هنگام سرپرستی دیوان خلافت ۳۰ سال بدانیم، تولدش حدود سال ۲۰۰ خواهد بود. در این صورت اگر کتاب المعیار و الموازنة را از مؤلفات پسر بدانیم، بازهم از لحاظ قدمت چیزی از ارزش آن کاسته نمی‌شود.

درباره پدر یعنی ابو جعفر محمد بن عبد الله اسکافی و کارهای او پس از این توضیح خواهیم داد. نسخه کتاب المعیار و الموازنة در سال ۱۳۹۹ هجری قمری در اختیار استاد محترم و محقق گرامی حضرت آقای حاج شیخ محمد باقر محمودی دامت افاداته قرار گرفته است «۳» و ایشان که در تصحیح و نشر آثار ارزنده موفق‌اند، کتاب را به صورتی پسندیده به سال ۱۴۰۲ هجری قمری در بیروت به چاپ رسانده‌اند و این ترجمه از آن چاپ صورت گرفته است.

این بنده در نوشتن این مقدمه از آنچه که ایشان در مقدمه خود بر کتاب آورده‌اند کمال بهره را برده‌ام و چون لازم بود مطالب دیگر و برخی از منابع را متذکر شوم، برای ترجمه کامل مقدمه ایشان که مطالب آن در این مقدمه گنجانیده شده است، ضرورتی احساس نشد.

نخستین کتابی که درباره ابو جعفر محمد بن عبد الله اسکافی مطالبی از قول بلخی «۴» ثبت کرده است و نام و آثار پسرش را هم ذیل آن آورده است، همان کتاب الفهرست ابن ندیم است که ترجمه گفتارش چنین است:

«بلخی گوید: اسکافی یعنی ابو جعفر محمد بن عبد الله، اصل او از سمرقند است. در دانش و زیرکی و

(۱) مجله حوزه، شماره ۵۴، بهمن و اسفند ۱۳۷۱، ص ۳۳۳-۲۵۳.

(۲) سیوطی، تاریخ الخلفاء، به اهتمام محمد محبی الدین عبد الحمید، مصر، ۱۳۸۹ ق، ص ۳۳۵.

(۳) حضرت آقای محمودی به نشر و تصحیح انتقادی بسیار پسندیده و متون ارزنده‌ای چون بخشهایی از انساب الاشراف بلاذری و استخراج شرح حال حضرت امیر از تاریخ ابن عساکر و تألیف نهج السعادة موفق بوده‌اند. برای اطلاع بیشتر به مصاحبه کیهان فرهنگی با ایشان در شماره نهم، سال سوم، آذر ماه ۱۳۶۵ مراجعه فرمایید که آثار خود را به تفصیل معرفی کرده‌اند.

(۴) آیا مقصود ابو القاسم بلخی دانشمند معروف معتزلی درگذشته اواخر قرن سوم است؟ یا احمد بن سهل بلخی درگذشته به سال ۳۲۲ که کتابی هم به نام الاسماء و الکنی و الالقاب دارد و ابن ندیم در الفهرست، ص ۱۵۳ آورده است؟

ص: ۱۵

معرفت و بلندی همت و خویشتن‌داری و پاکی از آلودگیها کم مانند و دارای منزلتی شگفت بود. به مقامی رسید که هیچ یک از همانندهای او بدان نرسید. معتصم سخت شیفته او بود و او را بر دیگران مقدم می‌داشت و برای او گشایش فراهم می‌ساخت. به من خبر رسیده است که هرگاه او سخن می‌گفته است معتصم خاموش به او گوش می‌سپرده و هر کس هم در مجلس حاضر بوده خاموش می‌مانده است و هیچ کس یک کلمه بر زبان نمی‌آورده است و چون گفتار اسکافی تمام می‌شد، معتصم به حاضران می‌نگریست و می‌گفت چه کسی می‌تواند از این گفتار و بیان روی گردان باشد و خطاب به اسکافی می‌گفت: ای محمد! همین مذهب و اعتقاد را بر موالی عرضه دار و هر کس از ایشان که از آن سرپیچی کرد به من بگو، تا او را چنین و چنان کنم.

اسکافی به سال چهلیم - یعنی سال ۲۴۰ هجری - درگذشت و چون خبر مرگش به محمد بن عیسی برغوث رسید، سجده شکر به جای آورد! و خود شش ماه پس از مرگ اسکافی درگذشت. اسکافی نخست دوزنده بود و پدر و مادرش او را از آموختن علم و کلام باز می‌داشتند و به همان پیشه و کار تشویق می‌کردند. جعفر بن حرب «۱» او را پیش خود برد و هر ماه بیست درهم به جای درآمد دوزندگی برای مادر او می‌فرستاد.

کتابهایی که اسکافی تألیف کرده است بدین شرح است:

۱. کتاب اللطیف، ۲. کتاب البدل، ۳. کتاب الردّ علی النّظام، ۴. کتاب المقامات فی تفضیل علی علیه السلام، ۵. کتاب اثبات خلق القرآن، ۶. کتاب الرد علی المشبهة، ۷. کتاب المخلوق علی المجبرة، ۸. کتاب بیان المشکل علی برغوث، ۹. کتاب التمویه نقض کتاب حفص، ۱۰. کتاب النقض لکتاب الحسین النّجار، ۱۱. کتاب الرد علی من انکر خلق القرآن، ۱۲. کتاب الشرح لاقاویل المجبرة، ۱۳. کتاب ابطال قول من قال بتعذیب الاطفال، ۱۴. کتاب جمل قول اهل الحق، ۱۵. کتاب النعیم، ۱۶. کتاب ما اختلف فيه المتکلمون، ۱۷. کتاب الحسین علی الردّ حسین فی الاستطاعة، ۱۸. کتاب فضایل علی

علیه السلام، ۱۹. کتاب الاشربة، ۲۰. کتاب العطب، ۲۱. کتاب علی هشام، ۲۲. کتاب نقض کتاب ابن شیبب فی الوعید.»
«۲»

مسأله مهم این است که از این بیست و دو کتاب که ابن ندیم برشمرده است، دو کتاب درباره فضایل و تفضیل علی علیه السلام است.

مسعودی دانشمند بزرگ نیمه اول قرن چهارم که معاصر ابن ندیم و درگذشته به سال ۳۴۶ هجری است در کتاب مروج الذهب درباره اسکافی چنین آورده است:

«مردی از مشایخ معتزله بغداد و سران ایشان که اهل دین و پارسایی و معتقد به برتری علی علیه السلام بر دیگران و در همان حال معتقد بر درستی امامت مفضول بوده است، ابو جعفر محمد بن عبد الله

(۱) جعفر بن حرب همدانی از بزرگ‌زادگان و پیشوایان بزرگ معتزله و شاگرد برجسته ابو الهذیل علاف و درگذشته به سال ۲۳۶ هجری است. به تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۶۳ مراجعه فرمایید.

(۲) ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۱۳.

ص: ۱۶

اسکافی است که بر کتاب جاحظ به نام العثمانیه، ردی نوشته که به نقض العثمانیه معروف است. اسکافی به سال ۲۴۰ هجری درگذشته است.» «۱»

ملاحظه می‌فرمایید که مسعودی، اسکافی را به دیانت و پارسایی می‌ستاید.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه که در نیمه اول قرن هفتم تألیف شده است فراوان از اسکافی نام برده و عقیده او را به گونه‌ای آشکار بیان کرده است. او ضمن شرح خطبه ۵۷ نهج البلاغه چنین می‌نویسد:

«شیخ ما ابو جعفر اسکافی که خدایش رحمت کند، از کسانی است که به حقیقت معروف به دوستی علی علیه السلام و از مبالغه کنندگان در تفضیل آن حضرت بر دیگران است و هر چند اعتقاد به تفضیل میان عموم یاران بغدادی ما شایع است، ولی ابو جعفر اسکافی در این عقیده از همگان استوارتر و اظهار نظرش خالصانه‌تر است.» «۲»

ابن ابی الحدید در شرح نامه شماره ۵۴ نهج البلاغه همچنین می‌نویسد:

«شیخ ما ابو جعفر اسکافی نامش محمد و نام پدرش عبد الله است، قاضی عبد الجبار معتزلی او را در طبقه هفتم از معتزله قرار داده است و می‌گوید: ابو جعفر اسکافی مردی عالم و با فضیلت بوده و هفتاد کتاب در علم کلام تألیف کرده است و هموست که بر کتاب العثمانیه جاحظ نقض و رد نوشته است و بر قاعده معتزله بغداد معتقد به برتری علی علیه السلام بر دیگر اصحاب بوده است و به گونه حقیقی علوی و به کمی تعصب و انصاف آراسته بوده است.» «۳»

می‌بینید که ابن ابی الحدید آنچه را که قاضی عبد الجبار در طبقات المعتزله آورده، نقل کرده است.

احمد بن یحیی بن المرتضی هم در کتاب خود اسکافی را از طبقه هفتم معتزله شمرده است. او هم می‌نویسد اسکافی هفتاد کتاب در علم کلام تألیف کرده است و در سال ۲۴۰ هجری درگذشته است. «۴»

کس دیگری که چند سطری درباره اسکافی نوشته است، ابن حجر عسقلانی است که ضمن مطالب ابن ندیم افزوده است که اسکافی را با کرایسی و افرادی دیگر مباحثات و مناظرات مفصل بوده است. «۵»

محدث خبیر مرحوم حاج شیخ عباس قمی هم سال مرگ اسکافی را همان سال ۲۴۰ هجری ثبت کرده است. «۶»

متذکر می‌گردد که در پاره‌ای از کتابها تاریخ مرگ اسکافی را به اشتباه ۴۰۴ «۷» و ۳۳۴ هجری نوشته‌اند که بدون تردید اشتباه است، و روشن است که با سال درگذشت محمد بن احمد بن جنید اسکافی و محمد بن همام اسکافی اشتباه کرده‌اند.

(۱) مسعودی، مروج الذهب، چاپ باریه دومینار، پاریس، ج ۶، ص ۵۸ و ج ۷، ص ۲۳۱.

(۲) به جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۲، ترجمه به قلم ابن بنده، نشر نی، تهران، ۱۳۶۸ ش، ص ۲۳۱ مراجعه فرمایید.

(۳) به شرح نهج البلاغه، ج ۲، به اهتمام محمد ابو الفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۶۳ میلادی، ص ۱۳۲ مراجعه فرمایید.

(۴) طبقات المعتزله، افست از چاپ ولز، بیروت، ۱۳۸۰ ق، ص ۷۸.

(۵) لسان المیزان، ج ۵، چاپ افست اعلمی، بیروت، بدون تاریخ، ص ۲۲۱.

(۶) الکنی و الالقاب، ج ۲، چاپ صیدا، ۱۳۵۸ ق، ص ۲۳.

(۷) بستانی، دائرة المعارف، ج ۳، ص ۵۴۰ و حواشی توضیح الملل، ج ۱، ص ۴۷.

ص: ۱۷

نکته دیگر این است که برخی از مؤلفان و تذکره‌نویسان اسکافی را به اسکاف که بخشی از ناحیه نهروان است و میان بغداد و واسط قرار داشته، منسوب دانسته‌اند. «۱» این نسبت درباره ابن جنید و محمد بن همام درست است در حالی که درباره ابو جعفر محمد بن عبد الله که ابن ندیم اصل او را از سمرقند می‌داند و ابن حجر عسقلانی هم این موضوع را به صورت تأکید آورده و می‌گوید، باید بگوییم که اصل او از سمرقند است، قابل تأمل است. با توجه به این موضوع که اسکافی پیش از آغاز به آموختن، پیشه دوزندگی داشته است و کلمه اسکاف هر چند به معنی موزه و پای‌افزار است ولی از دیرباز در فرهنگهای عربی این لغت را به معنی پیشه‌ور و آزموده و ورزیده هم معنی کرده‌اند، و این درید و ابن منظور

و فیروزآبادی نیز کلمه اسکاف را به این معنی نقل کرده‌اند، «۲» در این صورت آیا بهتر نیست که درباره ابو جعفر محمد بن عبد الله این نسبت را از لحاظ پیشه و هنر یا ورزیدگی او بدانیم، زیرا او از مردم ناحیه اسکاف نبوده است.

اهمیت اسکافی از لحاظ اعتقادی چنان است که شاخه‌ای از معتزله را که پیرو افکار او بوده‌اند اسکافیه نام نهاده‌اند و در کتابهای ملل و نحل نام این گروه ثبت شده است. «۳» مکتب فکری اسکافی تا شش قرن پس از او پایدار بوده و فرقه اسکافیه تا قرن نهم هجری در مصر باقی بوده‌اند، مقریزی در کتاب خط خود ضمن برشمردن پیروان مذاهب فکری مسلمانان مصر چنین نوشته است:

«ششم، اسکافیه که پیروان ابو جعفر محمد بن عبد الله اسکافی‌اند». «۴»

در کتابهای قرن چهارم هجری و به عنوان مثال در کتاب ارزشمند مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، به قلم ابو الحسن اشعری، درگذشته به سال ۳۲۴ هجری، می‌توان به فراوانی اظهار نظر اسکافی را در موضوعات مختلف در قبال اظهار نظر دیگران دید. «۵»

موضوع درخور توضیح و دقت دیگر، این است که دستگاه خلافت عباسی از آغاز تا پایان حکومت معتزله را به شدت در مقابل شیعه و علویان تقویت و حمایت می‌کرده‌اند، زیرا معتزله در همه احوال بر این عقیده بوده‌اند که امامت و پیشوایی مفصول بر فاضل روا و درست است و به همین سبب هم هیچ گونه اعتراضی بر خلیفگان نداشته‌اند و بسیار روشن است که از لحاظ سقّاح و منصور و هارون و مأمون حمایت از این جناح به مصلحت بوده است و کجا می‌توان آن را با عقیده متکلم بزرگ شیعه مؤمن طاق و در دوره‌های بعد با عقیده بزرگانی چون شیخ مفید و سید مرتضی یکسان دانست که امامت مفصول بر فاضل را به هیچ روی درست نمی‌دانستند. به همین سبب است که اسکافی و ابن ابی دؤاد و امثال او از حمایت

(۱) به معجم البلدان، ج ۱، چاپ مصر، ۱۹۰۶ م، ص ۲۳۳ و مرحوم محدث قمی (ره)، هدیه الاحباب، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۳ ش، ص ۱۱۲ مراجعه فرمایید.

(۲) ابن درید، جمهرة اللغة، ج ۳، چاپ افست بغداد، ص ۳۸ و ابن منظور، لسان العرب، ج ۹، ۱۴۰۵ ق، ص ۱۵۷.

(۳) شهرستانی، الملل و النحل، به اهتمام محمد سید کیلانی، مصر، ۱۳۸۷ ق، ص ۵۸ و توضیح الملل، ج ۱، چاپ استاد دکتر سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۶۲ ش، ص ۴۷.

(۴) مقریزی، خط، ج ۲، افست بغداد، بدون تاریخ، ص ۳۴۶.

(۵) ترجمه مقالات الاسلامیین، به قلم استاد دکتر محسن مؤیدی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۲ ش، ص ۹۱، ۹۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۷.

آشکار مأمون و معتصم برخوردار بودند. این نکته نباید بر خواننده بصیر پوشیده بماند که در همان حال به تحریک خلیفگان عباسی و بازیگران سیاسی، برخی از بزرگان معتزله که نمودار کامل آن جاحظ است، نه از باب دوستی و اعتقاد به عثمان و عثمانیان بلکه برای کاستن منزلت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و شیفتگان علویان به نوشتن کتابهایی درباره فضایل و مناقب عثمان پرداختند و کتابهایی چون العثمانیه پدید آوردند و به این کار بسنده نکردند و در مجالس عیش و نوش دربار متوکل کار به آنجا کشید که مسخرگان و دلکان درباره اهانت به شخص علی بن ابی طالب علیه السلام آنچه نباید انجام دهند انجام می‌دادند. این بنده نمی‌خواهم این مقدمه را با نقل کردارهای نکوهیده آنان آلوده سازم اما این موضوع چندان ادامه یافت که منتصر، پسر و جانشین متوکل در حضور جمع او را از آن کار بازداشت و چون آثار غیرت و خشم بر منتصر آشکار شده بود، متوکل او را سخت دشنام داد و نسبت به مادرش ناسزا گفت.

همین پیشامد یکی از انگیزه‌های منتصر برای کشتن متوکل بود. «۱» رفتار خشونت‌آمیز متوکل عباسی با ابن سکیت دانشمند آزاده که دستور اعدام او را به بدترین صورت صادر کرد و زبان ابن سکیت را از پس گردنش بیرون کشیدند زیرا سخن در ستایش علی گفته بود، نمونه‌ای از سخت‌گیری بر شیعیان است و این موضوع در صفحات تاریخ نیز ثبت است. «۲» با این اوضاع و احوال شهادت اعتقادی و اخلاقی اسکافی در تألیف کتابهای نقض العثمانیه، و خود یا پسرش در نگارش المعیار و الموازنه به خوبی آشکار می‌شود، به ویژه که پس از تألیف نقض العثمانیه، جاحظ در پی آزار اسکافی بوده است و اسکافی از او روی پنهان می‌کرده است که با او رویاروی نشود. «۳»

از همه آثار ارزنده اسکافی که به گفته قاضی عبد الجبار معتزلی هفتاد کتاب در علم کلام بوده است و همان گونه که دیدید، ابن ندیم بیست و دو کتاب او را نام می‌برد، تا کنون چیزی بجز بخشهایی از کتاب نقض العثمانیه او و همین کتاب المعیار و الموازنه به دست نیامده است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه بخشهایی از نقض العثمانیه را در جاهای مختلف آورده است و بیشتر به صورت نقل به معنی است نه نقل به مضمون. استاد عبد السلام محمد هارون دانشمند معاصر مصری که به تصحیح و نشر بسیاری از آثار ارزنده چون وقعة صفین نصر بن مزاحم منقری و البیان و التبیین جاحظ و دهها کتاب دیگر موفق بوده‌اند، تمام مطالب کتاب نقض العثمانیه اسکافی را که ابن ابی الحدید ضمن شرح خطبه‌های مختلف و نامه‌ها آورده است، گرد آورده و در پایان کتاب العثمانیه جاحظ چاپ مصر به صورت پیوستی جداگانه ضمیمه کرده است. سعی او مشکور باد و امیدوارم که از عنایات ویژه امیر المؤمنین علی علیه السلام برخوردار گردد.

کتاب المقامات فی تفضیل علی علیه السلام که چهارمین کتاب از کتابهای اسکافی است که ابن ندیم در

(۱) به دمیری، حیاة الحیوان الکبری، ج ۱، چاپ مصر، بدون تاریخ، ص ۸۴ و ابن طقطقا، الفخری، چاپ بیروت، ۱۳۸۶ ق، ص ۲۳۷ مراجعه فرمایید.

(۲) به ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۵، به اهتمام محمد محیی الدین عبد الحمید، مصر، ۱۳۶۷ ق، ص ۴۳۹ و الکنی و الالقب، ج ۱، ص ۳۰۳ مراجعه فرمایید.

الفهرست نام برده است، مورد استفاده سید رضی (ره) قرار گرفته است، زیرا در آغاز نامه پنجاه و چهارم نهج البلاغه نوشته است: «از نامه‌های آن حضرت برای طلحه و زبیر که همراه عمران بن حصین خزاعی گسیل فرموده است و این نامه را ابو جعفر اسکافی در کتاب المقامات آورده است.» «۱»

کتاب المعیار و الموازنه که همچون بسیاری از کتابهای دیگر در پاسخ به پرسش برخی از پرسشگران تألیف شده است، نخست این مبحث را طرح کرده است که سبب و انگیزه انحراف مردم از امیر المؤمنین علی علیه السلام کینه و دشمنی گروهی و تعصب دوره جاهلی بوده است. آنگاه روایات بزرگان صحابه را درباره افضلیت علی علیه السلام و بی‌ارزشی روایات برخی از صحابه معمولی درباره مفضول بودن آن حضرت را آورده و آنها را رد کرده است. سپس به مقایسه رفتار امیر المؤمنین با عثمان و داستان خودداری گروهی از بیعت با آن حضرت و بردباری و سعه صدر او پرداخته و سپس موضوع جنگ جمل را مورد بررسی قرار می‌دهد. و مسائلی چون پایبندی علی علیه السلام به اصول مکارم اخلاق و اجتماع همه محاسن را در ایشان با استناد به احادیث مورد قبول اهل سنت ثابت می‌کند که خوانندگان گرامی سرفصل این مسائل را در فهرست کتاب ملاحظه خواهند کرد و نیازی به تکرار آن در این مقدمه نیست.

برخی از انگیزه‌های این بنده در ترجمه این کتاب به طور خلاصه بازگو می‌شود:

۱. مؤلف کتاب از چهره‌های درخشان علمی قرن دوم و سوم هجری است و به حق او را می‌توان در زمره دانشمندان بزرگ آن دوره همچون ابن هشام، واقدی، محمد بن سعد، نصر بن مزاحم منقری، ثقفی و ابن شبّه و نظایر آنان شمرد.

۲. این کتاب نموداری از عقیده و عواطف عالیّه مسلمانان غیر عرب نسبت به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که همراه با شهادت اخلاقی و دلیری در بیان حق و با روش بسیار پسندیده و منطقی و بدون تعصب تألیف شده است.

۳. محقق محترم که کتاب را تصحیح و منتشر کرده‌اند در همه موارد تعلیقات بسیار سودمند مرقوم داشته‌اند که زحمت تتبع را از دوش این بنده برداشته‌اند و پابره‌های ایشان بر کتاب راهگشا و راهنمای این بنده بوده است و مطالبی که گاه‌گاه بر آن حواشی فزوده‌ام، در همان جهت کار ایشان است و به عنوان مثال ارجاعات به پاره‌ای از ترجمه‌های معاصر است.

۴. با توجه به این موضوع که کتاب المعیار و الموازنه حدود ۱۸۰ سال پیش از رحلت سید رضی (ره) و گردآوری نهج البلاغه تألیف شده است و بسیاری از خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار امیر المؤمنین علی علیه السلام در آن آمده است از دو جهت در خور کمال اهمیت است، نخست آن که خطبه‌هایی در آن آمده است که از نظر رسید رضی پوشیده مانده یا مصلحت در گزینش آن نبوده است، دو دیگر آن که این کتاب از مراجع استوار و منابع ارزنده بسیاری از خطبه‌های نهج البلاغه و پاسخگوی اعتراض افراد مغرض و کم اطلاع درباره نهج البلاغه است که با ادعای نادرستی در صحت آن گرفتار شک و تردید شده‌اند. هر

(۱) به نهج البلاغه، ج ۲، ترجمه فارسی حدود قرن پنجم و ششم، به تصحیح استاد دکتر عزیز الله جوینی، ص ۳۶۹
مراجعة فرماید.

ص: ۲۰

چند این کتاب گرانقدر به هنگام تألیف کتابهایی چون استناد نهج البلاغه استاد فقید امتیاز علیخان عرشی و مصادر نهج البلاغه و اسانیده استاد دانشمند سید عبد الزهراء حسینی خطیب و روشهای تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغه استاد محمد دشتی در اختیار مؤلفان نبوده است، ولی امید می‌رود از این پس مورد استناد قرار گیرد.

خوشبختانه کتاب مورد توجه و استفاده اساتید محترم قرار گرفته است و به عنوان مثال استاد علامه سید جعفر مرتضی‌العاملی در کتاب سلمان الفارسی خود که به سال ۱۴۱۰ قمری چاپ شده است، از آن استفاده کرده و بدان ارجاع داده‌اند. «۱»

۵. ترجمه این گونه کتابهای استوار و مراجع کهن که نموداری از اخلاص و محبت افراد غیر شیعی نسبت به امیر المؤمنین علی علیه السلام است و دوستی و مودّت آنان را نشان می‌دهد برای شیعیانی که نمی‌توانند از این منابع که به زبان عربی است، استفاده کنند، بسیار سودبخش خواهد بود و مایه استواری و داد و اعتقاد آنان می‌شود و چنین است که خداوند برای مؤمنان راستین و آنان که کردار پسندیده دارند، محبت ویژه‌ای در دل بندگان می‌افکند و خود فرموده است: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا** «۲»- همانا آنان که ایمان آرند و کردارهای صالح انجام دهند خدای رحمان برای آنان دوستی می‌نهد- و بدون تردید علی علیه السلام از مظاهر کمال ایمان و عمل صالح است و باید دوستی او در دل‌های مردمان جایگزین و استوار باشد.

بدین منظور نخست از درگاه خداوند متعال طلب خیر و از ارواح پاک اولیاء به ویژه از ساحت مقدس علوی استمداد کردم و خدای را سخت سپاسگزار و آن امام معصوم را منت دارم که توفیق ترجمه این کتاب به این بنده ناتوان ارزانی شد.

تردیدی نیست که در این ترجمه کاستیها و نارساییهایی خواهد بود که امید است از راهنمایی اهل فضل برخوردار باشم.

در پایان این مقدمه نخست بر خود فرض می‌بینم که مراتب احترام و ادب خود را به روان پاک پدر بزرگوارم حضرت آیه الله حاج شیخ محمد کاظم مهدوی دامغانی طالب ثراه و روان مادر دین باور و شریف خود که به راستی شیفته و سرسپرده خاندان عصمت و طهارت و مودّت کیش و تقوی پیشه بودند، تقدیم دارم و امیدوارم مشمول عنایات و الطاف مولی الموحدین و قائد الغر المحجلین قرار گیرند. همچنین از دو برادر معظم و گرامی خود حضرت استاد دکتر احمد و حضرت آیت الله حاج شیخ محمد رضا مهدوی دامغانی ادام الله ایام افاضاتهما سپاسگزارم که در رفع مشکلاتی که متوجه شده و پرسیده‌ام مرا یاری داده‌اند و چه بسیار مواردی که متوجه نبوده‌ام بیرسم و خطای آن بر عهده خود این بنده است.

از اعضای محترم شرکت نشر نی به ویژه دوست خردمند دانش‌پژوه آقای جعفر همایی که با

(۱) به عنوان مثال به صفحه ۱۴۳ کتاب مذکور مراجعه فرمایید.

(۲) آیه ۹۷ سوره نوزدهم - مریم زمخشری در تفسیر کشاف و سیوطی در تفسیر در المنثور و دیگران شأن نزول این آیه را درباره علی علیه السلام می‌دانند و به فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ج ۱، ص ۲۷۶ مراجعه فرمایید.

ص: ۲۱

گشاده‌رویی انتشار این اثر را پذیرا شده‌اند، سپاسگزارم، خداوندشان توفیق بیشتر در نشر آثار دینی و علمی ارزانی دارد. اگر در این کار کوچک اندک خدمتی صورت گرفته است از مصادیق بارز و ما بکم من نعمة فمن الله است و هر گونه سهو و خطا سرزده از نفس گنهکار این بنده است که و ما اصابک من سيئة فمن نفسي. و به هر حال آرزومندم به چشم رضا و مرحمت مقبول پیشگاه امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه قرار گیرد که

و لا یداینهم قوم و ان کرموا

لا یستطیع جواد کنه جودهم

و یسترب به الاحسان و النعم

یستدفع الشر و البلوی بحبهم

کمترین بنده درگاه علوی محمود مهدوی دامغانی مشهد مقدس رضوی، چهار شنبه هجدهم ذیحجه ۱۴۱۳ «عید سعید غدیر» برابر نوزدهم خرداد ماه ۱۳۷۲ خورشیدی و نهم ژوئن ۱۹۹۳ میلادی

ص: ۲۳

[مقدمه]

بسم الله الرحمن الرحيم و به تفتی (۱) سپاس و ستایش خداوند پروردگار جهانیان را که چیزی چنو نیست و هموست که شنوا و بیناست. و درود خداوند بر سرور ما محمد و بر آل و یاران او و بر همه پیامبران باد.

خداوند حق اولیای خود را بزرگ فرموده و دوستی آنان را به دوستی خود و محبت ایشان را به محبت خود پیوسته است. دوست داشتن اولیای خداوند، به میزان فضیلت آنان در اطاعت خدا بر ما واجب است و فرمان خداوند چنین صادر شده است که دوستی ورزیدن در راه خدا از بهترین وسایل تقرب به حق تعالی است. خداوند حرمت پیامبر خود و حرمت وصی او را بزرگ قرار داده است و حرمت مؤمن از بزرگترین حرمتهاست که خداوند مال و جان و خون مؤمن را محترم قرار داده و آمرزش خواهی و قیام برای یاری مؤمن را مقرر داشته است.

(۲) هر کس ایمان خود را به شناخت دوستان خداوند و بیزاری جستن از دشمنان او پیوند دهد، شناخت او کامل می‌شود و با دوستی خداوند در پرده عصمت قرار می‌گیرد. و هر کس چنین نکند، نادانی او سبب بازماندگی او می‌شود و شناخت او کامل نمی‌گردد و کمی کردارش او را از رسیدن به کمال فرمانبرداری بازمی‌دارد و در گروه گمراهان در می‌آید.

خداوند متعال در این باره چنین می‌فرماید:

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ «۱» - هر کس دشمن خداوند و فرشتگان او و پیامبرانش و جبریل و میکال باشد، همانا که خداوند دشمن کافران است.

(۱) آیه ۹۸ سوره دوم - بقره.

ص: ۲۴

و فرموده است: الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ «۱» - در این روز دوستان برخی دشمن برخی دیگرند، مگر پرهیزگاران.

و فرموده است: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ «۲» - این است و جز این نیست که مؤمنان برادرانند.

و فرموده است: لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ «۳» - دوستی مورزید با گروهی که خداوند بر آنان خشم گرفته است، آنان نه از شمايند و نه از ایشان.

(۱) خداوند به ما و شما چنگ زدن به ريسمان خود و قيام به حق را در مورد دوست داشتن دوستانش و دشمنی ورزیدن با دشمنانش ارزانی فرماید که خود فرموده است: لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ «۴» - نمی‌یابی گروهی را که به خدا و روز رستخیز ایمان آورده‌اند که دوستی بورزند با آن کس که با خدا و پیامبرش ستیز و دشمنی کند.

اینک پس از ستایش پروردگار خویش و درود فرستادن بر پیامبرمان، آغاز به پاسخ دادن درباره پرسش شما درباره اختلاف نظر میان مردم پیرامون یاران پیامبر (ص) می‌کنیم و آرزومندیم حق را روشن کنیم و راه درست را در آنچه رفته‌اند، کشف سازیم که در آن سلامت و رستگاری باشد، و نیرو و توانی جز به خداوند نیست.

(۱) آیه ۶۷ سوره چهل و سوم - زخرف.

(۲) بخشی از آیه ۱۰ سوره چهل و نهم - حجرات.

(۳) این آیه در قرآن مجید به صورت أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا است نه به این صورت که در متن آمده است. شاید هم کاتبان نسخه این آیه را که بخشی از آیه ۱۳ سوره مجادله است با آیه ۱۳ سوره ممتحنه درآمیخته‌اند.

(۴) بخشی از آیه ۲۲ سوره پنجاه و هشتم - مجادله.

ص: ۲۵

سبب انحراف مردم از علی (ع) ستیز و کینه و دشمنی قومی و تعصب جاهلی است

اینک خدایتان شما را از نابودی به سلامت دارد و در اعتقاد و گفتار به استقامت و درستی مؤید بدارد، بدانید که در موضوع پرسش شما از دیرباز سخن بسیار گفته شده است و اختلاف ایشان به درازا کشیده شده است و هوای دل ایشان گوناگون گردیده است و بدان سبب سینه‌های ایشان تنگی گرفته است و هماهنگی آنان ناهمگون شده است که از نخست، انگیزه آن کینه و ستیز و تعصب و خشم بوده است. چنین نبوده است که شک و شبهه‌ای به روش نادرست در آن وجود داشته باشد و همچنان که گفتیم ریشه‌های آن همان چیزهاست و سپس شاخه‌های آن ریشه، هوس را در دلها و گرایش از حق به ناحق را پدید آورده است (۲) و هر کس به اندازه هوس و هوای خویش سخن گفته است و هر چه دلش خواسته، اظهار داشته است و برای تأیید رای خود و تقویت عقیده و سخن خویش به ستیز و جدل پرداخته است و به روزگاران دراز سرگشته شده‌اند و به خطا درافتاده‌اند و گمراه گردیده‌اند. و چنان شده است که گفت‌وگو درباره آن به مردان و زنان عامی هم سرایت کرده است و گرفتاری و قیل و مقال در آن مورد بسیار گردیده است. و نسلا این کینه و ستیز را چنان به ارث برده‌اند که اگر کسی به سبب درست‌اندیشی از نادرستی گفتار و پندار ایشان بازمی‌ایستاد، دشنام می‌شنید و القاب ناشایسته به او می‌دادند و متهم به نوآوری ناپسند و گمراهی می‌شد.

(۳) کار به آنجا کشید که اگر گروههایی جمع می‌شدند و در مورد اختلافات دیگر و مسائل کلامی با یکدیگر مباحثه می‌کردند، گوینده و شنونده به روش پسندیده و انصاف می‌گفت و می‌شنید ولی همین‌که در این مورد گفت‌وگو می‌شد، سخت آشفته می‌شدند، آن چنان که اشخاص خاموش هم به سخن می‌آمدند. صداها بلند می‌شد و خروش برمی‌آوردند و از

ص: ۲۶

سرشت نرم خود دگرگون می‌گردیدند و در سخن چیرگی می‌جستند و زور می‌گفتند و گفتارشان حال آنان را دگرگون می‌ساخت که خشم و تعصب سراپای آنان را فرو می‌گرفت.

(۱) و این حال از اهل ادب و پیشوایان در علوم نظری و کلام هم سر می‌زد و شگفت است که آنچه گفتیم میان گروهی جریان داشت که پیشینه‌ای در تعصب نداشتند و کسی به ظاهر ایشان را به تعصب فرامی‌خواند و حق تقدیمی هم نداشتند که انگیزه خشم و حمیت آنان باشد. شگفتی بیشتر در آن است که خود آنان می‌گفتند و معتقد بودند که اختلاف نظر در این موضوع چندان مهم نیست و خطای در این مورد چندان بزرگ نیست و سخن و اختلاف نظر در این باره هرگز همچون سخن و اختلاف نظر در مورد توحید و عدل نیست.

ما این مقدمه را فراهم آوردیم تا شما بدانید که آفت آن گروه در این موضوع همان یک مسأله است و این انگیزه در آن پایدار است.

(۲) اما آن گروه از اصحاب حدیث که از حشویه «۱» بودند و دیگر مردم عوام در این مسأله به اندازه نادانی و کمی شناخت خود تعصب و سخت‌گیری داشتند که یارای تشخیص میان سنت و فریضه و آیین شرع و آنچه را که پادشاهان بنی امیه به آن فرامی‌خواندند، نداشتند و در نتیجه معتقد به عقیده آنان می‌شدند و همان گفتار را می‌گفتند.

هر چند پادشاهان اموی - و مروانی - از میان رفته‌اند ولی عموم مردمی که پیرو عقاید ایشان بوده‌اند، امروز [قرن سوم هجری] هم وجود دارند و به همان عقایدی که از پادشاهان سرکش و گذشتگان ستمگر خویش ارث برده‌اند، پایبند هستند.

توجه بنی امیه به این گناه خود تا آنجا رسید که آموزگاران را وادار می‌کردند عقاید آنان را در مکتبها به کودکان آموزش دهند تا کودکان با چنان پندارها پرورش یابند و در بزرگی و سالخورگی هم از دل آنان بیرون نرود.

(۳) جزوه‌هایی فراهم کرده بودند که در آن نام پیشوایان را چنین نوشته بودند: ابو بکر بن ابی قحافه، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، معاویه بن ابی سفیان.

و چنان شد که بیشتر عوام مردم علی بن ابی طالب و نسب او را نمی‌شناختند، نام او هم بر زبان هیچ یک از ایشان جاری نمی‌شد.

از اخباری که این موضوع را تأیید می‌کند، خبری است که از محمد بن حنفیه از جنگ جمل نقل شده است که می‌گفته است: به مردی حمله کردم و همین‌که نیزه‌ام خواست او را

(۱) زبیدی در تاج العروس، ج ۱۰، ص ۹۰ می‌نویسد حشویه گروهی از بدعت‌گزاران‌اند.

ص: ۲۷

فروگیرد، گفت من بر آیین عمر بن ابی طالب هستم! دانستم مقصود او علی است و نیزه را از او برداشتم.

(۱)

سخن در اثبات برتری علی (ع) به دلیل روایاتی که از بزرگان اصحاب نقل شده است در قبال روایتی که از ابن عمر بر خلاف آن نقل شده است،

و اینکه روایاتی که منحرکان از علی درباره عدم برتری او از قول گروهی اندک از صحابه ضعیف نقل کرده‌اند، در برابر روایاتی که گروه بسیاری از بزرگان صحابه در برتری او نقل کرده‌اند مردود است. وانگهی کسانی از بزرگان اصحاب که درباره عثمان سخن گفته‌اند بیش از صحابه بی‌اهمیتی هستند که درباره علی (ع) سخن گفته‌اند و به چه سبب منحرکان به سخن بزرگان صحابه و اشراف ایشان درباره عثمان متأثر نشده‌اند و به سخن فرومایگان درباره علی متأثر شده‌اند (۲) از جمله مطالبی که تو را راهنمایی می‌کند که عوام مردم در این مورد به سبب نداشتن دانش و شناخت، سرگردان و فریب خورده شده‌اند و نسبت به ایشان خدعه شده، این است که همگی گواهی می‌دهند ابو بکر افضل از عمر است و تنها به

حدیثی از عبد الله بن عمر استناد می‌کنند که ابو بکر بر علی هم برتری داشته و از او افضل است و با همین خبر از عبد الله بن عمر در این باره تقلید می‌کنند. «۱» حال آنکه اخبار بیشتری درباره برتری و تقدم علی بر همه مردم، از محمد بن ابی بکر و سلمان و عمار یاسر برای آنان نقل شده است و قیام این سه تن هم به همراهی علی مشهور است، ولی عامه مردم نخواسته‌اند به آن توجه کنند.

(۳) بر فرض که آنان گفتار عبد الله بن عمر را با این اعتقاد تصدیق کرده باشند که از نظایر خود برتر و عابدتر و گزیده‌تر است و حال آنکه به اعتقاد ما چنین نیست، باز هم تقلید از علی بن ابی طالب و کسانی که نام بردیم سزاوارتر است، زیرا در این موضوع که علی از عبد الله بن

(۱) مقصود این حدیث ابن عمر است که می‌گفته است به روزگار رسول خدا (ص) می‌گفتیم و معتقد بودیم که برتر مردم رسول خداست سپس ابو بکر و پس از ابو بکر، عمر.

برای اطلاع بیشتر از این حدیث و نقد آن به ترجمه امیر المؤمنین علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۱، ص ۲۴۳ که به اهتمام مصحح محترم همین کتاب منتشر شده است، مراجعه فرمایید.

ص: ۲۸

عمر برتر و گزیده‌تر است، خود آنان هم هیچ شک و تردیدی ندارند. اگر به سخن عبد الله بن عمر به این علت گرایش پیدا کرده‌اند که پدرش امام فاضلی بوده است، گرایش به محمد بن ابی بکر سزاوارتر است که خود ایشان ابو بکر را بر عمر مقدم می‌دارند و برتر می‌شمرند.

بنابراین در این باره سبب و انگیزه‌ای که قابل توجه باشد چیزی جز همان خدعه و تقلید کورکورانه از آن خبر پیدا نمی‌کنیم.

(۱) موضوع روشن‌تر درباره نادانی عوام این است که به عقیده خودشان و در نظرشان از میان همسران رسول خدا (ص)، عایشه از همگان نامورتر و به هر حال از دختر ابو سفیان برتر است و در علم و معرفت هم مشهور است، با وجود این اعتقاد، اگر کسی از معاویه به بدی نام ببرد خشمگین می‌شوند و انکار می‌کنند و آن کس را نفرین می‌کنند و دلیل خود را چنین بیان می‌دارند که معاویه دایی مؤمنان است!! و اگر پیش آنان از محمد بن ابی بکر بد گفته شود، نه تنها خاموش می‌مانند که خشنود هم می‌شوند و به کسی که از او بدگویی کرده است گرایش پیدا می‌کنند و حال آنکه دایی بودن محمد بن ابی بکر برای مؤمنان روشن و آشکار است.

دل‌های آنان از علی بدین سبب رمیده است که او با معاویه جنگ و ستیز کرده است و دل‌های آنان با کشته شدن عمار و محمد بن ابی بکر آرامش یافته است و حال آنکه حرمت دایی بودن برای محمد هم محفوظ است. محمد بن ابی بکر خود از معاویه برتر است و پدرش هم از پدر معاویه بهتر است.

در این سخن که گفتیم بیندیشید تا بدانید که بیماری این قوم، فریب و نادانی است و گرنه چرا کشته شدن محمد را زشت نمی‌شمردند و دایی بودن او را برای مؤمنان به یاد نمی‌آوردند؟

خدای ایشان را بکشد به کجا می‌روند! (۲) آنان از امامت علی بن ابی طالب روی گردان شده و آن را ضعیف شمرده‌اند و برخی از ایشان امامت او را نفی کرده‌اند و سبب آن را مخالفت عایشه و طلحه و زبیر و خودداری ابن عمر و محمد بن مسلمة و اسامة بن زید از بیعت با علی دانسته‌اند، در حالی که همین اشخاص که در نظر ایشان موجب شک و تردید و تضعیف امامت علی شده‌اند، کسانی هستند که بر عثمان هم طعنه زده‌اند و مردم را بر او شورانده‌اند و گفته‌اند که عثمان دگرگون و قدرت طلب شده است. نخستین کسی که بر عثمان شورش کرد عایشه بود. او در حالی که عثمان بر منبر بود پیراهن پیامبر (ص) را بیرون آورد و فریاد کشید: ای عثمان! این پیراهن رسول خدا هنوز

ص: ۲۹

کهنه نشده است و حال آنکه تو سنت او را فرسوده کردی. «۱»

(۱) به خدا سوگند که با سخنان ایشان در دل آنان هیچ شک و تردیدی درباره عثمان پدید نیامد و از تفضیل و مقدم داشتن او کوتاهی نکردند و اعتراض ایشان در دل‌های آنان تأثیری نکرد. همین‌که این گروه از یاری دادن یا بیعت کردن با علی خودداری کردند، آن را دلیل بر شک درباره امامت علی قرار دادند بدون آنکه سبب دیگری از دگرگونی و قدرت طلبی و فتنه‌انگیزی بیاورند و تنها دلیل ایشان پیمان‌شکنی و خرده‌گیری همان گروه بود.

(۲) شما خود روایت کرده‌اید که عثمان، ابو ذر را تبعید کرده است و خود سابقه و تقدم و فضیلت ابو ذر را شناخته‌اید، و خود اقرار کرده‌اید که عثمان نسبت به ابن مسعود و بزرگان دیگری از اصحاب پیامبر (ص) چگونه رفتار کرده است «۲»، و حال آنکه هیچ کس را نمی‌یابید که پیش از آنکه نسبت به علی شروع به ستیز و ستم کرده باشد، علی نسبت به او دست یازیده باشد و هیچ گونه افزون‌خواهی و ترجیح دادن کسی بر کس دیگر و خیانت و خطایی از علی نقل نشده است.

وانگهی، همه این کسانی را که می‌گویید با خلافت علی مخالفت و از یاری او خودداری کرده‌اند، گروه دیگری از معاصران و اشخاصی که نظیر ایشان بوده‌اند، آنان را در آن کار تخطئه کرده‌اند و گفته‌اند که مخالفت و خودداری ایشان نادرست بوده است.

(۳) در مورد عایشه، همتای او ام سلمه بر او اعتراض کرد و با دلایل روشن کار او را نادرست دانست و عایشه نتوانست انکار کند.

(۴) در مورد عبد الله بن عمر، عبد الله بن عباس که از لحاظ علم و فضیلت از او برتر بود، اعتراض کرد. طلحه و زبیر نخستین کسانی بودند که با علی بیعت کردند و پس از اقرار به بیعت، پیمان‌شکنی کردند. از محمد بن مسلمه بزرگتر و مهمتر سلمان است و عمار از اسامة بن زید برتر و بهتر است.

بنابراین چرا شما هم همراه آنان به کزی افتادید و حال آنکه این کسانی که نام بردیم با

(۱) برای اطلاع بیشتر در مورد رفتار عایشه با عثمان به الغدير، مرحوم علامه امینی، ج ۹، ص ۸ و صفحات بعد و ترجمه الجمل، شیخ بزرگوار مفید، به قلم این بنده، نشر نی، تهران، ص ۸۵ و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۱۶ مراجعه فرمایید.

(۲) داستان تبعید ابو ذر (ره) و رفتار ناپسند عثمان با او و عبد الله بن مسعود در عموم تواریخ و کتابهای شرح حال اصحاب آمده است، برای مثال به ابن سعد، طبقات، ج ۴، ص ۱۷۲ و ج ۳، بخش اول، ص ۱۱۳ و مرحوم امینی (ره)، الغدير، ج ۹، ص ۳ و صفحات بعد مراجعه فرمایید.

ص: ۳۰

آنان معارضه کردند. افزون بر ایشان، هفتاد تن از شرکت کنندگان در جنگ بدر «۱» و هفتصد تن از مهاجران و انصار که از جمله ایشان مقداد بن اسود و ابو ایوب انصاری دوست رسول خدا (ص) و ابو الهیثم بن التیهان و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و کسانی دیگر از یاران پیامبر بوده‌اند، با او همراهی و بیعت کرده‌اند.

(۱) چگونه است که در نظر شما بیعت ابو بکر تنها با بیعت کردن ابو عبیده بن جراح و عمر بن خطاب درست است، با آنکه سعد بن عبادۀ با آن مخالفت و از بیعت خودداری کرد و گروهی از انصار هم مخالفت کردند. وانگهی، ابو بکر خود برای خلافت خویش کوشش می‌کرد و فرامی‌خواند؟ و بیعت با علی بن ابی طالب با آنکه مهاجران و انصار و سابقه‌داران ایمان که خود در جستجوی او بودند و همگان با او بیعت کردند، ناتمام است و در آن روزگار هیچ کس که معادل و نظیر علی باشد وجود نداشت.

افسوس از این اندیشه و باور که تناقض آن این چنین روشن است و کسی که چنین باوری داشته باشد سخت بی‌آزم است. ادامه مخالفت کسی که با ابو بکر بیعت نکرده است - سعد بن عبادۀ - تا هنگام مرگ ابو بکر در تضعیف امامت ابو بکر مهمتر است از مخالفت کسانی که نخست با علی بیعت و اقرار کرده‌اند - طلحه و زبیر - و سپس پیمان‌شکنی کرده‌اند و مدعی شده‌اند. اگر مدعی شوید که انصار پس از مخالفت، همگی به امامت ابو بکر اتفاق کردند، این سخن شما درباره سعد بن عبادۀ و آنچه که خودتان از سلمان روایت می‌کنید صحیح نیست.

(۲) از سوی دیگر نمی‌توانید این موضوع را انکار کنید که طلحه و زبیر نخست اقرار به بیعت با امیر المؤمنین علی کردند و سپس بدون هیچ عذر مقبولی، که در شرع و نظر افراد عاقل خردمند خالی از هوی و هوس باشد، پیمان‌شکنی کردند. هر چند به تصور باطل شما این بازگشت آنان از بیعت دلالت بر خطای آنان در آغاز کار دارد. از این مهمتر گریستن و پشیمانی عایشه است و اندوه خوردن ابن عمر بر آن کار، تا آنجا که تقصیر و کوتاهی در این مورد او را وادار به چنان مبالغه و افراطی کرد که با حجاج بن یوسف بیعت کرد و چنین گفت

(۱) حاکم نیشابوری در اواخر شرح حال عثمان در المستدرک، ج ۳، ص ۱۰۴ با اسناد خود از حکم نقل می‌کند که می‌گفته است هشتاد تن از شرکت کنندگان در جنگ بدر و دویست و پنجاه تن از شرکت کنندگان در بیعت رضوان در

جنگ صفین همراه علی علیه السلام بودند و در الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۱۳ از قول عبد الرحمن بن ایزی آمده که می‌گفته است: «همراه هشتصد تن از بیعت کنندگان رضوان در رکاب علی علیه السلام در جنگ صفین شرکت کردیم و شصت و سه تن از ایشان که عمار یاسر هم از آنان بود، شهید شدند».

ص: ۳۱

که از پیامبر (ص) شنیده است که فرموده است: هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد مردنی چون مردن دوره جاهلی دارد. نقل همین حدیث از ابن عمر دلیل بر آن است که او معتقد به امامت علی بن ابی طالب بوده است، که هر کس معتقد به امامت حجاج باشد، نمی‌تواند از امامت علی بن ابی طالب برکنار باشد.

(۱) کوتاهی و اشتباه عبد الله بن عمر در بیعت نکردن با علی علیه السلام و خودداری او از شرکت در جنگ صفین بسیار روشن است به ویژه که خودتان از قول او روایت می‌کنید که می‌گفته است: بر چیزی جز سه کار اندوه نمی‌خورم، یکی این است که چرا با این گروه سرکش یعنی معاویه و سپاهیان او جنگ نکردم. «۱»

(۲)

مقایسه میان گذشت و بزرگواری امیر المؤمنین علی و تندخویی کسانی که پیش از او بوده‌اند

شما خودتان درباره درست‌کرداری و پایبندی علی (ع) به انجام حق و خودداری او از انجام کارهای ناروا و منطبق بر هوی و هوس، و شکیبایی و فرو خوردن خشم او چندان روایت نقل کرده‌اید که بر هیچ خردمندی پوشیده نیست.

(۳) حال آنکه چون به عثمان خبر رسید که ابو ذر در شام سخنانی گفته است، نخست او را مجبور به آمدن به مدینه کرد، و چون در مدینه همچنان سخنانی می‌گفت او را به ربه تبعید کرد. و چون عمّار درباره کارهای او سخن گفت، عثمان با او چنان کرد که خبرش به شما رسیده است. با این مسعود هم بدان گونه که خود روایت کرده‌اید رفتار کرد.

(۴) و در آن هنگام که سعد بن عبادہ سخن گفت و اعتراض کرد، عمر گفت: سعد را بکشید که خدایش بکشد، و چون قیس بن سعد پاسخ عمر را همان گونه داد، عمر خودداری کرد و دست برداشت. «۲»

(۱) این سخن ابن عمر در بسیاری از منابع اهل سنت نقل شده است. از جمله بلاذری ذیل حدیث شماره ۲۰۹ شرح حال امیر المؤمنین علی علیه السلام در انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۷۹ و ابن عبد البر در الاستیعاب، در حاشیه الاصابه، ج ۳، ص ۵۳ و با الفاظی نزدیک به همین الفاظ و حاکم نیشابوری در المستدرک، ج ۳، ص ۱۱۵ آن را آورده‌اند. به شرح حال امیر المؤمنین از تاریخ دمشق، ج ۳، به اهتمام استاد محترم شیخ محمد باقر محمودی، ص ۱۷۴ هم مراجعه فرمایید.

(۲) ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۹۹ نوشته است: عثمان، عبد الله بن مسعود را چنان زد که دنده‌هایش شکست. برای اطلاع از رفتار ناپسند غلامان عثمان با عمار که چندان او را زدند که فتق گرفت و یکی از دنده‌هایش

آنچه میان امیر المؤمنین علی و کسانی که با او بیعت و سپس مخالفت کردند، گذشت و آنچه میان ام المؤمنین ام سلمه و ام المؤمنین عایشه پیش آمد

(۲) طلحه و زبیر پس از بیعت سخنانی گفتند که به علی رسید و چون آن دو را خواست منکر شدند. علی نسبت به آن دو هیچ شتابزدگی نفرمود، و چون آن دو از او اجازه رفتن به مکه خواستند، آنان را از آن کار بازداشت، هر چند در کارشان مراقبت می فرمود ولی هرگز تا پرده از کار برکنار نمی شد، کسی را به تهمت نمی گرفت.

چون آن دو آهنگ مکه کردند و بیرون رفتند، هیچ کس را نمی دیدند مگر اینکه به او می گفتند ما با علی بیعت نکرده ایم مگر به زور و او را بر ما اطاعتی نیست. چون این خبر به اطلاع علی بن ابی طالب که خدایش از او خشنود باد رسید، این آیه را تلاوت کرد: **إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ «۱»** - همانا آنان که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند دست خدا فراز دستهای ایشان است و آن کس که پیمان شکند همانا جز این نیست که بر خود پیمان شکند.

(۳) سپس فرمود: آنان قصد عمره ندارند، با دو چهره تبهکارانه پیش من آمدند و اینک با دو چهره فریب ساز و پیمان گسل بیرون رفتند. به خدا سوگند پس از این با آن دو رویاروی نمی شوم مگر در لشکری گران و درشتخوی و آن دو خویشان را به کشتن خواهند داد.

می بینید که کار آن دو بر علی پوشیده نبود و چه رای درستی درباره آنان داشت و در آزاد گذاشتن آن دو به حق رفتار فرمود تا آنکه خودشان پرده از کار خود برداشتند و اندیشه درونی خود را در قبال حق آشکار ساختند.

(۴) اما درباره عایشه خودتان از توبه و بازگشت او از عقیده اش آگاهید «۲» و خداوند متعال او

شکست. به الاستیعاب، در حاشیه الاصابه، ج ۲، ص ۴۷۷ مراجعه فرمایید که از کتابهای بسیار معتبر اهل سنت است.

برای اطلاع بیشتر از رفتار عمر با سعد بن عباد در منابع معتبر اهل سنت به ابن سعد، طبقات، ج ۳، بخش دوم، ص ۵-۱۴۴ و نویری، نهاية الارب، ترجمه این بنده، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۴ ش مراجعه فرمایید.

(۱) آیه ۱۰ از سوره چهل و هشتم - الفتح.

(۲) معتزله اعتقاد راسخ به توبه عایشه دارند و حال آنکه قرائنی وجود دارد که او از دشمنی و ستیز خود با علی (ع) و خاندان او دست برنداشته است و جلوگیری از دفن حضرت مجتبی که بسیاری از مورخان بزرگ اهل سنت آن را ذکر

را فرمان داده است که در خانه‌اش آرام گیرد و او را از اینکه خودنمایی کند، نهی فرموده است که **وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى** «۱»- و قرار گیرید در خانه‌های خود و خودنمایی نکنید، خودنمایی دوره جاهلیت نخستین. وانگهی ام سلمه او را به آنچه که خیر و صلاح او در آن بود، آگاه ساخت و سفارش پیامبر (ص) را فریادش آورد، و ام سلمه آنچه درباره علی گفت به سبب خویشاوندی نزدیک نبود که ام سلمه از بنی مخزوم است و از روی هوی و هوس هم نگفته است بلکه دین و پرهیزگاری و پارسایی و رغبت او به حق او را وادار به گفتن آن و اعتقاد به فضیلت علی و اظهار آن کرده است.

(۱)

نقشه‌ای که ام المؤمنین عایشه داشت و ام المؤمنین ام سلمه که درود خداوند بر او باد آن را نقض کرد

از جمله اموری که از عایشه نقل شده، این است که چون ام سلمه را در مکه دید به او گفت:

ای دختر ابو امیه، تو نخستین بانویی هستی که در راه خدا هجرت کردی و از همه همسران پیامبر (ص) بزرگتری و پیامبر (ص) اقامت خود را در خانه‌های ما از خانه تو آغاز می‌فرمود و جبریل در خانه تو بیش از جاهای دیگر آمد و شد داشت. ام سلمه گفت: ای دختر ابو بکر، این سخن را به چه منظور می‌گویی؟ عایشه گفت: دو پسر - یعنی طلحه و زبیر - و پسر خواهرم - یعنی عبد الله بن زبیر - به من خبر داده‌اند که شورشیان بر عثمان نخست از او خواسته‌اند که توبه کند و چون او توبه کرده است، او را کشته‌اند. و هم خبر داده‌اند که ابن عامر به آنان خبر داده است که در بصره صد هزار تن از کشته شدن عثمان خشمگین شده‌اند و خون او را طلب می‌کنند و من بیم آن دارم که میان مردم جنگ و خونریزی صورت پذیرد.

آیا موافقی که به همراه تو به بصره برویم، شاید خداوند این کار را به دست ما اصلاح کند؟.

(۲) ام سلمه گفت: ای دختر ابو بکر! آیا تو خون عثمان را طلب می‌کنی؟ به خدا سوگند که تو از همه مردم بر او درشت‌تر بودی و او را نعتل «۲» می‌نامیدی، یا بر علی بن ابی طالب خشم

کرده‌اند، همچون ابن سعد در طبقات و ابن عساکر در تاریخ دمشق، صفحه ۲۲۴ ضمن حدیث ۳۵۷ در شرح حال امام حسن، و بلاذری در انساب الاشراف، ج ۳، ص ۶۱ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۳ و ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین، ص ۷۴، قرینه روشنی بر دشمنی اوست، و چون خبر شهادت علی علیه السلام را به او دادند شعری خواند که نشان دهنده شادی او بود.

(۱) بخشی از آیه ۳۳ سوره سی و سوم - احزاب.

(۲) نعتل، بر وزن جعفر به معنی گفتار نر و پیر خرف شده است و نام مردی یهودی که چون می‌خواستند عثمان را دشنام

گرفته‌ای و حال آنکه همه انصار و مهاجران با او بیعت کرده‌اند. اینک خدا را به یاد تو می‌آورم و پنج موضوع را که من و تو هر دو از رسول خدا (ص) شنیده‌ایم. عایشه پرسید: آن پنج چیز چیست؟

(۱) ام سلمه گفت: آیا به یاد می‌آوری که روزی پیامبر (ص) در حالی که ما هم همراهش بودیم می‌آمد و چون از گردنه قدید فرود آمد، مردم به چپ و راست فرود آمدند و پراکنده شدند. رسول خدا در حالی که همراه علی بن ابی طالب بود و آهسته سخن می‌گفتند به سوی ما آمد، تو در حالی که سوار بر شتر خود بودی به سوی آنان رفتی. من تو را از آن کار بازداشتیم و گفتم، پیامبر (ص) همراه پسر عموی خود است، شاید با یکدیگر کاری داشته باشند تو سخن مرا نپذیرفتی و نافرمانی کردی و به سوی آن دو رفتی. چیزی نگذشت که گریان برگشتی. گفتم: من تو را از این کار بازداشتیم. گفتی: به خدا سوگند سبب گستاخی من این بود که امروز از روزهای پیامبر نوبت من بود. پرسیدم چرا گریه می‌کنی؟ گفتی: پیش آن دو رفتم و به علی گفتم: از هر نه شبانه‌روز زندگی پیامبر یک روز از آن به من تعلق دارد. اینک ای پسر ابو طالب مرا با یک روز خودم رها نمی‌سازی؟ پیامبر (ص) خشمگین و با چهره سرخ، روی به من کرد و فرمود: به خدا سوگند هیچ کس از اهل بیت من و مردم دیگر علی را دشمن نمی‌دارد مگر اینکه از ایمان بیرون می‌رود و همانا که علی همراه حق و حق همراه اوست. ای عایشه! این موضوع را به یاد می‌آوری؟ عایشه گفت: آری.

(۲) ام سلمه گفت: روزی دیگر من و تو همراه پیامبر بودیم. تو سرگرم شستن سر پیامبر (ص) بودی و من سرگرم فراهم ساختن کشک و خرما بودم که پیامبر آن را دوست می‌داشت.

پیامبر (ص) سر خود را به سوی من برگرداند و فرمود: ای دختر ابو امیه، تو را در پناه خدا قرار می‌دهم که مبدا سگهای منطقه حوآب بر تو پارس کنند و در آن هنگام تو از راه راست برکنار باشی. من دستم را از میان کشک و خرما بیرون کشیدم و گفتم: از چنان کاری به خدا و پیامبرش پناه می‌برم. پیامبر (ص) فرمود: به هر حال یکی از شما دو تن چنان کاری را خواهد کرد. ای عایشه! آیا درست به خاطر می‌آوری؟ عایشه گفت: آری.

(۳) ام سلمه گفت: روزی ما همسران رسول خدا (ص) در خانه حفصه دختر عمر بودیم. برای هنگام آمدن پیامبر (ص) جامه‌های خود را با یکدیگر عوض کردیم و هر کس جامه دیگری

دهند او را به آن مرد تشبیه می‌کردند و عایشه می‌گفته است: نعل را بکشید که خدایش بکشد. به این منظور، لسان العرب، ج ۱۱، چاپ حوزه علمیه قم، ۱۴۰۵ ق، ص ۶۷۰ مراجعه فرمایید.

ص: ۳۵

را پوشید. در این هنگام پیامبر (ص) آمد و چون تو را خوش می‌داشت کنار تو نشست و با دست به پشت تو زد و فرمود: ای حمیراء! پنداشتی که با دگرگون ساختن جامه‌ات تو را نمی‌شناسم؟ همانا که تو را می‌شناسم و برای امت من روزی تلخ از تو خواهد بود. ای عایشه! آیا این موضوع را به خاطر می‌آوری؟ گفت: آری.

(۱) ام سلمه گفت: اینک آن روزی را می‌گویم که در یکی از سفرهای پیامبر (ص) من و تو همراهش بودیم. در آن سفر علی عهده‌دار نگهداری جامه‌ها و کفش پیامبر (ص) بود. هرگاه می‌دید جامه پیامبر کثیف شده است، آن را می‌شست و

هرگاه می‌دید کفش پیامبر پاره شده است، آن را مرمت می‌کرد و پینه می‌زد. روزی علی آمد. کفش پیامبر را برداشت و در سایه خاربنی نشست و به پینه زدن آن پرداخت. در همان حال پدرت و عمر آمدند و اجازه ورود خواستند. من و تو برخاستیم و پشت پرده رفتیم آن دو در آمدند و پس از گفتگوهایی، گفتند: ای رسول خدا! به خدا سوگند ما نمی‌دانیم تو چه مدتی دیگر با ما خواهی بود، آیا خلیفه خود را به ما نمی‌شناسانی که پناهگاه ما باشد؟ پیامبر فرمود: من هم اکنون جایگاه او را می‌بینم و اگر او را معرفی کنم، از او پراکنده خواهید شد، همان گونه که بنی اسرائیل از هارون بن عمران پراکنده شدند. و چون آن دو بیرون رفتند من و تو از پس پرده بیرون آمدیم و تو که نسبت به پیامبر گستاخ بودی پرسیدی: ای رسول خدا چه کسی را بر آنان به خلافت می‌گماری؟ پیامبر (ص) فرمود: مرمت کننده کفش را. من به علی بن ابی طالب نگریستم و گفتم: ای رسول خدا من کسی جز علی را نمی‌بینم. رسول خدا فرمود: آری هموست. ای عایشه آیا این موضوع را به خاطر می‌آوری؟ گفت: آری.

(۲) ام سلمه گفت: ای عایشه! آیا به خاطر می‌آوری آن روزی را که پیامبر (ص) به هنگام مرگ خویش همسران خود را جمع کرد و به آنان فرمود: ای همسران من! از خدای بترسید و در خانه‌های خود آرام گیرید و نباید هیچ کس از شما بخواهد که شما را از خانه‌هایتان بیرون آورد. عایشه گفت: آری.

(۳) عایشه از پیش ام سلمه بیرون آمد و در تصمیم خود برای خروج از مکه سست شد و به منادی خود فرمان داد در مکه جار بزند که ام المؤمنین عایشه از بیرون شدن از مکه پشیمان و منصرف شده است. پس از آن طلحه و زبیر و مروان بن حکم و عبد الله بن زبیر پیش او جمع شدند و رأی او را دگرگون کردند و کارها را بر او مشتبّه ساختند و او را به خطا و غفلت کشاندند و به او گفتند بیرون می‌آیی و میان مردم را اصلاح می‌کنی، شاید خداوند به یاری تو فتنه را دفع فرماید و پاداش آن برای تو بزرگتر است. بدین گونه تصمیم او را برای

ص: ۳۶

بیرون رفتن قوت بخشیدند او را از اندیشه‌اش بازگرداندند. «۱»

(۱)

نامه ام المؤمنین ام سلمه (ره) به امیر المؤمنین، هنگام حرکت طلحه و زبیر و عایشه به بصره و خبر دادن او به علی (ع) از حرکت ایشان و فرستادن پسر خود عمر بن ابی سلمه را برای یاری دادن امیر المؤمنین

(۲) گفته‌اند که چون آن گروه آهنگ بصره کردند، ام سلمه برای علی بن ابی طالب چنین نوشت:

ای امیر المؤمنین! به خدا سوگند اگر نه این است که رسول خدا (ص) به ما فرمان داده است تا در خانه‌های خود آرام گیریم، همراه تو بیرون می‌آئیم. اینک شنوایی و بینش خود یعنی عمر بن ابی سلمه را که پیش‌زاده پیامبر (ص) است، همراه تو گسیل می‌دارم. او برادرزاده توست. او را با دانش پرورش بده و با جوانمردی بیارای و او را همان گونه نگهداری فرمای که دو پسر حسن و حسین را نگه می‌داری.

(۳) و چون علی (ع) آهنگ حرکت فرمود، ام سلمه پسر خویش را که فاضل و فقیه و عابد بود فراخواند و به او گفت: پسرکم! به علی بن ابی طالب پیوند و چون با سواران رویاروی شدی نیزه و شمشیر بزن، و بدان که من از پیامبر (ص) درباره علی سخنی شنیدم که پس از آن برای تو تخلف از همراهی علی روا نیست و برای من بازداشتن تو از همراهی او جایز نیست.

عمر بن ابی سلمه حرکت کرد و به علی پیوست و همراه او جنگ کرد. «۲»

(۱) این گفتگوی ام سلمه (ره) با عایشه که به صورت نامه هم نقل شده است علاوه بر این منبع که خود از کتابهای کهن نیمه اول قرن سوم است در مآخذ دیگری هم که کهن است آمده است. برای مثال ابن ابی الحدید آن را با تفاوتی مختصر و کاستی و فزونیهایی به نقل از مقتل ابو مخنف در شرح خطبه ۷۹ در جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۸۹-۲۵۸، ابن قتیبه در الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۵۵ و غریب الحدیث، صدوق در معانی الاخبار، ص ۳۷۵، شیخ مفید در نبرد جمل، ص ۱۴۲ و در اختصاص، چاپ استاد محترم آقای علی اکبر غفاری، ص ۱۶۶ و مجلسی در بحار الانوار، چاپ استاد محترم حاج شیخ محمد باقر محمودی آورده‌اند.

(۲) ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ضمن شرح خطبه ۷۹ این نامه را با اندک تفاوتی به نقل از کتاب الجمل هشام کلبی آورده است. به جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۹۰ مراجعه فرمایید.

ص: ۳۷

(۱)

ذکر انواع مخالفان و ستیزگران با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

(۲) اینک نخست اصناف مخالفان را بر می‌شمريم و سپس پاسخ آنان را می‌دهيم، به گونه‌ای که حق روشن و باطل سرکوب شود. لطفاً به آنچه می‌گوییم گوش فرا دهید و ذهن خود را برای سخن ما آماده سازید و با رها کردن هر گونه گرایشی در جستجوی انصاف باشید تا برای شما با دلائل روشن و برهان آشکار، حق روشن شود.

(۳) می‌دانید بزرگترین خطا در این مورد و چیزی که کار را بر دانشمندان مرجئة و معتزله دشوار ساخته است کمی اطلاع و نادانی ایشان به انجام و فرجام این کار است و کمی اطلاع و شناخت ایشان در تفاوت میان سنت و فریضه است و همین مسأله سبب شده است تا تقلید از آنچه را که پادشاهان بنی امیه به آن فراخوانده‌اند، مشروع تصور کنند. برخی از آنان، ابو بکر را بر علی مقدم دانسته‌اند و برخی دیگر در این مورد از اظهار نظر خودداری کرده و متوقف مانده‌اند.

(۴) رسواتر از این، اشتباهی است که طلحه و زبیر را همسنگ علی بدانند یا در آن مورد متوقف بمانند و این چیزی است که پاره‌ای از خواص و عوام به آن دل بسته‌اند و برخی از خواص، عوام را به آن دل بسته کرده‌اند. نادانی و کوردلی بزرگتر این است که معاویه را قابل سنجش با علی بدانند و این همان چیزی است که پاره‌ای از عوام سرگردان و

فرومایگان از حشویه که با حقیقت فاصله دارند به آن معتقد شده‌اند، و چون ما به توضیح همان اعتقاد نخستین پردازیم و باطل بودن آن را روشن سازیم، خطا بودن آن و امور دیگر پس از آن آشکار می‌گردد.

(۵) درباره اختلاف نظر مردم در مورد علی بن ابی طالب که خدایش از او خشنود باد می‌توان عیسی بن مریم صلی الله علیه و سلم را مثل آورد. همان گونه که امت درباره عیسی علیه السلام چند گروه مختلف شدند، گروهی چندان افراط کردند که او را پرستیدند و گروهی دیگر چنان کوتاهی کردند که او را لعن و نفرین کردند و متهم ساختند.

(۶) کسانی از روافض «۱» که درباره محبت علی افراط کرده‌اند همچون مسیحیانی هستند که

(۱) بر خوانندگان گرامی پوشیده نیست که با قرینه روشن می‌شود که منظور مؤلف از روافض کسانی هستند که به خدایی

ص: ۳۸

درباره عیسی افراط کرده‌اند، و مرجئه که در دشمنی با علی و کوتاهی در ادای حق او افراط کرده‌اند همچون یهود هستند که در حق عیسی بن مریم علیه السلام بسیار کوتاهی کردند و آن حضرت را دشنام دادند.

در این باره حدیثی از پیامبر (ص) نقل شده که به علی فرموده است: در مورد تو دو گروه هلاک می‌شوند. آنان که در محبت افراط کنند و آنان که در دشمنی افراط کنند. «۱»

(۱) پیش از آنکه برای آگاهی به حق، سخن مختصر یا مفصلی گفته شود، توجه به این نکته لازم است که شهرهایی که مردمش ناصبی بودند و در شناخت حق علی (ع) کوتاهی می‌کردند، بصره و ری و شهرهای شام بوده است.

مردم بصره پس از آنکه کارها روشن شد برگشتند و دقت کردند و روشن شدند و به تشیع گراییدند و شمار شیعیان بسیار شد. مردم ری و شام هم همین گونه بودند، و دانسته شد که کارهای علی (ع) در طول روزگاران روشن می‌شود و اگر درست نگریسته شود، حق با حجت‌های استوار برتری می‌یابد و نادانی و اشتباه و تعصب سرانجام مردم را ملول می‌سازد.

نکته دیگری هم وجود دارد و آن این است که هرگز شیعه‌ای را نمی‌بینی که به قهقرا برگشته باشد بلکه در افراط خود و مبالغه در اعتقاد می‌افزاید و به کوتاهی باز نمی‌گردد تا آنجا که رافضی‌یی بزرگ می‌شود. به همین جهت یکی از مردم گفته است شیعه‌ای را در کودکی به من نشان بده تا من او را در بزرگی به صورت رافضی نشان دهم.

(۲) علت این موضوع آن است که چون آن شخص معتقد به تشیع می‌شود، فضائل و مناقب بر او گسترده می‌شود و چون به دقت می‌نگرد، فضائل امام خود را چنان روشن می‌بیند که با دلائل رخشانی همچون ماه تابان و ستارگان رخشان او را مقدم می‌دارد و بیرون شدن از آن اعتقاد بر او دشوار می‌گردد و چون پارسایی و حزم در خودداری از مبالغه و لطافت و دقت نظر ندارد نمی‌تواند از دایره مبالغه بیرون رود و افراط او را چنان فرو می‌گیرد و باز می‌نشانند که رافضی می‌شود.

(۳) گروهی هم چنان در دشمنی و کینه‌توزی نسبت به او زیاده روی می‌کنند که او را دشنام

علی (ع) اعتقاد دارند.

(۱) این حدیث در منابع متعدد آمده است. حافظ حسکانی در تفسیر آیه ۵۷ سوره ۴۴ و ابن عساکر در شرح حال امیر المؤمنین در تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۱۵۹ و بحرانی در غایة المرام، ص ۴۲۴ و فرائد السمطين، ج ۱، ص ۱۷۲ آن را آورده‌اند. و به سید هاشم بحرانی، تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۵۲ - ۱۵۰ مراجعه فرمایید که آن را از قول کلینی و شیخ طوسی و دیگر بزرگان از منابع مختلف آورده است.

ص: ۳۹

می‌دهند و تکفیر می‌کنند و در نتیجه خود کافر می‌شوند.

گروهی دیگر به پیامبری او معتقداند و سرانجام گروهی درباره او همان عقیده را پیدا کرده‌اند که مسیحیان درباره عیسی علیه السلام.

هیچ کس را پیدا نمی‌کنی که درباره ابو بکر و عمر اینچنین اعتقادی داشته باشد، بلکه گاهی معتقدان به مقدم بودن ابو بکر و عمر را می‌بینیم که از مذهب خود برمی‌گردند و به اعتقاد درست و پسندیده و راه صحیح تشیع گرایش پیدا می‌کنند.

(۱) ما نمی‌خواهیم افراط کسانی را که درباره علی (ع) افراط کرده‌اند یا دشنام دادن کسانی را که دشنام می‌دهند دلیل بر تقدم علی بر ابو بکر و عمر بدانیم، بلکه این مسأله را از این جهت بیان کردیم که بدانید تشخیص دادن و شناخت مقدم بودن علی انگیزه‌ای برای جستجوی حقیقت و نظر صحیح است. گروهی را تعصب و بی‌خردی واداشته است تا افراط کسانی را که درباره علی افراط کرده‌اند و همچنین ستیز گروهی را که با او ستیز کرده‌اند، دلیل بر کاستی مقام او بدانند و ما خواستیم به آنان نشان دهیم که این موضوع پیش از آنکه دلالت بر کاستی داشته باشد دلیل بر فضیلت است و بر تقدم او بیشتر دلالت دارد تا بر تقصیر او، همچنان که در مورد عیسی بن مریم علیه السلام گفتیم.

(۲) پندار نادرست تا آنجا رسیده است که گروهی پنداشته‌اند مخالفت فراوان سپاهیان علی با او در لشکرگاه و پیمان‌شکنی پیمان‌شکنان دلیل بر آن است که او تدبیر نداشته است و سیاست و مدیریت پسندیده‌ای که در دیگران بوده در او وجود نداشته است.

چنین پنداری کمال ستم و افراط در بی‌انصافی است زیرا آنان در مورد بی‌تدبیری و نادرستی سیاست او به هیچ کار معروف و شناخته‌شده‌ای و به هیچ حدیث مشهوری ما را آگاه نمی‌سازند و فقط می‌خواهند برای اثبات اشتباه خود و گرایش خویش به تعصب، پاره‌ای از مقایسه‌ها را موجه بشمارند، و هیئات که به آنچه درباره علی قصد کرده‌اند برسند و به آن دست یابند.

(۳) بر فرض که سخن و اعتقاد ایشان درست باشد، می‌گوییم از دین برگشتن عموم اعراب و اجتماع آنان در جنگ رده به روزگار ابو بکر نشانه‌ای از اشتباه کاری و سیاست نادرست بیشتری است، که آن فتنه بزرگتر بوده است. همچنین فتنه روزگار عثمان و ستیز مردم با او گران‌تر و بزرگتر بوده است. بنابراین آنچه که شما می‌گویید در مورد عثمان صحیح‌تر

است و از ابو الحسن دور است، زیرا سبب اصلی ستیز مردم با عثمان رفتار خود او بوده است و این موضوع در کتابهای عامه هم مشهور است و نقل شده است تا چه رسد در کتابهای خاصه.

ص: ۴۰

سبب مخالفت مردم با عثمان آشکار شدن ناتوانی و سستی و هوی و هوس خود او بود و درباره او مدعی شدند که سنتها را دگرگون ساخته است و درآمد مسلمانان را هرگونه که خواسته به دیگران پرداخته است، و کسی را که پیامبر (ص) تبعید فرموده، به مدینه برگردانده است، و پیاپی از اندیشه خود برمیگشته و از کاری به کار دیگر روی می آورده است و ابو ذر را که خدایش از او خشنود باشد، تبعید و از مدینه بیرون کرده است. «۱» بنابراین، سخنان و ادعاهای شما درباره عثمان صحیح و درباره علی باطل است و خدای را سپاس که ناسپاس را مبهوت و ستیزه گر را سرکوب می فرماید.

(۱) هرگاه مردم سرگردان بخواهند فتنه ها و ستیزه هایی را که به روزگار ابو الحسن پدید آمده است دلیل بر کاستی مقام او بدانند، این مسأله درباره ابو بکر واجب تر و در مورد عثمان لازم تر خواهد بود. و اگر بخواهند اندیشه عثمان را در خودداری از جنگ تصویب کنند و صحیح بشمارند و اقدام علی را در مورد جنگ خطا بشمرند، لازم می آید اقدام ابو بکر را هم در جنگ با کسانی که از پرداخت زکات خودداری کرده بودند، خطا بشمرند و باید ابو بکر را به گمراهی و خطا متهم کنند که او چنین می پنداشت که برای پایبند شتری از اموال، اگر زکات ندهند کسان را خواهد کشت و خونها را خواهد ریخت.

(۲) و اگر بخواهند اندیشه ابو بکر را تصویب کنند و صحیح بشمرند، عثمان را در اینکه از دفاع در مورد جان و دین خود اقدام نکرده است خطا کار دانسته اند. با این دلایل و حجتها به کجا می توانند بگریزند، اگر ستیز و تعصب نباشد به کجا راه دارند؟

روشن تر از این مورد، داستان اسامة بن زید است که چون او را از سبب خودداری از یاری امیر المؤمنین علی پرسیدند گفت: من به روزگار پیامبر (ص) سوگند خورده ام که با کسی که «لا اله الا الله» بگوید جنگ نکنم، و چنان بود که در یکی از سریه ها که به جنگ مشرکان رفته بود مردی را پس از اینکه «لا اله الا الله» گفت کشت. پیامبر (ص) به او اعتراض فرمود و گفت: او را پس از گواهی دادن به «لا اله الا الله» کشتی؟ اسامه عهد کرد و با رسول خدا پیمان بست که با کسی که شهادتین را بر زبان آورد، جنگ و کشت و کشتار نکند. «۲»

(۳) اسامة در مورد اول که کشتن کافران باشد به آن صورت مرتکب خطا شده است و در

(۱) برای اطلاع بیشتر از انگیزه های ستیز و شورش مردم بر عثمان به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ذیل خطبه های ۳۰ و ۳۴ به ویژه ج ۳، ص ۶۹-۱۱ مراجعه فرمایید.

(۲) برای آگاهی بیشتر درباره این جنگ و موضوع اسامه که به سال هفتم هجرت بوده است به ترجمه مغازی واقدی، به قلم این بنده، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲ ش و ترجمه نهایه العرب، به قلم این بنده، امیر کبیر، ۱۳۶۵ ش، مراجعه فرمایید.

مورد حکم خداوند در جنگ با کسانی که مسلمان و اهل قبله باشند استنباط غلط کرده است، زیرا در مورد کافر، جنگ با او به سبب انکار گواهی به یگانگی خداوند واجب است و حال آنکه در مورد مسلمانان اهل نماز جنگ با ایشان نه از جهت اقرارشان به یگانگی خداوند بلکه به سبب ستم ایشان واجب می‌شود. درباره مسلمانان شورش همی که از ستم و شورش خود دست بردارند و بازگردند، باید از کشتن ایشان دست برداشت، همان گونه که در مورد کافران همی که از کفر خود دست بردارند باید از جنگ با ایشان خودداری کرد.

(۱) بنابراین می‌بینید که اسامه، نه در اقدام خود در آن جنگ و نه در خودداری خود در یاری دادن علی (ع) بر حق بوده است و در هر دو مورد به خطا افتاده است.

وانگهی، این سخن اسامه که به آن معتقد بوده است، دلالت بر خطای رای ابو بکر هم دارد، زیرا ابو بکر جنگ با مردمی را که اقرار به شهادتین داشته‌اند و به سوی قبله نماز می‌گزارده‌اند جایز می‌دانسته است.

(۲) شگفتی در این است که بسیاری از یاران پیامبر (ص) هم با عقیده ابو بکر مخالف بودند و مخالفت خود را با استناد به گفتار رسول خدا اظهار می‌داشتند و می‌گفتند خود از پیامبر شنیدیم که می‌فرمود: به من فرمان داده شده است با مردم فقط تا هنگامی جنگ کنم که «لا اله الا الله» بگویند و همی که آن را بر زبان آوردند، خون و مال خود را از من حفظ خواهند کرد، مگر آنچه را که به حق باید انجام دهند و حساب آنان هم بر عهده خداوند خواهد بود.

(۳) و این سخن یاران پیامبر (ص) در ایجاد شبهه و مخالفت مهمتر و بزرگتر از روایت محمد بن مسلمه است که نقل می‌کرد از پیامبر شنیده است که فرموده‌اند: هرگاه شاهد فتنه بودی شمشیری چوبین برای خود انتخاب کن و شمشیر اصلی خود را به دیوار بکوب. «۱»

(۴) وانگهی، شما خودتان آشکارا روایت می‌کنید که پیامبر (ص) فرموده‌اند: «علی مع الحق و الحق مع علی» - علی همراه حق است و حق همراه اوست - «۲» و چگونه ممکن است

(۱) در صفحات آینده این کتاب ملاحظه خواهید فرمود که چون عمار یاسر ضمن گفتگوی دوستانه از محمد بن مسلمه در مورد این روایت توضیح خواست از پاسخ دادن خودداری کرد و فقط به گفتن این جمله بسنده کرد که ای عمار خدایت رحمت کند موضوع را رها کن.

(۲) این حدیث را ترمذی در باب مناقب امیر المؤمنین علی در سنن، ج ۱۲، ص ۱۲۶ و ابن عساکر در شرح حال امیر المؤمنین در تاریخ دمشق، جلد ۳، ص ۱۲۰ آورده‌اند. مرحوم علامه امینی هم در الغدير، چاپ دوم، ج ۳، ص ۱۷۹ از طرق مختلف آن را نقل کرده است. برای اطلاع بیشتر به فضائل الخمسه مرحوم سید مرتضی فیروزآبادی (ره) ج ۲، ص ۱۱۲-۱۰۸ مراجعه فرمایید.

جنگی که فرمانده و رهبر آن علی بن ابی طالب باشد، «جمل، صفین، خوارج» فتنه نامیده شود.

(۱) علاوه بر این، شما خود در روایت مشهوری از پیامبر (ص) نقل می‌کنید که فرموده‌اند:

اگر خلافت را بر عهده ابو بکر بگذارید، او را از لحاظ جسمانی ناتوان ولی در دین خدا نیرومند خواهید یافت، و اگر بر عهده عمر گذارید او را هم از لحاظ بدنی نیرومند و هم در دین خدا نیرومند می‌یابید، و اگر بر عهده علی بن ابی طالب بگذارید شما را به راه حق رهنمون می‌شود و شما را به بزرگراه رخشان خواهد برد. «۱»

(۲) چگونه است که اندیشه و تصمیم جنگ با مسلمانان را از ابو بکر پذیرا می‌شوند، آن هم بدون اینکه ابو بکر آن کار خود را مستند به فرمان رسول خدا (ص) کرده باشد یا در آن باره از کسی شهادت بخواند که حدیثی نقل کند، و در چیزی که نظیر آن است شک و تردید می‌کنند و جنگ علی را با کسانی که پیمان بیعت را گسسته‌اند و ستم روا داشته‌اند و وحدت مسلمانان را شکافته‌اند و غنایم و اموال عمومی را برای خود برگزیده‌اند، تصویب نمی‌کنند؟! آن هم با توجه به این مطلب که علی (ع) کار خود را مستند به فرمان و گفتار پیامبر کرده و گفته است: «همانا پیامبر (ص) با من عهد فرمود که باید با ناکثان و قاسطان و مارقان جنگ کنم» «۲» و گروهی بسیار از مهاجران و انصار در این باره گواهی دادند که از جمله ایشان عمار بن یاسر و ابو ایوب انصاری و کسان دیگری از اهل فضل و سابقه بوده‌اند.

ما این مقدمه را بیان کردیم که بدانید کسانی که از فضیلت و برتری امیر المؤمنین اعراض کرده‌اند، انگیزه و برهانی جز ستیزورزی و پیروی از هوس نداشته‌اند.

(۱) استاد محترم شیخ محمد باقر محمودی مصحح متن در پاورقی نوشته‌اند اسناد این روایت با این الفاظ هم‌اش ضعیف است و به همین سبب این جوی آن را از احادیث بسیار سست و واهی شمرده است. ذهبی هم در تلخیص المستدرک، ج ۳، ص ۷۰ آن را منکر دانسته است.

(۲) مصادر و منابع این حدیث در آثار اهل سنت بسیار است از جمله ابو حاتم رازی در اعلام النبوة، ص ۱۱۰ و ابو نعیم و بیهقی در دلائل النبوة خود آن را آورده‌اند.

برای اطلاع بیشتر از منابع آن به فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۳۶۳-۳۵۸ مراجعه فرمایید که از مستدرک الصحیحین و تاریخ بغداد و اسد الغابه و دیگر کتابها نقل شده است.

ص: ۴۳

(۱)

سخن درباره آغاز بیعت ابو بکر و سخن او درباره مسائل روحی و شخصیت خویش

اینک با دقت به آغاز بیعت با ابو بکر بنگرید و سبب آن را بررسی کنید تا بدانید که مردم و آن قوم نه از جهت فضیلت او بر علی بن ابی طالب به او گرایش پیدا کردند و نه این موضوع را سبب تقدم او بر علی قرار دادند.

(۲) ما نمی‌خواهیم با روایاتی که رافضیان نقل کرده و گفته‌اند که بیعت با ابو بکر با زور و قهر و بدون اجماع و مدارا بوده است با شما احتجاج کنیم، «۱» این را هم حجت نمی‌آوریم که خودتان روایت کرده‌اید همین‌که به اطلاع کارگردانان رسید که انصار گرد آمده‌اند و سعد بن عبادہ را امیر خود کرده‌اند، شتابان و بدون هیچ‌گونه رایزنی و نظر خواهی و اجتماعی، با بیعت ابو بکر کار را فیصله دادند.

بلکه برای این روایت شما تأویلی پسندیده می‌کنیم و می‌گوییم آری چون خبر گرد آمدن انصار و آغاز مخالفت آنان به اطلاع آن قوم رسید، از بیم بروز اختلاف و پراکندگی و به تباهی کشیده شدن، مردم با ابو بکر بیعت کردند و به همین سبب عمر گفت: بیعت با ابو بکر فتنه‌ای بود که خداوند شر آن را حفظ فرمود.

(۳) آری خداوند عمر را به گفتن این سخن واداشته است تا بدانید که آن قوم به ابو بکر از این جهت که او بر همگان مقدم است گرایش پیدا نکرده‌اند و امامت هم به سبب فضیلت و برتری او برای او فراهم نشده است و تا آنجا که ما می‌دانیم هیچ کس هم چنین ادعایی نکرده است و آنان سبب بیعت خود را با ابو بکر دفع ادعای انصار دانسته‌اند و حق قرابت با رسول خدا را خواسته‌اند و اینکه مدعی بوده‌اند امامت فقط باید میان قریش باشد و بر غیر قریش حرام و ممنوع است.

(۴) ما نمی‌خواهیم جز با سلاح خود شما، با شما احتجاج کنیم و نمی‌خواهیم شما را جز با آنچه که خود روایت کرده‌اید، فروگیریم تا بدانید که حق نیرومند و باطل سست است.

از جمله چیزهایی که گفته‌های ما را محقق می‌سازد، سخن خود ابو بکر است که گفتار ما

(۱) تنها رافضیان نیستند که چنین روایت کرده‌اند بلکه پیروان خود ابو بکر با همه پرهیزی که از نقل آن داشته‌اند ناچار از نقل آن شده‌اند. برای اطلاع به داستان سقیفه در انساب الاشراف بلاذری و تاریخ طبری و کتاب السقیفه جوهری و کامل التواریخ ابن اثیر و امثال آن مراجعه فرمایید.

ص: ۴۴

را تصدیق می‌کند و آن سخن این است: «عهده‌دار ولایت بر شما شدم و بهترین شما نیستم» «۱».

در این سخن، ابو بکر شخصیت خود را بر خلاف آنچه شما می‌گویید روشن می‌سازد و ادعای شما را با این صراحت تکذیب می‌کند.

(۱) اگر برخی چنین پنداری داشته باشند که منظور از این سخن ابو بکر این است که من از لحاظ نسب بهترین شما نیستم، می‌گوییم این چنین تأویل و تفسیر از این خبر اشتباه است، زیرا هنگامی که خبری به صورت مرسل و عام نقل شده است اگر آن را به مورد مخصوصی معنی کنیم و آن را خاص قرار دهیم حجیت اخبار باطل می‌شود و احتجاج به احادیث ارزش خود را از دست می‌دهد، و اخباری هم که خداوند در قرآن بیان فرموده است سودبخش نمی‌تواند باشد و

مناظره از ارزش می‌افتد و هر شخص مبطلی به علتی نظیر این علت متمسک می‌شود و مفهومی خاص را عام و موضوعی عام را خاص معنی می‌کند.

وانگهی، اگر چنین تأویلی در این خبر راه داشته باشد، تأویلهای دیگر هم در آن راه پیدا خواهد کرد.

(۲) اگر کسی بگوید تأویل دیگری را در آن راه نیست، می‌گوییم چنین نیست و مقصود ابو بکر این بوده است که من از لحاظ دینی بهترین شما نیستم و در خود ولایت و امامت هم شایسته‌ترین شما نیستم، آری فقط در مورد سبقت به اسلام و هجرت ممکن است بر شما برتری داشته باشم و مقصود او این است که من با امامت بر شما و به این سبب بهترین شما نیستم و این تأویل از آن تأویل استوارتر هم به نظر می‌رسد، زیرا ابو بکر در سخن خود از ولایت نام برده است و از نسب نام نبرده است و به هر حال شما باید این خبر را به صورت عام آن بپذیرید که ظاهر آن هم بر همین معنای عام دلالت دارد و هر کس مدعی شود که این خبر معنی مخصوصی دارد نمی‌تواند ادعای خود را ثابت کند مگر اینکه در آن مورد خبر و نص صریح دیگری ارائه دهد. آری تنگنای بطلان، شخص را وادار به چنین تأویلی می‌کند.

وانگهی، نسب ابو بکر برای آن قوم معروف بوده است و جهلی وجود نداشته است و بگومگویی و شبهه‌ای در آن مورد نبوده است که ابو بکر محتاج به بیان آن گردد و نسب خود را وصف کند و همگان می‌دانسته‌اند که ابو بکر از لحاظ نسب بهترین ایشان نیست، و این تأویل هیچ معنی ندارد جز آنکه بگوییم حيله‌سازی لطیفی است.

(۱) برای اطلاع بیشتر در مورد این خبر و گفتار سید مرتضی (ره) و پاسخ ابن ابی الحدید، به الشافی، ص ۴۱۶-۴۱۵ و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۱۵۸-۱۵۶ مراجعه فرمایید.

ص: ۴۵

(۱) و حال آنکه به نظر ما ابو بکر این سخن را برای روشن ساختن حالت روحی و شخصیت خود گفته است، زیرا بعضی از مردم گمان می‌کردند خلافت ابو بکر به سبب تفضیل و تقدم او بر دیگران است و ابو بکر با این سخن شخصیت خود را روشن ساخته و خطا و اشتباه مردم را اصلاح کرده است و آنان را به حق برگردانده است و بر این موضوع آگاه ساخته است. این راه و روش او بوده است که مردم را در مورد خود و دیگران روشن سازد که چون از پیش او بروند حق را برای آنان آشکار ساخته باشد و به همین سبب گفته است من ولایت بر شما را عهده‌دار شدم در حالی که بهترین شما نیستم، بنابراین ولایت مرا وسیله اشتباه خود قرار مدهید که بگویید من از دیگری برتر و سزاوارترم.

(۲) گروهی دیگر درباره این سخن ابو بکر چاره‌ای دیگر اندیشیده و گفته‌اند این سخن او از روی فروتنی و ترک خودستایی گفته شده است، زیرا مؤمن هیچ‌گاه خود را نمی‌ستاید و با زبان خود، خویش را تزکیه نمی‌کند که خداوند متعال فرموده است: **فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى** «۱»- پس خویشتان را مستایید، او داناتر است به آن که پرهیزگار است.

(۳) خطا بودن این تأویل از تأویل نخست روشن‌تر است که موجب کاستی منزلت گوینده آن است، زیرا بیان فروتنی نمی‌تواند همراه با دروغ و خلاف‌گویی باشد و انصاف هم در آن نیست که حق چیزی را نفی کنند. بدیهی است اگر کسی

غیر از ابو بکر به خلاف چنین سخنی بگوید، آن را دروغ می‌شمرند. چگونه ممکن است چیزی که از غیر ابو بکر دروغ شمرده می‌شود، در مورد او فروتنی شمرده شود. وانگهی جایز نیست که مؤمن از روی فروتنی بگوید «من مؤمن نیستم»، شما می‌دانید که پیامبر (ص) از همگان فروتن‌تر و منصف‌تر بوده است و روا نیست که آن حضرت گفته باشد «من به پیامبری برای شما فرستاده شده‌ام و بهترین شما نیستم»، و تواضع در این نیست که شخص پاک و پاکیزه بگوید من پاکیزه نیستم، یا مؤمن بگوید من مؤمن نیستم و صالح و فاضل بگوید چنین نیستم، بلکه فروتنی و تواضع در این است که در آداب معاشرت و گفتگوهای دوستانه از لحاظ حفظ مساوات از خودستایی و ستودن خویش خودداری شود.

(۴) اینک از کسانی که ابو بکر را بر ابو الحسن مقدم می‌دارند می‌پرسیم شما چه برهانی بر مقدم داشتن ابو بکر بر علی بن ابی طالب دارید؟ اگر اجتماع مردم را بر ابو بکر دلیل آورند که آن را از بزرگترین دلایل خود می‌دانند، به آنان می‌گوییم ما سبب جمع شدن مردم را بر

(۱) بخشی از آیه ۳۲ سوره پنجاه و سوم - النجم.

ص: ۴۶

ابو بکر پیش از این شرح دادیم و گفتیم که برگزیدن مردم او را برای خلافت موجب این نمی‌شود که او بر دیگری فضیلت داشته باشد. و ما از شما می‌پرسیم فضیلت ابو بکر بر دیگری پیش از اینکه او را به خلافت برگزینند چه بوده است، و اگر پیش از انتخاب به خلافت فضیلتی که او را بر علی مقدم بدارد، نداشته است، این سخن شما که می‌گویید او را از این جهت که افضل بوده است برگزیده‌اند معنی ندارد.

(۱) و اگر بگویید چون دیگران او را برگزیده‌اند همین موضوع موجب برتری اوست که دیگران با این کار خود او را به فضیلت و مقدم بودن رسانده‌اند، پاسخ این است که اگر انتخاب آنان موجب فضیلت و برتری او شده است بنابراین پیش از انتخاب فضیلتی نداشته است بلکه از دیگران فروتر بوده است. شما فضیلتی مشهور از ابو بکر را بر علی نشان دهید که در آن بر او برتری داشته باشد و شایسته آن باشد که سزاوار برای امامت و انتخاب شدن باشد، وگرنه نمی‌توانیم هرگز تسلیم ادعای شما شویم.

(۲) اگر بگویند فضائلی داشته که به آنها معروف نبوده است و علی هم آن فضایل را نمی‌دانسته است جز اینکه ما می‌دانیم که انتخاب مردم او را به خلافت به سبب فضیلت و برتری او بوده است، پاسخ می‌دهیم چه فرقی میان این سخن شماست و سخن آن کسی که می‌گوید مردم به سببی که من بر آن آگاه نیستم بر ابو بکر جمع شدند، ولی این را می‌دانم که سبب آن افضل بودن ابو بکر نبوده است.

(۳) اگر ابو بکر پیش از انتخاب شدن به خلافت از علی افضل می‌بود، شهرت می‌یافت و آشکار می‌شد و پوشیده نمی‌ماند، و اگر انتخاب مردم بر مبنای فضیلت و برتری ابو بکر بود و امامت مفضول بر فاضل روا نمی‌بود هرگز برای انصار جایز نبود که بگویند امیری از ما و امیری از شما حکومت کنند. وانگهی، بر ابو بکر هم حرام بود که دست خود را برای بیعت کردن با عمر و ابو عبیده دراز کند و بگوید با هر یک از شما که بخواهید بیعت می‌کنم.

(۴) و اگر بگویند دلیل بر فضیلت ابو بکر، که ما مدعی آنیم، این است که او در زمان زندگی رسول خدا با مردم نماز گزارده است و پیامبر (ص) به عایشه فرمان داده است که به ابو بکر بگو با مردم نماز بگزارد، پاسخ می‌دهیم که این خبری است از عایشه و ثابت نشده است و مردم هم آن را به درستی نپذیرفته‌اند، و بر فرض که این حدیث را از شما بپذیریم موجب برتری و تقدم ابو بکر بر علی نمی‌شود و اگر به دنباله همین حدیث دقت شود می‌توانیم دلیل بیاوریم که مایه نقص و کاستی منزلت ابو بکر است، زیرا دنباله آن بدین گونه است که چون پیامبر (ص) توانی در خود یافت از حجره بیرون آمد و خود را به مسجد رساند و دست

ص: ۴۷

ابو بکر را گرفت و او را از جایگاه دور ساخت و خود به جای او ایستاد. رافضیان می‌گویند این کار پیامبر (ص) نشان دهنده آن است که نمازگزاردن ابو بکر بدون دستور آن حضرت بوده است و خبر را نادرست می‌دانند و می‌گویند علم و یقین چنین حکم می‌کند که اگر پیامبر (ص) خود دستور نماز خواندن ابو بکر را صادر فرموده بود و آن را قبول داشت، لازم نبود با بیماری و ناتوانی مبادرت به بیرون آمدن از حجره فرماید تا آنجا که ابو بکر را از جایگاه نماز کنار زند و خود در جایگاه بایستد، و اگر به فرمان پیامبر (ص) صورت گرفته بود، ابو بکر را به حال خود رها می‌فرمود و پشت سرش نماز می‌گزارد و بدان گونه که شما می‌گویید، همان گونه که پشت سر عبد الرحمن بن عوف نماز گزارد با ابو بکر هم نماز می‌گزارد.

(۱) شما خودتان گواهی می‌دهید که نمازگزاردن پیامبر (ص) پشت سر عبد الرحمن بن عوف دلیل بر فضیلت و برتری عبد الرحمن بر علی نیست، و حال آنکه حدیث شما در مورد نمازگزاردن ابو بکر با مردم دارای ضعف و سستی و از احادیث شاذ است.

وانگهی، رافضیان درباره این حدیث شما، بر شما اعتراض می‌کنند و می‌گویند چگونه حدیث عایشه را درباره نمازگزاردن ابو بکر می‌پذیرید و آن را حجت قرار می‌دهید و سخن فاطمه را درباره فدک نمی‌پذیرید و حال آنکه گواهی ام ایمن و علی بن ابی طالب که خدایش از او خشنود باد همراه سخن فاطمه بود و پیامبر (ص) هم گواهی فرموده بود که فاطمه اهل بهشت است.

(۲) اگر پاسخ بدهید که احکام با گواهی زن واجب نمی‌شود، به شما می‌گوییم حجت‌های اصولی دین هم همین گونه است و با گواهی زن واجب نمی‌شود، اگر نماز ابو بکر با مردم موجب فضیلت او بر کسانی باشد که پشت سرش نمازگزارده‌اند، بنابراین نمازگزاردن عمرو بن العاص بر ابو بکر و عمر موجب آن است که عمر و عاص بر آن دو مقدم باشد و عمر و عاص هنگامی عهده‌دار پیشنمازی بر ابو بکر و عمر بوده است که فرماندهی سریه را هم بر عهده داشته است و امام جماعت بوده است و این خبری است که مورد اتفاق است، «۱» بنابراین هیچ سببی برای تقدم ابو بکر بر علی نیست.

(۳) برخی از اهل نظر در این مورد به قیاس پناه برده‌اند و گفته‌اند اگر جایز می‌بود که مفضول

(۱) برای اطلاع بیشتر در مورد این سریه و فرماندهی عمرو عاص به سریه ذات السلاسل در ترجمه مغازی واقدی، به

قلم این بنده، ص ۵۸۷ و ترجمه طبقات، ج ۲، به قلم این بنده، ص ۱۶۲ و ترجمه نهایه العرب، ج ۲، به قلم این بنده، ص ۲۵۳ که از کتابهای معتبر اهل سنت است مراجعه فرمایید.

ص: ۴۸

بر فاضل ولایت داشته باشد، جایز بود که مفضولی به عنوان پیامبر بر فاضلی مبعوث شود، و در این صورت جایز است که در زمان پیامبران هم کسانی برتر از ایشان وجود داشته باشند، این گروه کار مردم را از طریق قیاس با کار خدا حجت قرار داده‌اند.

(۱) در پاسخ آنان می‌گوییم، این استدلال و پاسخ شما از چند جهت نادرست است. نخستین جهت آن این است که امامت شبیه به پیامبری نیست «۱» بلکه به امیری و فرماندهی شبیه است زیرا امام علم غیب ندارد و تبدیل و تغییر او جایز است و حال آنکه پیامبر (ص) از تأیید غیبی برخوردار و از تبدیل و تغییر در امان است. آیا کسی که می‌گوید همان گونه که عهده‌دار شدن ولایت برای امامی که آگاه بر غیب نیست جایز است، می‌تواند بگوید جایز است پیامبری مبعوث شود که فقط خودش به سود خود مدعی نبوت باشد.

(۲) وانگهی، اگر امکان این باشد که امامی که از تبدیل و تغییر در امان نیست امام باشد، ممکن است که خداوند پیامبری بفرستد که از تبدیل و تغییر در امان نباشد و این قیاس، قیاس فاسدی است که امامت قابل مقایسه با پیامبری نیست، و امامت را باید با امارت و فرماندهی مقایسه کرد، و امام را نشاید که از احکام خدا تعدی کند و پیروی از احکام بر عهده اوست و امیر هم همین منزلت را دارد و نمی‌تواند به سود خویش گواهی دهد همچنان که بر غیب آگاه نیست. امام گاهی که عهده‌دار ولایت است افراد را به ولایت می‌گمارد یا عزل می‌کند و عهده‌دار پیشنهادی است و منزلت امیر هم همین گونه است.

(۳) اینک می‌گوییم امامت مفضول بر فاضل از لحاظ دینی درست و جایز است، زیرا پیامبر (ص) در جنگ ذات السلاسل عمر و عاص را به فرماندهی بر ابو بکر و عمر گماشت.

انجام چنین کاری برای امت هم درست است. اگر امامت و فرماندهی مفضول بر فاضل روا نمی‌بود، پیامبر هرگز آن چنان رفتار نمی‌فرمود و عمر و عاص را بر آن دو فرماندهی نمی‌داد.

وانگهی، رفتار و گزینش رسول خدا از رفتار و گزینش مردم به حقیقت و خواست خداوند متعال نزدیک‌تر است. اگر بگویید انجام چنین کاری به هنگام زنده بودن رسول خدا درست است که در صورت ابتلای عمر و عاص به انحراف و دگرگونی، پیامبر زنده بود و درباره آن تصمیم می‌گرفت و به همین علت انجام چنین کاری پس از رحلت آن حضرت روا نیست، پاسخ می‌دهیم که پس از آن حضرت هم اگر حاکم و امام دگرگونی پیش آورد، بر عهده

(۱) خوانندگان گرامی توجه می‌فرمایند که این عقیده معتزله است و با عقیده شیعیان مغایرت دارد و ارائه این بحث بهترین نشان آن است که مؤلف این کتاب شیعه نیست.

امت است که او را از کار برکنار کند و دیگری را ولایت دهد. خلاصه سخن آن است که اگر این کار بر روزگار پیامبر (ص) روا بوده است، پس از او نیز رواست و اگر حاکم دگرگونی پیش آورد بر فرض که رسول خدا رحلت کرده باشد، سروکار حاکم با خداوند است که زنده جاوید است و مرگ را بر او راه نیست. و بدین گونه سخن درباره امامت مفضول بر فاضل تمام است. «۱»

(۱)

روش انعقاد امامت به نظر مؤلف این کتاب، و توصیف چگونگی بیعت مردم با امیر المؤمنین علی علیه السلام که ارکان آن نیرومندتر و حجت آن بزرگتر و سبب آن استوارتر و راه و روش آن روشن‌تر بوده است

ما اینک چگونگی به امامت رسیدن علی را توصیف می‌کنیم تا بدانید که امامت او از لحاظ اسباب ظاهری از هر امامتی قوی‌تر و پایدارتر و استوارتر و روشن‌تر و دادگرانه‌تر و از لحاظ حجت از همه بزرگتر بوده است.

راه امامت چنین است که با رای مردمی که اهل فضیلت و سابقه‌اند و کسانی که با اجتماع آنان شک و تهمت از میان می‌رود و خیرخواهی و پاسداری آنان ثابت می‌شود، منعقد می‌گردد.

(۲) سنت درباره امامت بر این قرار گرفته است که امام با رایزنی میان اهل فضیلت و عدالت و علم و آنانی که به حکم کتاب خدا و سنت آشنایی دارند، برگزیده شود که خداوند متعال فرمود است: **وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ** - و کار ایشان مشورت میان خودشان است. «۲»

(۳) و از سنتهای امامت یکی این است که کسانی که در آن نظارت دارند، هیچ یک اشتیاق و شیفتگی از خود در طلب مسند امامت نشان ندهد که این کار انگیزه اختلاف و سبب تهمت و بدگمانی می‌شود و مایه فتنه و پراکندگی خواهد شد.

(۴) و از اسباب و لوازم امامت یکی این است که هرگاه برای مردی منعقد شد و گروهی که

(۱) خوانندگان گرامی توجه دارند که معتزله معتقد بر امامت مفضول بر فاضل‌اند. ابن ابی الحدید معتزلی هم در سطر پنجم صفحه اول شرح نهج البلاغه، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، مصر همین موضوع را می‌گوید.

معتزله می‌گویند در عین حال درست بودن خلافت ابو بکر، علی علیه السلام افضل و برتر از او بوده است و اینکه برخی از اهل سنت و اشاعره می‌گویند خلافت ابو بکر نشانه برتری او بر علی علیه السلام است، درست نیست.

(۲) بخشی از آیه ۳۸ سوره چهل و دوم - الشوری.

به عدالت و پاکدامنی و معروف به نیکی و پارسایی موصوف باشند و درباره آنان اتهامی وجود نداشته باشد او را به امامت برگزینند، دیگران باید تسلیم گردند مگر آنکه دلیل روشنی داشته باشند که آن امام شایسته و سزاوار مسند امامت نیست و دیگری بر آن سزاوارتر است، و هرگاه از آنان طعنی بر امام و دلیل و حجتی روشن آشکار نگردیده است، رضایت و تسلیم وظیفه ایشان است.

(۱) اینک لطفاً بنگرید که این شرطها در چه کسی جمع شده است تا درستی آنچه را که ما می‌گوییم بدانید. ما پیش از این چگونگی و سبب بیعت ابو بکر را گفتیم که همراه با شتاب و بدون مشورت و خارج از انتظار صورت گرفته است و گفتیم که در آغاز فقط دو مرد یعنی عمر و ابو عبیده آن را پایه‌ریزی کردند و پس از آنکه انصار هم می‌خواستند امامی برگزینند، چگونه سعی و کوشش کردند و نمونه‌های مخالفت و ستیز سعد بن عبادۀ و سوگند او و سخنان سلمان و دیگران را گفتیم.

و روایت شده است که علی بن ابی طالب چندین ماه بدون آنکه خشم و انکاری آشکار فرماید بیعت نکرد. «۱»

(۲)

عقد خلافت عمر فقط از سوی ابو بکر بود، همچنان که عمر روز سقیفه آن را برای ابو بکر قرار داد و هر یک آن را برای دیگری دست به دست داد

پس از ابو بکر بیعت با عمر بود که ابو بکر خلافت را برای او گره زد، همان گونه که او آن را برای ابو بکر گره زده بود، و در این باره سخنهایی به دل‌خطور می‌کند که باید با دلایل و

(۱) درباره مخالفت سعد بن عبادۀ در پاورقی صفحه‌های پیشین توضیح دادم و مدارک ارائه شد. حباب بن منذر و قیس بن سعد بن عبادۀ و زبیر بن عوام و گروهی دیگر چون ابو ذر و سلمان و مقداد و عمار هم از بیعت با ابو بکر خودداری کردند، نسفی در کشف الحقایق، چاپ استاد محترم دکتر احمد مهدوی دامغانی، ص ۱۴ شمار ایشان را هیجده تن دانسته است و سید مرتضی بن داعی هم در کتاب تبصرة العوام همین هیجده تن را نقل کرده است، مسعودی در مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۱۴ می‌گوید تا هنگامی که فاطمه (ع) رحلت نکرده بود هیچ کس از بنی هاشم با ابو بکر بیعت نکرد که در این صورت شمارشان به مراتب بیش از هیجده تن است. برای اطلاع بیشتر به تعلیقه فاضلانه استاد محترم دکتر احمد مهدوی دامغانی در کشف الحقایق، ص ۲۵۷-۲۵۶ مراجعه فرمایید.

و این سخن مؤلف که علی علیه السلام انکار و خشم خود را ظاهر نفرمود، صحیح نیست که اگر فقط به خطبه شقشقیه مراجعه شود خلاف آن ثابت می‌شود و به پاورقی بسیار فاضلانه استاد محترم شیخ محمد باقر محمودی مصحح متن حاضر مراجعه شود.

ص: ۵۱

براهین لطیف آن را پاسخ داد و از عهده‌اش بیرون آمد! مسلمانان خشم و انکار خویش را در این باره آشکار ساختند و به ابو بکر گفتند: درشتخوی بدزبان را بر ما ولایت دادی! و ابو بکر گفت: پروردگارا بهترین اهل تو را بر ایشان ولایت دادم!! «۱» علی در آن هنگام هم خاموش بود، «۲» و اگر آن چنان که برخی از نادانان گفته‌اند، او از کسانی بود که از غیر راه حق و حقیقت در جستجوی خلافت و فتنه‌انگیزی بود، اینجا بهترین جای اعتراض بود و از او هم همان چیزی سر می‌زد که از انصار در مورد دوست داشتن خلافت و متصدی شدن سر زد، ولی علی که در جستجوی صلح و آرامش و در انتظار برگشت مردم به حق و وحدت کلمه بود، از انجام چنین عملی خودداری فرمود. سپس عمر خلافت را در شورای شش نفری قرار داد و همان گونه که خود می‌دانید خلافت به عثمان رسید. اینجا جای سخن و شبهه و نکته‌های بسیار پیچیده است، و چنان نیست که شما به تفصیل و مقدم بودن آنان دست می‌زنید و دل می‌بندید.

(۱)

شتاب مردم پس از کشته شدن عثمان به بیعت با امیر المؤمنین علی و هجوم آوردن آنان و اصرارشان که برای بیعت گرفتن دست بگشاید و ستایش ایشان او را که فقط او متعین برای امامت و خلافت است،

و خودداری آن حضرت از پذیرفتن، و ازدحام مردم بر او، و اتمام حجت او با طلحه و زبیر و شرط کردن با مردم که باید در مسجد رسول خدا (ص) بیعت کنند و بیعت مردم با او در مسجد (۲) علی که خدایش از او خشنود باد در خودداری یا خشنودی به هنگام وحدت کلمه بر یک راه و روش بود. و چون عثمان کشته شد، علی پیش از آن به سبب آنچه از عثمان در مورد ابو ذر (ره) سرزده بود و به جهات دیگر منزوی و از کار کناره گرفته بود. «۳» آری، گویی که

(۱) برای اطلاع از اعتراض سخت طلحه به انتصاب عمر به خلافت، در منابع بسیار کهن و معتبر اهل سنت به ابن سعد، طبقات، ج ۳، چاپ ادوارد ساخا، بخش اول، ص ۱۴۲؛ تاریخ‌نامه طبری، ج ۱، به اهتمام استاد محمد روشن، نشر نو، تهران، ۱۳۶۶، ص ۴۲۵ مراجعه فرمایید.

(۲) سبب خاموشی علی علیه السلام بیم از مرتد شدن همگان است و در کمین بودن فتنه‌انگیزی که در صدد ریشه کن ساختن اسلام بوده‌اند.

(۳) ابو جعفر طبری نقل می‌کند که چون عثمان محاصره شد، علی علیه السلام در مزرعه خود در خیبر بود. برای اطلاع بیشتر

ص: ۵۲

سرشت علی بر درستی سرشته شده و مؤید به فرشته‌ای بود که او را از راه خطا برکنار می‌داشت و ملزم به استقامت در درستی می‌کرد و هیچ کس نمی‌تواند تناقضی در فضیلت او به ما نشان دهد. یا اختلافی در سخن او ارائه دهد. خدای چهره آن بزرگمرد را سپید و مقامش را در آخرت برتر فرماید.

(۱) و چون عثمان کشته شد، مردم با میل و رغبت در مسجد رسول خدا (ص) برای بیعت با او هجوم آوردند. «۱» مهاجران و انصار گرد آمدند و رای همه به صورت اجماع بر علی بن ابی طالب قرار گرفت که او از دیگران برای امامت شایسته‌تر است و به روزگار خود ماندی ندارد و سپس همگان به خانه علی رفتند و او را از خانه بیرون آوردند.

علی بن ابی طالب پیش طلحه بن عبید الله رفت و به او گفت: مردم گرد آمده‌اند که با من بیعت کنند و مرا نیازی به بیعت ایشان نیست، اینک تو دست فراز آر تا مردم به شرط رعایت کتاب خدا و سنت محمد (ص) با تو بیعت کنند. طلحه گفت: تو به آن سزاوارتر و برای آن به سبب برتری سابقه و خویشاوندی با رسول خدا شایسته‌تری. وانگهی، این همه مردم که از من پراکنده شده‌اند، همگان برای تو جمع شده‌اند.

(۲) علی فرمود: بیم آن دارم که نسبت به من حيله‌سازی کنی و بیعت مرا بشکنی. طلحه گفت:

مترس که به خدا سوگند از سوی من کاری که خوش نداشته باشی نسبت به تو سر نخواهد زد.

علی فرمود: خداوند در این باره کفیل تو خواهد بود؟ گفت: آری که خدا کفیل و گواه بر من خواهد بود. علی پیش زبیر رفت و با او هم همان گونه سخن گفت و او هم پاسخی چون طلحه داد. علی برای اثبات درنگ و تأکید خود بازهم به خانه خویش برگشت.

در این هنگام مردم که جمع شده بودند و شمارشان بسیار بود بر در خانه‌اش بازگشتند و او را از خانه بیرون آوردند و گفتند دست بگشای تا با تو بیعت کنیم. علی دست خود را کنار کشید و آنان آن را می‌کشیدند، و چون اجتماع و هجوم ایشان را بر خود دید فرمود: با شما جز در مسجد رسول خدا (ص) و آشکارا بیعت نخواهم کرد و اگر گروهی مرا خوش نداشته باشند بیعت شما را پذیرا نخواهم بود. در این هنگام علی به مسجد آمد و مردم هم به مسجد آمدند و منادی به آن کار ندا داد.

در این مورد به شرح خطبه سی‌ام نهج البلاغه ابن ابی الحدید و جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۸۷ مراجعه فرماید.

(۱) امیر المؤمنین علیه السلام خود در خطبه‌های ۳، ۵۱، ۲۳۰ صحنه‌هایی از چگونگی هجوم و بیعت مردم را با خود بیان فرموده است.

ص: ۵۳

(۱) از ابن عباس روایت است که می‌گفته است: به خدا سوگند بیم آن داشتم که برخی از سفلگان یا کسانی که علی پدر یا برادرشان را در یکی از جنگها کشته است سخنی بگویند و اظهار دارد که ما را به علی بن ابی طالب نیازی نیست، و علی هم از پذیرفتن بیعت مردم خودداری کند ولی هیچ کس جز به تسلیم و رضا سخن نگفت. «۱»

(۲) خود امیر المؤمنین که خدای از او خشنود باد در یکی از خطبه‌های خود چنین می‌فرماید:

به خدا سوگند همواره حکومت میان امت محمد (ص) را خوش نمی‌داشتم، تا آنکه مرا با زور بر آن واداشتید. به خانه خود پناه بردم، مرا بیرون آوردید. دست خود را جمع کردم، آن را بازگشودید و همچون شتران تشنه که به آبشخور خود هجوم می‌آورند بر من هجوم آوردید تا آنجا که ترسیدم برخی از شما برخی دیگر را بکشد؛ و چون همه شما پیش من جمع شدید بیم آن کردم که در پیشگاه خدا پاسخی برای رد کردن خواسته شما نداشته باشم، شما با کمال میل و بدون زور با من بیعت کردید. آنگاه گروهی از شما با من مخالفت ورزیدید و پیمان‌شکنان پیمان بیعت را شکستند، بدون آنکه من کار ناروایی کرده باشم، و من خود از پیامبر (ص) شنیده‌ام که می‌فرمود: هیچ حاکمی عهده‌دار حکومت چیزی بر امت من نمی‌شود مگر اینکه او را به روز رستخیز بر لبه صراط باز می‌دارند، سپس نامه‌کردارش را می‌گشایند و فرشتگان آن را می‌خوانند. اگر دادگر بوده باشد رهایی می‌یابد و اگر ستمگر بوده باشد درمانده و بدبخت می‌گردد و پل صراط با لرزشی و تکانی او را به فروترین و ژرف‌ترین جای آتش می‌افکند.

اینک ای گروه امت محمد (ص) اگر گفتار مرا بشنوید و فرمان مرا به کار بندید بر شاهراه رخشان پایدار خواهید بود و اگر نپذیرید شما را با شمشیر خود عقوبت می‌کنم، تا خداوند که گزیده‌ترین داوران است میان من و شما داوری فرماید.

«۲»

نخستین کسانی که با او بیعت کردند طلحه و زبیر بودند و سپس مهاجران و انصار.

(۳) آنگاه علی (ع) برخاست و خطبه مشهور خود را که نظیر آن دیده نشده و میان همه خطبه‌ها و سخنرانیها به خوبی و برتری مشهور است ایراد فرمود. «۳» چون علی از سخنرانی

(۱) برای اطلاع بیشتر از چگونگی بیعت با امیر المؤمنین در منابع کهن به شیخ مفید (ره)، نبرد جمل، ترجمه به قلم این بنده، نشر نی، تهران، ۱۳۶۷ ش، ص ۴۵ مراجعه فرمایید.

(۲) عباراتی از این خطبه در خطبه‌های ۵۴ و ۲۲۷ آمده است. به استاد سید عبد الزهراء حسینی، مصادر نهج البلاغه و اسانیده، ج ۳، ص ۱۷۱ مراجعه فرمایید.

(۳) این خطبه در منابع بسیار کهن آمده است، جاحظ در گذشته به سال ۲۵۵ هجری، که از معاصران اسکافی است، این خطبه را در البیان و التبیین، ج ۲، چاپ استاد عبد السلام محمد هارون، مصر، ۱۳۸۸ ق، ص ۵۰۰ از قول ابو عبیده معمر

ص: ۵۴

خود فارغ شد، خزیمه بن ثابت انصاری «ذو الشهادتین» برپاخاست و چنین گفت:

ای مردم! ما ریزنی کردیم و برای دین و دنیای خود مردی را برگزیدیم که رسول خدا او را برای ما برگزیده بود «۱» و با او بیعت کردیم. اگر همه بندگان برابر باشند، نعمتها - یعنی فضایل - از میان می‌رود و اگر در شوری از هوی و هوس پیروی شود، ارزش شوری از میان می‌رود و اگر ستیز جایز می‌بود، تسلیم از میان می‌رفت. مدینه پایگاه ایمان و هجرت است و حاکمان بر مردم در آن مستقراند و در موضوع عثمان هم چیزی بر عهده ما نیست.

(۱) آنگاه ابو الهیثم بن التیهان که از شرکت کنندگان در بیعت عقبه و جنگ بدر بود برخاست و گفت: ای مردم شما اندیشه و خیرخواهی مرا در مورد خودتان دانسته‌اید و به منزلتی که در پیشگاه رسول خدا داشتیم آگاهید، و ما اینک حکومت را به کسی واگذار کردیم که از همه شما به رسول خدا نزدیکتر است و زودتر از همه شما اسلام آورده است، از همه شما داناتر و به احکام دین خدا آگاه‌تر و برای امت از همگان خیراندیش‌تر و به سنت داناتر است. شاید خداوند در پناه او دوستی را فراهم سازد و به وسیله او خونها را حفظ فرماید و اصلاح کدورت‌های میان مردم صورت گیرد، و آنچه را که ستمگران آن را فرسوده و رها کردند، آشکار سازد.

(۲) همگان پاسخ دادند که ما خود فضیلت او را شناختیم و بیعت با او را پذیرا شدیم.

و چون خبر کسانی که از بیعت خودداری کرده بودند به علی رسید فرمود: آنان حق را نشناختند تا به سوی آن شتاب گیرند و باطل را نشناختند که هر کس را مرتکب آن می‌شود، یاری ندهند. «۲» علی آنان را آزاد گذاشت و هیچ کس را مجبور به بیعت نفرمود.

بن مثنی و ابن عبد ربه در عقد الفرید، ج ۴، چاپ احمد امین و دیگران، مصر، ۱۹۶۷ میلادی و شیخ مفید در الجمل، ص ۶۰، چند جمله از آن را آورده‌اند. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷۵ می‌گوید سید رضی آن را برای اختصار نیاورده است و خود متن آن را از البیان و التبیین جاحظ آورده است.

(۱) این نکته که می‌گوید پیامبر او را برای ما انتخاب فرموده بود درخور کمال اهمیت است و می‌بینید که مورد اعتراض هم واقع نمی‌شود.

(۲) ضمن خطبه ۲۶۲ هم فرموده است: سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر نه حق را یاری دادند و نه باطل را خوار و زبون ساختند.

ص: ۵۵

(۱)

خطبه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب به هنگامی که خبر حرکت طلحه و زبیر و عایشه به سوی بصره به او رسید و خبر دادن علی از اندیشه و فرجام کار آنان و داستان پارس کردن سگهای منطقه حوآب بر عایشه و نگران شدن او

چون از گفتار مؤمنان برای علی که خدایش از او خشنود باد خبر رسید که طلحه و زبیر و عایشه آهنگ بصره کرده‌اند به منبر رفت. پس از ستایش خداوند و درود فرستادن بر پیامبر (ص) چنین گفت:

(۲) عایشه و زبیر و طلحه حرکت کرده‌اند. زبیر و طلحه هر یک مدعی خلافت هستند بدون اینکه برای دیگری در آن حقی منظور داشته باشند. طلحه از این جهت که پسر عموی عایشه است «۱» در جستجوی خلافت است. زبیر هم چنین می‌پندارد که چون شوهر خواهر عایشه است «۲» برای خلافت سزاوارتر است. به خدا سوگند بر فرض که بر آنچه

می خواهند پیروز شوند که هرگز آن را نخواهند دید، طلحه بدون تردید گردن زبیر را خواهد زد و زبیر گردن طلحه را، به سبب ستیز سختی که در پادشاهی است.

(۳) به خدا سوگند که آن زن شتر سوار بر هیچ گردنه‌ای نمی‌گذرد و در هیچ منزلی فرود نمی‌آید مگر در معصیت و خشم خدا، تا آنکه خود و همراهانش را به جایگاه نابودی خواهد رساند. یک سوم آن گروه کشته خواهند شد و یک سوم ایشان خواهند گریخت و یک سوم آنان توبه خواهند کرد. به خدا سوگند سگهای منطقه حوآب بر او پارس خواهند کرد. آیا اندیشمندی هست که بیندیشد و عبرت‌آموزی هست که عبرت آموزد؟ به خدا سوگند که طلحه و زبیر به خوبی می‌دانند که اشتباه می‌کنند و چنین نیست که ندانند، چه بسا عالمی را که نادانی‌اش، او را کشته است و علمی که همراه اوست، او را سود ندهد. «۳»

(۴) خدایتان رحمت کند، در مورد این اخبار بیندیشید که در آنها شفای دل و روشنگری نهفته است و هدایتی را که به شما روی می‌آورد بفهمید و مبادا که روی برگردانید، تا بدانید که همه کارهای علی پایه نهاده شده بر یقین و علم و حجت روشن و استوار است. او به هنگام

(۱) خوانندگان گرامی توجه خواهند فرمود که ابو بکر و طلحه نوه عمومی یکدیگر و از قبیله تیم بن مره‌اند.

(۲) زبیر همسر اسماء، دختر ابو بکر است که خواهر بزرگتر عایشه بوده است.

(۳) در بخش کلمات قصار نهج البلاغه به شماره ۱۰۴ آمده است.

ص: ۵۶

سختیها سستی نمی‌ورزد و در گرفتاریها ناتوان نمی‌شود. کار او در بینش درست و تقدم یکسان است. او دو پهلوی سخن نمی‌گوید و به هنگام اقدام سستی نمی‌کند. در کوشش و نیرو و عزم و بینش درست فرقی میان احوال او به روزگار پیامبر (ص) و این حال نیست. در همه کارهای او بنگرید تا بدانید که کردار او بر مبنای یقین است و آنها را با بصیرت در دین انجام می‌دهد. کردارهای او را علم روشن و ژرف آشکار می‌سازد و چنین فهمیده می‌شود که کارهای او بدین صورت جز از کسی که اعتماد کامل بر شناخت و توکل نداشته باشد و مؤید به یاری دادن از خدا و فرشتگان نباشد اتفاق نمی‌افتد.

(۱) بر این گفتار علی علیه السلام هم بنگرید که بر منبر فرمود: «عقیده او این است که یا باید با ایشان - یعنی طلحه و زبیر و یارانشان - جنگ کند یا آنکه به آنچه خداوند نازل فرموده است کافر شود.» «۱» کسی که با علی مخالفت ورزد هرگز گستاخی چنین ادعایی ندارد و هیچ کس هم علی را در این گفتار خود تکذیب نکرده است و چنین ادعایی جز برای او ممکن نیست.

(۲) در پی این گفتار او به این سخن دیگرش هم توجه می‌کنیم که همواره می‌فرموده است:

پیامبر (ص) با من عهد کرده است که باید با ناکثان و قاسطان و مارقان جنگ کنم. «۲»

پیش از آنکه به دلیل و حجت دیگری بنگریم، آیا برای کسی که با علی مخالفت می‌کند می‌توان چنین ادعایی یافت؟ آنان را در مخالفت خود با بهانه‌های ساخته و پرداخته‌ای می‌بینی که هر کس آن را می‌شنود انکار می‌کند و با آن بهانه‌ها بر شک و تردید و ضعف ایمان آن قوم دلالت می‌شود. مخالفان علی یک بار می‌گویند به خونخواهی عثمان قیام کرده‌اند، بار دیگر می‌گویند ما با زور بیعت کرده‌ایم و باری می‌گویند برای اصلاح میان مردم آمده‌ایم.

علاوه بر این افرادی که این سخنان متفاوت و گفتارهای ضد و نقیض را می‌شنوند، دلایلی در نادرستی ادعاهای ایشان دارند.

(۳) شما خودتان درباره متلون بودن عایشه روایت می‌کنید که گاه می‌گفته است برای اصلاح میان مردم می‌روم و گاه که خطای کار را متذکر و درباره آن متوقف می‌شده است، تصمیم

(۱) این سخن را بلاذری با دو سند در انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۳۶ و حاکم نیشابوری در المستدرک، ج ۳، ص ۱۱۵ و ابن عساکر ضمن دو حدیث در شرح حال امیر المؤمنین در تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۱۷۴ نقل کرده‌اند.

(۲) پیش از این گفته شد که این حدیث از احادیث متواتر است و گروهی از دانشمندان اهل سنت آن را از نشانه‌های پیامبری رسول خدا دانسته‌اند، از جمله ابو حاتم رازی، اعلام النبوة، ص ۲۱۰ آن را آورده است.

ص: ۵۷

به بازگشت می‌گرفته است. و خودتان با سندهای آشکار و روشن درباره آب حوآب از قول شعبی از ابن عباس چنین روایت می‌کنید که می‌گفته است: عایشه و طلحه و زبیر و همراهان ایشان به هنگام شب کنار آبگیر حوآب رسیدند که یکی از آبهای قبیله بنی عامر بن صعصعه است. سگهای آنجا بر ایشان پارس کردند و شتران چموش رم کردند. در این میان کسی گفت: نفرین خدا بر مردم حوآب باد که سگهای آنها این همه‌اند! عایشه پرسید: این کدام آب است؟ محمد پسر طلحه و عبد الله پسر زبیر گفتند: این آب حوآب است. عایشه گفت: به خدا سوگند دیگر همراه شما نخواهم آمد. مرا برگردانید، برگردانید که خود شنیدم پیامبر (ص) می‌فرمود: «گویی سگهای منطقه‌ای را که به آن آب حوآب می‌گویند می‌بینم بر یکی از زنان من که همراه گروه سرکش و ستمگر خواهد بود پارس می‌کنند»، سپس فرمود:

«ای حمیراء! نکند که تو همان زن باشی. آن‌گاه علی را خواست و مدتی درباره آنچه می‌خواست با او آهسته گفتگو فرمود.»، مرا برگردانید. «۱»

(۱) زبیر به عایشه گفت: خدایت رحمت کند آرام بگیر. مردم و مسلمانان تو را خواهند دید و خداوند به وسیله تو میان آنان را اصلاح می‌فرماید. طلحه هم گفت: اینک هنگام بازگشت نیست.

(۲) سپس عبد الله بن زبیر پیش عایشه آمد و گفت: این آب، آب حوآب نیست و شروع به سوگند خوردن برای عایشه کرد. عایشه گفت: آیا گواهی هست که بر این موضوع گواهی دهد که اینجا حوآب نیست؟ پنجاه مرد عرب بادیه‌نشین را برپا کردند و برای آنان پاداشی مقرر داشتند تا گواهی دهند که آنجا آب حوآب نیست، و این نخستین گواهی دروغ بود که در اسلام صورت گرفت.

(۳) اینک هر کسی که جان دارد باید عبرت گیرد و هر کس دلی آگاه دارد باید متذکر شود! و بدانید که این اخبار و امثال آن ساخته و پرداخته نیست، زیرا چگونه ممکن است چنین اخباری در مورد عایشه ساخته و پرداخته شود و درباره علی ساخته نشود. و ما این تذکر را دادیم تا بدانید که اگر راه و روش علی بر دروغ و زورگویی بود کسانی که مخالف او بودند امثال همین اخبار را برای او هم ساخته و پرداخته می‌کردند. وانگهی شما خودتان این اخبار را در مورد عایشه رد نمی‌کنید. دروغگویی هم از علی و بزرگان مهاجر و انصار بعید است و

(۱) برای اطلاع بیشتر در این مورد به جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۳۴۷ و نبرد جمل، ص ۱۹۱، که ترجمه هر دو کتاب به قلم این بنده است و به همت شرکت نشر نی در ۱۳۷۰ و ۱۳۶۷ ش منتشر شده است و به السبعة من السلف به قلم استاد فقید سید مرتضی فیروزآبادی، قم، ۱۳۶۱ ش، ص ۱۷۷ مراجعه فرمایید.

ص: ۵۸

حال آنکه از اعراب صحرائشین و سفلگانی که سپاه آن بانو بوده‌اند چیز بعیدی نیست.

(۱) وانگهی، ملاحظه فرمودید همان طور که در چند سطر پیش از این نوشتیم، علی که خدایش از او خشنود باد در مدینه می‌گوید: «به زودی سگهای منطقه حوآب بر او پارس خواهند کرد»، خود عایشه هم همین‌که آب حوآب را می‌بیند و پارس سگهای آن را می‌شنود، می‌گوید از پیامبر (ص) چنان شنیدم و می‌افزاید که پیامبر (ص) علی را خواست و با او به رازگویی پرداخت.

(۲) آیا سخنی از این روشن‌تر هست که علی در هیچ کاری اقدام و خودداری و خاموشی و سخن گفتن نکرده است مگر به فرمان رسول خدا که سلام و درود پروردگار بر او باد.

از این گذشته این سخن علی که می‌گوید: «اگر طلحه و زبیر بر کار پیروز شوند هر یک دیگری را فرو می‌کوبد»، از ستیز زشت آن دو در مورد نمازگزاردن با مردم و درگیری آنان بر سر پیشنهادی روشن می‌شود. «۱»

(۳)

استقبال صحابی بزرگ عمران بن حصین خزاعی «۲» و ابو الاسود دثلی «۳» از عایشه در نزدیکی بصره و نصیحت و اندرزگویی آن دو او را

نوشته‌اند که چون عایشه نزدیک بصره رسید، عمران بن حصین خزاعی که از اصحاب رسول خدا (ص) است و ابو الاسود دلی به استقبال او رفتند و چون پیش او رسیدند گفتند: ای ام المؤمنین! آیا به رغم عهد و پیمانی که رسول خدا با تو فرموده است از خانه‌ات بیرون آمده‌ای؟ مگر مردم با پسر عموی پیامبر خود که وصی او هم هست و بهترین کسی است که شما می‌دانید بیعت نکرده‌اند؟ چگونه شهر پیامبر (ص) و حرم آن حضرت را رها کرده و به بصره آمده‌ای!!

(۱) برای اطلاع بیشتر درباره ستیز طلحه و زبیر در مورد پیشنمازی برای نماز صبح در متون کهن به تاریخ یعقوبی، چاپ بیروت، ۱۳۷۹ ق، ص ۱۸۱ و ابن اثیر، کامل التواریخ، ج ۳، ص ۸۱ و نبرد جمل، نشر نی، تهران، ۱۳۶۷، ص ۱۷۱ مراجعه فرمایید.

(۲) عمران از اصحاب محترم پیامبر است، در سال فتح خیبر مسلمان شده است و در جنگهای پس از آن شرکت کرده است.

و به سال ۵۲ ه. ق در بصره درگذشته است. به ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۳۷ مراجعه فرمایید.

(۳) ظالم بن عمرو که بیشتر به همین کنیه خود «ابو الاسود» معروف است از بزرگان تابعان و از دانشمندان و ادبای بصره است به شماره ۴۳۲۹ الاصابه ابن حجر مراجعه فرمایید.

ص: ۵۹

(۱) عایشه گفت: ما به طلب خون عثمان آمده‌ایم. عمران گفت: در بصره هیچ یک از خونبان عثمان وجود ندارد. عایشه گفت: آری، آنان همراه علی بن ابی طالباند و آمده‌ایم تا همراه با کسانی از مردم بصره و دیگران که از ما پیروی کرده‌اند با ایشان جنگ کنیم. چگونه است که از تازیانه و عصایی که عثمان به شما می‌زد خشمگین شدیم و اینک برای شمشیری که به عثمان زده‌اند خشمگین نشویم؟ آن دو به عایشه گفتند: تو را با شمشیر و تازیانه ما و تازیانه و چوبدستی عثمان چه کار! که تو بازداشته رسول خدایی و خداوندت فرمان داده است در خانه خود آرام بگیری و آیاتی را که در خانه‌ات خوانده می‌شد، فریادآوری. آن را رها کرده‌ای و آمده‌ای تا مردم را وادار به کوبیدن یکدیگر کنی؟ وانگهی تو را نباید کاری به خونخواهی و حضور در جنگ باشد و در این موضوع چه کار داری که علی نسبت به عثمان از تو سزاوارتر است. عایشه گفت: آیا کسی با من جنگ می‌کند؟ عمران گفت: آری، به خدا سوگند جنگی که آسان آن هم سخت و دشوار خواهد بود. (۲) عایشه گفت: من برای اصلاح آمده‌ام، تا التیام بخشم نه آنکه بی‌سروسامانی بار آورم و برای جمع کردن آمده‌ام و تفرقه نخواهم افکند. عمران بن حصین به او گفت: ای مادر مؤمنان از خدای بترس که خداوند در چشم مردم تو را به سبب پیوند با بنی هاشم بزرگی و شرف ارزانی داشته است. اینک از خدای بترس و حق خویشاوندی نزدیک علی با رسول خدا را نگهدار که پس از پیامبر (ص) مردم با قدرت بیعت کردند و علی تسلیم شد و رضایت داد و هرگز مخالفتی نکرد و پیمان نشکست، و چون عمر او را نفر ششم از شورای ششگانه قرار داد باز هم تسلیم و راضی شد. «۱» آنگاه نوآوریهای عثمان و کار مردم آن چنان که خود می‌دانی پیش آمد و تو خود از همگان نسبت به عثمان بدزبان‌تر بودی و از همگان بیشتر مردم را بر او می‌شورانیدی. آنگاه طلحه و زبیر و مردم با علی بیعت کردند و نامه‌های

آنان در این مورد به دست ما رسید. ما هم راضی شدیم و بیعت کردیم. اکنون برای شما چه پیش آمده است؟! عایشه تنها پاسخی که داشت این بود که به آن دو گفت: با طلحه دیدار کنید.

(۳) می‌بینید این سخن کسی است که دلالت بر خطا و متهم بودن گوینده آن دارد که پیش از این گفته بود ما برای اصلاح میان مردم آمده‌ایم، مردمی که در کمال سکون و آرامش و در راه فرمانبرداری و پایداری در شهر خود بودند و میان ایشان کدورتی نبود، همین‌که آنان به

(۱) اگر کسی به مصلحتی و برای حفظ اساس اسلام در کاری به ظاهر تسلیم شود دلیل بر خشنودی و رضایت نیست و پیش از این هم به این موضوع اشاره شد.

ص: ۶۰

شهر ایشان آمدند، سینه‌ها را از کینه انباشته کردند و موجب پراکندگی گفتار شدند و قبایل را به تعصب برانگیختند و مردم را به مخالفت با پسر ابو طالب فراخواندند و گروهی از اهل فضل و سابقه و سباجه «۱» را کشتند.

اگر در کارهای ایشان بنگرید آن را نقیض گفتارشان می‌بینید که نشان دهنده هدف اصلی ایشان و سرکشی آن گروه است.

(۱) این احوال آنان بر اهل معرفت و زیرکان آشکار است و آشکار بوده است و سپس برای سرگردانان و اهل تقلید هم که شناختی نسبت به حق ندارند روشن شده است و چون جنگ سپری شد و سختیهای خود را یک سو نهاد بر اهل ایمان و کسانی که از امام پیروی می‌کردند بصیرت و یقین فزون شد و آنان که تفریط کرده بودند به اندوه و حسرت و پشیمانی برگشتند و درگذشتگان از ایشان هم گرفتار کردار خود شدند. «آنان که پیروی کرده بودند از کسانی که پیروی شده بودند بیزاری جستند و عذاب را دیدند و گسیخته شد از ایشان رشته‌ها، و به زودی آنان که ستم کردند خواهند دانست که به چه بازگشتگاهی باز می‌گردند.» «۲»

اینک خدایتان رحمت کند بازگردید به آنچه شناختید و فضیلت را برای فاضل و حق را برای حق‌دار بازشناسید تا در گروه او قرار گیرید «و از خدای بترسید و همراه راستگویان باشید.» «۳» و اگر ما بخواهیم همه چیزهایی را که در این ابواب آمده است به تمامی نقل کنیم سخن به درازا می‌کشد، ولی ما در هر مورد به ذکر آنچه کافی و بسنده باشد، قناعت می‌کنیم.

(۲) آنگاه در روشهای امیر المؤمنین علی و جنگهای او بنگرید و از گفتار و کردارش پند گیرید. او را وفادارترین مردم به عهد و پیمان و دادگرترین مردم از لحاظ راه و روش و بخشنده‌ترین ایشان به هنگام قدرت و فراخواننده‌ترین آنان به انصاف و شکیباییترین ایشان در سختی و اجراکننده‌ترین مردم به فرمان خدا خواهید یافت. «۴»

(۱) قومی چابک از مردم سند و هند که پاسداران بیت المال بوده‌اند و به لسان العرب، ج ۲، ص ۲۹۴ و ج ۷، ص ۳۰۸ مراجعه فرمایید.

(۲) آیات ۱۶۷ سوره دوم - بقره - و آخرین آیه سوره بیست و ششم - الشعراء.

(۳) آیه ۱۱۹ سوره نهم - التوبة.

(۴) برای اطلاع بیشتر در مورد گفتگوی عمران و ابو الاسود با عایشه و طلحه و ترجمه نبرد جمل، ص ۱۶۶، مراجعه فرمایید که به نقل از ابو مخنف و مدائنی و ابن دأب درگذشته ۱۷۱ هجری قمری به تفصیل آن را آورده است. و هم به جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۳۵۰ مراجعه فرمایید.

ص: ۶۱

(۱)

نامه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به عثمان بن حنیف والی خود بر بصره پس از آنکه خبر صحیح حرکت طلحه و زبیر به او رسید، و فرمان دادن او به نیکوکاری و روش پسندیده، و پاره‌ای از مکارم اخلاقی او با اصحاب جمل

هنگامی که خبر صحیح حرکت آن قوم به سوی بصره و پیمان‌شکنی و بیرون رفتن ایشان از فرمانبرداری به اطلاع علی علیه السلام رسید، این نامه را برای والی خود بر بصره نوشت:

«به نام خداوند بخشنده مهربان از بنده خدا علی امیر مؤمنان به عثمان بن حنیف اما بعد، همانا که پیمان‌گسلان نخست با خدای خود - بر بیعت با من - پیمان بستند و سپس آن را گسستند و آهنگ شهر تو کرده‌اند. شیطان ایشان را پیش می‌راند و آنان چیزی را اراده کرده‌اند که خداوند به آن راضی نیست و خداوند نیرومندتر و سخت‌عقوبت‌تر است. اگر به شهر تو آمدند نخست آنان را به حق و بازگشت به وفاداری نسبت به عهد و میثاق خدایی که بر آن بیعت کرده‌اند فراخوان. اگر پذیرا شدند با آنان خوش‌رفتاری کن و به آنان بگو به همان جا که از آنجا آمده‌اند بازگردند، و اگر نپذیرفتند و به ریسمان پیمان‌گسلی دست یازیدند، با آنان جنگ کن تا خداوند میان تو و ایشان حکم فرماید.» «۱»

(۲) پس از اینکه علی که خدایش از او خشنود باد بر آنان پیروز شد، زخمیهای ایشان را نکشت. خانه‌های آنان را نگشود. کسانی را که گریخته بودند تعقیب نفرمود و اموال آنان را به غنیمت نگرفت و در همه احوال فرمان و حکم خدا را درباره ایشان پیروی کرد.

(۳) آنگاه محمد بن ابی بکر و عمار بن یاسر را خواست و به آن دو دستور داد خود را نزدیک کجاوه عایشه برسانند و همان جا باشند، همین‌که قوم پراکنده شدند نزدیک روند و مانع از هجوم مردم به کجاوه شوند و او را پوشیده و محترم بدارند و مردم را کنار زنند که مبدا چیزی از عایشه برای مردم دیده شود که روا نیست و این کار برای حفظ عایشه و

(۱) ابن ابی الحدید این نامه را ضمن شرح خطبه ۱۷۳ در شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۱۲ به نقل از ابو مخنف و کلبی با افزونی این عبارت که «این نامه را از ریزه نوشتن و شتابان به خواست خداوند سوی تو می‌آیم، این نامه به خط عبید الله بن ابی رافع در سال سی و شش نوشته شد» آورده است.

ص: ۶۲

مدارای با او صورت گرفت. نکته دیگری که خود می‌دانید و نمی‌توانید منکر آن شوید و دلهایتان نمی‌تواند چیزی جز آن را بپذیرد، این است که انسان سخت دل و غوطه‌ور در بدی، همین‌که فرود آمدن فرشته مرگ را احساس می‌کند دلش به رقت می‌آید و از گناهان و کارهای شبه‌ناکی که انجام داده است، استغفار می‌کند. شما خود می‌دانید که عمر بن خطاب در بیماری مرگ خود- پس از ضربت خوردن- بر کارهای بسیاری پشیمانی می‌خورد و علی بن ابی طالب را فراخواند و از او خواهش کرد تا راضی شود و گفت: اگر زنده بمانم حقوق مردم را به تساوی پرداخت خواهم کرد.

(۱) و این ابو بکر است که ضمن یکی از سخنان خود می‌گوید: هرگاه من گرفتار لغزش می‌شوم مرا به راه راست بیاورید که مرا شیطانی است و مرا فرو می‌گیرد و هرگاه خشمگین می‌شوم از من فاصله بگیرید که مبادا بر موها و بدن شما جنگ زنم.

(۲) و این عمر است که سه بار پیپی گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا مرا عادل می‌شناسید؟ و این خود زبیر است که می‌دانید چون علی برابر او ایستاد چگونه او را یاری داد- صحنه جنگ را رها کرد و رفت.

(۳) می‌گویند: چون جنگ جمل شدت یافت و بر آن قوم رسید آنچه رسید، مردی به علی که خداوند از او و از همه مؤمنان راستین خشنود باد گفت: «ای امیر المؤمنین! کدام فتنه بزرگتر از این فتنه است که شرکت کنندگان در جنگ بدر با شمشیر به یکدیگر حمله می‌برند؟!» علی که خدایش از او خشنود باد فرمود: «وای بر تو آیا این جنگی که رهبر و فرمانده آن من هستم فتنه است؟ سوگند به کسی که محمد (ص) را به حق گرامی داشته است، من دروغ نمی‌گویم و به من دروغ گفته نشده است و نه گمراه شده‌ام و نه کسی به سبب من به گمراهی افتاده است، نه لغزیده‌ام و نه کسی را به لغزش انداخته‌ام، و من بر حجت و دلیل روشنی از خدای خود هستم. خدای آن حجت را برای رسول خویش روشن فرموده است و رسول خدا آن را برای من روشن کرده است، و تا هنگامی که به پیکار با ایشان مشغول هستم گناهان من از من زدوده می‌شود.»

(۴) وانگهی، این عایشه است که پشیمانی و گریستن خود را درباره شرکت در جنگ جمل آشکار ساخت و این سخن اوست که دوست می‌داشتم خداوند بیست سال پیش از این جانم را گرفته بود.

و این سخن عایشه را در مورد عمار در نظر بگیرید که می‌گفت از پیامبر (ص) شنیدم

ص: ۶۳

می‌فرمود: «بهشت شیفته چهار تن است که یکی از ایشان عمار بن یاسر است.» «۱» در این هنگام مردی از قبیله ثقیف به عایشه گفت: ای مادر مؤمنان! اگر عمار کنار شتر تو کشته می‌شد چه می‌کردی؟ از سوی دیگر چند روایت از طلحه درباره اقرار او به خطای خویش رسیده است و هموست که به هنگام مرگ خویش می‌گفت: هیچ پیر مردی خطاکارتر از خود ندیده‌ام و گویی خداوند در این آیه که فرموده است: **وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً** - بترسید از آزمونی که تنها به ستمگران شما نمی‌رسد - «۲» ما را در نظر داشته است. «۳»

و حال آنکه علی از کردار خود خشنود و در آن کوشا و شاد بوده است که خداوند متعال شکیبایی در جهاد با کسانی را که به او ستم کرده‌اند به او ارزانی فرموده است و یاران خود را مژده می‌داده و بر آن ترغیب می‌فرموده است.

(۱) آری این حال علی در سختی و آسایش است که در همه حال سپاسگزار و شکیبیا و به یاد خداوند است و تا هنگامی که به دیدار خدای شتافت و شهید شد و از دست برفت فقط به مزد و پاداش خداوند چشم داشت. درودهای پاک و پسندیده و کامل خدای بر او باد و پروردگار او را به پیامبر خویش محمد که سلام و درود بی‌شمار بر او باد ملحق فرماید.

درباره امامت آنچه را که در آن شرح و کفایت بود گفتیم و سپاس خدای را بر این منت و احسان او سپاسی فراوان و ستایشی جاودانه و بیرون از مرز زمان.

(۲)

شرح و بیان برتری امام علی بن ابی طالب علیه السلام بر همه افراد بشر پس از انبیاء و پیامبران، به سبب جمع شدن ریشه همه خویهای پسندیده و همه نکویها در او که در دیگران پراکنده است و بی‌نیازی او از دیگران و نیاز دیگران به او

(۳) اگر کسی از اهل نظر در مورد این ادعای ما که علی بن ابی طالب را پس از پیامبران و انبیاء بر همه افراد بشر از لحاظ فضیلت مقدم می‌داریم، بپرسد و بگوید اینک که شما بر آنچه ما

(۱) این حدیث را ابن عبد البر در الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۲، ص ۴۷۹ آورده است.

(۲) بخشی از آیه ۲۵ سوره هشتم - انفال.

(۳) برای اطلاع بیشتر در مورد پشیمانی طلحه و همین سخن او به شرح خطبه ۱۴۹ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۲ مراجعه فرمایید.

ص: ۶۴

می‌گوییم خرده می‌گیرید، ادعای خود را با برهان و دلیل غیر قابل انکار ثابت کنید و فضیلت سالار خود را با بیان فضائلی که او را بر دیگران مقدم داشته است روشن سازید، می‌گوییم:

آری این حق شما و بر عهده ماست و ما ضمن یاری جستن از خدای، کارهایی از علی را بیان می‌کنیم که خود آشکار و غیر قابل انکار است و دلایل قوی می‌آوریم که امکان رد آن نیست. توفیق ما جز از خداوند نیست و همو ما را بسنده است و از پیشگاه او تأیید خویش را مسألت می‌کنیم.

(۱) شما خود می‌دانید که فضیلت فاضل و منزلت متقدم در این است که همه نیکوییها و کارهای پسندیده در او جمع و فضیلتها را دارا باشد، آن چنان که آنچه در دیگران پراکنده است در او فراهم آمده باشد، آن گونه که در صفات جمع شده در او کسی برابر یا مانند او نباشد «آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری».

(۲) شرح و تفسیر مناقب و خویهای پسندیده‌ای که موجب برتری شخص فاضل است و از چیزهایی است که شما هم منکر آن نیستید، اموری بدین شرح است:

(۳) نخست علم به خدا و به دین خدا و دفاع از حریم یکتاپرستی و قیام به حجت آوردن در برابر کسانی که از توحید روی گردانند، و درباره حق بودن همین موضوع خداوند فرموده است: «آیا کسانی که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند برابrand» ^۱»، همچنین فرموده است: «آیا آن کس که می‌داند آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده است حق است، چون کسی است که نابیناست؟ همانا جز این نیست که خردمندان متذکر می‌شوند.» ^۲ و هم فرموده است: «این است و جز این نیست که از میان بندگان خدا، دانایان از او بیم دارند» ^۳».

(۴) پس از این فضیلت، پیشگامی در مسلمان شدن مایه فضیلت است و در تحقیق این موضوع خداوند متعادل فرموده است: «آنانی از شما که پیش از فتح - مکه - اموال خود را انفاق و جنگ و جهاد کردند، دارای درجه بزرگتری هستند از آنانی که پس از آن انفاق و جنگ کرده‌اند و خداوند به همگان وعده پسندیده می‌دهد» ^۴».

(۵) فضیلت دیگر پیکار با دشمن است و در این باره خداوند متعال می‌فرماید: «خداوند پیکار کنندگان را بر فرونشستگان فضیلت و پاداش بزرگ داده است» ^۵» و هم فرموده است:

«همانا خداوند از مؤمنان جانها و اموال ایشان را خرید به اینکه بهشت از آنان باشد. در راه

(۱) بخشی از آیه نهم سوره سی و نهم - زمر.

(۲) آیه ۱۹ سوره سیزدهم - رعد

(۳) بخشی از آیه ۲۸ سوره سی و پنجم - فاطر.

(۴) آیه ۱۰ سوره پنجاه و هفتم - حدید.

(۵) بخشی از آیه ۹۵ سوره چهارم - نساء.

خدا جنگ کنند که بکشند و کشته شوند. وعده‌ای است بر حق که در تورات و انجیل و قرآن آمده است - و چه کسی به پیمان خویش وفادارتر از خداوند است. پس به معامله‌ای که انجام دادید شاد باشید و این است آن رستگاری بزرگ.»

«۱»

(۱) فضیلت دیگر شکیبایی در پریشانی و رنجوری و فروخوردن خشم است و خداوند متعال در این باره می‌فرماید: «و شکیبایان در پریشانی و سختی و به هنگام بیم - جنگ - آنان‌اند که راست گفته‌اند و هم آنان پرهیزگاران‌اند» «۲» و نیز فرموده است: «ای کسانی که گرویده‌اید، شکیبایی ورزید و بردبار باشید و خویش را آماده جنگ دارید و از خدای بترسید شاید رستگار شوید.» «۳» و هم فرموده است: «شکیبایان را مژده بده، آنانی که چون مصیبتی به ایشان رسد گویند همانا که ما از خداایم و همانا که ما به سوی او بازگردندگانیم، آنان‌اند که بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان است و آنان هدایت‌شدگان‌اند.» «۴» و حق جل جلاله - خطاب به پیامبر فرموده است: «شکیبایی بورز همچنان که پیامبران اولو العزم شکیبیا بودند» «۵»، و خدای عز شأنه فرموده است: «و فروخورندگان خشم و گذشت کنندگان از مردم» «۶».

(۲) و فضیلت‌های دیگری چون عبادت همراه با پارسایی و روزه گرفتن و نمازگزاردن و شتاب و پیشی گرفتن بر یکدیگر در انجام کارهای پسندیده.

اینها که بر شمرديم فضایل پسندیده و منزلت‌های نکو و ستوده است که به صورت مختصر و مفصل در قرآن مذکور است و هر کس دارنده و جامع این صفات باشد بدان سبب بر مردم مقدم خواهد بود.

(۳)

برتری علی علیه السلام از دیگران به سبب پیشی گرفتن او بر اسلام و گردن نهادن او بر آیین مسلمانی به هنگامی که دیگران بتها را می‌پرستیدند

ما سخن خود را با بیان تقدم علی (ع) در مسلمان شدن آغاز می‌کنیم، هر چند مردم در این

(۱) آیه ۱۱۱ سوره نهم - توبه.

(۲) بخشی از آیه ۱۷۷ سوره دوم - بقره.

(۳) آیه ۲۰۰ سوره سوم - آل عمران.

(۴) بخشهایی از آیات ۱۵۷ - ۱۵۵ سوره دوم - بقره.

(۵) بخشی از آیه ۳۵ سوره چهل و ششم - احقاف.

(۶) بخشی از آیه ۱۳۴ سوره سوم - آل عمران.

باره در مورد ابو بکر و علی اختلاف نظر دارند، ولی همگان بر این موضوع اجماع دارند که از لحاظ زمان، علی (ع) پیش از ابو بکر اسلام آورده است، جز اینکه چنین پنداشته‌اند که اسلام آوردن علی (ع) در حال کودکی او بوده است، «۱» بنابراین واجب می‌آید که این ادعای ما را که علی پیش از ابو بکر اسلام آورده است، تصدیق کنند و این ادعای ایشان که علی در آن حال نابالغ بوده است، جز با دلیل و برهان پذیرفته نخواهد شد.

(۱) اگر بگویند این سخن و اعتقاد شما که او در حال بلوغ اسلام آورده است، ادعای مردودی است، پاسخ می‌گوییم مسلمانی برای علی (ع) ثابت شده است و حکم به مسلمانی او چه از لحاظ دعوت پیامبر (ص) او را به اسلام و چه از لحاظ اقرار او به اسلام واجب است و اگر او در آن هنگام نابالغ می‌بود در حقیقت مسلمان شمرده نمی‌شد، زیرا کلمات اسلام و ایمان و کلمات کفر و گمراهی و سرپیچی و فرمانبرداری بر افراد بالغ و عاقل اطلاق می‌شود نه بر افراد نابالغ و دیوانگان. «۲»

(۲) دلیل دیگر در این باره این است که خداوند متعال هیچ‌گاه پیامبری را برای کودکان و دیوانگان گسیل نفرموده است و چون می‌بینیم پیامبر (ص) آهنگ فرا خواندن علی بن ابی طالب به اسلام فرموده است و او را فرمان داده است که ایمان آورد و پیش از همه مردم از او آغاز کرده است برای ما علم حاصل می‌شود که علی (ع) بالغ و عاقل و ایمان آوردن برای او لازم بوده است. اگر بگویند دعوت پیامبر (ص) از علی به روش ادب بوده است همان گونه که ما هم کودکان نابالغ خود را برای تعلیم و تربیت به انجام فرائض وامی‌داریم، به آنان پاسخ می‌دهیم که این گفته شما درست نیست، زیرا ما این کار را به روزگاری انجام می‌دهیم که اسلام جایگزین شرکت شده و آشکار گردیده است و کودکان در محیط اسلامی متولد می‌شوند و پرورش می‌یابند ولی در محیط شرک و جنگ و ستیز این کار روا نیست.

وانگهی، پیامبر (ص) چنان نبوده است که کار و هدف اصلی خویش را در جامعه مشرک و مردم کافر رها فرماید و به دعوت افراد نابالغ سرگرم شود و پیش از انجام واجب به کار مستحب بپردازد که چنین کاری از آن حضرت بعید است.

(۱) اخبار در این باره به حد تواتر رسیده است. به ترجمه الامام امیر المؤمنین از تاریخ دمشق، ج ۱، چاپ استاد محقق شیخ محمد باقر محمودی، ص ۱۱۷-۴۱ و بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۸۸-۲۰۱ و به شرح خطبه ۲۳۸- خطبه قاصعه- به ویژه صفحات ۲۵۲-۲۱۵ از جلد سیزدهم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مراجعه فرمایید.

(۲) اسکافی این بحث را در کتاب دیگر خود که رد بر کتاب عثمانیه جاحظ است به تفصیل بیشتر آورده است به العثمانیه، چاپ عبد السلام محمد هارون، مصر، ص ۲۸۲ مراجعه فرمایید.

(۱) از این گذشته چرا پیامبر (ص) نوجوان نابالغ دیگری غیر از علی بن ابی طالب را به اسلام آوردن فرا نخوانده است؟ وانگهی سنت بر این نیست که کودکان نابالغ را به اسلام فرا خوانند و پیش از آنکه به حد بلوغ برسند میان ایشان و پدرانسان جدایی افکنند (۲) دلیل دیگر این است که منزلت پیامبر (ص) در آغاز دعوت همراه با سختی و تنهایی و

غربت و گرفتاری بوده است و این از اموری است که فقط کسی عهده‌دار آن می‌شود که اسلام در نظرش با دلیل و برهان جایگزین شده و با علم و شناخت، در دل او یقین حاصل شده است. از سوی دیگر شأن کودک نابالغ این است که از افراد اصلی خانواده خود پیروی و از نزدیکان خود تقلید می‌کند و بر راه خانواده خود که میان آنان متولد شده است می‌رود و وارد اموری نمی‌شود که شناخت آن او را به زحمت می‌اندازد و نفس با یقین و دانش و فرجام‌نگری به آن تمایل پیدا می‌کند. «۱»

(۳) اگر بگویند علی با پیامبر (ص) الفت و انس داشته است و به روش مساعدت با آن حضرت موافقت کرده است، می‌گوییم درست است که علی با پیامبر انس و الفت داشته است ولی این دوستی و همنشینی بیشتر از دوستی و الفت او با پدر و مادر و برادران و عموها و دیگر خویشاوندانش نبوده است، و آن مقدار الفت در حدی نبوده است که او را از آنچه به آن پرورش و رشد یافته است بیرون آورد و اسلام آیینی نبوده است که او بر آن پرورش یافته و فراوان به گوشش خورده باشد.

(۴) دلیل دیگر آن است که اسلام جز با خلع کردن بتها و همتایان و هر معبود دیگری غیر از خدا و بیزاری جستن از کسانی که به خدا شرک ورزیده‌اند، محقق نمی‌شود و این چیزی است که در اعتقاد نوجوان نابالغ صورت نمی‌گیرد، بلکه برای افراد بالغ و عاقل هم فراهم شدن همه این حالات سخت و دشوار است، مگر کسانی که حجت و برهان را برگزیده‌اند و به عاقبت پسندیده رغبت کرده‌اند و از عذاب سختی که یارای آن را ندارند ترسیده‌اند.

(۵) اگر بگویند چگونه برای علی حکم بلوغ را جاری می‌کنید و حال آنکه حکم پیامبر (ص) در مورد بلوغ پانزده سالگی است و سن علی به هنگامی که مسلمان شده است پانزده سال نبوده است؟ به آنان پاسخ می‌دهیم که پانزده سالگی آغاز حد بلوغ نیست بلکه پایان آن است و سن بلوغ را حدی میانه هم هست که خدای و پیامبرش از آن آگاه‌اند. پانزده سالگی

(۱) خدای رحمت کناد اسکافی را که این موضوع را با تفضیل بیشتر و بسیار گویاتر در کتاب نقض عثمانیه آورده است. به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۴۵-۲۴۳ مراجعه فرمایید.

ص: ۶۸

را خداوند از این روی حکم قرار داده است که افراد کم‌عقل‌تر و آنانی که شناخت کمتری دارند در پانزده سالگی به حد بلوغ می‌رسند. مردم در سرعت رسیدن به حد بلوغ و کمال عقل بر یکدیگر برتری و با هم تفاوت دارند. بنابراین ممکن است حد آغاز بلوغ در مورد علی بن ابی طالب سیزده سالگی باشد و آخر حد بلوغ در کسی چون عبد الله بن عمر پانزده سالگی باشد و افراد دیگر هم به میزان تفاوتی که در عقل و درک دارند در فاصله سیزده تا پانزده سالگی بالغ می‌شوند و این موضوعی شناخته شده است که نه تنها افراد در حد بلوغ بلکه بزرگترها هم از لحاظ قدرت حفظ و علم و زیرکی و احتلام و حیض با یکدیگر تفاوت و برتری دارند. کودکان هم در چگونگی آموزش چه در مکتبخانه و چه در کارگاههای صنعتی از لحاظ قدرت حفظ و فراگیری با یکدیگر تفاوت دارند و معلم هر کودکی را به اندازه قدرت حفظ و شناخت او تعلیم می‌دهد و او را موظف می‌سازد.

(۱) همان گونه که بلوغ را حدی است که آغاز و پایانی دارد، بسیاری از احکام دیگر خداوند هم همین گونه است که حد آن، آغاز و پایان و میانه‌ای دارد. به عنوان مثال پیامبر (ص) حکم فرموده است: آغاز نماز ظهر وقتی است که سایه هر چیز به اندازه خودش باشد و آخر وقت آن هنگامی است که سایه هر چیز دو برابر آن باشد و فرموده است میان این دو وقت برای امت من وقت نماز ظهر است و همین گونه برای نماز عصر.

(۲) می‌گوییم خداوند عقل علی بن ابی طالب را که از او و از همه مؤمنان خشنود باد چنان روشن قرار داده است که در آن موضوع سن و سال مطرح نیست و چنان بوده است که پس از پیامبر (ص) نخستین کس که قابلیت پذیرش اسلام را داشته همو بوده است و اسلام او مقدم بر همگان است و اگر چه به ظاهر سن و سال کودکان را داشته است، از عقل افراد بالغ برخوردار بوده است و به همین سبب در اسلام و تکلیف بر دیگران تقدم یافته است. شما به خوبی می‌دانید که منزلت پیامبر (ص) در عقل و بلوغ چون منزلت دیگران نیست و پیامبر (ص) در کودکی هم معروف به وقار و خرد و وفا و راستگویی و رجحان در علم و دانش بوده است.

(۳) ما سخن را به دراز کشانیدیم تا بدانند که حد بلوغ و حکم آن مختلف است و مردم در آن مورد با یکدیگر تفاوت دارند. منزلت پیامبر در این مورد چنان است که هیچ کس به او نمی‌رسد و منزلت علی در حالی که از منزلت پیامبر فروتر است ولی چنان است که کسی به او نمی‌رسد. و باید بدانند که منزلت علی در قرب به پیامبر (ص) با دیگر مردم تفاوت و فاصله بسیار دارد و این موضوع با تفکر و استنباط روشن می‌شود و بدین سبب شایسته است که

ص: ۶۹

منزلتش نسبت به پیامبر (ص) چون منزلت هارون به موسی باشد که درودهای خدا بر محمد و پیامبران پیش از او باد. وانگهی، خود شما روایت می‌کنید که پیامبر (ص) علی را برای برادری خود برگزیده است و هم فرموده است: «منزلت علی نسبت به من، همچون هارون نسبت به موسی است جز اینکه پس از من پیامبری نیست» «۱». آنچه را که ما گفته‌ایم شما هم در آثار و اخبار نقل کرده‌اید و از جمله آورده‌اید که علی به حضور پیامبر (ص) آمد و دید که آن حضرت و خدیجه نماز می‌گزارند. چون پیامبر (ص) از نماز خود فارغ شد، علی پرسید: این کار که انجام می‌دادی چه بود؟ پیامبر (ص) فرمود: این آیین خدایی است. ای علی! خدای مرا بر این آیین برانگیخته است، تو هم در این آیین درآی. علی بن ابی طالب عرض کرد مرا مهلت ده تا امشب را در این باره بیندیشم، و پیامبر (ص) او را مهلت داد و علی پس از بررسی ذهنی و اندیشیدن فردای آن شب مسلمان شد. می‌بینید که این کار و این پاسخ نمی‌تواند کار کودک نابالغ باشد. دعوتی هم که پیامبر از او فرموده است دعوتی نیست که از کودکان نابالغ می‌شود.

(۱) و از زید بن علی (ع) روایت شده است که پسر نوجوانی را که دزدی کرده بود به حضور علی (ع) آوردند. فرمود: لنگ او را کنار زنید و بر پشت مثانه‌اش بنگرید- آیا موی رسته است یا نه- چنان کردند و چیزی ندیدند. فرمود: رهایش کنید و افزود چون پسر به دوازده سالگی برسد احکام بر او جاری می‌شود و آنچه میان او و خداوند است بر عهده اوست و دختر چون به ده سالگی رسد احکام بر او جاری می‌شود و آنچه میان او و خداوند است بر عهده اوست و چون موی بر پشت مثانه روید، حدود هم جاری می‌شود.

می‌بینید که این موضوع در اخبار هم آمده است هر چند آنچه ما گفتیم با حجت اخبار هم واجب شده است و با قیاس و حسن نظر هم بر شناخت آن دلیل آوردیم.

(۲) نظیر دیگری که موجب تحقیق این موضوع است، خبری است که از اسماء دختر عمیس روایت شده است که گفته است: در محضر پیامبر (ص) بودیم. پشت خود را به سکویی تکیه داد و فرمود: همانا امروز همان سخن را می‌گویم که برادرم موسی (ع) گفت و عرضه داشت:

«پروردگارا گناه مرا ببامرز و سینه‌ام را برای من گشاده فرمای و برای من وزیری از اهل من قرار بده که برادرم علی باشد. پشت مرا با او استوار و او را در کار من - حکومت - شریک

(۱) این حدیث نه تنها میان شیعیان که میان اهل سنت و هواداران بنی امیه هم به صورت متواتر نقل شده است. برای اطلاع بیشتر به ترجمه امیر المؤمنین از تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۹۴-۳۰۶ مراجعه شود.

ص: ۷۰

فرمای، تا تو را فراوان تسبیح گوئیم و تو را فراوان یاد کنیم. همانا که تو خود بر ما بینایی.» «۱»

(۱) و گواهی می‌دهم که خداوند به پیامبرش پاسخ مثبت داده است و خواسته او را برآورده است و سپس در سفر حجة الوداع به پیامبر فرمان داده است تا برای تأکید و اظهار فرمان خدا آن را برای امت خویش آشکار سازد تا حجت بر مردم استوار شود و بهانه و عذر ناصبی‌های نوحاسته و مرجئه بریده شود، و بدین منظور برای سخنرانی برخاست و فرمود:

آیا من برای مؤمنان از خودشان فرمانروا تر و سزاوارتر نیستم؟ گفتند: آری که چنین است.

فرمود: آیا نسبت به زنان مؤمن چنین نیستم؟ گفتند: آری که چنین است. آنگاه رسول خدا دست علی را گرفت و فرمود که هر که را من حاکم اویم علی حاکم اوست. خدایا دوست بدار هر که را که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار آن که را که او را دشمن می‌دارد. «۲»

(۲) این روایت هم روایتی را که من پیش از این نقل کردم تأیید می‌کند و بهانه هر بهانه‌جو از متکلمان و مرجئه و دیگر نوحاستگان را تمام می‌کند و این خبر، خبری است که حجت آن روشن و اسباب و ارکانش استوار است. آنچه هم که از طریق اندیشه و نظر گفتیم چنان به حد کفایت گفته شد که برای مخالف امکان هیچ گونه شبهه‌ای نمی‌رود و با چنان برهان روشنی ثابت شد که برای مخالف هیچ روزنه‌ای به جای نمی‌گذارد.

بنابراین فضیلت پیشی گرفتن در مسلمانی برای علی صحیح و استوار است و خدای را به این نعمت و هر چه ارزانی فرموده است می‌ستاییم و سپاسگزاریم.

(۳) افزون از این موضوع، در اسلام علی فضیلتی دیگر هم وجود دارد و آن این است که اسلام ابو بکر از حالت کفر صورت گرفته است، بدین معنی که پیش از آن که مسلمان شود کافر بوده است، ولی اسلام علی بدون آنکه پیش از آن مرتکب خطا و لغزشی شده باشد محقق شده است، و چگونه ممکن است این مسأله فضیلت نباشد و حال آنکه پیش از او پیامبران همراه رسالت خود آن را آشکار ساخته‌اند و این خود یکی از معانی طهارت و وجود نداشتن تهمت‌هاست و مایه فزونی حجت‌ها شمرده می‌شود.

(۴) اینک اگر کسی به من بگوید با این حساب تو خود از ابو بکر فاضل‌تری زیرا مسلمانی تو هم چنان است که از کفر و شرک به اسلام در نیامده‌ای و حال آنکه ابو بکر پیش از آن که مسلمان شود کافر بوده است، می‌گوییم این سخنی که می‌گویی قیاس درستی نیست، زیرا علی

(۱) این حدیث را حافظ حسکانی در تفسیر آیات ۳۳-۳۰ سوره طه با سندهای مختلف آورده است.

(۲) این همان حدیث غدیر است که میان مسلمانان به حد تواتر نقل شده است، به ترجمه امیر المؤمنین علی (ع) از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۵ و به الغدیر مرحوم امینی (ره) مراجعه فرمایید.

ص: ۷۱

و ابو بکر هر دو در یک زمان و میان مردمی مشرک زندگی می‌کرده‌اند، یکی از آن دو در آن جامعه رشد کرده و پرورش یافته است و حال آن که از شناخت حق تعالی کوتاهی کرده و سستی ورزیده و بر آیین جاهلی باقی مانده است و خدا را بر او حجت‌ها بوده است که از سوی پیامبران پیشین آشکار شده بود. علی هم مانند ابو بکر در همان جامعه پرورش یافته است و به محض اینکه حجت به او رسیده است، تسلیم شده و انکار نکرده است و کفر نورزیده و ایمان آورده است.

(۱) منزلت من نوعی با منزلت آنان تفاوت دارد که من در سرزمین و جامعه اسلام و ایمان پرورش یافته‌ام و بر آیین اسلام زاده شده‌ام. وانگهی، پدر و مادرم مسلمان بوده‌اند، و این حالت چون حال آن دو نیست. علی بن ابی طالب و ابو بکر در تولد در جامعه مشرک و کافر بودن پدر «۱» و مادر با یکدیگر برابرند، ولی در گرایش به اسلام با یکدیگر تفاوت دارند، و چون علل و اسباب در آن دو یکسان بوده است و در کفر و ایمان آوردن با یکدیگر تفاوت داشته‌اند، فضیلت برای علی بر ابو بکر ثابت و خالص می‌شود.

(۲) در مورد سؤالی که درباره من و ابو بکر می‌کنید، فرق دیگری هم وجود دارد و آن این است که ابو بکر در امور بسیاری با من فاصله دارد که من با او مقایسه نمی‌شوم که با این خصلت بر او مقدم باشم. آری اگر در همه امور با او مساوی می‌بودم غیر از همین یک خصلت، در آن صورت بر او مقدم می‌بودم. و حال آنکه تمام کارهای علی مقدم بودن او را بر ابو بکر تأیید می‌کند و از آن جمله خصلت پیشی گرفتن او بر اسلام که آن را یاد کردیم.

(۳) اگر کسی بگوید در پیشی گرفتن به کارهای پسندیده برای ابو بکر فضیلتی می‌یابیم که برای علی نیست، و آن دهمین آیه سوره حدید است که خداوند متعال می‌فرماید: «آنانی از شما که پیش از فتح - مکه - انفاق و جهاد کرده‌اند با آنانی

که پس از آن اتفاق و جهاد کرده‌اند یکسان نیستند، که درجه آنان بزرگتر است و خداوند به همگان نوید پسندیده می‌دهد.» و ابو بکر در حالی که توانگر بود، مسلمان شد و مال خود را برای پیامبر و مؤمنان هزینه کرد تا آنجا که پیامبر فرمود: مال ابو بکر ما را سودمند بود، می‌گوییم خداوند در این آیه دلیل فضیلت را تنها بخشیدن مال قرار نداده است و فضیلت دیگری را همراه آن قرار داده است که علی در آن بر ابو بکر برتری دارد و آن جنگ کردن است، و چون خداوند اتفاق مال را با

(۱) مسأله کفر ابو طالب از مسائل مورد اختلاف است و بزرگان شیعه نظیر شیخ مفید (ره) درباره ایمان ابو طالب کتاب مستقل تألیف کرده‌اند.

ص: ۷۲

جنگ و پیکار همراه فرموده است و ابو بکر فقط مال خود را اتفاق کرده است بدون آنکه جنگ و پیکار کند - جان خود را اتفاق کند - با جنگ و پیکار فضیلت برای علی بن ابی طالب حاصل می‌شود.

(۱) و اگر گوینده‌ای بگوید چرا فضیلت شرکت در جنگ و پیکار را به تنهایی برای علی فضیلت می‌شمی و فضیلت اتفاق را به تنهایی برای ابو بکر فضیلت نمی‌شمی؟ می‌گوییم تکلیف شرکت در جنگ بر هر دو بوده است و خداوند هر دو را به آن فراخوانده است، «۱» و حال آن که هر دو را به اتفاق مال فراخوانده است. بنابراین وقتی خداوند او را به اتفاق فراخوانده است، تقصیری متوجه علی نیست و حال آن که با توجه به فراخوانده شدن ابو بکر - و همگان - به جنگ، در از دست دادن فضیلت قتال تقصیر متوجه ابو بکر است.

آری اگر هر دو توانگر و دارای مال می‌بودند و بر آن کار فراخوانده شده بودند و یکی اتفاق می‌کرد و دیگری از آن خودداری می‌نمود، بدیهی است که آن کس که اتفاق کرده افضل است، و چون هر دو را به جنگ و پیکار فراخوانده‌اند و یکی در آن شرکت کرده است و دیگری شرکت نکرده است، آن که جنگ و پیکار کرده است افضل است.

(۲) این موضوع هم تأکید بر مطالب گذشته است و نظیر همان چیزی است که ما گفتیم. شاید هم روشن‌تر و استوارتر است. خلاصه آنکه چون علی توانگر نبوده است و ابو بکر توانگر بوده است امر به اتفاق مال درباره علی نبوده است و آن کسی که دارد و اتفاق می‌کند بر آن کس که به سبب نداشتن، اتفاق نکرده است فضیلتی ندارد و حال آنکه امر به جنگ چنین نیست و هر دو مأمور به جنگ بوده‌اند و در این صورت آن کسی که جنگ کرده است بر کسی که جنگ نکرده است فضیلت دارد.

(۳) آنچه را که گفتیم بفهمید و در آن با دقت بنگرید، می‌بینید که هیچ اشکالی برای شما باقی نمی‌ماند و من همه اشکالهایی را که ممکن است در این مسأله پیش آید، خود آن را به حد کمال و آنچه لازمه علم کلام است بررسی کردم و چنان نبوده است که اگر چیزی به ذهن شما نگذرد و از اقامه آن و اظهارش ناتوان باشید آن را غنیمت بشمرم، بلکه هر چه از اشکالها و انگیزه‌های شما که بر اندیشه‌ام گذشته است، پاسخ آن را فراهم آورده‌ام و خود را متعهد و ملزم ساختم که در هر مورد جز حقیقت و راستی نگویم و از ستم و یاوه‌گویی

(۱) استاد محترم آقای حاج شیخ محمد باقر محمودی برای خوانندگان پاورقی مفصلی مرقوم داشته و از کتاب نقض عثمانیه اسکافی مطالب دیگری در مورد اینکه ابو بکر در آیه نجوی با همه توانگری از بخشیدن صدقه خودداری کرده است آورده‌اند. به متن عربی المعیار و الموازنه، ص ۷۴ مراجعه فرمایید.

ص: ۷۳

اجتناب ورزیده‌ام و این کار را به چند سبب انجام داده‌ام.

(۱) نخست آن که، آنچه را خداوند در طلب حقیقت و اجتهاد در اندیشه و نظر بر من واجب فرموده است، انجام دهم.

(۲) دو دیگر آنکه بهانه‌ها و بگومگوهای مدعیان که خود را اهل نظر می‌دانند تمام شود و کسی نگوید فلانی از فلان اشکال غافل مانده و کوتاهی کرده است.

(۳) سدیگر، آنکه خواستم با شما با این روش پسندیده و معتدل برخورد کنم تا ما و شما در اموری که با یکدیگر اختلاف داریم، بدین گونه رفتار کنیم و در گفتار بر یکدیگر ستم روا نداریم و بدون حجت و برهان و با بی‌انصافی ستیز نکنیم، و به خدا سوگند که با کمال راستی و خیرخواهی با شما گفتگو می‌کنم و هر دلیل و انگیزه‌ای را که در حد فهم و اجتهاد خود فهمیده‌ام رها نکردم و از خدای توفیق و عصمت می‌طلبم. و اگر شما فقط ادعای خودتان را حجت قرار دهید و با تعصب و ستیز مسلح شوید در آن صورت شما را با رافضیان رها می‌کنیم که ادعای شما در قبال ادعای ایشان فرو می‌ماند و از جدل و مناظره با آنان بازمی‌مانید و شما را ناچار از مراجعه به ما می‌سازد. بنابراین خودتان با انصاف و خیراندیشی و درست فهمیدن ما را یاری دهید.

(۴) اینکه درباره فضیلت پیشی گرفتن بر اسلام شرحی دیگر برای شما می‌افزایم که موجب روشن شدن بیشتر حق خواهد شد. لطفاً اندیشه خود را برای فهم آن در اختیار ما بگذارید.

شما به خوبی می‌دانید که خداوند بندگان خود را با سختی و راحتی و نعمت و گرفتاری می‌آزماید تا روشن فرماید که کدامیک از ایشان پسندیده‌کردارتر است، و از جمله چیزهایی که خداوند بندگان خویش را به آن آزموده است، منزلت فقر و توانگری است.

منزلت علی به هنگام مسلمان شدن منزلت فقر و بینوایی بوده است و منزلت ابو بکر همراه با توانگری، و توانگری نعمتی است که خداوند شکر و سپاسگزاری بر آن نعمت را واجب فرموده است و سپاسگزاری بر آن نعمت دارای مراحل مختلف است که از جمله آن پرداخت زکات واجب است. پاره‌ای از امور مربوط به توانگری در زمره کارهای مستحب است از قبیل اتفاق در راههای خیر و برآوردن نیاز و مواسات با نیازمندان و بینوایان.

(۵) اما تنگدستی و بینوایی آزمون دشواری است که خداوند شخص بینوا را با آن می‌آزماید و خداوند در قبال این آزمون شکیبایی بر آن واجب فرموده است و این شکیبایی هم دارای مراحل است که برخی از آن واجب و برخی مستحب است.

(۶) اینکه می‌گوییم درست است که ابو بکر در انجام سپاسگزاری از حد میزان واجب فراتر

ص: ۷۴

رفته است و با انفاق اموال خود امور مستحب را هم انجام داده است، اما بدون تردید علی بن ابی طالب هم که درودهای خدا بر او باد در انجام شکیبایی بر بینوایی خویش از حد واجب فراتر رفته است و در آن به مرحله‌ای رسیده است که کس دیگری را یارای تحمل آن نبوده است و جان‌فشانیهایی کرده که بر آن مکلف نبوده است و ما شرح این موضوع را در جای خود می‌آوریم.

(۱) می‌گوییم بنابراین ابو بکر در حالی که توانگری سپاسگزار بوده است اسلام آورده است و علی بن ابی طالب که رحمت خدا بر او باد در حالی که بینوایی شکیبیا بوده اسلام آورده است.

چگونه ابو بکر به سبب انفاق مال ممکن است بر او مقدم باشد؟ که میان آن دو فرقی لطیف است، بدین معنی که آنچه برای سپاسگزار ایجاب می‌کند همان برای شکیبیا هم فراهم است ولی آنچه برای شکیبیا ایجاب می‌کند برای سپاسگزار فراهم نیست. آن کس که بر سختی و گرفتاری شکیبایی می‌کند می‌تواند بگوید خدا را هم بر این آزمون و سختی که مرا آزموده است سپاسگزارم، ولی توانگری که در عافیت است نمی‌تواند بگوید آری بر این توانگری و عافیت هم صبر و شکیبایی می‌کنم. نظیر همین فرق میان انصار و مهاجران است، بدین معنی که انصار در نصرت دادن خدا و رسولش همان کاری را انجام داده‌اند که مهاجران نیز انجام داده‌اند، ولی کار بزرگ هجرت در زمره کار انصار نیست و انصار داخل در فضیلت مهاجران نیستند و بدین سبب است که مهاجران از انصار برتر و بلندمرتبه‌تراند.

(۲) به همین سبب فضیلت اسلام آوردن علی با بینوایی و تنگدستی بر اسلام ابو بکر با توانگری او همچون فضیلت مهاجران بر انصار است، که گرفتاری و سختی درویشان به مراتب بزرگتر از گرفتاری توانگران است، همان گونه که گرفتاری هجرت بزرگتر از کارهای دیگر است. و به همین سبب پیامبر (ص) با درویشی و تنگدستی آزمون شده بود. علی بن ابی طالب با درویشی اسلام آورد و با تنگدستی که داشت با قوم خویش ستیز و از آنان کناره گرفت و با همه نوجوانی و نیاز و انگیزه‌های فراوانی که بود دنیا را از نفس خویش خلع کرد و با عزمی استوار و درست شهوت را فرو کوفت و با پیوستن به خدا و بریدن از همگان وحشت تنهایی را از دل خویش زدود. او با پرهیزگاری، خویشتن را در پرده عصمت قرار داد و با توکل خود را نیرومند ساخت. از خویشاوندیها دوری گزید و انس با خدا را جانشین آن ساخت و با درست‌اندیشی، سختی را بر خود هموار ساخت و با یقین قلبی، صبر و شکیبایی را به کار بست.

(۳) و می‌گوییم درویشی آزمونی بزرگ است که عامه مردم از آن به فتنه افتاده‌اند و این

ص: ۷۵

آزمون پرده بیشتر خواص را دریده است، به ویژه درویشی کسی که از گشایش و توانگری به سختی افتد و از اجتماع به تنهایی و از بسندگی به روزگار کسی افتد که سخت تهیدست و نادار است.

(۱) آری مرحله درویشی علی (ع) چنان است که در هنگامی که اسلام مستقر و احوال مسلمانان معتدل شده بود و او نیرومند بود، بازهم او را به درویشی سرزنش می‌کردند.

هنگامی که پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، فاطمه را نامزد علی که بر هر دو درود باد فرمود، قریش علی را به درویشی و تنگدستی سرزنش می‌کرد و چنان شد که این سرزنش را به فاطمه (ع) رساندند تا آنجا که او به پدر بزرگوار خویش شکایت کرد و گفت: «مرا به همسری جوان‌ترین اصحاب و نادارترین آنان درآوردی» «۱»، پیامبر (ص) فرمود: خداوند تو را در آسمان به همسری او در آورد و اگر کسی را بهتر از علی می‌دانست تو را به همسری او در می‌آورد.

(۲) آری، هیئات! چه کسی می‌تواند به روزگار زندگی خود بر محنت فقر شکبیا باشد و رنج تنگدستی را در همه عمر بر خود هموار سازد مگر کسی که دنیا در چشم او اندک آید و حقایق صبر را چنان درک کند که شاد و خرم شود و یارای سرکوب کردن و به لگام کشیدن هوای نفس را داشته باشد و نفس خود را بر آنچه می‌تواند ادب کند. این فقط کار علی است که خدایش از او خشنود باد و او را سپید روی گرداند.

و به همین سبب است که خداوند چشمه‌های حکمت را از زبانش جاری ساخته و درد و درمان دنیا و آنچه را که بر سر دنیا خواهان می‌آید به او شناسانده است.

اینک در سخن او بیندیشید و صفات او را بفهمید تا بدانید که معرفت ثابت و پایدار او را به این درجه رسانده است. این علی است که درباره صبر و شکیبایی عالمان و آنچه از مصائب دنیا می‌بینند در یکی از سخنان خود به کمیل بن زیاد چنین می‌گوید.

(۱) برای اطلاع بیشتر درباره این موضوع به ترجمه امیر المؤمنین از تاریخ دمشق، ج ۱، حدیث شماره ۳۰۷، ص ۲۶۴ مراجعه فرمایید.

ص: ۷۶

(۱)

برخی از چشمه‌های حکمت که از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل شده است

(۲) از کمیل بن زیاد «۱» که خدایش رحمت کناد نقل شده که گفته است امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، که خدایش از او خشنود باد، دست مرا گرفت و مرا با خود به صحرا برد و چون به صحرا رسیدم، نخست آهی سرد برکشید و سپس فرمود: «۲» (۳) ای کمیل بن زیاد! همانا نخستین کس که بنیان کوری را پایه‌ریزی کرد و با تعصب به جهل دست یازید و گمان برد که پیروز شده است و از دلیل و احکام حق تجاوز کرد و در نتیجه کارها چنان بر او هجوم آورد که در مهلکه درافتاد و می‌پنداشت که پسندیده رفتار می‌کند، شبهه‌ها او را فراگرفت و نادانیها او را دست به دست داد و چنان در تاریکیها قرار گرفت که اگر دست خویش را بیرون می‌آورد آن را نمی‌دید. آری آن را که خدا برای او نوری قرار نداده است، نوری نخواهد بود. او آهنگ باطل کردن حقی را کرد که خداوند متعال عهده‌دار اثبات آن است و عالمان به خدا با

حجتها و برهانهای الهی ظلم و ستم را از او بازمی‌دارند و یاوه‌گوییهای اهل هوی و سخنان باطل خطاکاران را از او برکنار می‌زنند. او آنچه را که خداوند مقدم داشته است، مؤخر می‌دارد و آنچه را خداوند مؤخر داشته است، مقدم می‌دارد. پیمان خدایی را می‌شکند و جماعات را پراکنده می‌سازد. لحظه‌ای چون صاعقه می‌درخشد و آوای تندر سر می‌دهد. «۳» سپس آن حضرت به من چنین فرمود:

(۴) ای کمیل! این دلها باردان‌هاست و بهترین آنها فراگیرنده‌ترین آنهاست، پس آنچه را به تو سفارش می‌کنم از من به خاطر خویش سپار و در جستجوی عوض و بدلی از سفارش من مباش. مردم سه دسته‌اند: دانایی خداشناس، آموزنده‌ای در راه رستگاری، و پشه‌های

(۱) از افراد شریف و محترم قبیله نخع و از پیوستگان به امیر المؤمنین علی علیه السلام که در جنگ صفین همراه آن حضرت بوده است. او متولد به سال ۱۲ و کشته شده به دست حجاج در سال ۸۲ قمری است. به زرکلی، الاعلام، ج ۶، ص ۹۳ مراجعه فرمایید.

(۲) ضمن کلمات قصار به شماره ۱۴۷ در مصادر نهج البلاغه و به شماره ۱۴۳ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۴۶ بخشی از آن آمده است.

(۳) تا این جای این پندها در نسخه‌های معمول و متداول نهج البلاغه نیامده است و باید توجه داشت که نقل اسکافی در خور کمال دقت است.

ص: ۷۷

کوچک فرومایگان که از پی هر آواز دهنده روندگان‌اند و از پی هر بادی بدین سو و آن سو می‌روند، از پرتو علم روشنایی نجویند و به پناهگاهی استوار پناه نبرند.

(۱) ای کمیل! دانش برای تو بهتر از مال است که دانش حاکم و فرمانده است و مال محکوم است، آن چنان که دانش تو را پاسداری می‌کند و تو مال را پاسداری می‌دهی، دانش با پراکنده ساختن - آموزش دادن - فزون می‌شود و حال آنکه انفاق مال را کاستی می‌دهد.

(۲) ای کمیل! دوست داشتن دانش آیین است که باید بر آن گردن نهاد، با دانش در زندگی فرمانبرداری - از پروردگار - فراهم می‌شود و پس از مرگ آدمی مایه نیکنامی است.

(۳) ای کمیل! گنجوران مال گرچه به ظاهر زنده‌اند اما نابود شده‌اند و دانشمندان تا روزگار بر جای است، برجای‌اند، گرچه بدنهای آنان از دست شده باشد ولی نشانه‌های آنان میان مردم استوار و پای‌برجای است.

(۴) کمیل گوید: آنگاه علی (ع) با دست خویش به سینه‌اش اشاره کرد و فرمود: آه آه که در اینجا دانش انباشته‌ای است، ای کاش فراگیرندگانی برای آن می‌یافتم! آری فراگیرنده تیزفهمی یافتم ولی شایسته و امین نبود. دین را دام تزویر

می ساخت و با نعمت دانش می خواست بر بندگان خدا برتری جوید و با حجت های دانش بر کتاب خدا «۱» فخر بفروشد، و یا اگر فرمان بردار اهل دانش و حق بود در شناختن نکته ها دارای بینش نبود و با نخستین شبهه گرفتار تردید می شد. آری که نه این شایسته است و نه آن. برخی دیگر چنان در برابر لذت و شهوت رام و اسیرند که فقط سرگرم مال اندوزی می شوند. هیچ یک از اینان از پاسداران دین و دانش نیستند و بیشتر به چهارپای چرنده می مانند. آری این چنین دانش با مرگ صاحب آن می میرد، و مرگ دانشمند رها کردن به کار بردن دانش است و هر کس پروردگار را سرپیچی کند، مرده است و زنده نیست و خود نمی داند.

(۵) آری جز اینکه زمین از کسی که برای تو حجت است تهی نمی ماند که به حق و راستی قیام می کند، یا آشکار و شناخته شده است یا ترسان و پنهان تا حجت های خدا و نشانه های او باطل نشود، ولی اینان چندان و کجایند؟ شمارشان از همه کمتر و قدرشان در پیشگاه خدا از همه بزرگتر است. خداوند به آنان حجت ها و نشانه های خود را حفظ می فرماید تا آنها را در دل های همانند های خویش بکارند. دانش با بینش حقیقت آنان را فرا گرفته است و روح یقین را دریافته اند. آنچه را ناپرووردگان از آن به دشواری می افتند به نرمی پذیرفته اند و به

(۱) پاره ای از کلمات با کلمات نهج البلاغه تفاوت های لفظی و معنوی دارد.

ص: ۷۸

آنچه نادانان از آن رمیده اند انس گرفته اند، گرچه در روزگار زندگی با تنهای خویش در این جهان هستند، ولی دل های آنان آویخته به جایگاه برین است. «۱»

(۱) سپس فرمود: ای کمیل! در جستجوی آنان باش. گفتم: ای امیر المؤمنین! آنان را کجا جستجو کنم؟ گفت: در اطراف زمین و آنان را چنان خواهی یافت که زمین را فرش قرار داده اند و آب را گواراترین نوشابه و عطر، و یقین را توشه و قرآن را شعار خویش گرفته اند. چشم های ایشان را بدون سرمه و بیمار گونه می بینی. جامه های شان ژنده است و از دنیا کناره گرفته اند. اگر در جایی حاضر نباشند، کسی متوجه غیبت ایشان نیست و اگر حضور یابند، شناخته شده نیستند. اگر خواستگاری کنند کسی به ایشان زن نمی دهد و اگر سخنی بگویند، سخن ایشان نشانه قرار می گیرد. آنان به راستی و حقیقت بندگان خدایند و خلفای خداوند در زمین خدایند و فراخوانندگان به آیین خدایند. «۲»

(۲) سپس فرمود: همانا در کوری سیاه و تاریکی که گویی از خشم کف بر دهان آورده است قرار گرفته اید که شما را از حالتی به حالت دیگر می برد. درهای خود را بر شما بسته است.

خرمندان از میان رفته اند و هیچ راه هدایتی برای شما در آن نیست و هیچ راه رستگاری در آن نمی شناسید. نشانه های دین شما از میان رفته و آثار پیامبران فرسوده شده است.

کارهای ناپسند میان شما آشکار است و به سبب رها کردن شما فرمانبرداری از خداوند را و گرایش شما به گمراهان و توجه به جهان زودگذر نعمت های شما سپری شده است، در حالی که اگر سپاس خدای را به جا آورید و آنچه را که

درباره یاری دادن دین خود و دفاع از کتابش بر عهده شما نهاده است انجام دهید، بدون تردید نعمتهای این جهانی و پاداش آن جهانی را به شما ارزانی خواهد فرمود.

(۳) سپس فرمود: پیش از آن که مرا از دست دهید از من بپرسید. صعصعة بن صوحان برخاست. «۳» امیر المؤمنین به او فرمود: با انگشتهایت بشمار، هنگامی که مردم امانت را تباه سازند، رباخواری کنند، ساختمان را برافراشته و استوار سازند، خونریزی کنند، نادان سفله

(۱) علاوه بر آنکه برخی از کلمات اختلاف لفظی دارد چنین به نظر می‌رسد که اسکافی این خطبه را از حافظه خود نوشته است که تقدیم و تأخیر و کاستی و فزونی در آن دیده می‌شود.

(۲) ظاهر این عبارات چنین نشان می‌دهد که این گفتار امیر المؤمنین پیوسته به یکدیگر است و حال آنکه چنین نیست، این بخش از سخنان علی (ع) است با اندک تغییر به روایت نوف بکالی، به شماره ۱۰۱ بخش کلمات قصار در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۶۵ آمده است.

(۳) سؤال صعصعه درباره زمان خروج دجال بوده است. برای اطلاع بیشتر به نهج السعادة، اثر ارزنده مصحح محترم، ج ۳، ص ۴۳۸ مراجعه فرمایید.

ص: ۷۹

را بر صدور احکام بگمارند، خردمند بردبار ناتوان، و ستمگر نیرومند باشد، امیران، تبهکاران باشند و قاریان قرآن فاسق، ستم آشکار و طلاق و سخن زور و بهتان بسیار شود، ظاهر قرآن‌ها آراسته و مساجد زیور شود، دلها با یکدیگر در ستیز و پیمانها گسسته گردد، میخوارگی و به کار بردن ابزار موسیقی معمول گردد، زنان بر زینها سوار شوند، مردان به مردان و زنان به زنان بسنده کنند، سلام به منظور آشنایی و گواهی دادن - شهادت - بدون حقیقت گردد، لباس میش بر سرشت گرگ دارند و دل‌هایشان تلخ‌تر از صبر زرد و بوی‌ناکتر از لاشه مردار گردد، با انجام اعمال مربوط به آخرت در صدد کسب طمع این جهانی برآیند و فقیه شدن برای غیر دین باشد، در آن هنگام با شتاب و کوشش باید از مردم گریخت و عبادان - آبادان - «۱» در آن روزگار چه نیکو مسکنی خواهد بود. کسی که آنجا خفته باشد همچون کسی است که در راه خدا جهاد می‌کند. هر کس چهل شبانه روز آنجا آماده جهاد بماند، آنچه را بر او واجب است ادا کرده است، و هر کس چهل شبانه روز با من آماده برای جهاد باشد، من او را در حق مصاحبت خود با محمد که درود و سلام خدا بر او و گزیدگان خاندانش باد شریک می‌سازم.

(۱) سپس امیر المؤمنین فرمود: چون تدبیر را پیوسته و تقدیر را معتدل می‌بینیم، می‌دانیم که برای همه چیز صانع حکیمی وجود دارد، برای خودم و تو از خداوند طلب آمرزش می‌کنم.

ای کمیل! اینک اگر می‌خواهی بروی، برو.

کمیل می‌گوید: آری که علی بر این حال بود که خدایش از او خشنود باد.

(۲) و نیز از علی علیه السلام نقل شده که چنین فرموده است:

همانا خدای را از میان بندگان و یزگانی است که برگزیدگان آفرینش و مردمانی نجیب‌اند، گرچه با تنهای خود در این جهان می‌زیند ولی جانهایشان آویخته به ملکوت اعلی است. آنان در این دنیا شبیه فرشتگان‌اند، و نظیر آنان میان ما اندک است. آنان بندگان نجیب خداوند و امنای پروردگار در سرزمینهای اویند و فراخوانندگان به شناخت خداوند و وسیله ابلاغ دین خدایند. هیئات که آنان دیری است که از دست شده‌اند و دل خاک و مغاکهای آن ایشان را در خود نهفته است، با این همه زمین هیچ‌گاه از حجت خدا بر خلق خالی نمی‌ماند، تا نشانه‌ها و آیات خداوند باطل نگردد. هیئات که آنان گروهی هستند که خدای از بهر شناخت خویش ایشان را برگزیده و از دیدگان خلق در پرده داشته است. آنان را از

(۱) در نهج السعادة، ج ۳، ذیل خطبه ۱۱۷، ص ۴۴۰ به جای عبادان، بیت المقدس آمده است.

ص: ۸۰

آزمون صبر و آفات و فتنه‌های این جهان رستگار و برکنار داشته است. بیابانهای شک و تردید را با یقین در نور دیده‌اند (۱) و تاریکیهای اشتباه را با پرتو بینش پشت سر نهاده‌اند و در کار بستن و انجام فرائض از دانش یاری جسته‌اند و با شناخت به تباهی کردار استدلال کرده‌اند. از وحشت غفلت خود را کنار کشیده‌اند و با پرهیز از نادانی جامه علم بر تن پوشیده‌اند. از سوئی با بیم از وعید از گول خوردن و فریفته شدن در امان مانده‌اند و از سوی دیگر با کوشش در انجام کردارهای پسندیده برای رسیدن به پاداش کوشا بوده‌اند. خود را از آزمندی و در آغوش کشیدن هوای نفس تهی ساخته‌اند و با روح یقین شک را از خود زدوده‌اند. در تاریکیهای این جهان از پرتو رستخیز روشنایی خواسته‌اند. با پیروی کردن از سنتهای پسندیده دلایل بدعت‌گزاران را در هم کوبیده‌اند، و پیش از آنکه امکان را از دست دهند از کار ناپسند بر یک سو رفته‌اند و برای عفو در مقابل بدی به نیکی کردن پیشی گرفته‌اند، و برای جلب فزونی نعمت، همه نعمتها را سپاسگزارند، و در همه حالات و اندیشه‌ها سپاسگزاری را برابر دیدگان خود داشته‌اند. (۲) کار خالصانه کرده‌اند و کردار خود را برای روز جزا اندوخته‌اند و آن را با بهای کم‌ارزش و آزمندی دروغین این جهانی عوض نکرده‌اند. آری که آنان با این ابزارها به دژهای ایمان پناه برده‌اند و از دامهای شیطان و انساذهای سرکش به دژ استوار یکتاپرستی پناهنده شده‌اند، و با اخلاص در کردار از بداندیشیهای نفس در امان مانده‌اند و با پیوستگی به حق از دست‌یازی هوس در پرده قرار گرفته‌اند. بدین جهات چهره پرهیزگاران و نشانه‌های نیکوکرداران در آنان پدید آمده است.

آنان مردمی هستند که دنیا را با روزی حلال سپری ساخته و با شادمانی آن را برای رسیدن به پایان عمر و قطع شدن خوراک گذرانده‌اند، و در همان حال با روش پسندیده و رعایت اخلاق و آداب در جهان نیکو زیسته‌اند و با وصف نیکوی جهان دیگر پرتو شادی و فروغ زیور آن را برای خود برگزیده‌اند. آنان گروهی هستند که زمین را بستر خود و آب را گواراترین نوشابه و عطر و همه بقاع زمین را مسجد و مسجدها را خانه و خانه‌ها را چون خانه میهمان گرفته‌اند.

(۳) آنان مردمی هستند که خداوند کینه‌ها را از سینه‌هایشان بیرون کشیده و آنان را سخت پاکیزه فرموده است دل‌هایشان را از شک و تردید به سلامت و پاک ساخته است، شکمهای آنان از اموال مردم تهی است و بالوده دست‌اند. آری بار

پشت آنان سبک است، «بر روی زمین با فروتنی و همواری راه می‌روند و هرگاه نادانان با ایشان سخن گویند، سلام می‌گویند،

ص: ۸۱

و چون بر کار یاوه بگذرند، در حالی که بزرگواران هستند، می‌گذرند» ۱۱.

(۱) آنان گروهی هستند که مردم را شناخته‌اند ولی مردم آنان را نمی‌شناسند، بلکه خدای با خشنودی آنان را شناخته است و آنان را چراغهای هدایت قرار داده و فتنه‌های گمراه‌کننده را به سبب ایشان دور کرده است. آنان قومی هستند که با بینش چشمان خود دنیا را شناخته‌اند و با تنهای خویش در این جهان می‌زیند، در همان حال با بینش دل جهان دیگر را شناخته‌اند و جانهای خود را در آن قرار داده‌اند. ایشان با بینش دل‌هایشان از ملک آخرت بهترین نعمتهایی را که از زیور این جهانی به چشم سر دیده می‌شود، دیده‌اند و بدین سبب در این جهان آشکارا پارسایی ورزیده‌اند و به آنچه بینش دلشان از پادشاهی آن جهانی دیده است، رغبت کرده‌اند. آری اندک خورده‌اند و فزونی آن را پیش فرستاده‌اند و اندوخته فراهم آورده‌اند و در طلب خواسته آخرتی کمر همت بسته‌اند، و شتابان کردارهای پاک و پسندیده انجام می‌دهند، با این همه نه تنها گمان می‌برند که در آن شک نمی‌کنند که در عمل مقصر هستند،

(۲) آنان اندیشیده و ایمان آورده‌اند، پس از ایمان یقین پیدا کرده‌اند، پس از یقین آموخته‌اند و پس از آموزش دانسته‌اند و پس از دانستن غنیمت بر گرفته‌اند. سپس ترسیده و اندیشیده‌اند و بینش یافته‌اند و چون بینش پیدا کرده‌اند امواج اندوههای آخرت بر آنان فرو آمده است و اندوه زبان آنان را از گفتار بازداشته است. بدون اینکه از بیان محاسن حکمت ناتوان باشند از بیم آنکه مبدا موجب خودآرایی گردد و بدان سبب در پیشگاه پروردگار از منزلت فرو افتند از سخن خودداری می‌کنند. اگر نیاز یکی از ایشان، خارخاری در سینه‌اش پدید آورد به خود از بیم هوای نفس اجازه آشکار کردن آن را نمی‌دهد. بدین گونه به خدا سوگند ای برادر، با این همه اوصاف پسندیده، آنان در این دنیا مقهورند و اندوهگین، با داشتن خردهای سالم و یقین استوار و دل سپاسگزار و زبان گویای یاد خدا و نفس زبون و بدن شکیبیا و اندام فرمانبردار و نفس به فرمان کشیده‌شده خواسته‌هایی که آویخته به ملکوت اعلی و پیوسته به کاری بس بزرگ است.

(۳) در همین حال آنان را اهل دین و سپاس و درستی و توکل و خشنودی و ایمان و یقین می‌بینی. اندرزه‌های پروردگار را می‌اندیشند و همه اندام و حواس خود را بدانچه فرمان داده شده‌اند، به کار می‌گیرند، چیزی که برای آن آفریده شده‌اند. با شکیبایی بر حق دنیا را سپری می‌سازند و با ابزار خرد و اندیشه‌شان هوی و هوس را از خود رانده و به دژ استوار قرآن

(۱) بخشی از آیات ۶۳ و ۷۱ سوره بیست و پنجم - فرقان.

ص: ۸۲

مجید و شریعت و سنت متمسک می‌شوند. دنیا برای ایشان زندان شده است و سرانجام زندانی آسایش و رهایی از آن است. آنگاه از دنیا با حالی پسندیده که مورد رشک دیگران‌اند، بیرون می‌روند. چه اشتیاقی برای توصیف آنان و چه

شوقی برای دیدارشان و چه آرزویی است که کاش همراه و در زمره ایشان توان بود. در پیشگاه خداوند نیرومند چیزی از آنان گرامی تر نیست.

(۱) اینکه به دنباله سخنان کمیل بر می گردیم که می گفته است: به خدا سوگند که امیر المؤمنین سرخیل دارندگان همه این صفات پسندیده بود. به همین سبب هر سختی در راه خدا برای او نرم و آسان می نمود، و هنگام هر وحشت و تنهایی با اعتمادی که به پروردگار داشت با آن انس می گرفت و خداوند با پاس همین حال، حجت و برهان خود را به وسیله او نگهداری فرمود و او آنها را در دلهای پیروان و دوستان خود کاشت، و به منت خدای که بر او نهاده بود روح یقین را در جان خود می داشت.

(۲)

تقسیم مخالفان علی علیه السلام به سه گروه زیان کار نابوده شده

کسانی که با علی علیه السلام مخالفت ورزیده اند سه گروه هستند که صفات ایشان بدین گونه است: (۳) گروهی فرمانبردار شهوت و خواسته دل خویش بودند. اینان کسانی هستند که با او بیعت کردند و چون آرزومند رسیدن به هدفهای این جهانی بودند و علی چنان نفرمود، پیمان بیعت او را شکستند و به جستجوی دنیا و بر هم زدن وحدت کلمه بر آمدند.

(۴) گروهی دیگر فرمانبردار اهل حق بودند ولی هیچ گونه بینشی نداشتند. اینان کسانی هستند که با نخستین شک و شبهه که بر دل و اندیشه شان خطور کرد از بیعت با علی (ع) خودداری کردند، با آنکه به ظاهر با اهل حق بودند ولی حق را یاری ندادند و البته مرتکب خطا و ستیز هم نشدند و به اصطلاح متوقف بودند و با نخستین شبهه نادرست خود را کنار کشیده بودند. «۱»

(۵) گروهی دیگر آزمندان شیفته به گردآوری و اندوختن اموال بودند و پیروان ایشان که چون چهارپایان چرنده از هر بانگی پیروی می کردند، هرگز از نور دانش پرتو نگرفته اند و به هیچ رکن استواری پناه نبرده اند.

(۱) این تعلیل در مورد تخلف از بیعت درست نیست. مگر آنان نشنیده بودند که پیامبر فرموده است حق با علی و علی همواره همراه با حق است؟ به پاورقی مصحح محترم، ص ۸۷ متن مراجعه فرمایید.

ص: ۸۳

(۱) اینک خدایتان توفیق دهداد به فهمیدن آنچه گفتیم بازگردید. درباره منزلت کسی که در مسلمانی تقدم داشته، سخن روشن و فضیلت او معلوم گردید، و در اینکه آزمون و رنج درویشان بزرگتر و بیشتر از رنج و آزمون اغنیاء است اختلافی نماند، و بدین سبب از پیامبر (ص) روایت می کنند که فرموده است: همانا که درویشان چهل سال پیش از توانگران وارد بهشت می شوند. «۱» و شما خود از عمر بن خطاب روایت می کنید که می گفته است اگر بخوایم همه مردم

را کافر می‌کنم! از او پرسیدند چگونه؟ گفت: حقوق ایشان را بازمی‌گیرم، کافر خواهند شد که شکیبایی بر درویشی سخت است.

(۲)

فضیلت بنی هاشم به طور اعم و به خصوص علی (ع) بر دیگر مؤمنان به سبب تحمل گرفتاری محاصره پیامبر (ص) در شعب ابو طالب که سختی و گرفتاری آن به حد نهایت رسید

علی علیه السلام را در آغاز مسلمانی فضیلتی خاص است که آن را به دست آورده و رنجهای گرانی را تحمل فرموده است و ابو بکر از آن برکنار بوده است.

(۳) اینک خدایتان رحمت کناد، درباره آنچه می‌گوییم بیندیشید و تعصب و گرایش غلط را کنار افکنید و برای درست فهمیدن انصاف را به کار بندید، که معلوم شد شما در حق او و شناخت فضیلت آن حضرت کوتاهی و کاستی می‌کنید و از گفتار شما این موضوع روشن می‌شود که گروهی از شما درباره امامت و بر حق بودن او در جنگهای متوقف هستید، و گروهی دیگر از شما چنین می‌پندارند که پیشوایی و حکومت ابو بکر به سبب فضیلت ابو بکر بر او بوده است و از همین روی ابو بکر برای امامت از او سزاوارتر بوده است. (۴) اینک در آزمون سختی که برای علی بن ابی طالب در محاصره پیامبر (ص) در دره ابو طالب پیش آمده است بیندیشید که چه خواری و زبونی را به سبب خود و به سبب خویشاوندی نزدیک با پیامبر بر خود هموار کرده است. شکیبایی و بردباری او روشن شده و نیکو و پسندیده از آن آزمون بیرون آمده است که خدایش از او خشنود باد، و در همان حال ابو بکر همراه خاندان خود در ایمنی و گشایش بوده است. این برای علی و بنی هاشم در سالهای نخستین اسلامشان

(۱) این روایت به نقل از حضرت صادق در اصول کافی، ج ۲، ص ۲۶۰ و به نقل از آن در بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۶ و المحجة البيضاء، ج ۷، ص ۳۲۰ آمده است.

ص: ۸۴

فضیلتی است که برای ابو بکر نظیر آن نیست، و از بزرگترین گرفتاریهای بنی هاشم است که همه عرب پیمان بسته و هم سوگند شده بودند که با آنان هیچ گونه معامله‌ای انجام نشود و در امان نباشند مگر اینکه پیامبر (ص) را به آنان تسلیم کنند تا آن حضرت را بکشند. علی (ع) پوشیده و با زحمت گندم و خوراک برای آنان می‌برد که مردم از انجام معامله با بنی هاشم ممنوع بودند، بدین گونه فضیلت او در پیشی گرفتن به اسلام بر همه پیشی‌گیرندگان بیشتر است.

(۱)

فضیلت علی علیه السلام بر همه مؤمنان در مراتب پیکار و میدانهای جان‌فشانی در راه خدا

ما پس از بیان فضیلت پیشی گرفتن در اسلام اینک مراتب جهاد را بازگو می‌کنیم. می‌گوییم فضیلت جهاد در گرد آمدن صفات و وسایل و ابزار شناخته‌شده‌ای است که از جمله آن نیرومندی و ورزیدگی بدنی و شجاعت دل و آشنایی به آداب و فرهنگ جنگ است از قبیل پرهیز از غافلگیر شدن و شناخت هنگام حمله سواره و غیره. و شرف و منزلت جهاد در درست به کار بردن فنون آن است و رویاروی شدن با دلیران و ضربه زدن به هم‌آوردان و تن خویش را به خطر انداختن و در برابر شمشیر و نیزه عرضه داشتن و پذیرا شدن خطر و بیم فقط برای وفای به عهد با خداوند و انس داشتن و پایبند بودن به بیعت با خداوند و جان‌فشانی در راه او.

(۲) کسانی از اصحاب پیامبر (ص) که شهره به دلیری و شجاعت‌اند عبارتند از علی بن ابی طالب و حمزه بن عبد المطلب و زبیر بن عوّام و ابو دجانة انصاری و خالد بن ولید، و هیچ کس ابو بکر و عمر را در زمره نامداران در جنگ و دلیری نام نبرده است که نیزه زننده باشند و دلیر. و چون در احوال و کارهای علی در جنگ‌هایش می‌نگریم، می‌بینیم در آنچه گفتیم مشخص و همه اسباب و ابزار جهاد و دلیری را داراست و هم از لحاظ وسایل و هم در عمل بر همگان مقدم است و بدین سبب فضل و برتری در او فراهم آمده است.

(۳) اگر چه حمزه بن عبد المطلب مردی دلیر و پشیمانی و حمله‌کننده به دشمن بوده است، ولی به شناخت فرهنگ جنگ مشهور نیست و پایداری و مواظبت از خویش را هم تباه می‌ساخته است. ابو دجانة هم دلیری بود که فقط با شمشیر جنگ می‌کرد و نیزه زدن

ص: ۸۵

نمی‌دانست و در سوارکاری هم شهره نبود. زبیر سوارکار جنگجو بود و فنون پیاده جنگ کردن را نمی‌دانست. ولی ابو الحسن علی، جامع همه این فنون بود. با شمشیر شمشیرزن و با نیزه نیزه‌زننده و به زیرکی و دلیری معروف و به سختی حمله مشهور بود و مواظبت از خویش را در جنگ به کار می‌بست.

(۱) توصیفی که وحشی - قاتل حمزه - از او می‌کند، برای تو این موضوع را روشن می‌سازد. وحشی می‌گوید: هنگامی که بر کوه عبیر نزدیک احد ایستادم، نخست آهنگ کشتن پیامبر (ص) را کردم، دیدم به او دسترسی نخواهد بود. در این هنگام علی جلو آمد شمشیر در دست داشت و صحنه پیکار را درمی‌نوردید. چنین به نظر آمد که هر یک از اندام او را چشمی است که مرا می‌نگرد. همین که او را با آن حال دیدم، گفتم باید او را رها کرد که من در خور او نیستم و او در خور من نیست. «۱»

(۲) در این هنگام حمزه همچون شیر نری که همه چیز را خرد و ریز می‌کند، روی آورد. با دو شمشیر جنگ می‌کرد و می‌گفت: من شیر خدا و شیر رسول خدایم. من در صدد شکار او برآمدم و زویننی را که در دست داشتم به سوی او انداختم که بر زیر نافش فرو شد و کشته شد و به خدا سوگند ننگ این کار را از خود نمی‌شویم. از این گذشته در بیشتر جنگ‌ها حمله و سختی و دلیری او از همه دلیرانی که نام بردیم بیشتر بوده است. این کار علی علیه السلام در جنگ بدر مشهور است که شمار همه کشته‌شدگان دشمن چهل و اند تن بوده‌اند که بیست تن از آنان را او به تنهایی از پای درآورده است و در کشتن بقیه با دیگران شرکت داشته است. «۲»

(۳) و این جنگ خندق است که چون عمرو بن عبد ود به آوردگاه آمد و هموارد خواست، مردم همگان از رویارویی با او خودداری کردند. هر بار که او هموارد می‌خواست، علی که خدایش از او خشنود باد برای جنگ با او برمی‌خاست و پیامبر (ص) او را باز می‌داشت و رسول خدا این کار را فقط از این روی می‌کرد تا فضیلت علی را بیشتر آشکار فرماید که هیچ کس جز او را یارای رویارویی با عمرو بن عبد ود نیست. دلیل این سخن، این است که نخست او را از آن کار باز می‌داشت و پس از اینکه مردم فرو ماندند و خودداری کردند به او اجازه فرمود. دیگر از اموری که این موضوع را محقق می‌دارد کردار رسول خدا (ص) در جنگ بدر است که خطاب به بنی هاشم فرمود: برخیزید و از دین خود دفاع کنید و آن

(۱) برای اطلاع بیشتر از هر دو مورد به صفحات ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۱۱۱ از ترجمه مغازی واقدی مراجعه فرمایید.

(۲) برای اطلاع بیشتر از هر دو مورد به صفحات ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۱۱۱ از ترجمه مغازی واقدی مراجعه فرمایید.

ص: ۸۶

حضرت همیشه بنی هاشم را پیش از دیگر مردم به میدان می‌فرستاد. (۱) ولی در جنگ خندق نخست علی را از مبادرت به جنگ بازداشت و چون خودداری مردم از اقدام به جنگ با عمرو روشن شد و بار سوم علی که دروهای خدا بر او باد برخاست، پیامبر او را فرمود: ای علی! این عمرو بن عبد ود است که این خود تأکید دیگری بر گفته ماست که پیامبر (ص) می‌خواسته است تقدم و فضیلت علی را نشان دهد. علی در پاسخ پیامبر عرض کرد که ای رسول خدا! من هم علی بن ابو طالبام. در این هنگام پیامبر (ص) به دست خویش عمامه بر سر علی (ع) بست، و شمشیر خود یعنی ذو الفقار را بر دوش او آویخت. علی به سوی عمرو بن عبد ود بیرون شد، در حالی که مسلمانان بیم زده بودند، موی بر بدن آنان راست و چشمهایشان کم سو شده بود، جانهای آنان به گلوهایشان رسیده بود و نسبت به خداوند گمانهای یاهو می‌بردند.

«۱»

(۲) پیامبر (ص) با پافشاری برای پیروزی علی به درگاه پروردگار دعا می‌کرد و از پیشگاه کردگار فریادری می‌فرمود و خداوند متعال به وسیله علی (ع) آن اندوه را بر طرف ساخت و گمانهای یاهو را بزود و به وجود علی (ع) یقین را پایدار فرمود و عمرو بن عبد ود کشته شد و حال آنکه پیش از آن چشمها خیره و جانها به گلوها رسیده بود و نسبت به خدا گمانهای یاهو بردند و مؤمنان سخت متزلزل شدند و منافقان گفتند خدای و رسولش به ما جز وعده دروغ و فریب ندادند. در همین باره از حذیفه بن الیمان نقل شده که گفته است خداوند متعال پیامبر و مؤمنان را در دو آوردگاه به وجود علی بن ابی طالب تأیید فرمود که اگر همه اعمال مؤمنان جمع شود همسنگ آن دو نخواهد بود، جنگ بدر و جنگ خندق، و سپس داستان دلاوری علی (ع) را در آن دو جنگ بیان کرده است. «۲» این احوال امیر المؤمنین علی آشکار و این مناقب او در جنگها شناخته شده و در اخبار و تواریخ مذکور و میان عامه هم روشن و مشهور است.

(۱) در آیات ۱۲-۹ سوره سی و سوم- احزاب- این احوال بیان شده است و خداوند پیروزی در آن جنگ را از نعمتهای خود شمرده است.

(۲) حاکم حسانی با دو سلسله سند ضمن احادیث شماره ۶۳۴ و ۶۳۶ در شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۹ و ۶ می‌گوید:

پیامبر به علی فرمود: بر تو مژده باد که اگر عمل امروز تو با عمل همه امت محمد (ص) سنجیده شود بر آن افزون خواهد بود.

در حدیث بعدی می‌گوید: پیامبر فرموده‌اند: مبارزه علی با عمرو به روز جنگ خندق برتر از عمل امت من تا روز رستخیز است. به فرائد السمطين، ج ۱، ص ۲۵۵ و تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۸ و المستدرک، ج ۳، ص ۳۲ هم مراجعه فرمایید.

ص: ۸۷

(۱) علی در همه جنگها و غزوات پیامبر (ص) همراه آن حضرت بوده است. گاه پیشاپیش او درفش را بر دوش می‌کشیده و گاه با شمشیر برابر آن حضرت حرکت می‌کرده و اندوه از چهره رسول خدا می‌زدوده است و با کشتن دشمنان خدا، خدا را یاری می‌داده است. چه بسیار دلیران پیکارجو را کشته است که دلیران دیگر از کشتن آنان درمانده بوده‌اند، و چه بسیار هم‌وردی را که مسلمانان او را بلند مقام می‌دانسته‌اند و دل آنان در رویارویی با او تنگ و لرزان بوده است و پسر ابو طالب شر او را کفایت کرده و به دست خود جام مرگ بر او نوشانده است. پیش بودن و برتری علی (ع) بر دلیران نام‌آور در جهان روشن است و فضل او بر دیگر کسانی که در جنگهای پیامبر حاضر بوده‌اند، آشکار است.

(۲) یکی از ستیزگران سخنی گفته است که هر کس اندک شناختی داشته باشد از گفتار او شگفت می‌کند. او چنین پنداشته است که فضیلت ابو بکر در جنگها بیشتر و کردارش در جهاد بزرگتر و بلندمرتبه‌تر است!! از او پرسیدیم این کردار و فضیلت چیست؟ گفت:

چاره‌اندیشی او در جنگها و ایستادگی او همراه رسول خدا (ص). گفتیم: آری همراهی و ایستادن او در خدمت پیامبر (ص) به عنوان یک تماشاگر قابل انکار نیست، ولی اگر می‌خواهید بگویید ایستادن او همچون ایستادگی و پایداری جنگجویی است که به هنگام نزدیک شدن دشمنان مشرک و احاطه شدن پیامبر از ایشان، پیش می‌تاخته و جنگ می‌کرده است، برای ما نشانی از این حال ابو بکر ارائه دهید. کسی که می‌گوید ابو بکر در جایگاه حمله کردن و در صحنه آوردگاه بوده است، باید نشان دهد که به عنوان مثال دست ابو بکر کجا زخمی و سرش کجا شکسته شده است، یا زخم و جراحتی در بدن و دیگر اندام او رسیده است. حد اقل این است که روایتی نشان دهید که گویای این موضوع باشد که ابو بکر از دور یا نزدیک کسی را کشته یا زخمی کرده است که حجتی برای ادعای شما باشد و انگیزه‌ای باشد که اهل حق و هدایت منکر آن نتوانند شد، و حال آنکه این پیامبر (ص) است که ساقهای پاهایش زخمی و خون‌آلود و دندانه‌های پیشین او در جنگ شکسته شد و به دست خود نیزه و زوبین می‌زد، ابو بکر در این احوال با پیامبر (ص) چه کاری انجام می‌داده است؟ و اگر می‌گوید ایستاده بوده است و با دل خود قدرت و شوکت اسلام را آرزو می‌کرده و خدای خود را برای پیروز فرامی‌خوانده و از پیروی دین و چیرگی بر دشمن شادی می‌کرده است، ما نه تنها منکر این منزلت ابو بکر نیستیم که آن را برای او قطعی و مسلم می‌دانیم، ولی این همان منزلتی است که حسان بن ثابت با همه شهرت به ترس دارا بوده است.

(۳) و اگر بگوئید این سخن که شما می‌گوئید موجب کاستی و عیب‌جویی از ابو بکر است و

ص: ۸۸

این همان آیین رافضیان در عیب‌جویی از اوست، می‌گوئیم این سخن که درباره ناتوانی او در اقدام به جنگ گفتیم خرده‌گیری و عیب‌جویی از او نیست، زیرا نیک‌اندیشی و دوستی و شیفتگی او برای عزت ایمان و برتری دین چنان است که این ناتوانی او در دلیری و پیکار کردن برای او عیب و کاستی شمرده نمی‌شود. شما خودتان از پیامبر (ص) روایت می‌کنید که فرموده است: اگر ابو بکر را بر خود ولایت دهید او را از لحاظ تن و بدن ناتوان ولی در اجرای فرمان خدا توانا خواهید یافت. «۱» بنابراین ناتوانی بدنی او در قبال دلیری و قوت قلب علی (ع) برای او عیب و کاستی نیست.

(۱) اما آنچه درباره چاره‌اندیشی و خرد ابو بکر نقل می‌کنید، من دلیلی بر این ادعای شما نمی‌بینم که پیامبر (ص) به تن خویش و فضیلت اندیشه خود و برتری علمی خویشتن امور جنگها را طرح و اداره می‌فرمود. برخی از تدبیرها را با وحی دریافت می‌فرمود و در پاره‌ای از امور برای اظهار دوستی و ابراز عاطفه با یاران خود رایزنی می‌فرمود و پس از آن رأی و اندیشه خود را به کار می‌بست. شما در این باره یک تدبیر و چاره‌اندیشی ابو بکر را به ما نشان دهید که بدون توجه با روایت مخالفان خودتان آن را بدانید و روایت کنید. (۲) می‌دانید که روایت شده است پیامبر (ص) در یکی از جنگهای خود در جایی فرود آمد. انصار گفتند: ای رسول خدا! اینجا به رأی و تدبیر خود فرود آمده‌ای یا به وحی خداوند؟ فرمود: به رأی خودم. آنان جای دیگری را پیشنهاد کردند و آن حضرت پیشنهاد ایشان را پذیرفت. «۲»

اینک اگر می‌توانید مانند همین رایزنی را برای ابو بکر به ما نشان دهید تا نخست آن را بپذیریم و سپس با موردی که از آن مهمتر خواهد بود به معارضه پردازیم. وانگهی جای بسی شگفتی از بی‌خبری و هوس‌ورزی است که چگونه آدمی را کور می‌سازد. مگر خودتان روایت نمی‌کنید که پیامبر (ص) عمرو عاص را بر ابو بکر و عمر فرماندهی داده است، و این فرماندهی نه از لحاظ برتری و فضیلت او از لحاظ دینی بوده است، بلکه از این جهت بوده که در رأی و چاره‌اندیشی بر آن دو برتری داشته است. چگونه ممکن است شخصی که عمرو عاص در رأی و تدبیر بر او برتری داشته است از آن لحاظ بر علی برتری داشته باشد و چگونه ممکن است چنان شخصی در رایزنی و چاره‌اندیشی یار و کمک‌کننده به پیامبر (ص) باشد، و اگر رأی و چاره‌اندیشی ابو بکر در حد کفایت می‌بود، عمرو عاص بر

(۱) برای اطلاع از سستی این روایت به تعلیقه مصحح محترم بر حدیث ۲۰۸ باب ۵۲ در فرائد السمطین، ج ۱، ص ۲۶۶ مراجعه فرمایید.

(۲) این موضوع در جنگ بدر بوده است به ترجمه مغازی، واقدی، به قلم این بنده، ص ۴۰ مراجعه فرمایید.

ص: ۸۹

او امیر نمی‌شد.

(۱) از این گذشته شما و دیگران همگی نقل می‌کنید که چون به روزگار حکومت ابو بکر داستان رده پیش آمده، ابو بکر می‌خواست به تن خویش در آن جنگ شرکت کند و از مدینه بیرون رود. علی (ع) به او گفت اگر تو خود به جنگ این قوم بروی برای مسلمانان پناهگاهی که به آن پناه برند نخواهد ماند، تو از شرکت در این جنگ خودداری کن و سپاهیان را گسیل‌دار تا خود از پشت سر پناهگاه ایشان باشی. ابو بکر درستی رأی و برتری چاره‌اندیشی علی را دانست و پیشنهاد او را پذیرفت و خود از شرکت در جنگ خودداری کرد و سرانجام کار پسندیده و درست شد.

(۲)

بیان پاره‌ای از پرتوهای رخشان اندیشه و گفتار و تدبیرهای ارزنده و صحیح علوی

اگر بگویند، همان گونه که درباره برتری علی در دلیری و جهاد دلیل آوردید، درباره برتری او در رأی و چاره‌اندیشی هم دلیل بیاورید، و شما می‌دانید که قریش درباره رأی و اندیشه علی طعنه زده‌اند و او را از لحاظ چاره‌اندیشی ناتوان دانسته‌اند، به آنان پاسخ می‌دهیم که سست شمردن قریش رأی و تدبیر علی (ع) را، از دشمنی و تعصب سرچشمه گرفته است نه از روی حق و حجتی که بتوانند برای ادعای خود ارائه دهند. در غیر این صورت شما و ایشان باید ما را به موردی از خطا و اشتباه او آگاه سازید. مهم‌ترین دلیل بر فضل رأی و برتری تدبیر او این است که در هیچ یک از جنگهای پیامبر (ص) کسی عهده‌دار فرماندهی بر علی نبوده است. اگر علی همان گونه که خود اقرار دارید فقط دلیر و جنگجوی شایسته‌ای می‌بود و بدان گونه که ادعا می‌کنید ضعف تدبیر می‌داشت، مصلحت تدبیر و روش صحیح جنگ در آن بود که او مأمور باشد نه امیر. اما پیامبر (ص) او را همواره امیر و فرمانده قرار داده است و این امر دلیلی روشن بر درستی سخن ما و نادرستی پندار شماست.

(۳) همین سخن قریش به آگاهی علی رسید و با شگفتی از آن سخن آن را تکذیب کرد و چنین فرمود: «خدا پدرشان را بپارزد! چه کسی بیش از من جنگ را آزموده است؟ به خدا سوگند در حالی که فقط بیست سال داشتم در آن پا نهادم و اینک فزون از شصت سال دارم

ص: ۹۰

ولی آن را که فرمان نبرند، رأی و تدبیری نیست.» «۱»

و به همین سبب هنگامی که رأی و تدبیر او را رها کردند به این بیت درید بن صمّه تمثیل جست که می‌گوید: «من فرمان خود را در منرج اللوی - نام جایی است - به شما گفتم و درستی آن تا چاشتگاه روز بعد روشن نشد.» «۲»

(۱) علی که خدایش رحمت کناد با آنکه رأی و تدبیر را می‌دانست ولی هرگاه با دین مغایرت و تعارض پیدا می‌کرد از بیم خدا آن را رها می‌فرمود، که مکر و فریب در دین حرام است و حال آنکه مخالفان او مکر و فریب و دروغ و پیمان‌شکنی و غارت و شیبخون را به کار می‌بردند و کارهای دیگری را هم که مانند اینها بود، انجام می‌دادند. در نتیجه شخص نادان چنین گمان می‌برد که خودداری علی (ع) به سبب کمی شناخت او از تدبیر و چاره‌اندیشی است و مخالفان او به سبب برتری در چاره‌اندیشی - به اصطلاح سیاست - از او جلو افتاده‌اند. خود امیر المؤمنین این موضوع را در یکی

از خطبه‌های خود متذکر شده است و ضمن ستایش وفا و نکوهش فرصت طلبی و فریب‌کاری با آنچه که در شریعت حلال نیست چنین می‌گوید و رحمت خدا بر او باد.

(۲) «به خدا سوگند که آن - وفا - همزاد راستی است و هیچ سپری را بازدارنده‌تر از وفا نمی‌دانم. آن کس که بداند سرانجام کارها چگونه است بی‌وفایی نمی‌کند، و خدا را سوگند که ما به روزگاری زندگی می‌کنیم که بیشتر مردم بی‌وفایی را زیرکی می‌شمرند و بی‌وفایان را به نیک چاره‌اندیشی نسبت می‌دهند. خدایشان نومید گرداند چرا این چنین می‌پندارند! گاهی چنین است که مرد آزموده و دانا چاره کار را می‌بیند، ولی امر و منع پروردگار مانع اوست و دانسته و توانا آن را رها می‌سازد. در نتیجه کسی که پروای دین ندارد فرصت را غنیمت می‌شمرد و سود آن را می‌رباید.» (۳)

(۳) آری که گاهی هم یارانی نادان در آن مورد پیدا می‌کند، و فقط نادان در این گونه امور شک و تردید می‌کنند. سوگند به جان خودم که عمرو عاص و معاویه فریبکار بودند و هرکدامشان هرگاه فرصتی به دست می‌آوردند بدون ترس از خدا و توجه به امر و نهی پروردگار اندیشه و تصمیم خود را به کار می‌بستند و مرتکب گناه می‌شدند، دروغ می‌گفتند، مکر و

(۱) به خطبه شماره ۲۷ نهج البلاغه مراجعه فرمایید و هم به نهج السعادة، ج ۲، ص ۵۵۹ و جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۴۷ و مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۹۷ مراجعه شود.

(۲) این موضوع و تمثیل به این بیت در خطبه ۳۵ نهج البلاغه است.

(۳) این خطبه به شماره ۴۱ در نهج البلاغه آمده است.

ص: ۹۱

فریب می‌ساختند و غارت می‌کردند و کسانی که بینش نداشتند با این کارهای آنان به شک و دودلی گرفتار می‌آمدند. چه گمان می‌بری نسبت به گروهی که پس از کشته شدن عمار یاسر به خود آمد که پیامبر (ص) به او فرموده است: ای پسر سمیه! تو را گروه ستمگر سرکش خواهد کشت. (۱) معاویه به آنان گفت: کسی او را به کشتن داده که او را با خود به جنگ آورده است. گروهی سفلگان بی‌اطلاع از کفر و ایمان و هدایت و گمراهی که نادان و ستمگر و اهل شک و تردید بودند، این سخن معاویه را پذیرفتند و پنداشتند به درستی از عهده پاسخ بر آمده است و قاتل عمار یاسر علی است نه معاویه. چون این سخن معاویه به اطلاع علی (ع) رسید، در پاسخ آن سفلگان فرومایه که شبیه چهار پایان بودند فرمود: اگر من به سبب آنکه عمار را با خود به جنگ آورده‌ام قاتل او شمرده شوم، باید پیامبر (ص)، حمزه و همه کسانی را که در جنگها با خود آورد به کشتن داده باشد.

(۱) معاویه و عمرو عاص با یکدیگر همکاری کردند و با مکر و فریب بر ضد علی یاری خواستند. گروهی دیگر هم با شک و تردید و ظاهرسازی و به بهانه خونخواهی - عثمان - بر او شوریدند، هر چند برخی از برخی دیگر گستاخ‌تر و در تباهی و گناه سابقه‌دارتر بودند.

(۲) امیر المؤمنین علی که خدایش رو سفید فرماید، پس از بازگشت از بصره - جنگ جمل - گروهی را که از همراهی با او خودداری کرده بودند سرزنش فرمود. مالک بن حبیب یربوعی که سالار شرطه‌اش بود برخاست و گفت: سرزنش کردن و سخن درشت گفتن بسنده نیست. ما را به کشتن ایشان فرمان بده و به خدا سوگند اگر به ما فرمان دهی آنان را خواهیم کشت. علی فرمود: ای مالک! سبحان الله که از اندازه گذشتی و در حکم ستم روا داشتی و در ستیز و از بن برکندن مبالغه کردی. مالک گفت: ای امیر المؤمنین پاره‌ای از تندرویها تو را از چرب‌زبانی دشمنان آسوده می‌دارد. فرمود: ای مالک این حکم و فرمان خدا نیست و جان در برابر جان است. چه جای سخن از تندروی است که خداوند متعال می‌فرماید: «هر کس مظلوم کشته شود همانا که برای خونخواه او قدرت قرار دادیم و باید که در کشتن زیاده‌روی نکند، همانا که او یاری داده شده است.» «۲» و منظور از زیاده‌روی در کشتار این است که کسی غیر از کشنده خود را بکشی و خداوند از این کار نهی فرموده است و این همان تندروی است که خدای آن را نهی کرده است.

(۱) این حدیث که از نشانه‌های پیامبری است از احادیث متواتر است، حافظ ابن عساکر در شرح حال عمار آن را به صورت پسندیده و تازه‌تری نقل کرده است.

(۲) آیه ۳۳ از سوره هفدهم - الاسراء.

ص: ۹۲

(۱) در روش او بیندیشید و سیاست او را بنگرید تا فضل و برتری او را در دلیری و اسلام او و شکیبایی و یقین او را به هنگام سختیها بفهمید. ما این نمونه‌ها را برای شما می‌آوریم تا زحمت شما سبک شود و به آن اندازه بیان می‌کنیم که برای شما کافی و شافی باشد.

(۲) دیگر از چیزهایی که درباره درست‌اندیشی و محقق شدن ادعای ما درباره او که همواره خویشتن‌دار بوده است و در امور کاری را که قرین صحت و صواب بوده می‌گزیده است، چیزی است که آن را مورخان و محدثان نقل کرده‌اند. گفته‌اند چون سخنان طلحه و زبیر و اینکه قصد پیمان‌شکنی و گسستن بیعت دارند به آگاهی علی علیه السلام رسید، عبد الله بن عباس را فراخواند و به او گفت: ای ابو العباس، آیا گفتار این دو مرد به اطلاع تو رسیده است؟ گفت: آری. فرمود: نظر تو چیست؟ گفت: عقیده‌ام این است که نسبت به آن دو فرصت داده شود تا آزموده شوند و تا هنگامی که حکومتی به آنان واگذار نشود، آزموده نمی‌شوند. طلحه را به بصره و زبیر را به کوفه بگمار که چون به حکومت گمارده شوند و دست و زبان را بگشایند، سزاوار عزل و شایسته بغض و خشم می‌شوند. علی علیه السلام خندید و گفت: ای ابو العباس همه مردان و اموال در عراق است و هرگاه آن دو بر گردن مردم سوار شوند، سفلگان را با آز می‌فریبند و ناتوانان را با زور و گرفتاری جلب می‌کنند و در اثر قدرت حکومت برای سرکشی و شورش تواناتر می‌شوند. وانگهی، اگر قرار بود من کسی را به سبب سود و زیان او در امروز یا فردا به حکومت بگمارم، معاویه را به شام حکومت می‌دادم، و اگر نه این بود که آزمندی آن دو برای من روشن شده است درباره آن دو تصمیمی می‌گرفتم.

(۳) به نظر شما کدامیک از این دو رأی به صواب نزدیک‌تر و برای خیر دین و دنیا بهتر و ارزنده‌تر است و شما مراتب فضل و اندیشه ابن عباس را می‌شناسید و عمر گاهی از اندیشه او در حکومت خویش یاری می‌جسته است.

علی علیه السلام را یاران ویژه‌ای از مردم خردمند و اهل یقین از میان مهاجران و انصار بوده است. همچون ابن عباس و عمار و مقداد و ابو ایوب انصاری و خزیمه بن ثابت و ابو الهیثم بن التیهان و قیس بن سعد بن عباده انصاری و دیگرانی که در شناخت و بینش همانند اینان بوده‌اند، که در جنگها کشته شده‌اند یا مرگ آنان را در ربوده است.

(۴) از عوام مردم گروهی با علی همراه بودند که دل‌هایشان خالی از دانش بود با ضعف بینش و سستی یقین. آنان نه صبر و پایداری مهاجران را داشتند و نه یقین انصار را، و چون جنگها به یکدیگر پیوسته و از پی هم بود- جمل، صفین، خوارج- و مردم با بینش و یقین نابود

ص: ۹۳

شدند و افراد کم‌خرد و سست یقین باقی ماندند، که از جنگ خسته و از کشته شدن دلتنگ شده بودند، گرفتار سستی گردیدند و به جستجوی آسایش برآمدند و به دستاویزها و بهانه‌ها روی آوردند و در آن هنگام بود که میان ایشان برخاست و چنین فرمود:

(۱) «ای مردمی که بدنهای شما جمع شده- لشکری را فراهم ساخته- است و اندیشه و آرزوهای گوناگون دارید، گفتار شما سنگ سخت را سست می‌سازد و کردارتان دشمنان را درباره شما به طمع می‌اندازد. در انجمنها لاف می‌زنید و چنین و چنان می‌گویید و هنگام جنگ و کارزار فرار را بر قرار ترجیح می‌دهید. دعوت کسی که شما را به یاری فراخواند، پذیرفته و نیرومند نمی‌شود و دل آن کس که شما را تیمار می‌دارد، آسایش نمی‌یابد.

بهانه‌جویی‌هایی می‌کنید که مایه گمراهی است، همچون وام‌داری که در پرداخت وام خود امروز و فردا می‌کند» (۱).

(۲) در جای دیگر فرموده است: «کاش شما را نمی‌شناختم، شناسایی که سرانجامش پشیمانی و از پی بی‌آن اندوه بود» (۲). در جایی دیگر فرموده است: «دلم را از خشم آکنده کردید و با سرکشی و خودداری از یاری دادن اندیشه مرا بر من تباه ساختید، تا آنجا که قریش گفتند:

همانا علی بن ابی طالب مرد دلیری است ولی او را به فتون جنگ آشنایی نیست» (۳).

(۳) و این احوال برای پیامبر (ص) هم بوده است. با آنکه اسباب عزت آشکار شده بود و از سوی خدا برای آنان یقین فراهم آمده بود، بازهم گروهی گرفتار دودلی و شک و گروهی دیگر گرفتار سستی و ناتوانی بودند، آن چنان که گروهی از شرکت در جنگ خودداری کردند و گروهی از میدان جنگ گریختند و پایگاههای خود را رها ساختند و به دشمن پشت کردند و خداوند متعال درباره آنان چنین می‌فرماید:

«هنگامی که- از کوه- بالا می‌رفتید و به هیچ کس توجه نداشتید پیامبر شما را از پشت سرتان فرا می‌خواند» (۴). درباره کسانی که از شرکت در جنگ خودداری کرده بودند، خداوند چنین عتاب می‌فرماید که «پس بنشینید با بازماندگان» (۵) و می‌فرماید: «و همانا برخی از شما به سختی درنگ می‌کند و اگر به شما مصیبتی رسد می‌گوید خدای بر من نعمت ارزانی داشت که همراه آنان نبودم- با آنان کشته نشدم» (۶).

(۱) با اندک اختلاف لفظی به شماره ۲۹ در بخش خطبه‌های نهج البلاغه آمده است.

(۲) همچنین به شماره ۲۷ در بخش خطبه‌ها آمده است.

(۳) این عبارات هم از همان خطبه ۲۷ نهج البلاغه است.

(۴) آیه ۱۵۳ سوره سوم.

(۵) بخشی از آیه ۸۳ سوره نهم.

(۶) آیه ۷۲ سوره چهارم.

ص: ۹۴

(۱) می‌بینید این احوالی که درباره جنگهای علی علیه السلام می‌گویند در جنگهای پیامبر (ص) هم اتفاق می‌افتاده است و اگر خطای در اندیشه و سرگردانی نیست چرا آن را بهانه کاستن مقام او قرار می‌دهید؟ در حالی که به پیامبر (ص) وحی نازل می‌شده است و خداوند او را با فرشتگان یاری می‌داده است و با وجود این به هنگام سختی چشمهای گروهی از ایشان تیره و تار و دلهایشان تنگ می‌شد و نسبت به خدا گمانها می‌بردند.

(۲) اینک اگر راست می‌گویید و حال آنکه چنین نیست و شما را در سخنان خود متعمد می‌پندارم، یکی از اندیشه‌های نادرست و یکی از غلطهای او را برای ما بگویید که با دشمنی و ستیز به آن بهانه مقام او را تضعیف می‌کنید. شما که خود می‌دانید علی (ع) با چه مقاومتی سختیهای جنگهایش را تحمل کرده و بر دوش کشیده است و خود می‌دانید چه اندوهها که بر او نرسیده است. پیمان‌شکنان و ستمگران همه برای جنگ با او دست به دست دادند، و علی خود به تنهایی عهده‌دار تحمل سوز گرمای جنگ و به سر و سامان رساندن آن بود و بدون آنکه یار و یآوری داشته باشد، آن چنان که افراد پیش از او داشته‌اند. لشکرها و سپاه‌ها را فراهم می‌آورد و فرماندهی می‌کرد و گروهها را گسیل می‌کرد و لشکرها را آرایش جنگی می‌داد. امیران را خود به امارت می‌گماشت. در همان حال خطبه‌هایی در تحریض و گاه در سرزنش ایراد می‌فرمود و راه و روش درست را توضیح می‌داد و با کسانی که با او بگو و مگو داشتند به تن خویش گفتگو و بحث می‌کرد. چه بسیار شبهه‌ها را که روشن ساخت و چه بسیار گمراهیها را که از میان برد و چه اندوهها را که بر طرف کرد و چه گمراهانی را هدایت و به راستی ایشان را زنده کرد.

(۳) آیا کسی یارای انجام این امور را دارد، غیر از کسی که نور یقین را روشن ساخته باشد و دانسته باشد که برای او در پیشگاه خداوند چه منزلتی است و بداند با آنچه انجام می‌دهد به خشنودی خدا می‌رسد و از خشم کردگار فاصله می‌گیرد.

(۴) بنابراین فضیلت علی (ع) در جهاد به روزگار پیامبر (ص) بر همه کسانی که در محضر پیامبر بوده‌اند، از جمله بر کسانی که آنان را در حکومت بر او مقدم داشته‌اید، بر طبق دلائل قرآنی روشن می‌شود. پیشگامی و فضیلت او در اسلام

هم با تحمل گرفتاریهای بسیار سخت و گرفتاریهای جنگها و تحمل سختیها و ناخوشایندهایی که موجب سپید شدن موهای زلفها می‌گردد، ثابت می‌شود. علم و خرد او در جنگ با کافران و افرادی که حرام را حلال می‌شمردند در پیشامدهایی که فقهای شما در آن فرومی‌ماندند، و شکیبایی در جنگ با اعتماد به یقین خود، او را از دیگر مردم مشخص می‌سازد. وانگهی عفو و گذشت او

ص: ۹۵

به هنگام قدرت و فراخواندن او به مهربانی و مدارا در سخنان او مشهور است و دانشمندان تاریخ آن را بازگو کرده‌اند. بلاغت و فصاحت او در گفتارش چنان است که هر کس خطبه‌ها و نامه‌های او را بشناسد نمی‌تواند منکرش شود. من به زودی نمونه‌های دیگری از حسن تدبیر و راه و روش پسندیده او و اندیشه رخشان او و چاره‌اندیشی درست او را در جنگها می‌آورم و آن را با دلیل روشن عرضه می‌دارم، به گونه‌ای که دل شخص شنوای آگاه نمی‌تواند از پذیرفتن آن خودداری کند.

(۱)

نمونه‌های رخشانی از دلایل رسا و نامه‌های تابناک و روش پسندیده و اندیشه درست و چاره‌اندیشی روشن علی علیه السلام

گفته‌اند مردی که به او ابو برده می‌گفتند و از کسانی بود که در جنگ جمل از همراهی با علی خودداری کرده بود، برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین! آیا کشتگان اطراف عایشه و طلحه و زبیر را دیدی؟ به چه گناهی کشته شدند؟ فرمود: در قبال خون افرادی از پیروان و کارگزاران من که آنان را کشته بودند و در قبال اینکه آن مرد قبیله ربیع را که رحمت خدا بر او باد با گروهی از مسلمانان کشتند. آن هم بدین سبب که گفته بودند ما همچون شما پیمان‌شکنی و مانند شما غدر نمی‌کنیم، آنان را کشتند. از آنان خواستم که قاتلان برادران مرا به من بسپارند که در قبال خون ایشان قصاص کنم و سپس کتاب خدا میان من و ایشان داور باشد. نپذیرفتند و در حالی که بیعت من بر عهده ایشان و خون نزدیک هزار تن از مسلمانان بر گردن آنان بود، با من جنگ کردند و من در قبال خون مسلمانان با ایشان جنگ کردم. آیا تو در این باره در شک و تردیدی؟ گفت: آری در تردید بودم ولی اینک حقیقت را دانستم و گناه آن قوم بر من روشن شد و دانستم که تو بر هدایت و صواب هستی. آن مرد در جنگ صفین همراه علی (ع) حاضر شد.

(۲) و نوشته‌اند که امیر المؤمنین علی بر معاویه بن ابو سفیان چنین نوشت: «۱» از- امیر المؤمنین - علی بن ابی طالب به معاویه، و اما بعد، همانا خداوند بر ما کتاب خود را فرو فرستاده است و ما را در شک و شبهه

(۱) برای اطلاع بیشتر درباره این دو نامه به نهج السعادة، به قلم مصحح محترم، ج ۴، ص ۲۵۴ مراجعه شود.

ص: ۹۶

رها نفرموده است، و برای هیچ کس که به نادانی گناهی انجام دهد عذری باقی نمی‌ماند. در توبه گشاده است، و هیچ کس بار گناه دیگری را تحمل نمی‌کند. تو نخستین کسی هستی که ستیز را شروع کردی و در پی فریب آرزو رفتی، و برون و درون تو با یکدیگر اختلاف دارد، آن هم به سبب گرایش به این جهان که در نتیجه سبب دروغ پنداشتن جهان دیگر است.

گوبا تو گذشته خود را به یاد می‌آوری و برای بازگشت به حق راهی نمی‌یابی.»

(۱) این نامه را هم برای عمرو عاص نوشته است: «۱» «از بنده خدا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب به عمرو عاص، همانا آنچه از دنیا که فراهم آورده‌ای و به آن اعتماد کرده‌ای و تو را خوش آمده است از جنگ تو بیرون خواهد رفت. به دنیا اطمینان مکن که سخت فریبنده است و اگر از آنچه گذشته است عبرت بگیری، از آنچه که باقی مانده است بر حذر خواهی بود و از آنچه پندگیری بهره‌مند خواهی شد. اما تو هوای دل خویش را برگزیده‌ای و از آن پیروی می‌کنی و اگر این چنین نمی‌بود بر آنچه که ما تو را فراخواندیم چیز دیگری را بر نمی‌گزیدی که امید بر ما بزرگتر و سزاوارتر به حجت و برهان است، و السلام.»

(۲) سپس علی علیه السلام به فرماندهان سپاه‌ها و سرپرستان گردآوری خراج چنین نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم از بنده خدا علی امیر المؤمنین به فرماندهان مرزبانان، و اما بعد، بر والی است و شایسته اوست که اگر به فزونی - از مال - یا به فزونی رتبه‌ای که ویژه اوست رسید، او را نسبت به رعیت او دگرگون نسازد، بلکه باید آنچه که خداوند روزی او کرده است بر نزدیکی او به بندگان خدا و مهربانی او نسبت به ایشان بیفزاید. همانا برای شما این حق بر عهده من است که رازی جز راز جنگی را از شما پوشیده ندارم و کاری را جز آنچه که حکم شرعی است بدون رازینی با شما انجام ندهم، و حق و نعمتی از شما را به تأخیر نیندازم و اینکه همه‌تان در حق پیش من برابر باشید، و چون بدین گونه رفتار کردم، نعمت دادن به شما سزاوار مقام خداوند است، و فرمانبرداری از من بر عهده شماست و چون شما را فراخوانم نباید درنگ کنید و در آنچه صلاح است نباید کوتاهی کنید و باید در راه حق در سختیها فرو شوید و اگر فرمان مرا بدین گونه گوش نسیارید، هیچ کس در نظر من خوارتر از کسی نیست که از میان شما چنین کند، و کیفر او را دشوار و بزرگ خواهم داد و

(۱) برای اطلاع بیشتر درباره این دو نامه به نهج السعادة به قلم مصحح محترم، ج ۴، ص ۲۵۴ مراجعه شود.

ص: ۹۷

در آن مورد رخصت رهایی از من را نخواهد یافت. این دستورها را از فرماندهان خود فراگیرید و تن به آن دهید تا خداوند کارتان را برای شما به صلاح آورد، و السلام.» «۱»

(۱)

خطبه امیر المؤمنین علیه السلام، همین‌که به او خبر رسید که روی گردانندگان از حق از بیعت با او خودداری کرده‌اند، و دعوت از آنان و گفتگوی با ایشان و عتاب با آنان در حضور مهاجران و انصار و دیگر مردم

و گفته‌اند که چون خودداری عبد الله بن عمر و سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه از بیعت به آگاهی علی (ع) رسید، میان مردم برای سخنرانی برخاست. نخست سپاس و ستایش پروردگار و درود بر پیامبر را به جا آورد که درود و سلام خدا بر آن حضرت و خاندانش باد و سپس چنین فرمود:

(۲) ای مردم، شما با من بر همان شروط که با کسان پیش از من بیعت شده بود بیعت کردید.

اختیار برای مردم تا پیش از بیعت محفوظ است و همین‌که بیعت کردند، دیگر آنان را اختیاری نیست. همانا بر عهده امام استقامت است و بر عهده رعیت تسلیم بودن. این بیعت - که با من انجام شده است - بیعتی همگانی است. هر کس آن را رد کند از دین مسلمانان روی گردان شده است و راهی به جز راه ایشان را پیروی کرده است.

(۳) همانا که بیعت شما با من بیعت ناگهانی و همراه با لغزش نبوده است و در آن هیچ گونه شک و شبهه‌ای وجود ندارد. کار من و شما یکسان نیست که من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خود می‌خواهید. و به خدا سوگند که دشمن را نصیحت می‌کنم و اندرز می‌گویم و داد ستم‌دیده را می‌گیرم، و از این عمر و سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه کارهایی به آگهی من رسیده است که آن را خوش نمی‌دارم و در آن باره میان من و ایشان حق حکم خواهد بود.

«۲»

(۴) آنگاه علی (ع) از منبر فرود آمد و به آن سه تن پیام فرستاد و آمدند و مردم هم جمع

(۱) این نامه با برخی از اختلافات لفظی به شماره ۵۰ در بخش نامه‌های نهج البلاغه آمده است. به صفحه ۳۲۳ نهج البلاغه همراه با ترجمه استاد محترم دکتر سید جعفر شهیدی مراجعه فرمایید.

(۲) بخشهایی از این خطبه ضمن خطبه شماره ۱۳۶ نهج البلاغه آمده است و به خطبه‌های شماره ۵۵ و ۱۳۷ در نهج السعادة به قلم مصحح محترم مراجعه فرمایید.

ص: ۹۸

شدند. علی به آنان گفت: از شما کارهایی به آگهی من رسیده است که آن را خوش نمی‌دارم.

همانا که من پس از بیعت با من، شما را به جنگ کردن مجبور نمی‌کنم، ولی به من بگویید چه چیزی موجب شده است شما را از آنچه مسلمانان در آن درآمده‌اند بازدارد؟ و چرا و چه چیزی را از جنگ کردن به همراهی من ناخوش می‌دارید؟ مگر شما با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت نکردید؟ گفتند: آری که بیعت کرده‌ایم. فرمود: به من خبر دهید که اگر پسر ابو سفیان و عمرو عاص با یکی دیگر از خلفا جنگ می‌کردند شما همراه آن خلیفه با آن دو جنگ نمی‌کردید؟ گفتند: آری که جنگ می‌کردیم. فرمود: پس به چه سبب جنگ کردن به همراهی مرا خوش نمی‌دارید و حال آنکه درباره

بیعت با من سه شبانه روز رایزنی کردید و می‌دانید که من فروتر از آن خلفای شما نیستم، به من بگویید آیا از بیعت من بیرون شده‌اید؟

گفتند: نه به خدا سوگند، ولی خوش نمی‌داریم همراه تو با مردمی که اهل نمازند جنگ کنیم.

(۱) علی که رحمت خدا بر او باد فرمود: همانا ابو بکر جنگ با مردمی را که اهل نمازند روا دانسته است و عمر هم همان گونه نظر داشته است. در این هنگام مالک اشتر برخاست و گفت:

ای امیر المؤمنین! هر چند فضل تقدم و پیشگامی که برای آنان محفوظ است برای ما نیست، ولی در این مسأله که ما با آنان انباز و یکسان هستیم آنان را بر ما فضیلتی نیست. این بیعت همگانی است و کسی که از آن بیرون رود دین او مورد طعنه است و کسی که از آن بازگردد و تن زند، غیر قابل بخشش است، و نباید مردم خواسته‌های دل ایشان را پیروی کنند. امروز باید آنان را با زبان و سخن ادب کرد و فردا ادب کردن کسانی که در همراهی با تو در جنگ درنگ و سنگینی می‌کنند، همانند کسانی نیستند که سبکبار همراه تو می‌شوند. و گفته‌اند که عبد الله بن عمر گفته است: ای ابو الحسن! تو را به خدا و حق خویشاوندی سوگند می‌دهم که مرا در کاری که آن را نمی‌شناسم وارد نسازی که من همچون کسی هستم که سوار بر شتر سنگین وزن سالخورده‌ام که نه بامدادان جنب و جوشی دارد و نه شامگاهان. «۱»

(۱) ابن اثیر در النهاية فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۲، ص ۲۱۳، ذیل کلمه رداح می‌گوید: ابن عمر می‌گفته است: در فتنه همچون شتر سنگین وزن فروتم که هیچ جنب و جوش و شتابی ندارد.

ص: ۹۹

(۱)

اجازه گرفتن عمار یاسر از امیر المؤمنین علیه السلام که با ابن عمر و محمد بن مسلمه گفتگو کند و سخن علی علیه السلام درباره کسانی که از همراهی با او خودداری کردند

و چون آن سه تن برگشتند عمار یاسر که خدایش رحمت فرماید از امیر المؤمنین اجازه خواست تا با ابن عمر گفتگو کند و اجازه فرمود. عمار به ابن عمر گفت: ای پسر عمر! افرادی از مهاجران و انصار با علی بیعت کرده‌اند که اگر آنان را بر تو برتری دهیم، خشمگین نمی‌شوی و اگر تو را بر آنان برتری دهیم خشنود نخواهی بود. تو شمشیر نهادن بر اهل نماز را چیزی منکر دانسته‌ای و حال آنکه ما می‌دانیم و تو هم می‌دانی که قاتل را قصاص قتل است و کسی که زنای محصنه می‌کند، باید سنگسار شود، آن یکی با شمشیر کشته می‌شود و این یکی را با سنگسار کردن می‌کشند. آگاه باش و بدان که علی با هیچ کس از مردمی که اهل نمازند، جنگ نمی‌کند مگر اینکه حکم جنگ با او و کشتارش همچون حکم همان افراد لازم باشد.

(۲) گوید، ابن عمر خندید و گفت: ای ابو یقظان! عمر هنگامی که اهل شوری را از قریش جمع کرد و آنان کسانی بودند که پیامبر (ص) در حالی که از ایشان خشنود بود رحلت فرمود، سزاوارترین آنان به خلافت در نظر پسر عمر، علی بن

ابی طالب بود. امروز هم همانند گذشته او را بر همان حال می‌بینم و این بیعت هم همچون بیعت عثمان است - بر عهده من لازم است - جز اینکه کاری پیش آمده است که شمشیر در آن وارد شده است و من از انجامش ناتوان مانده‌ام. و ای ابو الیقظان! به خدا سوگند دوست نمی‌دارم که دنیا و هر چه در آن است در قبال آنکه یک روز دشمنی علی را آشکار سازم یا یک ساعت کینه او را در دل بگیرم از من باشد. گوید، عمار خندید و گفت: شگفتا که می‌دانند و عمل نمی‌کنند و می‌گویند و به کار نمی‌بندند.

(۳) عمار به حضور علی که خدایش رحمت کناد برگشت و از او اجازه خواست تا با محمد بن مسلمه گفتگو کند و امیر المؤمنین به او اجازه فرمود. هنگامی که عمار به دیدار محمد بن مسلمه رفت، محمد به او گفت: ای ابو الیقظان! پس از جدایی که میان من و تو بود، اینک خوش آمدی، و به خدا سوگند اگر نه این است که عهده‌ی از پیامبر (ص) بر گردن من است،

ص: ۱۰۰

بدون تردید با علی برای جنگ کردن در التزام او بیعت می‌کردم. و اگر همه مسلمانان را به سویی ببرند و علی در سوی دیگر قرار گیرد بی‌شک من همراه علی خواهم بود، ولی چه کنم که عهد رسول خدا (ص) مرا از هر اندیشه باز می‌دارد.

(۱) عمار به او گفت: ای پسر مسلمه بس است. به من بگو پیامبر (ص) به تو چگونه فرموده است؟ آیا فرموده است هنگامی که دیدی اهل نماز با یکدیگر جنگ می‌کنند، یا هنگامی که دیدی دو مسلمان با یکدیگر جنگ می‌کنند؟ به خدا سوگند که نمی‌بینی دو مسلمان با یکدیگر جنگ کنند، و اگر به تو فرموده است هرگاه دیدی با اهل نماز جنگ می‌شود، چه کس دیگری این سخن را همراه تو شنیده است که تو تنها و یکی از گواهانی و پیش ما سخنی دیگر از پیامبر (ص) وجود دارد که پس از این سخن که تو می‌گویی و در حجة الوداع فرموده است. آن حضرت فرمود: خونهای شما بر یکدیگر حرام است مگر در قبال حادثه‌جویی. آیا پیامبر (ص) به تو فرموده است که با حادثه‌جویان و بدعت‌گزاران جنگ مکن؟ همانا هر کس به رسول خدا (ص) دروغ ببندد نشیمن‌گاه و جایگاه خود را در آتش فراهم ساخته است. محمد بن مسلمه گفت: ای ابو الیقظان! خدایت رحمت کناد بس است.

می‌گویند، علی به عمار فرموده است: این سه تن را به حال خود رها کن. ابن عمر در دین خود ناتوان است. سعد بن ابی وقاص رشک برنده است. اما محمد بن مسلمه، گناه من در مورد او این است که در جنگ خیبر، مرحب را که قاتل برادر او بود کشته‌ام. «۱»

(۲)

خطبه امیر المؤمنین علیه السلام پس از اینکه بزرگان اصحاب پیامبر (ص) به او خبر دادند که طلحه و زبیر با افراد بنی امیه که در مدینه‌اند، دیدار کرده و تصمیم گرفته‌اند بیعت تو را بشکنند

و گفته‌اند، چون علی که خدایش از او خشنود باد اموال را میان مسلمانان به تساوی تقسیم فرمود و به سیاه و سرخ یکسان پرداخت کرد، گروهی این کار را نادرست دانستند و دلگیر شدند و پیش یکدیگر رفتند و شروع به سرزنش و عتاب کردند.

(۳) چون این خبر به آگهی یاران امیر المؤمنین از مهاجران و انصار رسید، ابو الهیثم بن التیهان

(۱) برای اطلاع بیشتر در این مورد به ترجمه مغازی واقدی، ص ۲-۵۰۰ مراجعه فرمایید.

ص: ۱۰۱

و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و عمار بن یاسر و رفاعه بن رافع و ابو حیه و خالد بن زید و سهل بن حنیف جمع شدند و رایزنی کردند و اندیشه آنان بر این قرار گرفت که سوار شوند و به حضور علی بن ابی طالب بروند و او را آگاه سازند که طلحه و زبیر و کسانی از بنی امیه که در حجاز باقی مانده‌اند، رایزنی کرده‌اند و دشمنی آنان دست به دست داده و بر انجام کاری اصرار می‌ورزند که بر آن کار بر ایشان ایمن نیستیم. آنان به حضور علی (ع) رفتند و گفتند:

ای امیر المؤمنین بر کار حکومت خود بنگر و این خویشاوندان قرشی خود را مورد عتاب قرار بده که بیعت تو را شکسته و پیمان تو را گسسته‌اند و ما را هم پوشیده به کناره گرفتن از تو فرا می‌خوانند. خداوندت به راه سعادت راهبری فرماید. و این بدان سبب است که ایشان برتری در برگزیدن چیزهای پسندیده را برای خود از دست داده‌اند و سرمشق گرفتن و شکیبایی کردن را هم خوش نمی‌دارند و چون میان آنان و افراد غیر عرب تساوی برقرار فرموده‌ای، این کار را نادرست می‌شمرند و سرانجام با دشمن تو رایزنی کرده‌اند و اندیشه‌شان بر این قرار گرفته است که برای تفرقه‌اندازی و سازگاری کردن با نادانان خون عثمان را مطالبه کنند. اندیشه خود را در این باره به کار انداز. علی (ع) در حالی که سوار بر استر شهبای رسول خدا (ص) بود حرکت کرد و چون به مسجد رسید خشمگین بر منبر رفت.

عمامه‌ای از حریر سیاه بر سر داشت. ردایش جامه‌ای سبز رنگ بود و ازار او برد قطری.

شمشیر بر شانه داشت و به کمانی تکیه داده بود و چنین فرمود:

(۱) اما بعد، ای مردم! ما نخست خدایی را ستایش می‌کنیم که پروردگار و کردگار و ولی نعمت ماست. خداوندی که نعمتهای او آشکار و پوشیده ما را فرا گرفته است. بدون آنکه ما را نیرو و توانی باشد، بر ما منت گزارده و فضیلت فرموده است تا ما را بیازماید که آیا سپاس می‌گزاریم یا کفران می‌ورزیم. هر کس سپاسگزاری کند، نعمت را بر او افزون می‌فرماید و هر کس کفران ورزد، عذابش می‌دهد. و گواهی می‌دهم که کردگاری جز خداوند یگانه بی‌انبار نیست، خدای یگانه و پاینده. و گواهی می‌دهم که محمد بنده و پیامبر اوست که خداوند او را برای رحمت به بندگان و سرزمینها و چهارپایان و جانوران زبان بسته گسیل فرموده است، نعمت و منتهی گرانسنگ و فضیلتی بزرگ که بر ما ارزانی فرموده است.

دروود و سلام خدا بر او باد.

(۲) ای مردم! همانا برترین مردم از لحاظ منزلت در پیشگاه خداوند و بزرگترین ایشان از لحاظ شرف و نزدیکترین آنان به رسول خدا (ص) و گران‌قدرترشان نزد خداوند کسانی هستند که فرمان خدا را مطیع‌تر و به اطاعت از خدا داناتر باشند و سنت رسول خدا را بیشتر

به کار بندند و کتاب و احکام پروردگار را بیشتر زنده بدارند. و برای هیچ کس از خلق خدا در نظر ما فضیلتی نیست مگر به فرمانبرداری از خدا و پیامبرش و پیروی کردن از کتاب خدا و سنت رسول او. این کتاب خداوند میان شماست و راه و روش و عهد پیامبر (ص) را فقط افراد نادان و ستیزه‌گر با حق نمی‌دانند. خداوند متعال در کتاب خود می‌فرماید: «ای مردم همانا که ما شما را از مردی و زنی آفریدیم و شما را ملتها و قبیله‌هایی قرار دادیم تا شناخته شوید. همانا گرامی‌ترین شما در پیشگاه خداوند پرهیزگارترین شماست.» «۱» و هر کس پرهیزگاری کند همو شریف و گرامی و دوستدار است، و همین گونه‌اند کسانی که از خدا و رسول او فرمانبرداری کنند، که خدای متعال در کتاب خود فرموده است: «اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدایتان دوست بدارد» «۲»، و خداوند فرموده است: «و از خدا فرمان برید و از پیامبر فرمان برید و بترسید، و اگر پشت کردید بدانید که بر فرستاده ما ابلاغ آشکار است.» «۳»

(۱) آن‌گاه علی (ع) با صدای بلند فریاد برآورد: ای گروه مهاجران! ای گروه انصار! ای گروه مسلمانان آیا با اسلام آوردن خود بر خدا و رسولش منت می‌نهد؟ و حال آنکه اگر راستگویان باشید خداوند و رسولش را بر شما منت است.

(۲) سپس فرمود: همانا هر کس به قبله ما روی آورد- نماز گزارد- و چهارپایان- حلال گوشتی- را که ما می‌کشیم بخورد دو گواهی دهد که پروردگاری جز خداوند یکتای بی‌انبار نیست و محمد (ص) بنده و فرستاده اوست، ما احکام قرآن را بر او جاری می‌سازیم و از غنایم و بهره‌های اسلام بهره‌مندش می‌سازیم. هیچ کس را بر دیگری جز به ترس از خدا و پرهیزگاری و فرمانبرداری از خداوند فضیلتی نیست. خداوند ما و شما را از پرهیزگاران قرار دهد و ما را از دوستان و یاران خود که بر آنان بیمی نیست و اندوهگین نمی‌شوند، قرار دهد.

سپس فرمود: همانا این دنیایی که شما در جستجوی آن هستید و بر آن رغبت بسته‌اید، و آن گاهی شما را به خشم می‌آورد و گاه خشنود می‌سازد، خانه و منزلی نیست که شما برای آن آفریده شده باشید و جایی نیست که شما را برای آن فراخوانده باشند. هان که جهان برای شما پایدار نیست و شما نیز برای آن پایدار نمی‌مانید. دنیا شما را فریب ندهد و شما را از آن بیم داده‌اند و خود آن را آزموده‌اید و برای شما توصیف شده است و خود سرانجام آن را نمی‌ستایید.

(۱) بخشی از آیه ۱۳ سوره چهل و نهم- حجرات.

(۲) بخشی از آیه ۳۱ سوره سوم- آل عمران.

(۳) این آیه در متن صحیح چاپ نشده است و صحیح آن آیه ۹۱ سوره مائده است که ترجمه شد. - م.

(۱) بنابراین به سوی جایگاههای خود که شما را به آباد ساختن آن فرمان داده‌اند پیشی بگیرید که جایگاه آبادی است که هیچ‌گاه ویران نمی‌شود. جاودانه است و کاستی نمی‌پذیرد، و جایگاهی است که خداوند شما را بر آن ترغیب فرموده و به سویش فراخوانده است و پاداش راستین شما را در آن قرار داده است. اینک ای گروه مهاجر و انصار و ای پیروان

دین خدا، بنگرید که در کتاب خدا چگونه توصیف شده‌اید و بنگرید که در پیشگاه پیامبر (ص) چه منزلتی داشتید و برای چه چیزی کوشش می‌کردید. شما به چه چیز برتری و فضیلت یافتید آیا به نسب و تبار؟ یا به فرمانبرداری و کردار؟ اینک که خدایتان رحمت کند نعمتهای خدا را بر خود به شکیبایی و پایداری در فرمانبری از خداوند تمام کنید و در قبال فرمان خدا زبون باشید و برای کسب رضایت خدا شتاب گیرید و بر آنچه خدای فرمان داده است که از کتاب او حفظ و پاسداری کنید کوشا و نگهدارنده باشید. همانا پس از آنکه سفارش رسول خدا (ص) را حفظ کنید، اگر چیزی از دنیای شما تباه شود، شما را زیان نمی‌رساند، و همانا که اگر آنچه از پرهیزگاری را که به آن فرمان داده شده‌اید تباه سازید، هر چه از دنیا را که حفظ کنید برای شما سودمند نخواهد بود. ای بندگان خدا بر شما باد به ترس از خدا و تسلیم به فرمان او و خشنودی به قضای الهی و شکیبایی بر آزمون او.

(۲) اما این درآمد و غنایم، هیچ کس را در آن بر دیگری امتیازی نیست که خداوند متعال از آن یاد نفرموده باشد. این مال خداوند است و شما هم بردگان خداوندید، و این کتاب خداست که ما به آن اقرار کرده‌ایم و بر آن گواهی داده‌ایم و تسلیم فرمان آن شده‌ایم و عهد پیامبر (ص) هم میان ماست. خدایتان رحمت کند، تسلیم فرمان خدا شوید و هر کس به این راضی نیست هر چه خواهد کند و هرکجا خواهد برود. همانا کسی که به اطاعت خدا کار کند و به فرمان خدا حکومت کند بیمی بر او نیست. آنان گروه خدایند که بر ایشان ترسی نیست و اندوهگین نمی‌شوند و هم ایشان رستگاران‌اند. از خداوند که پروردگار ماست مسألت می‌داریم که ما و شما را از فرمانبرداران خود قرار دهد و گرایش ما و شما را به چیزی که در پیشگاه او پسندیده است، بگرداند. آنچه را که گفتم شنیدید و برای خودم و شما طلب آمرزش می‌کنم. «۱»

(۳) سپس از منبر فرود آمد و دو رکعت نماز گزارد. آن‌گاه عمار را پیش طلحه و زبیر که در

(۱) بخشی از این خطبه ضمن خطبه ۲۳۰ نهج البلاغه مرحوم فیض الاسلام، ص ۷۴۸ آمده است و تمام آن در صفحه ۱۲۵ تحف العقول ابن شعبه حرانی، که مقدم بر سید رضی بوده، آمده است. به خطبه ۵۷ در نهج السعادة، ج ۱، ص ۲۰۰ مراجعه فرماید.

ص: ۱۰۴

گوشه مسجد نشسته بودند فرستاد و آن دو را فراخواند. آن دو آمدند و پیش او نشستند و علی (ع) به آنان چنین فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا شما با کمال میل برای بیعت کردن با من نیامدید و مرا به خلافت دعوت نکردید و حال آنکه آن را خوش نمی‌داشتیم؟

گفتند: آری که همین گونه است. فرمود: و بدون اینکه مجبور باشید با من بیعت کردید و پیمان وفاداری بستید؟ گفتند: آری همین گونه است. علی گفت: سپاس و ستایش خداوند جهانیان را در این باره.

(۱) سپس به آن دو فرمود: پس چه چیزی پیش آمده است؟ گفتند: ما با تو بیعت کردیم که کاری را بدون نظر ما برش ندهی و در کارها با ما رایزنی کنی و خود به صورت مستبد رفتار نکنی و ما را به غیر ما چندان فضیلت و برتری است

که خود می‌دانی و حال آنکه اموال را تقسیم می‌کنی و احکام را صادر می‌کنی و کارها را بدون رایزنی با ما برش می‌دهی، بدون آنکه ما را از آن اطلاعی یا در آن نظری باشد.

(۲) علی که خدایش رحمت کناد گفت: کارهای کوچک و اندکی را ناپسند شمرده‌اید و کارهای بسیاری را رها کرده و به تأخیر انداخته‌اید. من اینک برای خودم و شما از پیشگاه خداوند آمرزش خواهی می‌کنم. اینک به من خبر دهید آیا در چیزی که شما را در آن حقی بوده است شما را از آن بازداشته‌ام؟ آیا در تقسیم اموال، کسی یا خویشان را به شما ترجیح داده‌ام؟ گفتند: هرگز و پناه بر خدا. فرمود: آیا در رسیدگی حق کسی از مسلمانان که به من گزارش داده باشد کوتاهی و ناتوانی کرده‌ام یا حکم آن را نمی‌دانستم و آیا در صدور حکم اشتباهی کرده‌ام؟ گفتند: هرگز. فرمود: آیا در کاری از کارهای همگانی مسلمانان مرا دعوت کرده‌اید که از آن کوتاهی کرده باشم یا در آن باره با شما مخالفت نموده باشم؟ گفتند: به خدا سوگند هرگز. فرمود: پس چه چیزی از کار مرا خوش نمی‌دارید و چه موضوعی را ناپسند می‌شمردید که اندیشه مخالفت با مرا در سر دارید؟ گفتند: اینکه تو با عمر بن خطاب و پیشوایان ما درباره پرداخت حق ما از اموال و غنائم مخالفت کرده‌ای. تو حق ما را در اسلام همچون حق دیگران قرار داده‌ای و میان ما و کسانی که خداوند با شمشیرها و نیزه‌های ما و اسب تاختن ما اموال ایشان را در اختیار ما قرار داده است و دعوت ما بر آنان پیروز شده است و آن اموال را با زور گرفته‌ایم و میان کسانی که با زور و ناخوش داشتن اسلام مسلمان شده‌اند، یکسان تقسیم می‌کنی.

(۳) علی که رحمت خدا بر او باد دو بار تکبیر گفت و افزود: پروردگارا من تو را و کسانی را که امروز در این انجمن حاضرند بر این دو تن، گواه می‌گیرم. سپس فرمود: اما اعتراض شما

ص: ۱۰۵

بر من درباره رایزنی و نظرخواهی از شما، به خدا سوگند که مرا به حکومت هیچ رغبتی نبود و آرزومندش نبودم و این شما بودید که مرا بر آن دعوت کردید و بر کرسی خلافت نشاندید و حال آنکه من خوش نمی‌داشتم، ولی از آن ترسیدم که گرفتار اختلاف شوید و من موجب پراکندگی شما گردم، و چون حکومت به من رسید به کتاب خدا و آنچه برای ما وضع فرموده و فرمان داده است نگریستم و به چگونگی قسمت کردن اموال توسط پیامبر (ص) و به سنت و روش آن حضرت دقت کردم و از آن پیروی و همان را اجرا کردم، و نیازی به اندیشه شما و دخالت شما با دیگران پیدا نکردم. حق و موضوعی هم پیش نیامد که آن را ندانم و به رأی شما نیازمند گردم و با شما رایزنی کنم یا با دیگر برادران مسلمانم مشورت کنم و اگر چنان می‌بود و کاری پیش می‌آمد که در کتاب خدا برهان و دلیل آن نبود و در راه و روش پیامبر (ص) و احکام صادر شده از سوی برادران قابل اعتماد راهی برای آن وجود نمی‌داشت بدون شک نه تنها از مشورت با شما که از مشورت با دیگران هم خودداری نمی‌کردم.

(۱) اما اعتراض شما درباره تساوی در تقسیم، این چیزی است که من در آن حکم نکرده‌ام و بدان گونه تقسیم نکرده‌ام. من و شما می‌دانیم که پیامبر (ص) همین گونه تقسیم می‌فرمود و آن تقسیم مطابق فرمان خداوند متعال بوده است. من هم سنت و فرمان پیامبر را اجرا کرده‌ام.

(۲) اما این سخن شما که می‌گویید بهره شما را از اموال و چیزهایی را که در پناه شمشیر و نیزه گرفته‌اید برای دیگران هم قرار داده‌ام، از دیرباز گروههایی به اسلام آوردن پیشی گرفته‌اند که اگر دیگران را در غنیمت دادن بر آنان برگزیده‌اند، در هیچ چیز از احکام زبانی متوجه آنان نشده است و معلوم است که آنان دعوت خدا را پذیرفته و پاسخ داده‌اند و این کار- شریک ساختن دیگران در غنائم- برای آنان زبانی نداشته است و خداوند به روز رستخیز پاداش اعمال ایشان را خواهد داد. آگاه باشید که من- به روش پیامبر- سهم آنان را پرداخت می‌کنم و به خدا سوگند که در این باره نه شما و نه کس دیگر را حق عتاب کردن با من نیست. خداوند دل‌های ما و دل‌های شما را به سوی حق راهبری فرماید و بر ما و شما صبر و شکیبایی ارزانی دارد. و سپس فرمود: خدا رحمت کند هر که را که چون حقی را می‌بیند بر آن یاری دهد یا چون ستمی را می‌بیند آن را بازدارد و یاور صاحب حق درباره حق او باشد. «۱»

(۱) این گفتگوی امیر المؤمنین علیه السلام با طلحه و زبیر با تفاوت‌های اندک لفظی به شماره ۱۹۶ در بخش خطبه‌های

ص: ۱۰۶

(۱)

فرستادن امیر المؤمنین (ع) پسر خود حسن (ع) و عمار یاسر را به کوفه برای بسیج کردن مردم آن شهر، به هنگامی که برای خاموش کردن فتنه طلحه و زبیر و ام المؤمنین عایشه آهنگ رفتن به بصره کرد

(۲) سپس امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که خداوند از او خوشنود باد، پسر خویش حسن (ع) و عمار یاسر را هنگامی که آماده حرکت بود به کوفه گسیل فرمود تا مردم کوفه را بسیج کنند و بخواهند که به سپاه بپیوندند، که ابو موسی اشعری مردم را از همراهی با علی منصرف کرده بود.

(۳) عمار یاسر برای سخنرانی میان مردم کوفه برخاست. نخست سپاس و ستایش خدا را به جا آورد، سپس گفت: ای مردم! اینک این برادر و پسر عموی پیامبر شماست که از شما یاری می‌طلبد و می‌خواهد برای یاری دادن دین خدا حرکت کنید. این درست است که شما گرفتار حق و حرمت مادران- یعنی عایشه- شده‌اید ولی حق پروردگار شما بر شما واجب‌تر و حرمت او بزرگتر است. سپس به ابو موسی روی کرد و گفت: آیا تو از رسول خدا شنیده‌ای که فرموده است پس از من به زودی فتنه‌ای خواهد بود که آن کس که در آن راه رود بهتر از کسی است که در آن بدود و آن کس که در آن فرو نشیند بهتر از کسی است که در آن راه برود؟! (۴) ابو موسی گفت: آری و خود در گرو آنچه گفتم هستم. عمار به او گفت: اگر در این سخن راستگو باشی که از پیامبر (ص) چنین شنیده‌ای فقط شخص تو را اراده فرموده است و تو باید پایبند آن باشی که در این باره از تو اتخاذ سند و حجت بر تو تمام شده است، در این صورت اگر به راستی راستگویی در خانه‌ات بنشین و در هیچ موضوعی از این امور دخالت مکن.

خدایتان رحمت کند! درباره این گونه گفتارهای مخالفان امیر المؤمنین ببندیشید که چگونه در برابر سخن افراد پایبند به حق ناتوان می‌شوند و ضد و نقیض می‌گویند. و ابو موسی در سخن خود، اگر مقصود همان چیزی باشد که او بر آن اعتقاد داشته است، هیچ حجت و

نهج البلاغه آمده است، به نهج البلاغه چاپ مرحوم فیض الاسلام، ص ۶۴۷ و به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۷ و برای اطلاع از منابع آن به روشهای تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغه، به قلم استاد محمد دشتی، ص ۱۸۱ مراجعه فرمایید.

ص: ۱۰۷

اندیشه قابل اعتمادی نمی‌آورد، به ویژه که پس از دلیل آوردن عمار خاموش می‌شود و به همین سبب سرگردان می‌ماند و در زمره بداندیش‌ترین افراد قرار می‌گیرد.

(۱)

خطبه صحابی بزرگ عمار بن یاسر، که خدای مقامش را فراتر فرماید، میان مردم کوفه و برانگیختن او ایشان را به پیوستن به امیر المؤمنین علیه السلام

آن‌گاه عمار روی به مردم کرد و گفت: ای مردم ما ترسیدیم که پهنه این آیین خالی بماند و کرانه‌هایش سستی پذیرد. خیر و مصلحت خویش را در نظر گرفتیم و به این موضوع راضی و خشنود شدیم که علی بن ابی طالب برای ما امام و خلیفه و راهنما و مؤدب باشد. چه نیکو خلیفه و چه نیکو راهنمایی، مؤدبی است که نیازی ندارد به آنکه او را تأدیب کنند، و فقیهی است که نیاز به آموزش ندارد و دلیر و نیرومندی است که سستی نمی‌ورزد. سابقه او در اسلام برای هیچ کس فراهم نیست. اینک خدایتان رحمت کند، به سوی او بشتابید که گروهی از مردم برای ستیز با او هم پیمان شده‌اند و در حالی که بر او ستم روا داشته و از فرمانش سرپیچی کرده‌اند و بر او حسد می‌ورزند آهنگ بصره کرده‌اند و هنگامی که با آنان رویاروی شوید بر شما روشن می‌شود که ستمگران‌اند، و این هم پسر دختر پیامبر شماست که برای بسیج کردن و روانه ساختن شما اینجا آمده است.

(۲) ای مردم! کتاب خدا و راه و روش پیامبرش که درود خدا بر او باد در معرض دید و شنید شماست و به خدا سوگند که قرآن‌ها کهنه و سنت نبوی از میان نرفته است و عهد و پیمان کهنه و فرسوده نگردیده است. بدعتها و سنتهای نادرست که پدید آمده است پوشیده نیست و بدان گونه نیست که کسی نداند یا بتواند در آن باره سخنی بگوید، آنچه را که این والی شما- ابو موسی اشعری- گفت، شنیدید که شما را از پیوستن به هر یک از این دو گروه بازداشت و به جان خودم سوگند که در آنچه گفت راستگو نبود و خداوند از بندگان خود انجام چیزی را که او پیشنهاد کرد نمی‌پسندد. خداوند قرآن را برای ما فرستاده است و در آن طاعت را از معصیت روشن ساخته و احکام خود را در آن استوار فرموده است و هیچ یک از ملت‌ها را رها نکرده و فرمان به جهاد با آنان داده است تا به فرمان خدا بازگردند و تسلیم آن شوند.

درباره مشرکان فرمان داده است با آنان چندان جنگ و جهاد شود تا به اسلام بگروند و

ص: ۱۰۸

فرمان خدا چنین است: «پس بکشید مشرکان را هرکجا آنان را بیابید» «۱» و هم فرموده است:

«با آنان جنگ و کشتار کنید تا خداوند آنان را به دست شما عذاب کند» «۲».

(۱) درباره اهل کتاب فرموده است: «با آن گروه از اهل کتاب که به خدا و روز رستخیز ایمان ندارند و آنچه را که خداوند و رسولش حرام کرده‌اند حرام نمی‌دارند و بر دین حق گردن نمی‌نهند، چندان جنگ و کشتار کنید تا از دسترنج خود جزیه بپردازند و کوچک و سرافکنده‌اند.» «۳» خداوند متعال سرانجام کار آنان را چنین قرار داده است که یا مسلمان شوند یا آنکه با سرافکندگی و کوچکی جزیه بپردازند، یا آنکه کشته شوند و زن و فرزندشان به اسیری گرفته شوند و اموالشان به تصرف در آید. درباره اهل قبله - مسلمانان - خداوند چنین می‌فرماید: «و اگر دو گروه از مؤمنان به جنگ و کشتار بپردازند، میان آن دو گروه را صلح دهید و اگر یکی بر دیگری ستم روا داشت، با آن که ستمگر است جنگ کنید تا به فرمان خدا بازگردد، و اگر بازگشت میان آن دو گروه را با دادگری آشتی دهید و به هر حال دادگری کنید که خداوند دادگران را دوست می‌دارد.» «۴»

(۲) در آیتی دیگر خداوند فرموده است: «با آنان جنگ کنید تا فتنه نباشد و دین همه‌اش برای خدا باشد» «۵». بنابراین خداوند از بندگان مطیع خود راضی نخواهد شد که در خانه‌هایشان بنشینند و مردم را به یکدیگر رها کنند که گروهی خون گروه دیگر را بریزند.

خدایان رحمت کند، همراه ما بیایید و این دو گروه را ببینید و دلایل آنان را بشنوید و بنگرید که کدامیک بر طبق آنچه خداوند بر شما واجب فرموده است سزاوارتر به نصرت است. اگر خداوند کار آنان را اصلاح کند که شما با مزد و پاداش و در حالی که حق خدا را انجام داده‌اید برمی‌گردید. و اگر یک گروه بر گروه دیگر ستم روا داشت، خود می‌نگرید و گروه ستمگر را می‌شناسید و هر چه را که خداوند فرمان داده و بر شما واجب فرموده است به کار خواهید بست. مردم همین‌که سخن عمار یاسر را شنیدند از ابو موسی کناره گرفتند و گفتند: ای ابو الیقظان! منزلت تو در پیشگاه پیامبر (ص) چنان است که خود می‌دانی. اینک تو را به حق خدا و رسولش سوگند می‌دهیم که آیا از پیامبر (ص) درباره این فتنه چیزی شنیده‌ای؟ عمار گفت: گواهی می‌دهم که پیامبر (ص) ما را به جنگ و کارزار با پیمان‌گسلان و تبهکاران و از دین بیرون‌شدگان نهروان فرمان داده است و هم شنیده‌ایم که پیامبر (ص)

(۱-۲) بخشهایی از آیات ۵ و ۱۵ سوره نهم - توبه.

(۳) آیه ۲۸ سوره نهم - توبه.

(۴) آیه ۸ سوره چهل و نهم - حجرات. ضمناً آیات ۱۹۱ سوره دوم - بقره - و ۹۱ - ۸۹ سوره چهارم - نساء - و آیه ۳۹ سوره هشتم - انفال - هم در همین موارد است.

(۵) بخشی از آیه ۱۹۳ سوره بقره.

مکرر می‌فرمود علی با حق و حق همراه علی است و آن دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا روز رستخیز که کنار حوض پیش من خواهند آمد. مردم گفتار عمار یاسر را پذیرفتند و خواسته او را برآوردند.

(۱) اینک شما که خدایتان رحمت کند بنگرید که کار کسانی که با علی ستیز و پیکار کرده‌اند چگونه بوده است و چگونه ناتوانی و ستمگری آنان روشن می‌گردد و پراکندگی در گفتار و کردارشان به چشم می‌خورد و پیش از آوردن برهان و دلیل بر باطل بودن کارشان خود اقرار بر آن می‌کنند.

می‌بینید این ابو موسی است که در آغاز کار با علی بن ابی طالب بیعت می‌کند - ولی همین‌که به او خبر می‌رسد که علی بر او خشم گرفته است و تصمیم دارد کس دیگری را به جای او بگمارد، گفتار خود را دگرگون می‌سازد و مردم را از یاری دادن او باز می‌دارد. و گفته‌اند پس از عمار یاسر، حسن بن علی (ع) برخاسته و سخن گفته است و مردم را بر جهاد تشویق فرموده است.

(۲)

خطبه زید بن صوحان عبدی، که خدای مقامش را فراتر دارد، میان مردم کوفه و ستودن او علی علیه السلام را و برانگیختن او مردم کوفه را به پیوستن به علی و فرمان‌پذیری از او

سپس زید بن صوحان عبدی «۱» برخاست، سپاس و ستایش خدا و درود به پیامبر (ص) را بجا آورد و چنین گفت: ای مردم درباره خدا و پیامبرش هیچ شک و تردیدی نیست و حق و باطل هم پوشیده نیست و شما بر کاری استوار و راهی راست و روشن قرار دارید. همانا بیعت با علی چنان بیعت پسندیده‌ای است که هیچ فرد دارای یقین از آن دست باز نمی‌دارد و هیچ خطا کاری دست به آن نمی‌گشاید. ای مردم آیا شما برای امیر المؤمنین علی (ع) هیچ کار خلافی را می‌دانید؟ آیا چیزی از گذشته یا حال کنونی او را نکوهیده دیده‌اید؟ آیا از او کژی و کاستی دیده‌اید؟ آیا بیم آن دارید که چیزی را نداند؟ مگر او همان دلاوری نیست که در پایداریها هیچ کس را همتای او نمی‌دانید! چه کسی جز او می‌تواند مایه نظم و ستون

(۱) زید بن صوحان از دلیران مردم کوفه است که در جنگ جمل همراه امیر المؤمنین بود و به شهادت رسید، شرح حال او در تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۳۹ آمده است.

ص: ۱۱۰

حکومت باشد؟ فرمان خدا برای ما رسید و پیش از رسیدنش آن را شنیدیم و این فرمان خدا به تمام و کمال خواهد رسید گویی هم اکنون آن را می‌بینم.

(۱) سپس صدای خود را بلندتر کرد و گفت: ای بندگان خدا من بر شما مهربان هستم و خیرخواه شمایم، دوست می‌دارم که هدایت شوید و گمراه نگردید. این دین را چاره و گزیری از حاکمی نیست که داد ناتوان را از نیرومند و حق ستمدیده را از ستمگر بگیری، و باید که آن حاکم کتاب خدا را برپا و راه و روش محمد (ص) را زنده بدارد.

هان! که هیچ کس در دین خدا فقیه‌تر و به کتاب خدا داناتر و به رسول خدا نزدیک‌تر از امیر المؤمنین علی نیست. بشتابید به پیوستن به امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و در پناه نام خدا حرکت کنید که ما هم حرکت‌کنندگانیم. **الم؛ أ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ** - آیا مردم پنداشتند همین‌که بگویند ایمان آوردیم، رها کرده می‌شوند و آزمایش نمی‌شوند. «۱»

(۲)

سخن حجر بن عدی، که خدا مقامش را فراتر دارد، در ستایش امام حسن و برانگیختن مردم به پیوستن به امیر المؤمنین علیه السلام و جهاد به همراه او

سپس حجر بن عدی برخاست و گفت: ای مردم! این حسن بن علی است. یکی از دو پدر بزرگوارش رسول خداست که درود و سلام خدا بر او باد و پدر دیگرش آن کسی است که او را همتا و مانندی در امت محمد (ص) نیست. این مرد سرور جوانان بهشت و سرور همه جوانان عرب و عجم در این جهان و آن جهان است. او فرستاده پدرش به سوی شماس و شما را به حق و یاری دادن آیین خدا فرامی‌خواند. کامیاب و نیکبخت کسی است که او را یاری دهد و بدبخت کسی است که از همراهی با او خودداری کند. خدایتان رحمت کند، سبکبار و سنگین‌بار بکوچید و با اموال و جانهای خود در راه خدا پیکار کنید «۲» شاید که رستگار شوید.

مردم آماده حرکت شدند و شتابان آن دعوت را پذیرفتند و سپاس خداوند پروردگار جهانیان را.

(۱) آیه نخست سوره عنکبوت.

(۲) برگرفته از آیه ۴۱ سوره نهم - توبه.

ص: ۱۱۱

(۱)

نامه امیر المؤمنین علی علیه السلام به کارگزاران خراج

نوشته‌اند که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که خدایش از او خشنود باد به کارگزاران خراج چنین نوشت:

از بنده خدا، علی امیر مؤمنان به خراج ستانان. سلام بر شما.

اما بعد، آن کس که از آنچه به سوی آن بازخواهدگشت - رستخیز - بیم نداشته باشد برای خود چیزی پیشاپیش نخواهد فرستاد که او را آزاد سازد، و آن کس که از خواسته دل خود پیروی کند و فرمانبردارش گردد و آن را بر آنچه که می‌شناسد ترجیح دهد، خویشتن را به نابودی افکند و به زودی پس از اندک روزگاری پشیمان خواهد شد.

(۲) هان! که کامیاب‌ترین مردم در این جهان کسی است که از آنچه زیانش را می‌شناسد بازایستد و برگردد و بدبخت‌ترین آنان کسی است که از هوای دل خویش پیروی کند. عبرت گیرید و بدانید که برای شما فقط همان کارهای خیری که پیشاپیش فرستاده باشید باقی خواهد ماند، و آنچه خیر نباشد به رستخیز چنان خواهد بود که دوست خواهید داشت میان شما و آن جدایی و دوری افتد، و خداوند شما را از خود برحذر می‌دارد و خداوند نسبت به بندگان سخت مهربان است، و بدانید گرفتاری هر چیز که در آن کوتاهی کنید بر عهده شماست و آنچه به انجامش مأمور شده‌اید اندک و آسان است و پاداش آن بزرگ است. و بر فرض که در آنچه خداوند از ستم و زیاده روی نهی فرموده است کیفری که از آن باید ترسید نمی‌بود، در ترک آن چنان پاداشی است که جای عذری برای نخواستن آن باقی نمی‌ماند. بنابراین رحم کنید تا بر شما رحم شود. خلق خدا را میازارید و بیش از توان ایشان بر آنان تکلیف مکنید. داد مردم را از خویشتن بدهید و در قبال نیازهای ایشان و برآوردن آنها شکبیا باشید، که شما گنجوران رعیت هستید. برای خود پرده‌دار مگیرید و هیچ کس را از نیازش بازمدارید، و هیچ کس را در برابر گناه دیگری مگیرید، مگر کسی را که کفالت و ضمانت او را بر عهده گرفته است، و در کاری که مایه رشک بردن بر شماست خویشتن‌دار و شکبیا باشید. هان! پرهیزید از اینکه با تنبلی و بهانه‌تراشی کار را به تأخیر اندازید و با کسالت کار خیر را از خود برانید، که در این کار نومیدی جاودانه خواهد بود.

(۳) دست فرودستان خود را بگیرید، و بر حذر باشید که کارهایی انجام ندهید که خداوند

ص: ۱۱۲

انجام آن را از ما خوش نمی‌دارد و نمی‌پسندد، که در آن صورت دعای ما و شما را نمی‌پذیرد و بر ما بازمی‌گرداند و در همین باره خداوند فرموده است: «بگو چه ارج نهد بر شما پروردگار من اگر دعای شما نبود» «۱» و به درستی که چون خدا بر قومی خشم گیرد ایشان را نابود می‌سازد. از خویشتن هیچ خیری را دریغ مدارید و نیک‌رفتاری را از سپاهیان و یاری دادن رعیت و نیرومند ساختن دین خدا را فروگذار م باشید، در آنچه خداوند بر شما واجب فرموده است، نیروی خود را به کار بندید، و خداوند از ما و شما خواسته و پسندیده است که در حد توان او را سپاسگزار باشیم و تا آنجا که یارا داریم او را یاری دهیم، و هیچ نیرویی جز از سوی پروردگار نیست. «۲»

(۱)

نامه امیر المؤمنین علیه السلام به کارگزاران خود، هنگامی که آهنگ جنگ با معاویه و پیروان تبهکار او را داشت

و چون امیر المؤمنین علیه السلام آهنگ حرکت فرمود، برای همه کارگزاران خود نامه‌ای به این مضمون نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد، جهاد با کسی که از حق روی گردان باشد و با اختیار خود را در گمراهی و نابینایی افکند بر کسانی که آشنا به کار او هستند، واجب است.

(۲) همانا خداوند متعال از هر کس که با کردار خود او را خشنود سازد، خشنود می‌شود و بر هر کس که از فرمان او سرپیچی کند، خشم می‌گیرد، و ما اینک همت گماشته‌ایم که به جنگ با این گروه برویم که میان بندگان خدا به غیر از

آنچه که خداوند فرمان داده است، عمل می‌کنند. اموال عمومی و غنیمت را نابرابر و هر گونه که می‌خواهند تقسیم می‌کنند.

اجرای حدود را تعطیل کرده‌اند و حق را میرانده‌اند و تباهی در زمین پدید آورده‌اند، و تبهکاران را به جای مؤمنان همراز خویش گرفته‌اند، و چون ستمگری با ستم خویش و ستم

(۱) بخشی از آخرین آیه سوره بیست و پنجم - فرقان.

(۲) این نامه با تفاوت‌های لفظی و کاستی و فزونیهایی به شماره ۵۱ در بخش‌نامه‌های نهج البلاغه آمده است. در وقعة صفین، ص ۱۰۸ و ۱۳۲ و در فروع کافی، ج ۱، بخش سوم، ص ۵۴۰ و بحار الانوار، چاپ کمپانی، ج ۸، ص ۶۲۹ نقل شده است.

ص: ۱۱۳

آنان از ایشان پیروی کند او را دوست می‌دارند و به خود نزدیک می‌سازند و برمی‌گزینند و به دیگران برتری می‌دهند، و اگر دوست خدا بدعت‌های ایشان را بزرگ بشمرد، کینه‌اش را در دل می‌گیرند و او را از خود دور و محروم می‌سازند. آنان بر ستم اصرار می‌ورزند و بر ستیز هماهنگ شده‌اند و از حق فرو نشسته‌اند و یکدیگر را بر گناه یاری می‌دهند و ستمگرند.

(۱) چون این نامه من به تو رسید، برترین یاران خود را از نظر خویش به جانشینی خود بر محل حکومت خود بگمار و خود پیش ما بیا. شاید بتوانی همراه ما با این دشمنی که حرام را حلال و روا می‌شمرد رویاروی شوی و امر به معروف و نهی از منکر کنی و با آن کس که بر حق است هماهنگ شوی و از آنکه بر باطل است فاصله‌گیری که ما و تو را از پاداش جهاد بی‌نیازی نیست و خداوند ما را بسنده و بهترین کارگزار است و هیچ نیرو و توانی جز از خدای بزرگ و برتر نیست، و السلام.

این نامه را پیش کارگزاران خود و از جمله برای عبد الله بن عباس به بصره فرستاد. ابن عباس، ابو الاسود دثلی را به جانشینی خود بر بصره گماشت و خود به حضور علی آمد. «۱»

(۲)

برخاستن امیر المؤمنین علیه السلام میان مردم و رایزنی او با ایشان درباره حرکت برای جنگ با معاویه و برانگیختن ایشان را به جنگ با شامیان، پس از رسیدن عاملان و یارانی که به آنان نامه نوشته بود که به حضورش آیند

و چون یاران علی (ع) رسیدند، نخست میان مردم برخاست و ضمن تشویق آنان به جنگ با مردم شام چنین فرمود:

ای مردم! حرکت کنید برای جنگ با دشمنان اسلام. حرکت کنید به سوی کسانی که از دیرباز با محمد (ص) جنگ کرده‌اند و به سوی سفلگان فرومایه. حرکت کنید به سوی آنانی که برای به دست آوردن دلهایشان به آنان زکات پرداخت

می شده است. حرکت کنید تا خطر ایشان را از مسلمانان کفایت کنید. به خدا سوگند از دیرباز آنان راه خدا را فرو بسته و برای اسلام کژی و کاستی خواسته اند و ستم روا داشته اند. آنان با یکدیگر هم سوگند شده و با رسول خدا و مسلمانان جنگ کرده اند و برای ایشان کمینها نهاده و جنگجو فراهم

(۱) به نامه شماره ۸۱ بخش نامه ها در نهج السعادة، ج ۴، ص ۲۲۳ مراجعه شود.

ص: ۱۱۴

آورده اند و گروه های سواره و لشکرها را به جنگ پیامبر و مسلمانان گسیل داشته اند. آنان رسول خدا (ص) و مسلمانان را از در آمدن به مسجد الحرام باز داشته اند، و گروهی از مردم را که به دادگری فرمان می داده اند کشته اند و در خاموش کردن نور خدا کوشیده اند و سرانجام خداوند آن را پیروز و آشکار فرموده است در حالی که ایشان آن را ناخوش می داشته اند.

(۱) و به خدا سوگند که ما همواره آنان را بر ضد اسلام متهم می داشتیم و همیشه از فتنه انگیزها و کارهای ایشان نسبت به اسلام ترسان بودیم. سرانجام هم این کارها که می بینید از ایشان سرزده است. اینک اندیشه خود را بر من عرضه دارید که شما فرخنده اندیشه و نیکو رأی و معتقدان و گویندگان به حق و فرخنده کردارید. «۱»

(۲) اشتر نخعی برخاست و گفت: همه این مردمان که می بینی شیعیان تو هستند و چنان نیست که جان خود را از جان تو برتر بدانند و از آن دریغ ورزند. هرگاه که می خواهی ما را به رویارویی دشمن خود بر، که به خدا سوگند آن کس که از مرگ می ترسد از آن رهایی نمی یابد و زندگی هم به هر کس که آن را دوست داشته باشد بخشیده نمی شود، و جز بدبختان کسی به آرزو زندگی نمی کند و ما در کمال یقین هستیم که هیچ کس تا روزگارش به سر نرسد نخواهد مرد، و چرا با گروهی پیکار نکنیم که همان گونه اند که امیر المؤمنین آنان را توصیف فرموده است. به خدا سوگند که ایشان چیزی جز کینه نسبت به اسلام و دشمنی نسبت به مسلمانان نیفزوده اند. تنی چند از ایشان بر گروهی از مسلمانان والی شدند، با کردار خود خدا را به خشم آوردند و جهان را تاریک ساختند و راه و روش پیامبر را نابود و نوآوریهای ناروا را زنده کردند. بهره آن جهانی خویش را به بهره اندک این جهانی فروختند. درباره حرکت دادن ما به رویارویی با آنان شتاب فرمای تا در آنچه اختلاف داریم آنان را به داوری در پیشگاه پروردگار فراخوانیم، تا خداوند حکم فرماید که او بهترین حکم کنندگان است.

اشتر پس از ایراد این سخنان نشست. (۳) عدی بن حاتم طایی برخاست و چنین گفت:

ای امیر المؤمنین! چیزی جز با آگاهی و دانش نگفتی و جز به حق دعوت نفرمودی و جز به هدایت فرمان ندادی. اینک اگر مصلحت بدانی در مورد این گروه مهلتی فرمای و آنان را به حال خود واگذار تا فرستادگان و نامه های به ایشان برسند. اگر پذیرفتند که به هدایت

(۱) به خطبه ۱۷۶ نهج السعادة، ج ۲، ص ۹۵ و به وقعة صفین، ص ۹۴ مراجعه فرمایید.

رسیده‌اند و عافیت و صلح برای ما و آنان بهتر است و اگر همچنان در گمراهی خود باقی ماندند و دست از ستیز خود برنداشتند، در حالی که حجت را بر آنان تمام کرده و ایشان را به حقی که ما بر آنیم فراخوانده‌ایم، با آنان رویاروی می‌شویم. به جان خودم سوگند آنان برای ما زبون‌تر از گروهی هستند که در گذشته به ناحیه بصره با آنان جنگ کردیم که چون حق برای ایشان روشن شد، آن را رها کردند و نپذیرفتند. جنگ کردیم و آنچه را دوست داشتیم دیدیم و خداوند خواسته خود را به آنان رساند.

(۱) سپس زید بن حصین طایی که از پارسایان بود برخاست و گفت: به جان خودم سوگند که اگر ما در جنگ با مخالفان خود در شک و تردید می‌بودیم، بدون آنکه به آنان مهلت و فرصت دهیم شایسته نبود که جنگ را شروع کنیم یا نیت آن را در سر داشته باشیم، ولی چه می‌توان کرد که همه اعمال و کوششها فقط در گمراهی است. من به نعمت پروردگار خویش سخن می‌گویم و به آزمون پسندیده‌اش خبر می‌دهم که به اندازه یک چشم بر هم زدن در گمراهی کسی که اینان خون او را طلب می‌کنند - یعنی عثمان - تردید نکرده‌ام، تا چه رسد در مورد پیروان سنگدل و کم‌بهره او در اسلام که همواره دشمنان حق و یاوران ستمگری و استوار کننده اساس ستم بوده‌اند. آنان نه در زمره مهاجران و انصارند و نه از تابعان شمرده می‌شوند.

(۲) مردی از قبیله طی برخاست و گفت: ای زید! آیا به سخن سرور ما عدی بن حاتم خرده می‌گیری؟ زید گفت: به خدا سوگند که شما به حق عدی آشنا تر از من نیستید. من حق را رها نخواهم کرد، هر چند مردم به خشم آیند. عدی گفت: راه مشترک است و مردم در حق برابرند. هر کس کوشش کند و اندیشه و خیرخواهی خود را به سود همگان به کار برد آنچه را که بر عهده اوست انجام داده است.

(۳) گویند، سپس عمار بن یاسر برخاست. نخست سپاس و ستایش خدا را به جای آورد و سپس گفت: ای امیر المؤمنین! اگر می‌توانی یک روز هم درنگ مکن و بر جای نمان. پیش از آنکه آتش جنگ این تبهکاران افروخته شود و فرصت یابند که تصمیم به تفرقه و روی گرداندن بگیرند ما را به رویارویی آنان ببر. آن‌گاه ایشان را به آنچه که خیر و سعادت آنان در آن است فراخوان، اگر پذیرفتند سعادت مند و کامیاب خواهند بود و اگر چیزی جز جنگ کردن با ما را نپذیرفتند با آنان جنگ خواهیم کرد و به خدا سوگند که در آن صورت ریختن خون ایشان و کوشش در جهاد با آنان تقرب جستن به خداوند و کرامتی از سوی اوست. و نشست.

(۱) آن‌گاه قیس بن سعد بن عبادة انصاری برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین در حرکت به سوی دشمن ما شتاب کن و در آن درنگ مفرمای که به خدا سوگند جهاد با آنان برای من خوش‌تر از جهاد با ترکان و رومیان است، که این گروه در دین خدا خیانت می‌ورزند و دوستان خدا را زبون می‌گیرند که آن دوستان خدا از اصحاب پیامبر (ص) یا از تابعان هستند، و چون بر مردی خشم می‌گیرند او را زندانی می‌کنند یا می‌زنند یا تبعید می‌کنند و حد اقل آنکه محروم می‌دارند، و خوردن اموال عمومی و غنایم ما را حلال می‌شمرند.

(۲) سپس یزید بن قیس ارحبی برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین! مردم بر ساز و برگ و آماده‌اند و بیشترشان نیرومندند و ناتوان و بیمار نیستند. به جارچی خود فرمان ده تا جار کشد و مردم به لشکرگاه خود در نخيلة جمع شوند، که جنگاور نباید خسته و خواب‌آلوده باشد، و جنگجو کسی نیست که چون فرصت یابد مهلت دهد و به ریزنی پردازد، یا کار جنگ را از امروز به فردا و پس فردا به تأخیر اندازد.

(۳) آن‌گاه زیاد بن نضر حارثی برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین! یزید بن قیس برای تو خیرخواهی کرد و آنچه را می‌دانست گفت. اینک در پناه برکت خدا به سوی دشمن خود حرکت کن و از خدای یاری و هدایت خواه، اگر خداوند به آنان اراده خیر فرموده باشد، چون تو کسی را رها نمی‌کنند تا به کسی گرایش پیدا کنند که از لحاظ سوابق همراهی با پیامبر (ص) و پیشگامی در مسلمانی و خویشاوندی با رسول خدا همانند تو نیست، و اگر توبه نکردند و نپذیرفتند و چیزی جز جنگ با ما را نخواستند، جنگ آنان را بر خود سبک و آسان خواهیم یافت و امیدواریم که خداوند آنان را به خاک هلاک افکند همچون کشته شدن برادرانشان در دیروز.

(۴) عبد الله بن بدیل خزاعی گفت: به خدا سوگند اگر این قوم خدا را می‌خواستند و برای خدا کار می‌کردند با ما به مخالفت نمی‌پرداختند، ولی این قوم برای گریز از برابری - در تقسیم غنائم - و دوستی مال و ثروت - هر که را خواهند در غنائم بر دیگری ترجیح دهند - و تنگ چشمی در قدرت طلبی خود و ناخوش داشتن جدایی از دنیایی که در دست دارند و کینه و سوزی که در سینه‌های خود نهان می‌دارند و دشمنی که در دل خود احساس می‌کنند، با ما سر جنگ و ستیز دارند. چگونه ممکن است معاویه با علی بیعت کند و حال آنکه علی برادر و دایی و پدر بزرگ او را در جنگ بدر کشته است. به خدا سوگند گمان نمی‌کنم بدون آنکه نیزه‌ها آنان را فروگیرد و شمشیرها بر سرشان فرود آید و پیشانی آنان با گرزهای

ص: ۱۱۷

آه‌نین دو نیمه شود و کارهای گران میان دو گروه صورت گیرد، این کار را انجام دهد. «۱»

(۱) در این هنگام علی علیه السلام از کوفه بیرون آمد و در نخيلة لشکرگاه ساخت و چون یارانش به نخيله رسیدند، جندب بن زهیر ازدی و حارث اعور همدانی برخاستند و چنین گفتند: اینک برای کسانی که به ناحق از سرزمین خود تبعید شده‌اند، هنگامی فرا رسیده است که بازگردند و وضع آنان تغییر کند، و برای ستم‌دیدگان و محرومان، گاه انتقام و دادخواهی فرارسیده است و هنگام آن فرارسیده است تا آنانی که با دلهای خود ستم را زشت می‌شمردند اینک زبان بگشایند. هان! که مؤمنان را به زبونی گرفتند و بر آنان چیره شدند. شمارشان اندک و پنهان شد، و از اموال و خانه‌هایشان بیرون رانده و از زنان و فرزندان‌شان جدا شدند.

بندگان نیکوکار خدا که در خاور بودند به باختر تبعید شدند. گذشتگان نیکوکار ما که بر کارهای پسندیده پیشی می‌گرفتند از حرم رسول خدا به جایگاه غربت و وحشت و تنهایی و به همسایگی درندگان تبعید گردیدند. اینک اجرای حدود معطل مانده و تبهکاران به ولایت رسیده‌اند. دین خدا از دست رفته و کتاب خدا پاره و فرسوده و پیمان او کنار انداخته شده است. ای بندگان خدا، منتظر چه هستید و چرا با قومی که از ستم باز نمی‌ایستند و حق خدا را نمی‌پردازند و به آنچه خدا فرو فرستاده است حکم نمی‌کنند و ایشان خود تبهکاران‌اند، جنگ و جهاد نمی‌کنید.

(۲) حارث بن عبید اعور هم ضمن سخنان برجسته خود، همچون کسی که بخواهد پاسخ جندب بن زهیر را با توافق بدهد و همراه او مردم را تشویق کند، گفت: ما را چه می‌شود که نباید در راه خدا جنگ کنیم و حال آنکه آنان که باده‌گساری می‌کنند و جامه‌های ابریشم می‌پوشند و فرشهای دیبا می‌گسترند، چنین می‌پندارند که غنایم ما برای آنان حلال است. ما را از سرزمین خود بیرون رانده‌اند و اموال و فرزندانمان را از ما جدا کرده‌اند.

(۳) سپس عمرو بن حمق برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین! به خدا سوگند که من نه برای خواسته این جهانی که بر من ارزانی داری و نه در جستجوی قدرتی که در پناه آن شهره و بلند آوازه شوم با تو بیعت کرده و دعوت تو را پذیرفته‌ام، بلکه به سبب پنج خصلت که داری دعوتت را پذیرفته‌ام. نخست آنکه پسر عموی رسول خدایی. دوم آن که نسبت به گروندگان به خدا از همگان سزاوارتر و دارای ولایت بیشتری. سوم آنکه همسر فاطمه دختر رسول

(۱) در دیگر منابع کهن و به عنوان مثال در وقعة صفین، ص ۱۰۲-۹۵ و صفحات ۱۴۵-۱۴۰ ترجمه آن به قلم استاد پرویز اتابکی این گفتگوها آمده است.

ص: ۱۱۸

خدایی و فاطمه بانوی بانوان این امت است. چهارم آنکه پدر ذریه رسول خدایی که برای ما باقی مانده‌اند. پنجم آنکه سهم تو در اسلام از همه مردان مهاجر و انصار بیشتر است و به خدا سوگند اگر به از بن کندن کوههای استوار و بیرون کشیدن آبهای اقیانوسهای بیکران فرمان دهی و در نتیجه من بتوانم کار دشمن تو را سست و دوستدار تو را نیرومند سازم و خداوند تو را نیرومند و بلند آوازه فرماید و خدای حق و برهان تو را بر من روشن فرماید، هرگز گمان نمی‌کنم که تمام حق تو را که بر عهده من است، پرداخته باشم.

علی علیه السلام فرمود: پروردگارا! دل او را با نور یقین روشن فرمای و او را به راه راست هدایت کن. ای کاش میان لشکر من صد تن چون تو می‌بودند.

(۱) آن‌گاه حجر بن عدی برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین ما اهل جنگ و فرزندان آئیم، زاده جنگیم و جنگ زاده ماست. ما جنگ را آزموده‌ایم و جنگ هم به ما دندان نشان داده است. وانگهی ما را برادرانی نیکوکار است و قبیله‌ای داریم که شمارشان بسیار و دارای ورزیدگی و دلیری پسندیده‌اند و خداوند بر ما نعمت و قدرت ارزانی فرموده است. زمام کار ما در دست توست و همگان شنوا و فرمانبردار توایم. اگر به خاور روی با تو به خاور می‌آییم و اگر به باختر روی همراه تو آهنگ باختر می‌کنیم و هر کاری که بخواهی انجام خواهیم داد.

علی (ع) از او پرسید: آیا همه قوم تو همچون خودت همین اندیشه را دارند؟ گفت: آری که همگان چیزی جز پسندیدگی آشکار نمی‌سازند و من متعهد فرمانبرداری و موافقت ایشانم. امیر المؤمنین برای او دعای پسندیده کرد. «۱»

گفته‌اند که علی (ع) عبد الله بن بدیل بن ورقاء خزاعی را به منطقه انبار گسیل داشت و پس از رفتن او این نامه را برای او نوشت:

(۲) از بنده خدا علی امیر مؤمنان به عبد الله بن بدیل سلام بر تو، و بعد، من چنین تصمیم گرفتم که بر کرانه فرات در منطقه حمام عبد الله درنگ کنم تا عبد الله بن عباس و همراهانش و حریت بن جابر پیش من برسند. تو مواظب سپاه خود باش و هرکجا که هستی آنان را همان جا بدار و برحذر باش که با هیچ یک از سواران دشمن درگیر نشوی تا من پیش تو آیم. جاسوسان و خبرگیران را سوی دشمن گسیل دار. همراه آنان سلاح جنگ باشد و باید جاسوسان و خبرگیران را از دلیران سپاه خود

(۱) این گفتگوی حجر با اندک تفاوت لفظی در وقعة صفین، ص ۱۰۴ هم آمده است.

ص: ۱۱۹

برگزینی که شخص ترسو خبر درست برای تو نمی آورد، و به فرمان خداوند، خودت و کسانی که پیش تو هستند، فرمان مرا به کار بندید. و السلام.

و چون علی علیه السلام آهنگ حرکت کرد میان مردم برخاست و چنین فرمود:

سپاس و ستایش خداوندی را که نعمتهای او بی پایان است و فضل او را نتوان جبران کرد، و گواهی می دهم که خدایی جز پروردگار یکتا نیست و ما خود از گواهان بر این موضوع هستیم و گواهی می دهم که محمد رسول خداست. سلام و درود خدا بر او باد.

(۱) اما بعد، من پیشاهنگان لشکر خود را گسیل داشته ام و به آنان فرمان داده ام همان جا بمانند تا فرمان من به ایشان برسد. به خواست خداوند متعال تصمیم گرفته ام که از این رود بگذرم و نزد گروهی روم که بر کرانه های دجله جای دارند و آنان را برانگیزانم تا همراه شما به جنگ با دشمن شما آیند. عقبه بن عمرو انصاری را بر شهر شما به امیری گماشتم و برای خود و شما از خیرخواهی کوتاهی نکردم. برحذر باشید که از حرکت، تخلف و خودداری نکنید که من مالک بن حبیب یربوعی را اینجا گماشتم و فرمان دادم کسانی را که از حرکت بازمانده اند به خواست خداوند شتابان به شما ملحق سازد. «۱»

(۲) امیر المؤمنین مرکب خویش را خواست. قنبر آن را آورد و چون علی (ع) سوار بر مرکب خود شد، مالک بن حبیب لگام آن را گرفت و گفت: ای امیر المؤمنین! مسلمانان را با خود می بری و پاداش جهاد به آنان می رسد و مرا میان مردم باقی می گذاری؟ علی فرمود: ای مالک هیچ پاداشی به آنان نمی رسد مگر اینکه تو شریک آنان خواهی بود و ارزش تو در اینجا بیشتر و رنج تو فزون از آن است که با ایشان باشی. مالک گفت: ای امیر المؤمنین! شنیدم و فرمانبردارم. امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که خدایش از او خشنود باد حرکت فرمود. حر بن سهم بن طریف تمیمی پیشاپیش او حرکت کرد و این ابیات را می خواند:

«ای ناقه من، مرا ببر و آهنگ شام کن. بیشه ها و شنزارها را بپیمای. با آنان که با امام ستیز می ورزند بستیز. آرزومندم امسال با لشکر سفلگان بنی امیه رویاروی شویم و سرکش و سالار - عمرو عاص و معاویه - را بکشیم و سر از تن مردان فرو افکنیم.» «۲»

(۳) و چون حرب بن سهم کنار طاق مداین و آثار خسرو رسید ایستاد و به آن نگریست و این

(۱) بخش عمده این خطبه به شماره ۴۸ در نهج البلاغه آمده است. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۰۱، می‌نویسد: این خطبه را روز بیست و پنجم شوال سال ۳۷ در نخيله ایراد فرموده است و بقیه خطبه را هم آورده است.

به روشهای تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغه، ص ۸۲ مراجعه فرمایید.

(۲) این ابیات با تفاوت‌های لفظی اندک در وقعه صفین، ص ۱۳۳ آمده است.

ص: ۱۲۰

بیت اسود بن یعفر «۱» را خواند: «بادها بر جایگاه و خانه‌های آنان وزیدن گرفت، گویی که آنان بر وعده‌گاه- رستخیز- بوده‌اند»، علی که خدایش از او خشنود باد به او فرمود: کاش می‌گفتی **کَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ** «۲»- چه بسیار باغها و چشمه‌سارها و کشتزارها و خانه‌های پسندیده که بازگذاشتند- آری اینان خود وارث بودند و امروز موروث شدند. اینان نعمتها را سپاسگزاری نکردند و با گناه و سرپیچی از فرمان خداوند نعمتها را از دست دادند. از کفران نعمتها پرهیزید تا به شما کیفر نرسد، و آن‌گاه فرمان داد که در این دشت فرود آیید.

(۱) امیر المؤمنین به حارث اعور دستور داد میان مردم مدائن ندا دهد که به هنگام نماز عصر به حضور او بیایند و چون مردم مدائن آمدند، علی (ع) نخست سپاس و ستایش خدا را بر زبان آورد و سپس گفت: من از تخلف شما از همراهی با دیگر برادران شما شگفت کردم.

چرا از این شهری که جایگاه ستمگران بوده است و بیشتر ساکنان آن نه امر به معروف می‌کنند و نه نهی از منکر، خود را رها نمی‌سازید؟ مردم مدائن گفتند: ای امیر المؤمنین! منتظر فرمان تو بودیم.

(۲) علی (ع) از مدائن بیرون رفت و در انبار فرود آمد. دهقانان انبار همراه دیگر کشاورزان در حالی که مادیانهایی را یدک می‌کشیدند به استقبال او آمدند. آنان برای امیر المؤمنین و یارانش خوراک و برای مرکبهای ایشان علوفه آورده بودند و همین‌که مقابل امیر المؤمنین رسیدند به پاس او از اسبهای خویش پیاده شدند و شروع به دودن پیشاپیش او کردند.

علی (ع) از ایشان پرسید: این چهارپایان که همراه خود آورده‌اید و این کاری که انجام می‌دهید چیست؟ گفتند: این کاری که انجام می‌دهیم کاری است که برای بزرگداشت امیران انجام می‌دهیم. این مادیانها را به عنوان هدیه برای شما آورده‌ایم و برای تو و مسلمانان خوراکی فراهم ساخته‌ایم و برای چهارپایان شما هم علوفه آورده‌ایم.

(۳) امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اما این کاری که می‌پندارید برای بزرگداشت امیران انجام می‌دهید، کاری است که به خدا سوگند امیران را سودی نمی‌بخشد و فقط خویشتن را با این کار به سختی می‌اندازید. این کار را دیگر تکرار نکنید. اما این چهارپایانی که آورده‌اید اگر دوست داشته باشید از شما می‌پذیریم ولی از خراج شما حساب می‌کنیم، و

(۱) از شاعران دوره جاهلی که شرح حال او در الاغانی، ج ۱۳، چاپ وزارة الثقافة، مصر، ص ۲۸-۱۴ همراه با همین موضوع آمده است، با این تفاوت که نام حر را جریر ضبط کرده است.

(۲) آیات ۲۵ و ۲۶ سوره چهل و چهارم- دخان.

ص: ۱۲۱

آنچه از خوراک و علوفه فراهم آورده‌اید، ما خوش نمی‌داریم چیزی از اموال شما را بدون پرداخت بهای آن بخوریم.

(۱) آنان گفتند: ای امیر المؤمنین! ما را میان اعراب دوستان و آشنایانی است. آیا ما را از اینکه به آنان هدیه دهیم و آنان را از پذیرش هدیه ما منع می‌فرمایی؟ فرمود: همه اعراب دوستان و آشنایان شما هستند. هیچ یک از اعراب از دیگری به شما سزاوارتر نیست شما را هم از اینکه به پاس آشنایی هدیه دهید و هیچ یک از مسلمانان را از اینکه هدیه‌ای بپذیرد، منع نمی‌کنم، اما اگر کسی چیزی را به زور از شما گرفت ما را آگاه کنید. گفتند: ای امیر المؤمنین! خوش می‌داریم که هدیه و بزرگداشت ما را قبول فرمایی. فرمود: خدا پدران را پیامزد. ما از شما توانگرتریم. «۱»

(۲)

فرود آمدن امیر المؤمنین علیه السلام در مسیر خود به شام کنار دیر بلیخ در رقة و پایین آمدن راهب از دیر خود به حضور آن حضرت و عرضه داشتن نامه‌ای که آن را یکی از حواریون عیسی بن مریم (ع) نوشته بود و مژده برانگیخته شدن پیامبر عربی

و گذر کردن وصی او را همراه لشکر خود از کنار آن دیر و سفارش ایمان آوردن به پیامبر و همراهی با وصی آن حضرت در آن نوشته شده بود علی (ع) به راه خود ادامه داد و سپس کنار فرات فرود آمد. راهب و سرپرست صومعه‌ای که آنجا بود به حضورش آمد و گفت: ای امیر المؤمنین! پیش پدرم نامه‌ای کهن بود که آن را یکی از حواریون عیسی (ع) نوشته است و این نامه میان افراد خاندان ما دست به دست رسیده است. اگر بخواهی آن نامه را پیش تو آورم. فرمود: آری که می‌خواهم. راهب آن نامه را آورد و برای علی و یارانش خواند و در آن نامه چنین نوشته شده بود:

(۳) به نام خداوند بخشنده مهربان که در قضا و مشیت خود و کتاب سرنوشت چنین مقرر فرموده است که میان مردم مکه پیامبری از خودشان مبعوث می‌فرماید که بر آنان حکمت و کتاب می‌آموزد و آنان را به راه بهشت رهنمون می‌سازد. درشت سخن و تندخوی و

(۱) بخشی از این گفتگوی امیر المؤمنین علیه السلام با دهقانان انبار در بخش کلمات قصار و حکم آن حضرت در نهج البلاغه آمده است، به شماره ۳۶ کلمات قصار مراجعه فرمایید.

ص: ۱۲۲

هیاوگر میان بازارها نیست. نه تنها بدی را به بدی پاداش نمی‌دهد بلکه عفو و گذشت می‌فرماید، (۱) امت او پیکار کنندگان بسیار ستاینده‌اند که خدای را در هر فراز و نشیب می‌ستایند و زبانهای آنان همواره تکبیر و تهلیل می‌گویند. ایشان پیامبر خود را در برابر هر کس که با او بستیزد یاری می‌دهند، و چون خداوند روزگار او را به سر آورد، امت او نخست گرفتار اختلافی می‌شوند و پس از اندکی برای روزگاری هماهنگ می‌گردند و سپس گرفتار اختلاف می‌شوند. مردی از امت او که سپاهی را از پی خود می‌کشد از کرانه این رود دریاگونه می‌گذرد. مردم خاور را همراه و آهنگ باختر دارد. او شایسته و سزاوارترین مردم آن روزگار به پیامبر (ص) از لحاظ قرابت و دین است. آن مرد کنار این صومعه فرو می‌آید.

امر به معروف و نهی از منکر می‌کند. به حق حکم می‌دهد و در حکم هیچ رشوه نمی‌پذیرد.

دنیا در چشم او خوارتر از خاکستری است که با وزش باد پراکنده گردد. در راه خدا مرگ در نظرش گوارتر از آب سرد شیرین برای تشنه است. در نهان از خدای بیم دارد و در آشکار همواره برای او نصیحت و خیرخواهی می‌کند. او را در راه خدا سرزنش هیچ سرزنش‌کننده باز نمی‌دارد.

(۲) هر کس از مردم این سرزمین آن پیامبر را درک کرد به او بگردد که پاداش گرایش به او بهشت و خشنودی خداوند است، و هر کس آن بنده صالح را دریابد بیدرنگ از او پیروی کند که کشته شدن همراه او شهادت است.

علی (ع) عرضه داشت: سپاس خداوندی را که در پیشگاه او فراموش شده نیستم و سپاس پروردگاری را که نام مرا در نامه نیکان آورده است.

(۳) آن راهب گفت: هنگامی که خداوند پیامبر خویش را برانگیخت من مسلمان شدم و اینک که تو از کنار ما گذر می‌کنی از تو پیروی می‌کنم و همراه تو خواهم بود و هرگز از تو جدا نمی‌شوم تا آنچه که بر سر تو آید بر سر من هم بیاید.

(۴) حبه بن جوین عرنی «۱» می‌گوید: این راهب همدم من بود و چون با دشمن خود رویاروی شدیم، کشته شد. و مردم کشتگان را به خاک سپردند. علی علیه السلام به جستجوی پیکر او برآمد. آن را پیدا کرد و خود بر او نمازگزارد و برای او آمرزش خواهی فرمود و او را به خاک سپرد و فرمود: این مرد در شمار خاندان ماست. «۲»

(۱) در متن به صورت حرمة بن حویه است. مصحح محترم تصحیح کرده‌اند.

(۲) این موضوع را اخطب خوارزم در گذشته به سال ۵۶۸ ق در المناقب، ص ۱۶۷ از قول حبه عرنی با تفاوت‌های لفظی مختصر، و نصر بن مزاحم منقروی در گذشته به سال ۲۱۲ ق در وقعة صفین، ص ۱۴۷ آورده‌اند. ابن ابی الحدید هم این

سخن صحابی گرانقدر عمار بن یاسر که خدای مقامش را برتر فرماید، که نشانی از اخلاص و تقرب جستن او به پیشگاه خداوند متعال است و نمودار جانبازی او در راه خدا و ستیز او با گروه سرکش است

نوشته‌اند که چون عمار آهنگ صفین کرد، چنین عرضه داشت:

«بار خدایا اگر بدانم که برای تو خوش‌تر آن است که خویشتن را از فراز این کوه بر زمین درافکنم چنان خواهم کرد و اگر بدانم تو را خوش‌تر آن است که آتشی گران‌برافروزم و خود را در آن بیفکنم، چنان خواهم کرد، اینک هم با مردم شام جنگ نمی‌کنم، مگر آنکه خواهان خشنودی توام. امید دارم که مرا نومید نفرمایی که خواهان رضای توام.» «۱»

گفته‌اند که عمار، علی را سخت دوست می‌داشت و هرگاه کسی از مردم عراق برمی‌خاست و مردم شام را فرا می‌خواند، عمار از پی او برمی‌خاست و می‌گفت: به خدا سوگند ما چاره‌ای جز جنگ با مردم شام یا وارد شدن به دوزخ نداریم.

(۲) خدایتان رحمت کند، درباره این روش پسندیده بیندیشید و این اخبار را ورق بزنید و از آنچه از این اخبار و گزارشها می‌خوانید عبرت بگیرید، تا بدانید کدام گروه دارای راه و روش درست و سزاوار برای پیروی است و کدامیک دادگستر و رونده‌تر بر راه فرمانبرداری از حق و راغب‌تر به پاداش خداوند در جهان دیگر است. در این باره بنگرید و اندیشه کنید.

شما را در طعنه زدن به روش ایشان، پیشوایانی بوده‌اند که به خطا و شک در افتاده‌اند که اگر تحقیق می‌کردند و به جستجوی دلیل و برهان برمی‌آمدند کارها برای آنان روشن می‌شد، و خودداری آنان از این کار مایه اندوه و پشیمانی گردیده است، و کارها برای کسی که دارای بینش نیست پس از گذشت و سپری شدن فرصت روشن می‌شود و آنها را در آغاز و به هنگامی که روی می‌آورد تشخیص نمی‌دهد.

موضوع را در شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۰۵ نقل کرده است. به جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۰۶ نیز مراجعه فرمایید.

(۱) به وقعة صفین، ص ۳۲۰ مراجعه فرمایید که این دعای عمار را با فزونیهای دیگری که گویاتر است آورده است.

ص: ۱۲۴

(۱)

برحذر داشتن امیر المؤمنین علیه السلام از عادت کردن به دشنام دادن و نفرین کردن و ناخوشایند داشتن این که آنان دشنام دهنده و لعن‌کننده باشند

علی که خدایش از او خشنود باد چندان در فراخواندن به حق در رفتار خود روش پسندیده داشت و آن چنان از آزار رساندن خویشتن‌داری می‌کرد که به پیروی از ادب خداوند متعال به بهترین صورت به چیزی که نکوتر بود فرا می‌خواند و در جستجوی چیزی بود که شایسته‌تر باشد، تا آنجا که چون به او خبر رسید برخی از یارانش نسبت به مخالفان خود

بسیار دشنام می‌دهند و لعن می‌کنند به آنان پیام فرستاد که از آنچه به من خبر رسیده است خودداری کنید و دشنام و آزار مدهید. ایشان به دیدار او رفتند و گفتند: امیر المؤمنین! آیا ما بر حق نیستیم؟ فرمود: آری که بر حق هستید. گفتند: آیا کسانی که با ما ستیز و مخالفت می‌ورزند بر باطل نیستند؟ فرمود: آری که بر باطل‌اند. گفتند: پس چرا ما را از دشنام دادن آنان باز می‌داری؟ فرمود: خوش نمی‌دارم که شما دشنام دهنده باشید، ولی اگر کردار و احوال آنان را وصف کنید و به زبان آورید گفتاری پسندیده‌تر و برای اتمام حجت بهتر خواهد بود. اگر به جای دشنام دادن به آنان بگویید پروردگارا خونهاهای ما و ایشان را حفظ فرمای و میان ما و آنان را اصلاح فرمای و ایشان را از گمراهی رهایش بخش تا هر کس حق را نمی‌شناسد آن را بشناسد و هر کس راه ستم و دشمنی را می‌پیماید از آن بازایستد، این گونه سخن گفتن برای شما را خوش‌تر می‌دارم. گفتند: آری که درست می‌گویی. «۱»

(۲) و برای معاویه نیز این چنین نوشت:

از علی بن ابی طالب به معاویه بن ابی سفیان سلام بر تو. اما بعد، خداوند متعال دنیا را برای بعد از آن - آخرت - قرار داده است و مردم دنیا را مورد آزمون قرار می‌دهد تا بنگرد چگونه رفتار می‌کنند، و کدامیک نیکوکردارتراند و خدای نیرومند آمرزنده است. مرا به تو و تو را به من مورد آزمون قرار داده است، و یکی از ما را بر دیگری حجت برای آزمون فرموده است. اینک تو با تأویل

(۱) این گفتگو ضمن خطبه ۲۰۶ نهج البلاغه و هم در وقعة صفین، ص ۱۰۳، و در ترجمه اخبار الطوال، نشر نی، تهران، ۱۳۶۶ ش، ص ۲۰۵ آمده است.

ص: ۱۲۵

قرآن در جستجوی دنیا تاختی و مرا به چیزی که دست و زبان من انجام نداده است، متهم ساختی. تو و مردم شام نسبت به من نافرمانی می‌ورزید. دانای شما نادان شما را برمی‌انگیزد.

حق را بدون آنکه به آن علم داشته باشید با سفلگی بر نادان مشتبه ساختید و بهتان و گناهی بزرگ آوردید، و تو در این باره مرتکب و عهده‌دار گناه فریب‌سازی خود خواهی بود و خود می‌دانی که زیان آن در این جهان و آن جهان به خودت خواهد رسید.

(۱) ای معاویه از خدای درباره خود بترس. از شیطان گریبان و زمام کار خود را بازگیر، که دنیا به ناچار درباره تو سپری خواهد شد و سرای دیگر سرای زندگی جاودانه است، اگر نیکو بدانند. در این کار درباره آنچه به سود و زیان توست، بیندیش تا راه برای تو روشن شود و از آنچه خداوندت ارزانی فرموده است یاری بگیر و خود را به نادانی مزین که تو خود دانایی.

کار خود را تدارک کن که بر آنچه پدید آید خداوند را بر تو و قدرت تو، راه پرس‌وجو باقی است. و السلام.

و چون امیر المؤمنین آهنگ حرکت به سوی معاویه فرمود، برای همه کارگزاران خود نوشت که به حضور او آیند تا در جنگ با دشمن خود شرکت کنند و کسی را به جای خود بگمارند. «۱»

(۲)

خطبه ابن عباس میان مردم بصره و برانگیختن آنان به جنگ با معاویه پس از رسیدن نامه امیر المؤمنین علیه السلام که خودش و لشکر بصره برای رفتن به شام به حضور آن حضرت بروند

امیر المؤمنین آن نامه را برای عبد الله بن عباس هم که کارگزار او بر بصره بود فرستاد و چون نامه به دست عبد الله بن عباس رسید، نخست آن را برای مردم بصره خواند و پس از آن سپاس و ستایش خدا را بر زبان آورد و گفت: ای مردم، آماده شوید برای رفتن به حضور امام خویش و سبکبار و سنگین بار به راه افتید و در راه خدا با اموال و جانهای خود جهاد کنید و یقین داشته باشید که شما با تبهکارانی که حرام خدا را حلال می‌شمرند جنگ می‌کنید. با کسانی که نه قرآن می‌خوانند و نه حکم قرآن را می‌شناسند و نه بر دین حق گردن

(۱) این نامه با تفاوتهایی به شماره ۵۵ در بخش نامه‌های نهج البلاغه آمده است و برای اطلاع بیشتر از دیگر منابع آن به روشهای تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغه، ص ۲۲۴ مراجعه شود.

ص: ۱۲۶

می‌نهند. همراه امیر المؤمنین که پسر عموی پیامبر (ص) و امرکننده به معروف و نهی‌کننده از منکر و گوینده به حق و قیام‌کننده به هدایت و حکم‌کننده به آنچه در قرآن است، همو که در حکم رشوه نمی‌گیرد و با گنهکاران چرب‌زبانی نمی‌کند و در راه خدا سرزنش سرزنش‌کننده او را فرو نمی‌گیرد و از حق باز نمی‌دارد.

(۱)

سفارش امیر المؤمنین علیه السلام به زیاد بن نضر حارثی، هنگامی که او را به فرماندهی پیشاهنگان سپاه خویش گماشت و به سوی شام گسیل فرمود

و چون امیر المؤمنین (ع) آماده حرکت شد، زیاد بن نضر حارثی و شریح بن هانی را بر مقدمه لشکر خود گماشت و خطاب به زیاد بن نضر چنین فرمود:

«ای زیاد! در هر بامداد و شامگاه از خدا بترس. بر خود و زبان خود از دنیای فریبنده بیم داشته باش و در هیچ حال از آزمون و گرفتاری آن ایمن مباش، و بدان که اگر تو خود را از بسیاری از چیزهایی که خوش می‌داری به خاطر آنچه از ناخوش داشتن آن بیم داری بازنداری، هوسها تو را زیان بسیار خواهد رساند. خود نفس خویش را از ستم و سرکشی بازدار. من تو را به این لشکر فرماندهی دادم. آنان را زبون مساز و بر آن چیرگی مجوی که گزیده‌ترین شما پرهیزگارترین شماست. از دانای ایشان بیاموز. نادان آنان را آموزش بده. بر سفلگان ایشان پردباری پیشه کن، که خیر با

بردباری و خویشنداری از آزار و نادانی فراهم می‌شود. «۱» زیاد بن نصر عرضه داشت: ای امیر المؤمنین، سفارشی بسنده فرمودی و ما پاسدار سفارش تو خواهیم بود و از ادب و فرهنگ تو ادب آموزنده‌ایم. سعادت و کامیابی را در به کار بستن فرمان تو و گمراهی را در تباه ساختن پیمان تو می‌بینیم.

(۱) این نامه که به شماره ۵۶ بخش نامه‌های نهج البلاغه آمده است در عموم نهج البلاغه‌ها خطاب به شریح بن هانی است، ولی در وقعه صفین، ص ۱۲۱ خطاب به زیاد است و باید متنی را که اسکافی نقل کرده است صحیح‌تر دانست. ابن شعبه حرانی دانشمند قرن چهارم هم این سفارش را در تحف العقول، ص ۱۳۱ خطاب به زیاد بن نصر آورده است.

ص: ۱۲۷

(۱)

نامه امیر المؤمنین علیه السلام به زیاد بن نصر و شریح بن هانی، پس از آنکه اختلاف آن دو به اطلاع او رسید

زیاد بن نصر و شریح بن هانی رفتند و چون اختلاف نظر آن دو به اطلاع امیر المؤمنین رسید، نامه‌ای برای آن دو فرستاد و در آن چنین نوشت.

از بنده خدا علی امیر مؤمنان، به زیاد بن نصر و شریح بن هانی سلام بر شما. و بعد، ای زیاد! من تو را به فرماندهی مقدمه لشکر خود گماشته‌ام و شریح را به فرماندهی بخشی از آن منصوب کرده‌ام. هرگاه هر دو با یکدیگر باشید، تو فرمانده همگان خواهی بود و هرگاه از یکدیگر جدا باشید هر کدام فرمانده گروهی خواهد بود که او را بر آن گماشته‌ام.

(۲) و هر دو بدانید که مقدمه هر لشکر دیده‌بانان لشکرند و پیشتازان مقدمه دیده‌بانان آنان شمرده می‌شوند، و هرگاه از سرزمین خود بیرون رفتید و به سرزمین دشمن خود نزدیک شدید از فرستادن گشتیها به هر ناحیه، خسته و غافل مشوید و همه دره‌ها و کمین‌گاهها را از هر سو بررسی کنید که مبادا دشمن کمین ساخته باشد و بر شما شبیخون آرد. از بامداد تا شامگاه هیچ گشتی و گروه و افراد را بدون آرایش جنگی و داشتن ساز و برگ روانه مکن که اگر درگیری یا ناخوشایندی پیش آمد شما از لحاظ آمادگی و ساز و برگ بر آنان مقدم باشید.

و چون خواستید به کنار دشمن فرود آیید، یا دشمن به کنار شما فرود آید، کوشش کنید لشکرگاه شما کنار ارتفاعات و دامنه‌های کوه یا کرانه رودخانه‌ها باشد، تا این موانع طبیعی برای شما پناهگاه باشد و فقط از یک یا دو سو با دشمن جنگ کنید.

(۳) بر قله کوهها و بلندترین نقطه بلندیها و بر پیچ و خم رودخانه‌ها دیده‌بانان گمارید تا برای شما دیده‌بانی کنند که مبادا دشمن از کمین‌گاه یا نقطه دیگر به سوی شما هجوم آورد. از پراکنده شدن بیره‌یزید و چون جایی فرود آمدید، همگان با هم فرود آیید و چون شب فرا رسد نیزه‌داران و سپرداران را گرداگرد لشکرگاه خود بگمارید و تیراندازان خود را پشت سر آنان قرار دهید، و هرگاه جایی اقامت می‌کنید همین گونه رفتار کنید که گرفتار شبیخون نشوید. در این باره غفلت مورزید که هر قومی تا هنگامی که لشکر خود را چه در

شب و چه در روز با نیزه‌داران و سپرداران آماده بدارد چنان است که در دژ استوار قرار دارد.

(۱) خودتان به تن خویش لشکرگاه خود را پاسداری دهید و برحذر باشید که شبها جز اندکی و بیش از چشیدن مزه خواب نخوابید و باید تا هنگام رسیدن به مقابل دشمن شیوه و عادت شما همین گونه باشد. و باید همه روزه با فرستاده‌ای اخبار شما به من برسد و به خواست خداوند متعال من شتابان از پی شما می‌رسم، و بر شما باد که در جنگ خویش درنگ و آرامش داشته باشید و از شتاب‌زدگی پرهیز کنید، مگر آنکه فرصت ویژه‌ای به دست آورید. و شما جنگ را شروع نکنید مگر آنکه دشمن جنگ را آغاز کند یا دستور من به شما برسد. «۱»

(۲) اینک درباره این تدبیر دقت کنید و بیندیشید، خواهید دید که مایه تکذیب ادعای شما و تصدیق ادعای ما خواهد بود. آیا در این فرمان سستی و اشکالی می‌بینید؟ و صرف نظر از آنچه ما درباره رأی درست او می‌گوییم، آیا چیزی را به صواب نزدیک‌تر از آنچه او فرمان داده است و به آن سفارش کرده است پیدا می‌کنید؟ درباره تدابیر درست و پوشیده او سخن بسیار است و از جمله چیزهای دیگری که موجب تأکید ادعای ماست و ثابت می‌کند که علی (ع) سبب پراکندگی و سستی کار نبوده است موضوعی است که اهل علم آن را نوشته‌اند که علی به هنگام جنگ صفین کنار یکی از پیچ و خمهای فرات فرود آمد که جایی به آن خوبی نبود. معاویه بر جایگاه او رشک برد و نامه‌ای را در لشکرگاه علی انداخت که بر آن نوشته شده بود:

(۳) «از بنده خیرخواه خدا، اما بعد، معاویه می‌خواهد از اینجا کوچ کند و بند فرات را بشکند و آب را به لشکرگاه شما سرازیر کند، مواظب خود باشید».

مردم به علی گفتند: از اینجا کوچ کن و از معاویه پیشی گیر که می‌ترسیم آب را به سوی ما سرازیر کند. علی به آنان فرمود: این نامه از فریب‌کارهای معاویه است که بر شما در مورد این لشکرگاه حسد می‌برد، ولی نپذیرفتند و ناچار از آنجا کوچ فرمود و همین‌که از آنجا کوچ کردند، معاویه آمد و آنجا لشکرگاه ساخت. علی (ع) به مردم فرمود: مگر به شما

(۱) این نامه به صورت مختصرتر و با اختلافات لفظی اندک به شماره ۱۱ در بخش نامه‌های نهج البلاغه آمده است. در منابع پیش از نهج البلاغه در وقعه صفین، ص ۱۲۳، و ترجمه اخبار الطوال، ص ۲۰۶ و تحف العقول، ص ۱۳۱ آمده است.

نگفتم که این مکر و فریب معاویه است. «۱»

(۱) من [اسکافی] برای شما نمونه‌هایی از راه و روش او را بیان می‌کنم که کوری را بزدايد و راه صواب را از خطا روشن سازد و با اندیشیدن و دقت در آنچه می‌گوییم بدانید که علی شمشیری از شمشیرهای خداوند است که آخته برای

دشواریهای جنگی است. او در آن هنگام که جوان بود همراه پیامبر (ص) فقط در جستجوی پاداش خداوند جنگ کرد تا آن گاه که پیر شد. هیچ گاه از او اشتباه و لغزشی سر نزد. در راه خدا خویشتن را در ژرفای آوردگاه می افکند و با حجت و برهان خود پرده های شبهه ها را می درید.

(۲)

خطبه ابن عباس میان مردم عراق هنگام رویاری آنان با شامیان در صفین و ستایش او از علی علیه السلام و برانگیختن او مردم را به جنگ با معاویه و یاران او

گفته اند که چون یاران علی علیه السلام با معاویه و لشکر او رویاری شدند، علی به یاران خود فرمان داد از شروع جنگ خودداری کنند و به هر حال آنان جنگ را آغاز نکنند تا علی در فراخواندن آنان به حق فزون از اندازه اقدام کند و آنان را آشکارا به سوی خدا فراخواند و کتاب خدا را میان آنان داور قرار دهد.

(۳) در این هنگام عبد الله بن عباس، که مردم منکر فضل و پیشگامی او در دانش نبودند، برای سخنرانی برخاست و چنین گفت: ستایش خدای پروردگار جهانیان را که هفت زمین زیر پای ما گسترده و هفت آسمان بر فراز ما برافراشته است، و میان آن دو خلقی را آفریده است و آنان را روزی عنایت کرده و فرو فرستاده است، و همه چیز را چنان قرار داده که فرسوده و نابود می شود و فقط ذات فرخنده و زنده و پایدار او جاودانه است و باقی می ماند.

(۴) و سپس خداوند متعال پیامبران و فرستادگانی گسیل فرموده و ایشان را بر بندگان خود برای اتمام حجت و بیم دادن حجت قرار داد. «۲» خدایی که جز به فرمان و آگاهی او فرمان برده نمی شود و خود با نعمت طاعت بر هر یک از بندگان خود که خواهد منت گزارد و بر آن پاداش دهد، نافرمانی هر کس هم از او با علم و آگاهی اوست. از گناه بزرگ درگذرد

(۱) به وقعة صفین، ص ۲- ۱۹۰ مراجعه فرمایید که با تفصیل بیشتری آمده است.

(۲) آیه ۵ سوره و المرسلات.

ص: ۱۳۰

و از گناهان بسیار با بردباری خویش چشم پوشد. شمار هر چیز را به شمار آورد «۱» و دانش او بر همه چیز احاطه دارد. «۲»

(۱) وانگهی، من گواهی می دهم که خدایی جز پروردگار یگانه بی انباز نیست و اینکه محمد بنده و پیامبر اوست و پیشوای رهنمونی و پیامبر برگزیده است، درود و سلام خدای بر او باد. سرنوشت و تقدیر پروردگار، کار ما را بدین جا کشانده است که می بینید و کار از هم گسیختگی رشته پیوند این امت به آنجا کشیده است که پسر آن زن جگرخوار از سفلگان مردم همدستانی بر ضد علی بن ابی طالب پیدا کرده است، علی که پسر عمو و داماد رسول خدا (ص) است و

نخستین مردی که با آن حضرت نمازگزارده است، شرکت‌کننده در جنگ بدر که همراه پیامبر (ص) در همه جنگهای او شرکت جسته و فضیلت اندوخته است و در آن هنگام معاویه و پدرش ابو سفیان دو مشرک به خدا بودند که بتها را می‌پرستیدند.

(۲) و سپس بدانید، سوگند به خداوندی که خود در پادشاهی یکتاست، علی با پیامبر (ص) و در التزام او جنگ کرده و می‌گفته است خدا و پیامبرش راست می‌گویند و معاویه و ابو سفیان می‌گفته‌اند خدا و پیامبرش دروغ می‌گویند. در این حال بدیهی است که معاویه در این پیکار و داعیه‌داری، از علی نکوتر و پرهیزگارتر و رهیافته‌تر به صواب نیست.

اینک شما را به پرهیزگاری الهی و کوشش و دوراندیشی و شکیبایی سفارش می‌کنم، و سوگند به خدا که شما بر حق هستید و آن قوم بر باطل‌اند و نباید دشمن شما بر باطل خویش کوشاتر از شما در حق باشد. من سخن خود را گفتم و سپاس خدای را و خداوند به زودی ایشان را به دست شما یا به دست غیر شما عذاب خواهد فرمود. بار خدایا ما را عزت‌بخش و زبون مگردان. پروردگارا ما را بر دشمن ما پیروز فرمای «و میان ما و قوم ما به حق کارگشایی فرمای که تو بهترین گشایندگانی» «۳» و اینک برای خود و شما از خدای آمرزش می‌خواهم.

(۳) آن‌گاه یاران علی بن ابی طالب غلامان خود را برای آوردن آب فرستادند، که ایشان را از نوشیدن و برداشتن آب بازداشتند و معاویه بدین گونه سرکشی دیگری بر سرکشیهای خود افزود و با جلوگیری از آب برداشتن، گستاخی دیگری در پیشگاه خداوند انجام داد.

هر کس به دیده عبرت و حسن نظر در روش علی و مخالفان او بنگرد می‌بیند که، چه صاحب جنگ صفین و چه اصحاب جنگ جمل، چگونه آغازگر پیمان‌شکنی و ستم

(۱) آیه ۲۸ سوره جن.

(۲) آیه ۱۲ سوره طلاق.

(۳) بخشی از آیه ۸۹ سوره اعراف است.

ص: ۱۳۱

بودند و از بی‌بی‌آن کارهای زشت و ناپسندیده‌تری هم انجام دادند.

(۱) یاران علی به حضورش جمع شدند و گفتند مانع برداشتن آب شده‌اند و ما از تشنگی در حال مرگیم. علی، صعصعه بن صوحان را پیش معاویه فرستاد. صعصعه به معاویه گفت:

امیر المؤمنین به تو پیام می‌دهد که سواران تو میان ما و آب مانع شده‌اند. اگر می‌خواهی سواران خود را برگردان تا ما آب برداریم و سپس درباره آنچه برای آن آمده‌ایم و آمده‌اید بیندیشیم و بیندیشید. ولید بن عقبه، که در کتاب خدا فاسق

نامیده شده است، «۱» به معاویه گفت: چنین مصلحت می‌بینم که آنان را با تشنگی بکشیم. بر آنان اجازه آب برداشتن و نوشیدن مده و خود سواران خویش را کنار آب جمع کرد و یاران علی را از برداشتن آب بازداشت.

علی که چنین دید یاران خود را به جنگ با آنان فرمان داد تا ایشان را از آب کنار زنند. و آنان چندان جنگ کردند که آب در دست اهل حق قرار گرفت و اهل ستم از آن کنار رانده شدند و اهل حق بر آب چیره شدند.

(۲) معاویه به یاران علی پیام فرستاد که از کنار آب فاصله گیرید، تا میان ما و شما باشد. یاران علی گفتند: نخست ما از تو چنین خواستیم و نپذیرفتی اینک تقاضای تو پذیرفته نیست.

چون این خبر به آگهی علی بن ابی طالب رسید، به یاران خود پیام داد که میان ایشان و آب را واگذارید. هر چند او ستم و سرکشی و فریب‌کاری کند ما دادگری می‌کنیم و هر چند او انصاف ندهد ما انصاف می‌دهیم و چون قدرت یابیم عفو و گذشت می‌کنیم.

(۳) مردی از شامیان به نام حوشب ذو ظلم که دارای منزلتی بود به حضور علی آمد و گفت:

مگر نمی‌بینی که خداوند برای تو قسمت پسندیده‌ای پیش آورده است با سپاسگزاری بپذیر و تو را سابقه و پیشگامی در اسلام و خویشاوندی و دامادی پیامبر (ص) و تجربه فراهم است و اگر فردا میان ما جنگ و کشتار درگیرد مایه درماندگی و بدبختی عرب و تباهی حرمتها خواهد بود. تو با خوشی برگرد و میان ما و شام ما را رها کن و خونهای ما و خونهای یاران خود را حفظ فرمای.

(۴) علی در پاسخ او فرمود: تو در حد توان و فهم خود از خیرخواهی کوتاهی نمی‌کنی، من هم اگر می‌دانستم که در دین و آیین من امکان چرب‌زبانی و سازش برای من ممکن است

(۱) اشاره به آیه ششم سوره حجرات است که اهل سنت هم نزول آن را درباره ولید بن عقبه بن ابی معیط می‌دانند. به واحدی، اسباب النزول، قم، ۱۳۶۲ ش، ص ۲۶۱ مراجعه فرمایید.

ص: ۱۳۲

خواسته تو را می‌پذیرفتم که برای من هم بسیار کم‌زحمت‌تر بود، ولی خداوند برای اهل قرآن راضی نمی‌شود که مردم در اطراف زمین گناه بورزند و ایشان خاموش بمانند و امر به معروف و نهی از منکر نکنند. ای حوشب! بدان که من آشکار و نهان و همه سوی این کار را سنجیدم تا آنجا که خواب شب را از چشم من ربود. چاره‌ای ندیدم جز جنگ با ایشان یا کافر شدن به آنچه محمد (ص) آورده است و چاره کار با جنگ برای من سبک‌تر و آسانتر از غل و زنجیر آخرت است و گرفتاریهای این جهانی برای من سبک‌تر از آتش دوزخ است.

و به خدا سوگند گمان نمی‌کنم هیچ مخالف و ناصبی هم بتواند بگوید که علی در جنگ خود با آن قوم و تحمل آن همه ناخوشیها و شکیبایی بر آن رنجهای گران‌هدفی جز آنچه نوشتیم داشته است.

(۱) و چگونه ممکن است که مخالف علی ادعا کند که او در جستجوی دنیا بوده است یا گرایشی به چیزهایی داشته است که درماندگان بدبخت به آن چیزها رغبت داشته‌اند. کارهای علی برای عوام و خواص روشن است. پارسایی او و کم‌خوراکی و چگونگی جامه پوشیدنش به روزگار خلافتش بر همگان معلوم است. بلکه در آن مقطع از زندگی بر خود سخت‌تر می‌گرفت و از همه آزمندیها و اموری که ممکن بود هدف تهمت قرار گیرد و از همه خوشیها و نعمتها کناره می‌گرفت و این خود شهره است.

(۲) او بر کیسه نان جوین خود مهر می‌زد و بلندی آستینهای پیراهن خویش را می‌برید و در همان حال به یاران خود بهترین خوراک را می‌خوراند و ایشان را در این جهان بر خویشتن مقدم می‌دانست. ما شمار اندکی از پرتوهای راه و روش او را یاد کردیم تا بدانید چیزی که علی درباره‌اش سعی و کوشش می‌کرد تا آن را به دست آورد غیر از چیزی است که گروههای سرکش در پی دست یافتن به آن بوده‌اند، از پادشاهی و دنیاداری و گرایش به سیم و زر. چیزی که در علی بود بازرگانی آن جهانی و کوشش برای فرجام پسندیده و روی برگرداندن از این جهان بود. او نفس خویش را از هوای خود بازداشت و زمام شیطان را به دست گرفت و توانست بر سرکشان و از دین بیرون‌شدگان و پیمان‌گسلان پیروز شود.

(۳) ای ابا الحسن! این همه بر تو گوارا باد، که آغاز تو سرمایه شرف بود و پرورش تو همراه پاکی و پاکیزگی. شکیبایی تو استوار و راه و روش تو دادگری بود. جان خود را سخاوتمندانه به پیشگاه پروردگار بخشیدی و بهره سرشار بازرگانی خود را در راه خدا به دست آوردی.

چنان به پیشگاه کردگار خود رفتی که با بشارت او رویاروی شدی و فرشتگان را فرمود تا درود و خیر مقدم حق تعالی را بر تو نثار کنند، به همسایگی محمد مصطفی (ص)، که برادر

ص: ۱۳۳

برگزیده و دوست محبوب تو بود، نایل آمدی. آری که پروردگارت تو را به همسایگی با خود گرامی داشت و در آرامش جاودانه قرار داد و از جام زلال خود به تو آشاماند.

(۱) پروردگارا بر ما منت‌گزار که از آثار علی پیروی کنیم و به شیوه و روش او رفتار کنیم و دشمنانش را دشمن بدانیم. خدایا ما را در کنار او محشور فرمای که در راه تو آن چنان که باید جهاد کرد و در راه محبت تو با آزمونهای سخت آزموده شد و در همه سختیها و بیمها چنان به خیرخواهی مردم قیام کرد که هیچ کس چنان نکرد و هیچ جستجوگر و کوشنده‌ای به مقام او نرسید. منافق با دشمنی و کینه‌توزی نسبت به او شناخته شده است و با کردار پسندیده او پشت مؤمن استوار شده است.

(۲) پروردگارا به هنگام احاطه فتنه‌های تاریک، نشانه‌های راه سعادت را با او روشن فرمودی و به هنگام بازگشت مردم از دین، حقیقت با او روشن و آشکار شد و در آن هنگام که سنتها گرفتار پرده شک و اشتباه شد سنتها به یاری او بر پای ماند و حق از کدورت صفا یافت و با درفشهای رخشان خود حق را خالص کرد، و بدان گونه رفتار کرد که زبان ستیزگران از او کوتاه و شبهه‌های افراد سرگردان از او برکنار گردید.

(۳) برای علی فضیلت بیان و پیشی گرفتن در پیکار با هموردان دلیر فراهم شد، پیشی گرفتن در جهاد و پیکار در مورد تنزیل آیات قرآنی. و خداوند به هنگام ظهور اسلام و در سالهای نخستین آن، به وسیله او چندان گرفتاریها را مرتفع فرمود که از آسمان ندا داده شد:

جوانمردی جز علی و شمشیری جز ذو الفقار نیست.

(۴) و خداوند با همه سوابق قدیمی و فضائل بیکران او سالهای پایانی عمر او را هم به جنگ با کسانی که می‌خواستند دین را به کُتراهه کشانند و با تباهی و سرکشی در اسلام طغیان پدید آورده بودند، سپری ساخت. علی با دست و زبان خود درباره اثبات حق بودن تأویل پیکار کرد، همان گونه که همراه رسول خدا (ص) برای اثبات حق بودن تنزیل پیکار کرده بود و این موضوع از گفتار و کردار او در جنگ صفین به ویژه شب هریر آشکار است.

ص: ۱۳۴

(۱)

خطبه علی علیه السلام در سرزنش یاران خود که در یکی از نبردهای صفین نخست از برابر لشکر معاویه گریخته بودند و سپس بر آنها حمله برده و آنان را از جایگاه خود رانده و به گریز واداشته بودند

گفته‌اند چون جنگ سخت و دشواریها بزرگ شد و ارکان هر دو سپاه به لرزه درآمد و سست شد و امیر المؤمنین از یاران خود اندکی عقب‌نشینی دید، میان ایشان برخاست و چنین فرمود:

(۲) من خود از جای کنده شدن و عقب‌نشینی شما از صفهایتان را دیدم. سفلگان فرومایه و عربهای بیابان‌نشین شام شما را عقب می‌زنند و حال آنکه شما برگزیدگان و بلندمرتبه‌ترین اعراب هستید. شما شب‌زنده‌داران به تلاوت قرآن‌اید، و در آن هنگام که خطاکاران در گمراهی بودند شما اهل دعوت حق بودید، و اگر چنین نبود که پس از پشت کردن دوباره روی آوردید و اگر حمله شما پس از عقب‌نشینی نبود بر شما همان احکامی واجب می‌شد که بر گریختگان و پشت کنندگان به جنگ به روز نبرد واجب می‌شود، و از نابودشدگان می‌بودید. همانا پاره‌ای از درد و سوز سینه‌ام را این موضوع آرامش بخشید که شما را دیدم سرانجام آنان را از جای کنید، همان گونه که آنان شما را از جای کنده بودند و آنان را از آوردگاهشان کنار زدید، همان گونه که شما را کنار زده بودند، و چنان با شمشیر در ایشان افتادید که همچون شتران تشنه، که آنان را از آب‌شخور برانند، جلودار آنان خود را به جای آنکه در دنباله است می‌رساند. اینک هم شکیبایی کنید تا آرامش بر شما فرود آید و خداوند شما را با یقین پایدار بدارد.

(۳) و آن کس از شما که گریزنده است باید بداند که گریز چیزی بر عمر او نمی‌افزاید، وانگهی خدای خود را خشنود نمی‌سازد. در فرار خشم بر او و خواری و زبونی برای اهل او و ننگ جاودانه و تباهی زندگی نهفته است. اگر مرد در حالی که بر حق است بمیرد برای او بهتر از زندگی است که در پناه چنین فرار و گریزی داشته باشد. «۱»

(۱) این خطبه با تفاوتها و کاستی و افزونیهایی در نهج البلاغه آمده است، شماره آن هم مختلف است. در برخی نهج

البلاغه‌ها (ابن ابی الحدید، فیض، خویی) شماره آن ۱۰۶ در برخی دیگر ۱۰۷ و در ملا فتح الله ۱۲۴ است. برای اطلاع بیشتر از منابع آن به روشهای تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغه، ص ۱۱۹ مراجعه فرمایید.

ص: ۱۳۵

(۱) علی (ع) سپس فرمود: سوگند به کسی که محمد (ص) را به حق برانگیخته است که من در گذشته با معاویه و پدرش درباره تنزیل قرآن جنگ کردم و امروز با او و پیروانش درباره تأویل قرآن جنگ می‌کنم، و بینش با آگهی و دانستن اینکه ما بر راه راست و هدایت هستیم در هر دو مورد یکی است و سپاس خدای را. آن‌گاه علی بر دشمنان خدا تاخت و بازگشت تا آنکه پانصد تن را کشت و هرگاه مردی را می‌کشت چنان تکبیری می‌گفت که همه اهل لشکرش آن را می‌شنیدند. گفته‌اند این نبرد از آغاز بامداد تا هنگامی که سرخی پایان روز از دیده نهان شد ادامه داشت و نماز او و یارانش در آن روز فقط تکبیر گفتن بود که برای هر رکعت یک تکبیر می‌گفتند.

(۲) و علی هرگاه مردی را می‌کشت، عرضه می‌داشت: پروردگارا! او همراه دشمن تو و با گستاخی بر تو جنگ می‌کرد تا پرتو تو را خاموش کند و آنچه را پیامبرت آورده است دگرگون سازد. پروردگارا چهره‌اش را به دوزخ برسان.

(۳) گویند در این هنگام مردی از شامیان به نام زبرقان بن حکم که سرور مردم شام بود به میدان آمد و هماورد خواست. حسن بن علی بن نبرد او شتافت. زبرقان از او پرسید تو کیستی؟ گفت: من حسن بن علی‌ام. زبرقان گفت: پسرکم برگرد. به خدا سوگند که روزی به پیامبر (ص) نگریستم که سوار بر ناقه خود از ناحیه قبا برمی‌گشت و تو در آن روز جلو آن حضرت بودی. من کسی نیستم که رسول خدا را دیدار کنم و خون تو بر گردنم باشد. و زبرقان برگشت.

(۴) و چون این خبر به امیر المؤمنین رسید - که حسن (ع) به رویارویی زبرقان رفته است - به یاران خود فرمود: این جوان را از سوی من نگهدارید که مبادا فقدان او مرا در هم شکند.

گروهی از سواران علی علیه السلام شتابان خود را به امام حسن رساندند و او را برگرداندند. «۱»

(۵) گویند، زبرقان برگشت و می‌گفت: من از خداوند در مورد پسر فاطمه بیم دارم که ذو الکلاع برای من از قول جهم نقل کرد که می‌گفته است خودم از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: حسن و حسین دو سرور جوانان بهشت‌اند. «۲»

(۱) سید رضی (ره) این گفتار امیر المؤمنین علیه السلام را با فزونیهای پسندیده‌ای به شماره ۲۰۷ بخش خطبه‌های نهج البلاغه آورده است. در تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۴ و تذکرة الخواص، ص ۳۳۴ و بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۵۶۲ که به همت و تصحیح مصحح محترم همین متن چاپ شده است، نیز آمده است.

(۲) ابن عساکر ضمن حدیث شماره ۱۴۱ در بخش ترجمه امام حسن علیه السلام در کتاب تاریخ دمشق، ص ۸۲ همین حدیث را با اسناد خود از ابو وائل، از ذو الکلاع، از جهم، و ابن حجر در الاصابه، ج ۱، ص ۲۵۵ ضمن شرح حال جهم این حدیث را از چند مصدر آورده‌اند.

گفتار امیر المؤمنین (ع) به یاران خود هنگام عبور کردن از کنار گروهی از شامیان که او را دشنام می‌دادند

علی بن ابی طالب که خدایش از او خشنود باد در جنگ صفین به گروهی از یاران خود رسید که پیکاری سخت می‌کردند و گروهی از شامیان علی را نفرین می‌کردند و دشنام می‌دادند.

پرسید اینان کیستند؟ گفتند: گروهی هستند که ولید بن عقبه میان ایشان است. فرمود: به نبرد ایشان روید که شما را آرامش و بردباری اسلام و سیمای نیکوکاران است، و چه نادان مردمی - نسبت به احکام خداوند - اند کسانی که پیشوا و ادب کننده ایشان معاویه و پسر نابغه یعنی عمرو عاص و ابو الاعور سلمی و پسر ابو معیط باده‌گسار باشند که در اسلام بر او حد جاری شده و تازیانه خورده است. اینک ایشان برپاخاسته و در برابر من سر برداشته‌اند و مرا دشنام می‌دهند و حال آنکه پیش از این، اگر چه مرا دشنام می‌دادند، ولی یارای مقابله با من را نداشتند. در آن هنگام من آنان را به اسلام فرامی‌خواندم و آنان مرا به پرستش بتها فرامی‌خواندند و سپاس خداوند را، و تبهکاران از دیرباز مرا دشمن داشته‌اند و می‌دارند خداوند آنان را از رحمت خود دور بدارد. آیا از این گرفتاری بزرگ شگفت نمی‌کنید که تبهکارانی که در نظر ما نکوهیده بودند و از آنان نسبت به اسلام و مسلمانان بیم می‌رفت اینک بتوانند نیمی از این امت را فریب دهند و در دلهای ایشان هوس فتنه‌انگیزی را بیدار کنند و با تهمت و دروغ آنان را هوادار خود سازند تا آنجا که برای ما جنگ برپا کنند و در خاموش کردن پرتو خدا بکوشند.

(۲) پروردگارا! حق را به جایگاه خود برگردان و جمع ایشان را در هم شکن و گفتارشان را پراکنده کن و آنان را به گناهانشان فروگیر، که آن کس را که تو با او دوستی کنی خواری نیست و کسی که تو با او ستیز کنی عزت نمی‌یابد.

آن‌گاه به سوی آنان حمله برد و چندان بر ایشان ضربه زد که آنان را عقب راند.

(۳) علی که خدایش از او خشنود باد در همه این احوال به تن خویش جنگ می‌کرد و با اندیشه خود آن را رهبری می‌فرمود. با دلیری و حمله خود شکاف آن را پر می‌کرد. افراد ناتوان را با گفتار خود توان و روحیه می‌بخشید و اشخاص ترسو را با استدلال و مژده به پاداش، گستاخ و دلیر می‌کرد. کنار همه درفشها می‌گشت و کژیها را راست می‌کرد و همراه

عقب‌ماندگان جنگ می‌کرد و آنان را یاری می‌داد تا به جایگاه خود برسد، و علی همه این سختیها را برای خدا بر خود هموار می‌کرد تا بدانند که پیشی گرفتن او برای کسب پاداش خداوندی در این حال چون پیشی گرفتن او در جنگ به روزگار پیامبر (ص) است.

(۱) و حال آنکه معاویه که از رحمت خدا دور باد، بر تخت خود دور از آوردگاه نشسته بود و پاسداران و پاسبانان بر گرد او بودند، شبیه به دیگر ستمگران و شاهزادگان عجم.

چیزهایی می‌گفت که خود عمل نمی‌کرد و به همه امور دنیایی که باید از آن زهد می‌ورزید رغبت می‌کرد و از آنچه خود فرمان می‌داد- شرکت در جنگ- خودداری می‌کرد و این به سبب آزمندی او بر دنیا بود و تلاش و شیفتگی او بر آنچه آن را جستجو می‌کرد. «۱»

(۲)

متوجه کردن دلها به حق و حقیقت، با ایراد پرتوهایی از گفته‌های یاران امیر المؤمنین علیه السلام و گفته‌هایی از یاران معاویه که بر چه عقیده‌ای بوده‌اند

اینک در سیرت و روش اهل بصیرت که در زمره یاران علی (ع) بودند بنگرید تا بدانید که علی چگونه با دانش و دادگری خود آنان را پرورش داده است که بینش آنان نزدیک به بینش خود او شده است و راه او را پیموده‌اند.

(۳) این عمار بن یاسر است که فریاد برمی‌آورد به سوی بهشت روید و خود را برای حوریان بهشتی بیارایید، و چون جرعه‌ای شیر آمیخته با آب را نوشید، نخست تکبیر گفت و سپس حدیثی را که از پیامبر (ص) شنیده بود برای همراهان خود نقل کرد که به من فرموده است:

آخرین توشه تو جرعه‌ای از شیر آمیخته با آب است و سپس به دیدار من خواهی آمد، و گفت: اگر چنان بر ما ضربه زند که تا نخلستانهای سرزمین هجر عقب‌نشینی کنیم باز هم می‌دانیم و یقین داریم که آنان بر باطل‌اند و ما بر حق هستیم. «۲»

(۱) بخش اندکی از این گفتار امیر المؤمنین در آخرین بخش خطبه ۱۷۹ نهج البلاغه چاپ مرحوم فیض الاسلام و خطبه ۱۸۱ شرح ابن ابی الحدید چاپ مصر و کتاب الغارات ثقفی آمده است و بخشی دیگر از آن ضمن خطبه ۱۲۴ چاپ مرحوم فیض الاسلام و خطبه ۱۲۴ چاپ استاد دکتر سید جعفر شهیدی آمده است. برای اطلاع بیشتر از منابع هر دو خطبه به روشهای تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغه، ص ۱۶۳ و ۱۳۰ مراجعه فرمایید.

(۲) این سخن عمار را همگان نقل کرده‌اند. طبری آن را با دو سند ضمن حوادث سال ۳۷ در تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱ و نصر بن مزاحم در وقعة صفین، ص ۳۸۸ و ۳۲۲ آورده‌اند. به تعلیقات مصحح محترم در فرائد السمطين، ج ۱، ص

ص: ۱۳۸

(۱) و حال آنکه عمرو عاص در همان روز دو پسر خود عبد الله و محمد را به آوردگاه فرستاده بود، همین‌که عمار همراه دلیران پیاده حمله کرد، عمرو گرد و خاک را دید، پرسید:

این گرد و غبار چیست؟ گفتند: به جایگاه دو پسر عبد الله و محمد است و فریاد برآورد و به یاران خود گفت: درفش را جلو ببرید. معاویه گفت: نگران مباش، صف را به هم مریز که خطری متوجه دو پسر تو نیست. عمرو عاص گفت: آنان زادگان تو نیستند. این را گفت و پافشاری در دفاع از دو پسر خود کرد که آزمند به زندگی بود و خود می دانست که در خطا و اشتباه اند. «۱»

(۲) و نوشته اند که سعید بن قیس «۲» می گفته است: سپاس و ستایش پروردگار را بر هر چه که آن را خوش می داریم و خوش نمی داریم و حال آنکه خداوند ما را به نعمتی از خود ویژه فرموده است که از عهده سپاسگزاری آن بر نمی آییم و آن این است که یاران برگزیده و نیکوکار رسول خدا که در محضر و همراه او بودند همراه ما و در گروه ما هستند و سوگند به خداوندی که خود بر بندگان خویش بیناست، بر فرض که پیشوای ما سیاه حبشی بینی بریده ای می بود و هفتاد تن از شرکت کنندگان بدر همراه ما می بودند، سزاوار بود که خوش و خرم باشیم و بیش درست داشته باشیم، تا چه رسد به اینکه که سالار ما پسر عموی پیامبرمان است که نخستین تصدیق کننده اوست و در حالی که صغیر بوده همراه آن حضرت نماز گزارده است و در حالی که کبیر بوده همراه پیامبر جهاد کرده است. در صورتی که معاویه آزاد شده از بند اسارت و پسر آزاد شده است و ستمگران فرومایه ای را گمراه ساخته و به راه دوزخ کشانده و ننگ را برای آنان میراث آورده است و خداوند پستی و زبونی را بهره آنان قرار داده است. همانا شما فردا با دشمن خود رویاروی می شوید، بر شما باد به ترس از خدا و کوشش و دوراندیشی و شکیبایی که خداوند همراه شکیبایان است. «۳»

(۳) و گفته اند مردی از قبیله خثعم که از ساکنان و مردم شام بود و شمر بن عبد الله نام داشت به میدان آمد و مردی به نام ابو کعب از یاران علی (ع) که او هم از قبیله خثعم بود و سالار خثعمیان عراق، به جنگ او بیرون رفت. مرد شامی، ابو کعب را کشت و در حالی که

۲۸۶ مراجعه شود.

(۱) نصر بن مزاحم در کتاب صفین، ص ۳۸۸ آورده است.

(۲) ابن حجر عسقلانی در الاصابه، ج ۲، ذیل شماره ۳۲۸۵، ص ۵۱ او را از انصار و شرکت کنندگان در جنگ بدر دانسته است.

(۳) به کتاب صفین، ص ۲۳۶ مراجعه شود. در این سخنان سعید نشان آن است که بر خلاف آنچه که برخی از ناصبیان مدعی شده اند که جز عمار کسی از شرکت کنندگان بدر همراه علی (ع) نبوده اند هفتاد تن از آنان شرکت داشته اند. به تعلیقات خطبه ۱۷۵ در نهج السعادة، ج ۲، ص ۹۱ هم مراجعه فرمایید.

ص: ۱۳۹

می گریست برگشت و می گفت خدایت رحمت کناد که من تو را درباره اطاعت خود از قومی کشتم که تو از آنان به من نزدیک تر و دوست داشتنی تر بودی و به خدا سوگند نمی دانم چه بگویم جز اینکه شیطان ما را کشته است و قریش هم ما را بازی می دهند. «۱» ما این نمونه و امثال آن را نوشتیم برای اینکه بدانید کسانی که با علی (ع) ستیز و جنگ می کردند

به سبب تعصب و طرفداری از قبیله بوده است و خود گرفتار شک و شبهه بوده‌اند، نه آنکه از کار خود شناخت و بر آن اعتماد داشته باشند.

(۱) و گفته‌اند کعب مرادی «۲» که از یاران علی (ع) در صفین بود، چنان زخمی شد که بر زمین افتاد. اسود بن قیس مرادی از کنار او گذشت. کعب او را صدا کرد، اسود که او را شناخت پاسخ داد و خود را به بالین او که در حال جان دادن بود رساند و گفت: این بر زمین افتادن و کشته شدن تو بر من بسیار گران است. به خدا سوگند اگر اینجا می‌بودم همراه تو جنگ و از تو دفاع می‌کردم. اینک هم اگر بدانم چه کسی بر تو چنین ستمی روا داشته است، دوست می‌دارم از آوردگاه برنگردم تا او را بکشم یا من هم به تو ملحق شوم. اسود از اسب فرود آمد و کنار او قرار گرفت و گفت: به خدا سوگند که تو از آنانی بودی که فراوان خدا را یاد می‌کنند و همسایه از آزار تو در امان بود. خدایت رحمت کند، اینک سفارشی به من بکن.

کعب گفت: تو را به ترس از خدا سفارش می‌کنم و اینکه برای امیر المؤمنین خیرخواهی کنی و همراه او با کسانی که حرام را حلال می‌دانند جنگ کنی تا آنجا که علی پیروز شود یا تو کشته شوی. سلام مرا هم به علی برسان و بگو چندان جنگ کن تا این آوردگاه را پشت سر گذاری که هر کس آوردگاه را پشت سر گذارد پیروز است، و لحظه‌ای بعد درگذشت. اسود بن قیس به حضور علی (ع) آمد و سخن او را به آگاهی علی (ع) رسانید. فرمود: خدایش رحمت کند در زندگی خود با دشمن ما جنگ کرد و به هنگام مرگ برای ما نصیحت و خیراندیشی کرد.

(۱) نصر بن مزاحم در وقعة صفین، ص ۲۵۷ این را نقل کرده است.

(۲) نصر در وقعة صفین، ص ۴۵۶ و طبری در تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵ نام او را عبد الله بن کعب مرادی نوشته‌اند.

ص: ۱۴۰

(۱)

چگونگی رفتار علی (ع) در جنگهای خود با دشمنانش و سفارش و برانگیختن او یارانش را به هنگام نزدیک شدن به دشمن برای پیشروی و جنگ

و گفته‌اند که علی هرگز با دشمن را شروع نمی‌کرد تا آنان آغاز به نبرد کنند، و او با آنان به نبرد نمی‌پرداخت تا موضوع را برای ایشان روشن و آشکار سازد. به روز نبرد صفین هم نخست به شامیان مهلت داد و با گفتگوها موضوع را روشن فرمود و چون آنان نپذیرفتند و بازنگشتند، پیش از آغاز به نبرد به جارچی خود دستور داد میان مردم شام چنین جار زند:

همانا با شما مدارا کردم و به شما مهلت دادم تا به حق بازگردید و به پیشگاه او قامت فرو آورید، و با کتاب خدا با شما حجت برآوردم و شما را به قرآن فرا خواندم. پذیرای حق نشدید و از سرکشی خود باز نایستادید. اینک من هم بر طبق عدل و دادگری و همچون شما، پیمان شما را پیش شما می‌افکنم و همانا خداوند خیانت‌پیشگان را دوست نمی‌دارد. «۱»

(۲) آن‌گاه به مقدمه سپاه خود چنین فرمان داد: شما بر جای خود درنگ کنید و به سوی آنان به گونه کسی که می‌خواهد آتش جنگ را برافروزد پیشروی نکنید، و به گونه کسی که از جنگ و درگیری بیم دارد خود را کنار مکشید، و دشنام دادن ایشان، پیش از آنکه آنان را به حق فرا خوانید و حجت بر ایشان تمام کنید، شما را به آغاز نبرد با ایشان وادار نسازد. «۲»

و علی علیه السلام همواره اینچنین رفتار می‌کرد که بدانند خواسته و منظور او در جنگ با ایشان پیروی از فرمان خدا و رسیدن به حق و حقیقت است.

(۳) سپس همین‌که تصمیم به رویارویی با دشمن گرفتند، آنان را با این سخنان تحریض کرد و چنین فرمود: ای بندگان خدا! از خدا بترسید و دیدگان را فروبندید و صداها را پایین آورید و گفتگو را بکاهید. خویشتن را برای زد و خورد و زورآزمایی و هماوردی و درگیری تن به تن و کوفتن یکدیگر آماده سازید، «پایداری کنید و خدا را بسیار یاد آورید که رستگار شوید» «۳» و «ستیز مکنید که در نتیجه سستی پذیرید و توان شما از میان برود و شکیباید که

(۱) در وقعه صفین، ص ۲۰۳ آمده است. بخش آخر گفتار امیر المؤمنین علیه السلام برگرفته از آیه ۵۷ سوره انفال است.

(۲) نصر بن مزاحم نظیر این را در وقعه صفین، ص ۱۵۳ آورده است.

(۳) بخشی از آیه ۴۵ سوره انفال.

ص: ۱۴۱

خداوند همراه شکیبایان است». «۱»

(۱)

سخن شهید عقبه مرادی به روز جنگ صفین درباره پستی دنیا و گرانقدری آخرت و تشویق مردم به جنگ با معاویه و سپاه او، و رفتن او همراه گروهی از برادران ایمانی به آوردگاه و به شهادت رسیدن آنان که خدای از همه‌شان خشنود باد

و گفته‌اند عقبه بن جریر مرادی «۲» که از یاران علی علیه السلام بود به روز جنگ صفین چنین گفت: مرغزار دنیا پوسیده و خشک گردیده و درختان و گیاهانش درو شده است. نو آن کهنه و شیرینش تلخ مزه گردیده است.

(۲) هان! خبر مردی راستگو را به شما می‌دهم که من از دنیا فسرده شده و خویشتن را از آن کنده‌ام. از دیرباز آرزوی شهادت داشتم و در هر لشکرکشی و حمله‌ای خود را برای شهید شدن عرضه داشتم، ولی خداوند متعال نخواست است و امید است که امروز آن را اراده فرموده باشد، و من هم اکنون به آن امید بسته‌ام و در همین ساعت خود را بر آن عرضه می‌دارم. ای بندگان خدا! برای جنگ با دشمنان خدا منتظر چه چیزی هستید؟ آیا از مرگ و روز سرنوشت که به هر حال شما را درمی‌یابد و ناچار جانتان را می‌رباید، بیم دارید؟ یا از ضربه شمشیری که با آن دنیای ناپایدار را به آخرت

جاودانه و همنشینی و دوستی پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان عوض می‌کنید می‌ترسید؟ این اندیشه استواری نیست.

(۳) عقبه راه افتاد و گفت: ای برادران! من این سرا را به سرای دیگر که پیش آن است، فروخته‌ام و آهنگ آن دارم. چهره‌هایتان دژم مباد، و خداوند امید شما را قطع نفرماید.

برادران ایمانی او هم از پی او به راه افتادند و گفتند پس از تو در جستجوی روزی نیستیم.

خدای زندگی پس از تو را زشت بدارد. پروردگارا، ما جانهای خود را در پیشگاه تو حساب می‌کنیم، و چندان پایداری و جنگ کردند که کشته شدند، خدایشان رحمت کناد.

(۴) و هم گفته‌اند که دو مرد در حضور معاویه که نفرین خدا بر او باد درباره کشتن عمار با

(۱) آیه ۴۶ سوره انفال، مصحح محترم این سخن را در نهج السعادة، ج ۲، ص ۱۵۹ از مصادر مختلف نقل فرموده است.

(۲) این موضوع در تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۵ ضمن حوادث سال ۳۷ آمده است و نام پدر و لقب او را به صورت عقبه بن حدید نمری آورده است.

ص: ۱۴۲

یکدیگر ستیز می‌کردند. یکی از آن دو می‌گفت: من او را کشته‌ام. دیگری می‌گفت: من او را کشته‌ام. عبد الله پسر عمرو عاص گفت: به هر حال شما در این ستیز می‌کنید که کدامیک به دوزخ خواهد رفت، که من خود از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: قاتل عمار در آتش است. «۱»

(۱) و گفته‌اند غلامی از شامیان در جنگ صفین نبردی سخت کرد. یکی از یاران علی به او گفت: ای جوان! آیا هرگز کار این آیین و کار این امت برای تو اهمیت داشته است؟ گفت: به خدا سوگند یاوه نمی‌گویم. نه، برای من مهم نبوده است. گفت: پس برای چه جنگ می‌کنی؟

گفت: یاران من می‌گویند که سالار شما نماز نمی‌گزارد! آن مرد به او گفت: چگونه این سخن را می‌گویند و حال آنکه او نخستین کسی است که دعوت پیامبر (ص) را برای هدایت پذیرا شده است و نخستین کسی است که با او نماز گزارده است. وانگهی، یاران او همگی قاریان قرآن و فقیهان‌اند. آن جوان در حالی که صفها را می‌شکافت برگشت. یارانش گفتند: آن عراقی تو را فریب داد؟ گفت: نه، به خدا سوگند که برای من خیرخواهی کرد.

و اگر بیندیشید می‌بینید کارهای مخالفان او مبتنی بر دروغ و فریب و خطا کاری و دنیاخواهی است. «۲»

(۲)

فریب‌کاری عمرو عاص و معاویه در بامداد شبی که به لیلة الہریر معروف است به برافراشتن قرآن‌ها بر نیزه‌ها و فریاد برآوردن شامیان به فرمان آن دو میان عراقیان که میان ما و شما کتاب خدا حکم باشد،

و فریب خوردن عراقیان از این موضوع و خطبه خواندن امیر المؤمنین برای آنان و برحذر داشتن از توجه به این فریب‌کاری و آنچه میان آن حضرت و قاریان سقله و فرماندهان بیمار دل عراقی گذشته است (۳) چون چنگال جنگ گلوی شامیان را فشرد و یاران علی (ع) به پیروزی نزدیک شدند، عمرو عاص به معاویه گفت: اینجا می‌توان حیلہ‌ای به کار برد که سبب بروز اختلاف میان ایشان خواهد شد، و آن این است که علی و یارانش همگی پارسا و دین‌باوراند چون فردا

(۱) این داستان در تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳ و وقعة صفین، ص ۳۵۴ آمده است.

(۲) این داستان را هم طبری در همان صفحه و جلد با فرونیهایی و نصر بن مزاحم هم در همان صفحه آورده‌اند.

ص: ۱۴۳

فرا رسد باید قرآن‌ها را برافراشته کنیم و بگوییم میان ما و شما کتاب خدا حکم باشد.

(۱) شامیان چون آن شب را به صبح آوردند، قرآن‌ها را برافراشتند و گفتند میان ما و شما کتاب خدا حکم باشد. خدا را، خدا را در حفظ جان بقیه و با قرآن‌های برافراشته رویاروی علی بن ابی طالب قرار گرفتند. علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند اینان قرآن را نمی‌خواهند و این کار فریبی از ایشان است، ای بندگان خدا! از خدا بترسید و بر حق خود پافشاری کنید و در پی راستی خود و جنگ کردن با دشمن خود باشید که معاویه و عمرو عاص و ابن ابی معیط و ابن مسلمة و ابن ابی سرح اهل دین و قرآن نیستند و من از شما به ایشان آشناترم. چه در روزگار کودکی و چه در هنگامی که مرد شدند گرفتارشان بوده‌ایم و چه بد کودکان و مردانی بودند و هستند. و به خدا سوگند آنان قرآن‌ها را برنیفراشته‌اند که به آن عمل کنند و فقط برای فریب دادن و مکرورزی و سست کردن شما این کار را انجام داده‌اند. «۱» در این هنگام بود که یاران علی (ع) گرفتار اختلاف نظر و پراکندگی شدند و رأی بیشتر ایشان به صلح و آشتی و ترک خصومت قرار گرفت.

(۲) اگر کسی بگوید این سخن شما و آنچه را که از علی بن ابی طالب سرزده است، مورد بررسی قرار می‌دهیم و از آن چنین نتیجه گرفته می‌شود که علی مرتکب اشتباه و ترک راه درست شده است، زیرا به هنگام برافراشتن قرآن‌ها به ادامه جنگ با آن قوم اشاره کرد و خبر داد که این کار فریبی است که آنان انجام داده‌اند ولی سپس از این اندیشه برگشت و با آنان ترک مخاصمه کرد و حکمیت را پذیرفت، و این همان ایرادی است که خوارج هم آن را بر علی (ع) وارد کردند و مدعی خطای او شده‌اند؛ در پاسخ ایشان می‌گوییم: ما کمی شناخت شما و نرسیدن فکرتان را به آنچه گفتیم بعید نمی‌دانیم، زیرا از چیزی که بسیار از آن روشن‌تر است فاصله گرفته‌اید. علی بن ابی طالب که خدایش از او خشنود باد اندیشه خود را درباره جنگ با آن قوم آشکارا به یاران خود گفت و فرمان داد تا از جنگ کردن با آن گروه خودداری نکنند، و می‌دانست که شامیان به علت گرفتاری به شبهه قرآن‌ها را برنیفراشته‌اند و همین‌که فتح و پیروزی یاران علی (ع)

نزدیک شده است، از راه مکر و فریب آن کار را انجام داده‌اند. این را هم به خوبی می‌دانست که بر کسانی که قرآن را برافراشته‌اند حجت تمام شده است و حق علی را شناخته و دانسته‌اند و از راه ستیز آن را منکر شده و رها کرده‌اند. اگر با این کار ایشان، یاران علی گرفتار شبهه نمی‌شدند و همچنان بر یقین و بینش

(۱) نزدیک به همین مطلب در نهج السعادة، ج ۲، ص ۲۴۶ آمده است.

ص: ۱۴۴

خود ادامه می‌دادند و گرفتار اختلاف عقیده نمی‌شدند، علی بر جنگ با شامیان پافشاری می‌کرد که حجت را بر آنان تمام کرده و بهانه‌ای باقی نمانده بود. تحریض علی یاران خود را برای ادامه جنگ با آنان و توضیح این موضوع که کار شامیان مکر و فریب است، بسیار کار درستی بوده است تا شاید یارانش روشن شوند و با بینشی درست به جنگ ادامه دهند، ولی همین‌که یارانش گرفتار شک و تردید شدند و کاری پیش آمد که زدودن آن نیاز به دلیل بیشتری داشت، بدین سبب از آنان دست برداشت تا برای افراد ضعیف موضوع روشن و شک از آنان زدوده شود و به محض اینکه آنان دانستند که شامیان با برافراشتن قرآن‌ها در جستجوی حق نبوده‌اند، دوباره به جنگ و ستیز با شامیان برگردد.

(۱) و کار به آنجا کشید که به علی (ع) گفتند کسی را پیش اشتر فرست و او را از میدان جنگ برگردان. علی کسی را پیش اشتر فرستاد و پیام داد پیش من بیا. اشتر پیام فرستاد این ساعت هنگامی نیست که مناسب آن باشد که مرا از جایگاه خودم تغییر دهی که من امیدوارم خداوند بر من فتح و پیروزی ارزانی فرماید، شتاب مفرمای.

(۲) در همین حال توفان و هیاهو از جایی که اشتر بود برخاست. سپاهیان علی (ع) گفتند: به خدا سوگند چنین می‌اندیشیم که به اشتر فرمان داده‌ای به جنگ ادامه دهد! علی (ع) فرمود:

چگونه سزاوار است که این گونه بیندیشید؟ مگر من به فرستاده چیزی پوشیده گفتم! مگر من در حضور شما که می‌شنیدید آشکارا به او سخن نگفتم. «۱» در اینجا کاری شگفت‌تر از آنان سرزد که از مرحله شک و تردید فراتر رفتند و بر آن حضرت تهمت زدند و مدعی او شدند.

ناچار کسی پیش اشتر فرستاد که هم اکنون بازگرد، فتنه پیش آمده است.

و اگر کسی بگوید، ای کاش اشتر را آزاد می‌گذاشت که آنچه را صلاح می‌داند انجام دهد، می‌گوییم اگر چنین می‌کرد آنان بر شک و سرگردانی خود می‌افزودند و این کار آنان را به کشتن علی (ع) وامی‌داشت که او را بر آن کار تهدید هم کرده بودند.

(۳) اشتر در حالی که از آوردگاه بر می‌گشت به فرستاده امیر المؤمنین گفت: آیا به سبب برافراشتن این قرآن‌ها مرا فرا خوانده‌اید؟ گفتند: آری. گفت: آری، به خدا سوگند همین‌که قرآن‌ها برافراشته شد، گمان بردم که به زودی اختلاف و پراکندگی پیش خواهد آورد و این رایزنی پسر نابغه - عمرو عاص - است. آن‌گاه به فرستاده امیر المؤمنین گفت: آیا پیروزی را

(۱) تفضیل این داستان را از زبان ابراهیم پسر مالک اشتر در وقعة صفین، ص ۴۹۰ و تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۷ ضمن وقایع سال ۳۷ هجری می‌توانید مطالعه فرمایید.

ص: ۱۴۵

نمی‌بینی؟ آیا نمی‌بینی چه بر سرشان آمده است؟ اینک که خداوند چنین پیش آورده و ما را یاری فرموده است، آیا می‌توانم و برای من امکان دارد که کار را رها کنم و بازگردم؟ کسی به او گفت: آیا دوست داری که تو اینجا پیروز شوی و آنجا سپاهیان از گرد امیر المؤمنین پراکنده شوند و او را بکشند یا به دشمن تسلیم کنند؟ گفت: سبحان الله به خدا سوگند هرگز.

آن شخص گفت: ایشان به امیر المؤمنین گفتند باید هم اکنون کسی پیش اشتر فرستی که بازآید و گر نه همان گونه که پسر عفان را کشتیم، تو را هم می‌کشیم.

(۱) اشتر بازگشت و روی به آنان کرد و گفت: ای مردم عراق! ای اهل سستی و زبونی، آیا اینک که بر این قوم برتری یافتید! و آنان پنداشتند که شما بر ایشان چیره‌شوندگان هستید، قرآن‌ها را برافراشتند و شما را به آنچه در آن آمده است فرا می‌خوانند و حال آنکه به خدا سوگند آنچه را که خداوند در قرآن فرمان داده است رها کرده‌اند و سنت کسی را که قرآن بر او نازل شده است ترک کرده‌اند. آرام باشید، سخن آنان را نپذیرید و به من مهلت دهید که من احساس فتح می‌کنم. سخن اشتر را نپذیرفتند. اشتر گفت: به اندازه یک تاخت اسب به من مهلت دهید که امید پیروزی دارم. گفتند: در آن صورت ما هم شریک در خطای تو خواهیم بود. گفت: خودتان به من بگویید اینک که نیکان و برگزیدگان شما کشته شده‌اند و فرومایگان شما بر جای مانده‌اند، کدام وقت حق با شما بوده است؟ (۲) آیا هنگامی که جنگ می‌کردید و برگزیدگان شما کشته می‌شدند و بر حق بوده‌اید که در آن صورت اینک که از جنگ خودداری می‌کنید بر باطل‌اید، یا آنکه هم اکنون بر حق هستید و کشتگان شما که منکر فضیلت ایشان نیستید و از شما بهتر بودند در آتش‌اند؟ گفتند: ای اشتر! ما را رها کن که ما در راه خدا با آنان جنگ کردیم و اینک هم در راه خدا جنگ با آنان را رها می‌کنیم و تا هنگامی که زنده باشیم از تو و از سالارت پیروی نخواهیم کرد. «۱» اشتر گفت: نسبت به شما فریب‌کاری شد و به خدا سوگند که فریب خوردید و شما را به رها کردن جنگ فرا خواندند و پذیرا شدید. (۳) ای کسانی که بر پیشانیهای شما پینه بسته شده است، گمان ما بر این بود که این نمازگزاران شما نشان پارسایی در این جهان و شوق به خداوند است و اینک می‌بینیم که گریز شما از مرگ فقط برای دنیا دوستی است. زشتی بهره شما باد که شبیه ماده‌شتران سالخورده نجاست‌خوارید «۲» و از این پس هرگز شاهد قدرت نخواهید بود. دور شوید همان گونه که ستمگران دور شدند. آنان با تازیانه‌های خود به چهره مرکوب اشتر زدند و

(۱-۲) نصر بن مزاحم هم در وقعة صفین، ص ۴۹۱ این موارد را با پاره‌یی اختلافات لفظی اندک آورده است.

ص: ۱۴۶

اشتر هم با تازیانه خود به چهره‌های مرکوبهای ایشان زد. و علی علیه السلام بر سر آنان فریاد کشید که بس کنید و آنان بس کردند.

(۱) می‌بینید آنچه موجب شد که علی پیشنهاد شامیان را بپذیرد، اختلاف نظر و شک و شبهه یارانش بود و اینکه آنان به سبب نادانی گرفتارش شده بودند، نه اینکه بر کار معاویه و عمرو عاص بی‌نا و آگاه نباشد، یا متوجه فریب و نیرنگ آنان نگردیده باشد. اما همین‌که دید شک و شبهه پیش آمده است، مهلت دادن لازم بود و چاره‌ای جز ترک مخاصمه نداشت و اگر چنان نمی‌کرد بر گمراهی نادان فزوده و ادعای طرف مخالف قوی‌تر می‌شد و علی (ع) متهم می‌گردید که از حکم و فرمان خدا می‌گریزد.

هیچ کس نمی‌تواند مدعی شود که کار شامیان و فریب ایشان و غافلگیر کردن آنان او را با نیرنگ از رأی روشن علی (ع) پوشیده مانده است، و علی برخاست و چنین گفت:

به خدا سوگند معاویه از من زیرک‌تر نیست، ولی تبهکاری و نیرنگ می‌کند و اگر بدی و زشتی نیرنگ نبود من زیرک‌ترین مردم بودم، و هر فریب کاری تبهکاری است و هر تبهکاری گناه است، و هر فریب‌کار نیرنگ بازی را روز رستاخیز درفش است که با آن شناخته می‌شود. «۱»

(۲)

سخنان برخی از سران مردم عراق و سرداران سپاه امیر المؤمنین علی علیه السلام، هنگامی که شامیان ستمگر قرآنها را بر نیزه‌ها برافراشتند و با فریب و نیرنگ مدعی شدند که از حکم قرآن فرمانبری خواهند کرد و عراقیان فریب خوردند و گرفتار اختلاف شدند

(۳) آن‌گاه حصین بن منذر برخاست و گفت: ای مردم! ساختار این آیین بر تسلیم است، آن را با مقایسه کردن و شک و شبهه ویران مسازید. به خدا سوگند که اگر ما بخواهیم فقط کارهایی را که به اصطلاح می‌شناسیم و می‌فهمیم عمل کنیم، حق در دست ما اندک خواهد شد و اگر به هوس سوار شویم باطل در دست ما فراوان خواهد شد. ما را شبان و پرورش‌دهنده‌ای است که همه کارهایش را ستوده می‌داریم و بر آنچه گفته است و می‌گوید راستگو است و بر

(۱) شماره این خطبه کوتاه در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۹۳ در نهج البلاغه مرحوم فیض الاسلام ۱۹۱ و در نهج البلاغه چاپ استاد دکتر شهیدی ۲۰۰ است.

ص: ۱۴۷

کردار خود امین است. اگر نه بگوید، ما هم نه می‌گوییم و اگر آری بگوید، ما هم آری می‌گوییم. «۱»

(۱) سپس ابن عباس برخاست و گفت: ای قوم! این کار فریبی از سوی معاویه است، با یکدیگر اختلاف نکنید.

(۲) سپس سفیان بن ثور «۲» برخاست و گفت: ای مردم! ما اهل شام را نخست به کتاب خدا فراخواندیم و چون نپذیرفتند با آنان جنگ کردیم. اینک آنان ما را به کتاب خدا فراخوانده‌اند، اگر نپذیریم همان چیزی که برای ما حلال بود برای آنان حلال می‌شود، و هرگز بیم آن را نداریم که خدا و پیامبرش بر ما ستم کنند. جنگ ما را خورده و فروکوفته است و زندگی را جز در صلح و آشتی نمی‌بینیم. عموم مردم هم سخنانی همچون سخن او گفتند.

(۳) بدین گونه چون علی بن ابی طالب، که خدایش از او خشنود باد، اختلاف را میان لشکر خود فراگیر دید و عموم یارانش در ادامه جنگ گرفتار شک گردیدند، آنچه را که به او پیشنهاد کردند و می‌خواستند، پذیرفت. اگر کسی بگوید بر فرض که یاران علی با او اختلاف نداشتند، تصور می‌کنی که علی می‌توانست جنگ را با آنان ادامه دهد و به خوبی از عهده برآید، در حالی که آنان او را به حکم قرآن فراخوانده و از جنگ دست برداشته بودند، و نیز جنگ با آنان در آغاز کار از این جهت حلال بود که از پذیرفتن حکم قرآن خودداری کرده بودند، در پاسخ او می‌گوییم: علی (ع) در آغاز کار شامیان را به پذیرفتن حکم کتاب فراخواند تا به آنچه خداوند آنان را فرمان داده است بازگردند و در آنچه مهاجر و انصار درآمده‌اند- پیروی از امام- درآیند، و لازم بوده است کسانی که شک و تردید داشته‌اند برای پرسش و آموزش به صورت مسالمت‌آمیز اقدام کنند نه به صورت جنگ کننده‌ای که در پی به دست آوردن قدرت و چیرگی است. وانگهی، علی علیه السلام از آغاز جنگ با آنان را روا نداشت تا آنکه حجت را بر ایشان تمام کرد و آنان را متوجه ستم و بطلان کارشان ساخت. (۴) بنابراین پس از اتمام حجت و روشن بودن موضوع جز با توبه و بازگشت واقعی ایشان به حقیقت، شمشیر از آنان نباید برداشته شود، و بدیهی است در آن حال شکست این سخن ایشان که «ما به حکم کتاب راضی و تسلیم شده‌ایم» جز فریب روشن و

(۱) در وقعه صفین، ص ۴۸۵ نام این شخص حاضین ربعی ثبت شده است و در صفحه ۴۸۸ می‌گوید: چون حاضین این سخن را گفت قبیله بکر بن وائل با او ستیز کردند و علی (ع) میان ایشان را اصلاح فرمود.

(۲) در صفین، ص ۴۸۵ نام این شخص شقیق بن ثور آمده است و یکی دو سطر هم فزونی دارد.

ص: ۱۴۸

نیرنگ آشکار نمی‌تواند چیز دیگری باشد، به ویژه که همچنان در آرایش جنگی و آماده باش بودند. اگر آنان به راستی در جستجوی حجت و کشف حقیقت بودند، حق از همان آغاز آشکار و روشن شده بود. (۱) و اگر بگویند اینک که کار به اینجا کشیده است به حکم کتاب راضی شدیم و پشیمان هستیم و بازگشت و توبه می‌کنیم، و سبب آن چیزی جز فریب و نیرنگ نیست و اگر واجب آید هرگاه که چنین ادعایی بکنند شمشیر از آنان برداشته شود، دین هرگز پابرجای و استوار نمی‌ماند و هرگز هیچ تبهکاری مغلوب نمی‌شود، زیرا به هنگام سختی جنگ و بیم از پیروزی حق چنین ادعایی را مطرح می‌کند و پذیرفتن آن واجب می‌شود و چون کار به حکمیت بکشد، پس از آن دوباره سرکشی و جنگ را آغاز می‌کند و به همان حال نخست برمی‌گردد و برای بار دوم هم مدعی تسلیم به حکم کتاب می‌شود. و اگر بگوید به حکم کتاب راضی شدم، از او پذیرفتنی نیست مگر آنکه به راستی توبه و بازگشت کند. در مورد معاویه و شامیان در همان نخستین بار این چنین است، زیرا علی (ع) از همان آغاز کار تا حجت را بر او تمام نکرد و ستیز عمدی معاویه شناخته نشد، جنگ با او را نه تنها آغاز نکرد، بلکه روا ندانست و از همان ابتدای کار گفته شد که معاویه خونخواهی عثمان را

انگیزه و سبب فتنه‌انگیزی و گول زدن افراد ضعیف قرار داده است. (۲) اگر بگویند با این گفته خودتان، پذیرفتن علی پیشنهاد آنان را خطا و اشتباه بوده است، می‌گوییم: این برداشت شما به این سبب است که موضوع را با دیده شک و گمان می‌نگرید، بدون آنکه چیزی را در حد علم و یقین بدانید. علی بن ابی طالب پیشنهاد شامیان را از این جهت نپذیرفت که آنان چنان می‌خواستند و نه از این سبب که آنان به حکمیت قرآن راضی شده باشند، بلکه فقط به سبب اختلاف نظر و پراکندگی یاران خود با آن پیشنهاد موافقت کرد. و اگر بگویند آیا کار اصحاب علی با رها کردن جنگ و پذیرفتن صلح و ترک مخاصمه خطا نبوده است؟ می‌گوییم: آری، خطا بوده است. و اگر بگویند بنابراین مثل آن است که بگویند علی به سبب خطایی که در لشکرش پیش آمده است، انجام خطای دیگری را پذیرفته است، به آنان پاسخ می‌دهیم که هر چند یاران علی خطا کرده‌اند ولی خطای ایشان به عمد نبوده است و به سبب شبهه‌ای که پیش آمده و تردیدی که صورت گرفت به خطا افتادند، و حال آنکه متدین و پارسا بودند. وانگهی، آنان با شک و تردیدشان کمتر از شامیان در گمراهی و ستم نبودند و خطای تشخیص آنان، آن هم بدون اینکه در آن تعمدی داشته باشند، بیشتر از خطای عمدی معاویه نبوده است.

(۳) بنابراین ترک مخاصمه و نجات دادن یاران از این فتنه برای او لازم‌تر بوده است و گفتگو

ص: ۱۴۹

با آنان و زنده ساختن ایشان از آن ورطه نابودی و روشن ساختن حقیقت برای آنان در نظر علی (ع) بهتر و صحیح‌تر بوده است. به همین سبب با شامیان ترک ستیز کرد و به گفتگو و مهلت دادن به یاران خود سرگرم گردید، و گرنه خود به خوبی می‌دانست که این کار شامیان فریب و نیرنگ است، و علی (ع) با آنان جنگ کرده بود که بر حکم قرآن گردن نهند نه اینکه به حکمیت قرآن فراخوانند و گردن نهادن به حکم خدا این بود که به فرمان خدا به اطاعت درآیند.

(۱) علی، که خدایش از او خشنود باد، به یاران خود چنین فرمود: ما با شامیان بدین سبب جنگ کردیم که از فرمان خدا سرپیچی کردند و پیمان خدا را به فراموشی سپردند و پشت سرافکندند. شما در راه حق و راستی خود پیشروی و مبارزه کنید که آنان چیزی غیر از حق را می‌خواهند. «۱»

و چون یارانش نپذیرفتند و شک و شبهه در آنان چنان جایگزین شد که همان را برای خود دین و آیینی قرار دادند که به آن فرامی‌خواندند و می‌گفتند اگر علی در این حال با شامیان جنگ کند، او هم در ستم و سرکشی همانند ایشان خواهد بود، چنین مصلحت دید که اشتغال به مناظره و مهلت دادن به یاران خودش واجب‌تر است. مگر نمی‌بینید که علی (ع) پس از اینکه با خوارج گفتگو کرد و دلیل و حجت را بر آنان استوار و روشن ساخت، دیگر در جنگ کردن و کشتار ایشان درنگ نکرد و به این گفتارشان که می‌گفتند «لا حکم الا لله» اعتنا نکرد و فرمود: سخن حقی است که از آن باطل اراده می‌شود.

(۲) شک و شبهه خوارج به راستی شبهه برانگیزد بود و حال آنکه معاویه و عمرو عاص با یقین و شناخت، ادعای یاهو داشتند و ستمگری و ستیز می‌کردند. می‌دانید که معاویه خونخواهی عثمان را بهانه کار خود قرار داده بود و حال آنکه این موضوع هیچ ربطی به او نداشت، و می‌بایست خون عثمان را صاحبان خون که پسران عثمان بودند مطالبه کنند، آن

هم نه با آشوب و جنگجویی و فتنه‌انگیزی که راه طلب حق غیر از این است و باید با رعایت احترام و بزرگداشت امام موضوع را به او ارجاع دهند و به محضرش بروند.

(۳) و اگر بگویند آنان حقی را که مدعی بودند نسبت به خود امام بود، می‌گوییم: اگر ادعای آنان نسبت به غیر امام باشد، بدین گونه پذیرفته نیست، تا چه رسد نسبت به امامی که عدالت و طهارت و پاکیزگی او معلوم است و در این صورت باید به محضر امام بیایند تا او در حضور

(۱) به خطبه ۱۷۱ نهج البلاغه و ۲۲۲ نهج السعادة مراجعه فرمایید.

ص: ۱۵۰

گروهی از مسلمانان از خویشتن داد دهد. آن هم با توجه به این موضوع که همگی می‌دانستند که به هنگام کشته شدن عثمان، معاویه در شام بوده و علی (ع) در مدینه بوده است و نیز همگی می‌دانستند که علی وارد خانه عثمان نشده است و این را هم می‌دانستند که معاویه نخست علی (ع) را متهم ساخت و سپس مدعی شد که او عثمان را کشته است و سرانجام مدعی شد که امامت علی درست نیست. می‌بینید که معاویه از ادعایی به ادعای دیگری می‌پردازد و هر چیزی را که ببیند مردم می‌پذیرند، ادعا می‌کند.

(۱) علی منکر کشتن عثمان است و این کار را به خود نسبت نمی‌دهد و چون انکار او را دیدند گفتند: قاتلان عثمان را پناه داده‌ای، آنان را به ما تسلیم کن. فرمود: در اطراف این کار با دقت اندیشه کردم و سنجیدم نمی‌توانم و برای من ممکن نیست که آنان را به شما تسلیم کنم. «۱»

(۲) و این گفتار علی (ع) چنان محکم و بر حق است که هیچ کس نتوانسته است آن را رد کند.

او حق را می‌دانست و درباره احکام خدا اندیشیده بود و اولیای مقتول به او مراجعه نکرده بودند که حق خود را به شیوه معمول مطالبه کنند و لازم بود که دلیل روشن نشان دهند که شخص معینی عهده‌دار کشتن عثمان بوده است یا گروهی آن کار را انجام داده‌اند. از سوی دیگر گواهان نمی‌توانند اهل ادعا و خصومت باشند و هر کس که مدعی شود و خصومت خود را آشکار سازد از زمره گواهان بیرون می‌رود و در شمار طرفین دعوا قرار می‌گیرد.

(۳) و اگر بگویند آوردن دلیل و گواه در صورتی است که قاتل منکر باشد و حال آنکه قاتلان عثمان خودشان اقرار به کشتن عثمان دارند، از جمله عمار یاسر به این موضوع اقرار می‌کند و می‌گوید او را در حالی کشتیم که کافر بود، می‌گوییم: بر فرض که این ادعای شما نسبت به عمار صحیح باشد، واجب می‌آید که عثمان مظلوم کشته نشده باشد. چون گواهی پیامبر (ص) نسبت به عمار که فرموده است او اهل بهشت است، از این ادعای شما نسبت به عمار آشکارتر و ثابت‌تر و روشن‌تر است، و اگر این اقرار عمار را بپذیرید، حجت و دعوی شما باطل می‌شود.

(۴) ما درباره درستی و منطبق بودن گفتار علی بر عدل و کردار علی که خدایش از او خشنود باد و خطای مدعیان او و کسانی که بر او طعنه زده‌اند و در درستی کردارش شک کرده‌اند، به اندازه کافی و بهترین وجه توضیح دادیم، اینک اگر کسی بگوید: موضوع ترک مخاصمه

(۱) این موضوع در نامه شماره ۹ بخش نامه‌های نهج البلاغه، که خطاب به معاویه است، آمده است.

ص: ۱۵۱

و پذیرفتن خواسته آن قوم را در مورد حکمیت فهمیدیم، ولی چه معنی داشته است که رأی مردان را در دین خدا حکم قرار داده است و حال آنکه حکمیت در احکام دینی ساقط است و بر فرض که داوری به حق داوری نکند، داوری او پذیرفته نیست و اگر بر حق داوری کند ولی داور دیگر با او مخالفت کند، مسأله به خدعه و فریب برمی‌گردد و به هر حال داستان یکی خواهد بود، در پاسخ آنان می‌گوییم: امیر المؤمنین به احکام دین خدا دانایتر از این بوده است که رأی داوران را حکم قرار دهد، زیرا داوران ممکن است دگرگون شوند یا به تقیه گرفتار آیند یا از حق دور شوند، و او هرگز مردان را حکم و داور قرار نداده است، بلکه قرآن را داور قرار داده است که احکام قرآن دگرگون نمی‌شود و گواهی ناهق نمی‌دهد و به هر حال حکم آن واحد است.

(۱) و اگر بگویند: چرا ابو موسی را داور قرار داد و حال آنکه اندیشه او را می‌دانست و او از یاری دادن علی نیز خودداری کرده بود. به علاوه در نظر علی (ع) عادل هم نبوده است و چون مردم را از همراهی با علی بازداشته است ولایت خود را از دست داده است، می‌گوییم:

علی (ع) نه تنها ابو موسی را گسیل نفرمود که هرگز به داوری او خشنود نبود، اشعث بن قیس و مردم یمن چنین کردند. علی (ع) فرمود: باید همراه او و در قبال عمرو عاص، عبد الله بن عباس را بفرستم. اشعث گفت: امیر ما و امیر ایشان هر دو از قبیله مضر هستند. می‌گویی داور ما و داور ایشان هم مضر باشد! در این صورت برای ما یمانی‌ها در این کار هیچ بهره‌ای نیست. و یمانی‌ها پیشنهاد - اعزام ابن عباس - را نپذیرفتند و گفتند: مردی یمانی را گسیل‌دار و گرنه هیچ فردی یمانی با تو نخواهد ماند. امیر المؤمنین به آنان فرمود: شامیان سنگی گران به سوی شما انداخته‌اند، مرا آزاد بگذارید تا آنان را با فردی از قریش فروکوبم.

نپذیرفتند، و چون امیر المؤمنین متوجه شد که تعصب و ستیز می‌کنند، «۱» چاره‌ای جز مدارای با ایشان ندید، البته تا آن اندازه که روا باشد و زیانی به دین نرساند. (۲) و اگر بگویند چه ننگ و عار و چه زیانی بیشتر از راضی شدن به داوری ابو موسی اشعری فریب خورده و غافل است؟

می‌گوییم: ما هرگز نمی‌گوییم که امیر المؤمنین به داوری ابو موسی راضی شده است، و آنچه ما گفتیم این است که او بدون کوتاهی در کار دین با آن قوم مدارا فرمود، و چنان بود که چون گفتند ما جز با گسیل داشتن فردی یمانی راضی نخواهیم شد، فرمود: اشتر را که یمانی است می‌فرستم، و هیچ کس از علی (ع) نشنیده است که سخن درباره رضایت خود به داوری

(۱) تفصیل بیشتر این موضوع را در وقعه صفین، ص ۴۸۲، ۴۹۹ و ۵۱۳ ملاحظه فرمایید.

ص: ۱۵۲

ابو موسی گفته باشد. اشعث گفت: فرماندهی اشتر ما را در آنچه می بینیم افکنده است، فقط ابو موسی را بفرست و گر نه هیچ فرد یمانی یک تیر هم همراه تو نخواهد زد. علی فرمود:

آخر چگونه مردی را بفرستم که همفکر و پیرو ما نیست و مردم را از یاری دادن به ما بازداشته است. در همین حال مردی از قبیله بنی یشکر در حالی که سوار بر اسب بود جلو آمد و گفت: ای علی! آیا پس از مسلمانی، کفر می ورزی و پس از استواری پیمان، عهدشکنی و پس از شناخت، ناشناسی می کنی؟ آیا می اندیشی که ما از کسانی هستیم که به داوری اقرار کرده اند؟ و سپس به لشکر معاویه حمله کرد و مردی از ایشان را کشت و به لشکرگاه علی برگشت.

(۱) کار اختلاف به آنجا کشید که معتقدان به تقلید شروع به اظهار نظر کردند و کوچک و بزرگ با گستاخی قیل و قال راه انداختند و پس از آنکه همگان تابع سخن علی بودند کار به آنجا کشید که هر کس مطابق خواسته و به اندازه اندیشه خویش چیزی می گفت.

(۲) آن گاه عدی بن حاتم طایی برخاست و گفت: «۱» ای امیر المؤمنین! اگر چه اهل باطل در قبال اهل حق اقرار نمی کنند و پایداری نمی ورزند، ولی هر سالاری که از ما کشته شده است همانند او از ایشان کشته شده است و گرچه همگان چه ما و چه ایشان زخم خورده ایم، ولی بازماندگان سپاه ما از آنان بهتر است و از سوی دیگر آن قوم بی تاب شده اند و پس از بی تابی همان چیزی خواهد بود که ما دوست داریم. بنابراین نبرد را ادامه بده و با آن قوم پیکار کن.

سپس اشتر برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین! معاویه را پشتوانه ای از مردان و دلیرانش باقی نمانده است، ولی سپاس خدا را که تو پشتوانه داری و بر فرض که او را مردانی چون مردان تو باشد، او را بینش و شکیبایی تو نیست. از خدای یاری بخواه و آهن را با آهن بکوب. در این حال اشعث خشمگین برخاست و گفت: ما امروز نسبت به تو همان گونه ایم که دیروز بوده ایم، ولی نمی دانیم فردا چگونه خواهد بود. به خدا سوگند که تیزی و بینش کندی پذیرفته است، پایان کار ما چون آغاز آن نیست. این کسان که با تو سخن گفتند بیشتر از من حمایت گر عراقیان و کین توز شامیان نیستند. پیشنهاد آن قوم را درباره داوری کتاب خدا بپذیر که تو نسبت به کتاب خدا از ایشان سزاوارتری. وانگهی، مردم زندگی را دوست می دارند و عامه مردم را مهلت زندگی بده.

(۱) این موارد با تقدیم و تأخیر و با تفصیل بیشتری در وقعه صفین، ص ۴۸۲ و ص ۶۶۲ ترجمه آن به قلم استاد پرویز اتابکی آمده است.

ص: ۱۵۳

(۱) و چنانچه گفته‌اند، عبد الله پسر عمرو عاص میان دو صف آمد و گفت: ای مردم عراق! میان ما و شما کارهایی پیش آمده و صورت گرفت. آیا انگیزه دینی داشته است یا انگیزه دنیایی؟ اگر انگیزه دینی داشته است اینک هم ما و هم شما از ادامه آن معذوریم و اگر انگیزه دنیایی داشته است به خدا سوگند که ما و شما زیاده‌روی کرده‌ایم، و اینک شما را به کاری فراخوانده‌ایم که اگر شما ما را به آن فرامی‌خواندید، بدون شک می‌پذیرفتیم. و اگر ما و شما به آن راضی شویم، از لطف خداوند است. به هر حال این فرصت را غنیمت بشمرید، تا آنان که زنده‌اند بتوانند زنده بمانند و کشتگان «۱»- کینه‌توزیها درباره آنان- به فراموشی سپرده شود. و زنده ماندن آن کس که کسی را هلاک می‌کند پس از او اندک است.

(۲) و به خوبی می‌دانید که چنین گفتاری در دل‌هایی که ناتوان گردیده و در اندیشه‌هایی که سست شده است و گرفتار شک و شبهه بوده است چه تأثیر ژرفی دارد و مایه چند برابر شدن بیماری دل و سستی می‌شود و این خود از نیرنگهای معاویه و عمرو عاص شمرده می‌شود که می‌خواسته‌اند بدان وسیله دل‌ها را به اشتباه افکنند و حقیقت را بیوشانند.

(۳) پس از سخنان عبد الله، پسر عمرو عاص، سعید بن قیس برخاست و گفت: ای مردم شام! میان ما و شما کارهایی بوده است که بر سر دین و دنیا پیش آمده است و شما آن را غدر و زیاده‌روی می‌نامید و امروز ما را بر کاری فرامی‌خوانید که دیروز ما در همان باره با شما جنگ می‌کردیم و البته که چیزی پسندیده‌تر از داوری به آنچه خداوند نازل فرموده است برای برگشتن عراقیان به عراق خود و شامیان به شام خود نیست و به هر حال حکومت در دست ما خواهد بود، نه در دست شما، وگرنه ما ماییم و شما شمايید. می‌بینید سخن عبد الله بن عمرو عاص در گفتار سعید بن قیس چنان تأثیر کرده که گویی هر دو سخن برابر است، و حال آنکه سعید از کسانی است که دلیری و از خودگذشتگی و یقین او را می‌شناسید، و گمان شما درباره افراد دیگر چگونه است.

(۴) در این هنگام علی علیه السلام چنین فرمود: «ای مردم! کار من با شما همواره چنان بود که دوست می‌داشتم، تا آنکه جنگ شما را خسته و فرسوده ساخت و به خدا سوگند اگر جنگ کسانی از شما را گرفت، کسانی را هم بر جای گذاشت و جنگ برای دشمن شما توان‌فرساتر بوده است. دیروز من فرمانده بودم و امروز مرا فرمان می‌دهند. دیروز نهی‌کننده بودم و

(۱) در وقعه صفین، ص ۴۸۲ الفاظ اندکی اختلاف دارد.

ص: ۱۵۴

امروز مرا نهی می‌کنند، و همانا که شما زنده ماندن را دوست می‌دارید و مرا نشاید که شما را به آنچه خوش نمی‌دارید، وادار سازم» «۱».

(۱) درباره کارهای کسی که مؤید به حق است و درباره سخنان کسی که خدا او را تأیید می‌کند بیندیشید و بنگرید که چگونه به هنگام اعتراض اندیشه‌ها خود را به چیزی که صحیح است خلاص می‌کند و از پیروی کردن از این گونه هوسها به سلامت می‌ماند و به هنگامی که چنین فتنه‌هایی فرا می‌رسد فقط از حق پیروی می‌کند، تا بداند که پس از پیامبران برای او همانندی نیست و فضیلت او قابل مقایسه با هیچ کس از مؤمنان نیست. آن‌گاه رفاعه بن شداد بجلی

برخاست و گفت: ای مردم! ما چیزی از حق خود را دست نداده‌ایم. آنان در پایان کار خود ما را به چیزی فرا می‌خوانند که ما آنان را در آغاز کار فراخواندیم و اینک بدون اینکه آن را درست بیندیشند، پذیرفته‌اند. اگر کار بدان گونه که ما می‌خواهیم تمام شود گرفتاری و کشتار از میان می‌رود و گرنه ما آن را دوباره آغاز می‌کنیم و کوشش ما همان گونه خواهد بود. «۲»

(۲) افراد عشیره‌ها و قبیله‌ها به سوی یکدیگر رفتند و مردم به کسی جز ابو موسی اشعری راضی نشدند و ابو موسی همراه قاریان قرآن و شب کلاه‌پوشان، که همگی او را احاطه کرده بودند، آمد. در این هنگام اشتر برخاست و به آنان چنین گفت: ای گروه قاریان و شب کلاه‌پوشان! کار خود را در اختیار سالار خود- علی علیه السلام- قرار دهید تا هر کس را دوست می‌دارد به داوری برگزیند و گسیل دارد که به خدا سوگند ما به گمراهی نیفتاده‌ایم و دل‌های ما هرگز گرایش پیروی از معاویه را ندارد. کشته‌شده ما شهید است و زنده ما همچنان خونخواه و پابرجاست.

(۳) آن‌گاه ابو ایوب انصاری برخاست و گفت: ما بر همان عقیده و راهی هستیم که برای آن بیرون آمده‌ایم. دشمن ما مردم شام و طرف اصلی جنگ ما معاویه است. ما کار خود را به امیر المؤمنین و امی‌گذاریم. هرگونه ما را رهبری کند از او پیروی می‌کنیم و هرگاه ما را فراخواند، دعوتش را پاسخ می‌دهیم.

این گونه سخن گفتن از سوی کسانی بود که بینش ایشان پایدار و یقین آنان استوار بود ولی شمارشان بسیار اندک بود و رأی امیر المؤمنین تصویب نمی‌شد.

علی که خدای از او خشنود باد فرمود: من مردان و اندیشه‌شان را داور قرار نمی‌دهم،

(۱) به خطبه ۲۰۸ نهج البلاغه چاپ استاد دکتر شهیدی مراجعه فرمایید که شماره آن در نهج السعادة تألیف مصحح محترم ۲۲۳ است.

(۲) به وقعة صفین، ص ۴۸۸ و ترجمه آن ص ۶۷۲ مراجعه فرمایید که اشعاری هم از قول او آورده است.

ص: ۱۵۵

بلکه کتاب خدا را داور قرار می‌دهم، اگر قرآن را داور قرار دادند و به فرمان آن حکم کردند از ایشان می‌پذیرم که قرآن بر این حکم می‌کند که من از معاویه سزاوارترم و اگر به فرمان قرآن داوری نکنند، نخواهم پذیرفت.

(۱) اگر کسی بگوید، چرا اشتر به آنچه علی انجام داد راضی نبود و سوگند خورد که نباید نام او در پیمان‌نامه نوشته شود و حاضر به صلح و ترک مخاصمه نشد و بدین گونه مخالفت رأی خود را با رأی علی (ع) اظهار داشت و با این کار از گروه طرفداران علی بیرون رفته و از او بریده است، می‌گوییم: رأی علی علیه السلام همان گونه بوده است و این رأی اشتر خطا نبوده است، ولی اشتر پیشوا و رهبر نبوده است و بر او واجب نبوده که برای ایجاد الفت و جلب توجه مردم به حقیقت از اندیشه خود دست بردارد. اگر اندیشه دیگران هم مانند اندیشه اشتر بود، علی با آنان موافقت می‌فرمود و چون اشتر معتقد به مدارا کردن با دشمن نبوده است، برای او ایستادگی بر اندیشه‌اش جایز و پسندیده بوده است و ضرورتی

نداشته که همچون امیر المؤمنین - به ناچار - از اندیشه خود دست بردارد. (۲) و چون علی (ع) مخالفت مردم با اشتر و گرایش آنان را به صلح و ترک مخاصمه ملاحظه کرد دوست نداشت که عقیده اشتر را تأیید کند و مردم را به ستیز و دشمنی با او برانگیزد. وانگهی، چون برای اجرای حق فرصت داشت این اندیشه را ترجیح داد تا بتواند در فرصت موجود یاران خود را هماهنگ فرماید و اگر فرصت نمی‌داشت و چنان بود که با ترک مخاصمه گرفتار باطل می‌شد، فرمان خدا را بر همه خلق و اندیشه آنان برمی‌گزید که او را سرزنش سرزنش کنندگان از انجام فرمان خدا باز نمی‌داشت و اگر همگان از او می‌بریدند او به خدا و انجام فرمانش می‌پیوست. علی (ع) هنگامی که پس از انقضای مدت ترک مخاصمه از مردم خواست تا بسیج شوند و هنگامی که مردم از گرد او پراکنده شدند و از یاری دادنش خودداری کردند، آنچه را که موجب رضایت خدا بود انجام داد و این موضوع از روش و بسیاری از سخنان او آشکار است و احساس می‌شود و از جمله می‌توان به پاسخ نامه برادرش عقیل این موضوع را استنباط کرد. «۱»

(۱) مصحح محترم در حاشیه نوشته‌اند، آنچه امیر المؤمنین علی (ع) انجام داده است بهترین شیوه کار بوده است ولی سفلگان از قاریان و کسانی که در جهاد نیت خالص نداشتند و منافق بودند و دل‌های بیمار داشتند، مانع از انجام کار و قطع ریشه تباهی یعنی معاویه و طرفداران سرکش او شدند و علی را تهدید به کشتن و تسلیم کردن به معاویه و پراکنده شدن از گرد او کردند تا آنکه علی و یاران پایدارش که بسیار اندک بودند کشته شوند. بدین گونه اگر امیر المؤمنین بر عقیده حق خود ایستادگی می‌فرمود شکست غیر قابل جبرانی پیش می‌آمد و آن حضرت از عقیده صحیح خود دست برداشت تا شاید در آینده مردم به تدبیر او عمل کنند و پیروز شوند.

ص: ۱۵۶

(۱)

نامه عقیل به برادر خود امیر المؤمنین علیه السلام، هنگامی که در روزهای پایان خلافت آن حضرت مردم کوفه از یاری دادنش خودداری کردند «۱»

عقیل بن ابی طالب که خدای از او خشنود باد برای اظهار آمادگی خود در یاری دادن امیر المؤمنین برای آن حضرت چنین نوشت:

«اما بعد، خداوند تو را از هر بدی و ناخوشایندی در پناه خود بدارد. من برای عمره گزاردن بیرون آمدم. عبد الله بن ابی سرح را همراه حدود چهل تن از جوانان که فرزندان اسیران آزاد شده جنگی بودند دیدم. به آنان که در چهره‌شان نشان نادرستی را می‌دیدم گفتم ای آزادشدگان می‌خواهید برای اظهار دشمنی با ما به معاویه پیوندید؟ به خدا سوگند که این کار شما برای ما شگفت‌آور نیست که از دیرباز می‌خواسته‌اید پرتو خدا را خاموش کنید و فرمان او را دگرگون سازید، آنان سخنان درشت به من گفتند و من هم پاسخ درشت دادم، سپس به مکه رسیدم، آنجا از مردم شنیدم که می‌گفتند ضحاک بن قیس به حیره حمله کرده و چیزهایی را به غنیمت گرفته و بازگشته است. آوخ بر این روزگار و بر این زندگی که ضحاک بتواند بر تو گستاخی کند، همان ضحاک که چون قارچ رسته بر زمین سست و هموار است. «۲»

(۲) چنین گمان می‌برم که یارانت از یاری تو بازایستاده‌اند. ای برادر تصمیم خود را برای من بنویس. اگر آهنگ کشته شدن داری برادران و برادرزاده‌هایت را پیش تو بیاورم و تا هنگامی که زنده‌ای همراه تو زنده باشیم و نیز همراه تو بمیریم که به خدا سوگند دوست نمی‌دارم پس از تو به اندازه شیر دوشیدنی زنده بمانم، و به خدای بزرگ و گرانقدر سوگند می‌خورم که آن زندگی که پس از تو زنده بمانم برای من سخت ناگوار و ناخوشایند خواهد بود».

(۳) علی (ع) در پاسخ او چنین نوشت: «۳»

(۱) این نامه و پاسخ آن در کتابهای کهن قرن دوم و سوم از جمله در الغارات، ج ۱، ص ۴۲۸ و الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۴۴ و هم در الاغانی، ج ۱۵، ص ۴۴ آمده است. برای اطلاع بیشتر از منابع آن به اسناد و مدارک نهج البلاغه، ص ۲۲۲ و مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۲۹ و نهج السعادة، ج ۵، ص ۳۰۶ مراجعه فرمایید.

(۲) ضرب المثل برای پستی و زبونی است. به لسان العرب، ج ۸، ص ۲۵۵ مراجعه فرمایید.

(۳) این نامه با تفاوتی به شماره ۳۶ در بخش نامه‌های نهج البلاغه آمده است.

ص: ۱۵۷

«اما بعد، خداوند ما و تو را در پناه خود چنان بدارد که همواره از او بیم داشته باشیم و همانا خدای ستوده و پسندیده است. عبد الرحمن بن عبید از دی نامه‌ات را پیش من آورد که در آن نوشته بودی ابن ابی سرح را در حالی که از منطقه قدید همراه حدود چهل جوان از فرزندان آزادشدگان دیده‌ای که آهنگ کجا داشته‌اند. «۱» روزگار درازی است که ابن ابی سرح نسبت به خدا و پیامبر و کتاب خدا مکر می‌ورزد و در پی کزی و کاستی است و مردم را از راه خدا بازمی‌دارد. ابن ابی سرح و قریش را واگذار، تاخت و تازشان در گمراهی و به هر سو دویدن آنان در جدایی افکندن را رها کن، که قریش امروز در جنگ کردن با برادرت چنان گرد آمده‌اند که از این پیش برای جنگ با رسول خدا گرد آمده بودند، و حق او را نمی‌شناسند و فضل او را منکرند. به دشمنی با او پیشی گرفته‌اند و برای او جنگ افروخته‌اند و تمام کوشش خود را بر ضد او انجام می‌دهند و کارها را بر او دشوار می‌سازند. پروردگارا تو خود از سوی من کیفر قریش را بده که رشته خویشاوندی را گسستند و بر ضد من پشت به پشت دادند، و به هر حال خداوند را ستایش می‌کنم.

(۱) و خواسته بودی اندیشه خود را برای تو بنویسم. اندیشه من تا هنگامی که به پیشگاه خداوند بروم جنگ با کسانی است که حرام خدا را حلال می‌شمرند و فراوانی مردم برگرد من مایه فزونی عزت من نیست و پراکنده شدن آنان بر بیم من نمی‌افزاید، که من بر حق هستم و خداوند همراه حق و اهل حق است و بدیهی است که با حق مرگ را ناخوش نمی‌دارم که من بر حق هستم و تمام خیر و سعادت برای کسی که بر حق باشد پس از مرگ است.

اما اینکه پیشنهاد کرده‌ای فرزندان پدرت و برادرزادگانت را پیش من بیاوری، مرا بر این که نیازی نیست. همچنان کامیاب و بر هدایت خود پابرجای باشید و به خدا سوگند دوست نمی‌دارم که اگر من هلاک شوم آنان هم همراه من هلاک شوند و برادر خود را چنان می‌پندار که اگر مردم او را رها کنند اهل تضرع و فروتنی و اظهار ناراحتی باشد، بلکه من همان گونه‌ام که آن مرد قبیله بنی سلیم سروده و گفته است:

«و اگر از من می‌پرسی که چگونه‌ام، همانا که من بر گرفتاری روزگار شکبیا و استوارم. بر من گران است که اندوهی در من دیده شود تا دشمن را خوش آید و دوست را ناخوش.» «۲»

(۲) این پاسخ هم تأکیدی بر گفته ماست و محقق می‌دارد که علی علیه السلام از ضعف یا اشتباه با آن قوم ترک مخاصمه نکرده است، بلکه او که خدای مقامش را شریف‌تر فرماید،

(۱) در نامه شماره ۱۵۹ نهج السعادة آمده است که آهنگ غرب- شام- داشتند.

(۲) ابن ابی الحدید در شرح نامه شماره ۳۶ نوشته است که این شعر منسوب به عباس بن مرداس سلمی است و افزوده است که آن را در دیوان او ندیده است.

ص: ۱۵۸

چون برای اجرای حق فرصت داشته است به منظور مدارا و ایجاد الفت، پیشنهاد صلح موقت را پذیرفته است تا داوران به فرمان قرآن داورى کنند و اگر بر خلاف حکم قرآن داورى کنند به داورى رضایت ندهد.

(۱) انگیزه دیگری که علی را به پذیرش پیشنهاد آنان واداشت این بود که نگریت و اهل بینش و دانایی را بسیار اندک دید که هیچ چشمگیر نبودند و یارای ایستادگی در برابر مخالفان را نداشتند. بدین سبب پیشنهاد صلح موقت را پذیرفت تا یارانش بیشتر شوند و توان ایستادگی در برابر مخالفان پیدا کنند و این مسأله در آنچه از سلیمان بن سرد نقل شده است، ملاحظه می‌شود.

(۲) گفته‌اند که در آن روز هنگامی که مردم درباره ترک مخاصمه سخن می‌گفتند سلیمان بن سرد به حضور علی (ع) آمد و زخم شمشیر بر چهره داشت. علی (ع) به او نگریت و این آیه را تلاوت فرمود: «برخی از ایشان به پیمان خود وفا کردند و برخی منتظراند و هیچ دگرگونی پدید نیاوردند» «۱» و تو از کسانی هستی که منتظری و از آنانی که دگرگون نشدند.

سلیمان بن سرد گفت: به خدا سوگند میان لشکر به راه افتادم تا شاید یاورانی پیدا کنم و به کار نخست خود و پیکار برگردند ولی جز گروهی اندک پیدا نکردم و در مردم خیری نیست.

و این موضوع هم نشان دهنده این است که کار علی (ع) در پذیرفتن پیشنهاد صلح موقت صحیح بوده است. سبب دیگری را هم نقل کرده‌اند که اگر آن نمی‌بود علی (ع) همچنان با بینش و کوشش خود به جنگ ادامه می‌داد، هر چند همه مردم او را رها می‌کردند. «۲»

(۳)

بازگشت امیر المؤمنین علیه السلام از صفین به کوفه و گفتگوی او با عبد الله بن ودیعه انصاری و پرسیدن از او درباره گفتار مردم در مورد آنچه میان علی و معاویه گذشته است

گفته‌اند چون امیر المؤمنین از صفین بازگشت و نزدیک کوفه رسید، عبد الله بن ودیعه انصاری به دیدار او آمد و خود را نزدیک علی (ع) رساند و آهسته با او سخن گفت. «۳» سپس

(۱) بخشی از آیه ۲۳ سوره سی و سوم - احزاب.

(۲) داستان سلیمان بن صرد خزاعی را نصر بن مزاحم در وقعة صفین، ص ۵۱۹ با ذکر اسناد آورده است.

(۳) به نهج السعادة، ج ۲، ص ۲۹۴ مراجعه شود که آن را از وقعة صفین، ص ۵۲۹ آورده است.

ص: ۱۵۹

علی علیه السلام به او فرمود: از مردم درباره این کار ما چه شنیدی؟ گفت: برخی از مردم شیفته آن شده‌اند و برخی آن را خوش نمی‌دارند و مردم همان گونه‌اند که خداوند متعال فرموده است: «همواره ایشان اختلاف نظر دارند» «۱». علی پرسید خردمندان ایشان چه می‌گویند؟ گفت: خردمندان ایشان می‌گویند علی سپاهی بزرگ همراه خود داشت و آن را پراکنده ساخت، و در دژی استوار جای داشت و آن را ویران ساخت. تا چه هنگام می‌تواند آنچه را پراکنده ساخته است فراهم آورد و آنچه را ویران کرده است بازسازد؟ و اگر علی همراه همان کسانی که پیرو و فرمانبردارش بودند به جنگ ادامه می‌داد و به کسانی که سرپیچی کرده بودند توجه نمی‌کرد و چندان جنگ می‌کرد که پیروز یا کشته می‌شد، کمال دوراندیشی بود.

(۱) علی فرمود: آیا من کار ایشان را ویران ساختم یا آنان خود ویران کردند؟ و آیا من ایشان را پراکنده کردم یا خود پراکنده شدند؟ اما اینکه گفته‌اند کاش با وجود سرپیچی گروهی که سرپیچی کردند، همراه کسانی که فرمانبردارش بودند به راه خود ادامه می‌داد و چندان جنگ می‌کرد که پیروز یا کشته می‌شد و این کار کمال دوراندیشی است، به خدا سوگند که چنین کاری هم برای من سودی نداشت، هر چند من درباره خود بخشنده‌ام و در نظر من مرگ گواراست و تصمیم هم گرفتم که همین‌گونه اقدام کنم، ولی به این دو نگرستم یعنی حسن و حسین و دیدم پیش از من آهنگ جنگ دارند و به این دو نگرستم - یعنی عبد الله بن جعفر و محمد بن علی - و دیدم پیش از من پیشروی می‌کنند، و دانستم که اگر این دو کشته شوند، نسب محمد (ص) در این امت از میان می‌رود و این را خوش نداشتیم و بر آن دو تن دیگر - یعنی عبد الله بن جعفر و محمد بن علی - هم ترسیدم. اگر من پایداری نمی‌کردم آنان پیشاپیش به میدان نمی‌رفتند، و به خدا سوگند اگر آن روز - جنگ می‌کردم - دیگر آنان در خانه و لشکرگاه من نمی‌بودند. «۲»

(۲) می‌بینید که این انگیزه‌ها درباره پذیرفتن پیشنهاد صلح بوده است و از عهده همه به خوبی برآمده است، و هر چه مردم پنداشته و گفته‌اند پیشاپیش بر اندیشه آن حضرت گذشته است و درباره‌اش اندیشیده است و آنچه را که سزاوارتر و پسندیده‌تر بوده، برگزیده است. هر کس هر چه می‌خواهد کوشش کند آیا می‌تواند موضوعی را بیاورد که علی (ع) در آن باره

(۱) بخشی از آیه ۱۱۸ سوره یازدهم - هود.

(۲) مصحح محترم را عقیده بر این است که «عبد الله بن جعفر و محمد بن حنفیه» از تصرف راویان است.

ص: ۱۶۰

دارای حجت نباشد؟ و همه بهانه‌ها را رفع فرموده است.

(۱) و چون به علی علیه السلام درباره عقیده مالک اشتر پس از نوشتن نامه داوری تذکر دادند و گفتند اشتر به آنچه در نامه داوری نوشته شده است راضی نیست و عقیده‌ای جز ادامه جنگ با آن قوم ندارد، فرمود: به خدا سوگند که من هم به آن نامه راضی نیستم و دوست نمی‌دارم که شما هم به آن راضی باشید، اما آنچه درباره مخالفت اشتر با من گفتید و اینکه فرمان مرا رها کرده است، او از آن گونه مردم نیست و من از او بیمی ندارم. ای کاش دو تن چون او میان شما بود، نه که ای کاش یک تن مانند او میان شما بود و درباره دشمن شما همان عقیده او را می‌داشت که در آن صورت رنج شما بر من سبک و آسان می‌بود و امید می‌داشتم که پاره‌ای از کژیهای شما برای من راست و استوار خواهد شد. من شما را از آنچه کردید، نهی کردم ولی سرکشی کردید. داستان من و شما همان گونه است که آن مرد قبیله هوازن سروده است:

«داستان من و غزیه چنان است که اگر او گمراه شود، من گمراه می‌شوم و اگر او رهنمون گردد، من رهنمون می‌شوم»
«۱».

(۲) می‌بینی که اندیشه اشتر جنگ با شامیان بوده است، ولی چون کسی همراه او جنگ نکرده است از جنگ دست برداشته است. اندیشه علی علیه السلام هم همین گونه بوده است و همین که یارانش به اختلاف افتادند به ناچار دست از ایشان برداشت و در عین حال برای آنان دژهای دفاع را آماده و استوار فرمود و راه پیروزی و رستگاری را برای آنان هموار کرد تا شاید از خواب غفلت و مستی خود به هوش آیند. اندیشه اشتر موافق اندیشه او بوده است، و در آن روز علی علیه السلام برای مردم سخنان بسیاری ایراد کرد و اندیشه خود را برای آنان بازگو کرد که همه را نقل کرده‌اند و ما برخی از آن را نقل کردیم. و نوشته‌اند چون در آن روز مردم درباره ترک مخاصمه سخن گفتند و خواهان صلح شدند، امیر المؤمنین به آنان فرمود: کاری کردید که نیرو را سست و منت را ساقط کرد و سستی و زبونی بار آورد و چون برتر بودید و دشمن شما از نابودی خود ترسید و کشتار بر ایشان افتاد و درد زخم را چشیدند، قرآن‌ها را برافراشتند و شما را به آنچه در آن است فراخواندند و بدان گونه شما را از جنگ بازداشتند و هدف آنان همین بود که جنگ میان خودشان و شما را متوقف سازند و حال آنکه با فریب و نیرنگ آرزوی مرگ شما را دارند و شما بدون درنگ با آنان در

(۱) این بیت از درید بن صمه است. به ابن قتیبه، الشعر و الشعراء، بیروت، ۱۹۶۹ میلادی، ص ۶۳۶ مراجعه فرمایید.

ص: ۱۶۱

چیزی که دوست می‌داشتند هماهنگ شدید و به آنچه می‌خواستند پاسخ مثبت دادید و با آنکه از هدف آنان آگاه بودید، بدون اندیشه، نرمی کردید و بر خود ستم روا داشتید و به خدا سوگند گمان نمی‌کنم که پس از این به سعادت و دوراندیشی و آینده‌نگری دست یابید.

(۱) و به خدا سوگند که ما همراه پیامبر (ص) با پدران و عموها و فرزندان و برادران خود جنگ و ستیز می‌کردیم و این کار بر ایمان و تسلیم ما می‌افزود و بر درد و رنج پایداری و در جهاد با دشمن کوشا تر می‌ساخت و هم‌اوردی با دلیران را اندک می‌شمردیم. گاه مردی از ما با مردی از دشمن همچون دو گاو نر بر یکدیگر هجوم می‌بردند و خویشتن را به ربودن جان یکدیگر وامی‌داشتند تا کدامیک بتواند به هم‌اورد خود شربت مرگ بنوشاند، گاه پیروزی از آن ما و گاه از آن دشمن ما بود، و چون خداوند از ما راستی و شکیبایی دید، زبونی را بهره دشمن و پیروزی را بهره ما قرار داد. و به جان خودم سوگند اگر ما بدین گونه که شما رفتار می‌کنید رفتار می‌کردیم، ستون دین پابرجا نمی‌ماند و اسلام عزت پیدا نمی‌کرد، و به خدا سوگند از این پس خون خواهید دوشید و آنچه را به شما می‌گویم درست به خاطر بسپريد. «۱»

(۲) می‌بینید که این گفتار علی است و آن هم سعی و کوشش او که خدای چهره‌اش را سپید و رخشان دارد. انگیزه‌ها و موانع کار و در همان حال بر حذر داشتن او را از سویی و تشویق کردن او را به جنگ از سوی دیگر می‌بینید. هیچ حجت و برهانی برای کسی باقی نمی‌ماند مگر آنکه آن را روشن ساخته است و هیچ شبهه‌ای برای کسی بر جای نمی‌ماند مگر اینکه آن را بر طرف کرده است. خدای بر علو درجه او در بهشت برین بیفزاید که گرفتاریها و آزمون او شبیه آزمون پیامبران است. در آغاز اسلام که شمار مسلمانان اندک بود به آرمیدن در بستر رسول خدا آزمون می‌شود، همان گونه که اسماعیل علیه السلام آزمون شد و تن به کشته شدن داد. این آزمون علی به هنگامی بود که قریش آتش کینه برافروخته و همگان گرد آمده و پس از ناامید شدن از گفتگوها بر شبیخون زدن و کشتن پیامبر هماهنگ شده بودند. (۳) در این حال پیامبر (ص) مطمئن‌ترین فرد را که می‌دانست جان خود را بیش از همگان برای او نثار می‌کند و از همگان بر سختیها پایداری است، فراخواند و فرمود: ای علی! قریش پیمان بسته و سوگند خورده‌اند که امشب در خانه بر من شبیخون آرند، تو برو در بستر من بیارام و قطیفه مرا بر خود افکن تا گمان برند که من بر جای و در خانه‌ام و در جستجوی من برنیابند. به خدا سوگند که علی هیچ درنگ نکرد و شنوا و فرمانبردار پذیرا

(۱) به وقعة صفین، ص ۵۲۰ و خطبه ۵۶ نهج البلاغه چاپ استاد دکتر شهیدی مراجعه فرمایید.

ص: ۱۶۲

شد، همان گونه که اسماعیل علیه السلام فرمان پدر بزرگوار خود ابراهیم علیه السلام را با شکیبایی پذیرفت که خداوند متعال در این باره می‌فرماید: «ای پسرک من! همانا در خواب چنان دیدم که تو را می‌کشم، بنگر اندیشه‌ات چیست؟ گفت ای پدر آنچه را که فرمان داده شده‌ای انجام بده. اگر خدا خواهد مرا از شکیبایان خواهی یافت.» «۱»

(۱) پاسخ صدیق اکبر - علی علیه السلام - و شتاب او در فرمانبرداری از پیامبر (ص) هنگامی که او را بر آن کار فراخواند همین گونه بود. علی رفت و قطیفه پیامبر را بر خود کشید و گمانی جز این نداشت که آن قوم به زودی به جانش خواهند افتاد و بر آن کار خشنود و تسلیم بود، همان گونه که جان اسماعیل ذبیح الله به پذیرش پیشنهاد پدر خشنود بود و در نتیجه خداوند بلا را از هر دو برگرداند و آنان را از نابودی در امان و به سلامت داشت و به سبب نیت استوار و درست آن دو، اجر و پاداش ایشان را بزرگ قرار داد که از عهده آزمون نیکو برآمدند. این آزمون علی، آزمونی است که برای آن ماندی جز آزمون پیامبران نمی‌شناسیم، و در همین باره این آیه نازل شد: «و هنگامی که کسانی که کفر

ورزیدند درباره تو چاره‌اندیشی می‌کردند که تو را بازدارند یا بکشند یا بیرون کنند، و فریب‌سازی می‌کردند، و خدای چاره‌اندیشی فرمود و خداوند بهترین چاره‌اندیشان است.» «۲»

و علی علیه السلام در آن شب چاره‌اندیشی خدا بود.

(۲) سپس آزمون علی را در جنگهای جمل و صفین به یاد آورد و آنچه درباره پراکنده شدن یارانش پس از نبرد لیلۃ الهمیر نوشتیم که با نیرنگ بازی نفرین‌شدگانی چون سامری گرفتار شک و شبهه شدند و برای این گرفتاری و آزمون علی نمونه‌ای نمی‌توان یافت مگر گرفتاری و آزمون هارون علیه السلام که پیامبر خدا بود با بنی اسرائیل، به هنگامی که سامری آنان را فریب داد و گوساله‌ای زرین برای آنان فراهم آورد. چون بنی اسرائیل از آن گوساله بانگی شنیدند، گرفتار شک و شبهه شدند و از گرد هارون که درود خدا بر او باد پراکنده شدند و بر گرد گوساله معتکف شدند و گفتند همین خدای ما و خدای موسی (ع) است و پس از ایمان کافر و پس از یقین گرفتار شک شدند و چنان با هارون و موسی خلاف ورزیدند که هارون را یکه و تنها رها کردند و او ایشان را فرا می‌خواند و چنین می‌گفت: «ای قوم! شما

(۱) آیه ۱۰۲ سوره سی و هفتم - صافات.

(۲) آیه ۳۰ از سوره هشتم - انفال. در بسیاری از منابع کهن اهل سنت‌شان نزول آیه در همین باره آمده است. به سیره ابن هشام، ج ۲ چاپ مصطفی السقا، مصر، ۱۳۵۵ ق، ص ۱۲۸ و تفسیر کشاف، ج ۲، آفتاب، تهران، ص ۱۵۴ مراجعه فرمایید.

ص: ۱۶۳

شیفته آن شده‌اید و حال آنکه خدای رحمان پروردگار شماست. از من پیروی کنید و فرمان مرا پذیرا باشید. گفتند: همواره بر گرد آن خواهیم بود.» «۱»

(۱) علی بن ابی طالب آن صدیق شهید هم یاران خود را به جنگ صفین هنگامی که با نیرنگ کسانی چون سامری پراکنده شدند، همین گونه فراخواند و به آنان فرمود: ای قوم شما به فتنه افتادید و با برافراشته شدن قرآن‌ها گول خوردید. از خدای بترسید و از فرمان من سرکشی مکنید که اگر چنین کنید دیگر هرگز روی عزت را نخواهید دید و پس از من به زبونی همگانی و شمشیر کشنده گرفتار خواهید شد و به کارهایی که ستمگران آن را میان شما سنت قرار خواهند داد. فرمانش را نپذیرفتند و در شبهه و تردید گام زدند و با فرمانبرداری از مکر و فریب فرمان او را اطاعت نکردند. این آزمون جنگ صفین مانند گرفتاری و آزمون هارون (ع) با بنی اسرائیل است.

(۲) همین مختصر برای شما بسنده است تا بدانید که علی به راستی و با استحقاق نسبت به پیامبر (ص) همان منزلتی را داشته است که هارون نسبت به پیامبر برگزیده خدا موسی (ع) داشته است، چه از لحاظ اسم و چه از لحاظ معنی.

و ای گروه مسلمانان! درباره مناقب امیر المؤمنین علی (ع) که ما تا کنون گفته‌ایم، بیندیشید تا فضیلت او را بر همه جهانیان بازشناسید و متوجه شوید که از همه صدیقان برتر و از همه مجاهدان فراتر است.

(۳) و اگر کسی بگوید در جنگ صفین سزاوار و شایسته آن بود که امیر المؤمنین بدان سبب که می دانست قرآن برافراشتن فریب است، خود همراه کسانی که مطیع او بودند به جنگ ادامه می داد و با بصیرتی که داشت به تن خویش پیشروی می کرد و تقاضای ترک محاصره را نمی پذیرفت؛ می گوییم: اگر چنین می کرد اعتراضی قوی تر که به دوراناندیشی و خرد نزدیک تر است بر او وارد می شد که خود و یاران اندکش کشته می شدند و معترض می گفت شایسته این بود که چون یارانش اختلاف پیدا کردند و تنها همراه گروهی اندک باقی ماند، شتاب نمی کرد و بر خود شیفته نمی شد و خود و یاران همفکر خویش را به کشتن نمی داد و بدین گونه دشمن را نیرومند نمی ساخت و اگر با دشمن ترک محاصره می کرد درست تر بود تا در آن فاصله افراد ناتوان نیرومند شوند و کسانی که گرفتار شک شده بودند از شک بیرون می آمدند و یارانش فزون می شدند و خونها محفوظ می ماند. آنگاه اگر مردم از او پیروی

(۱) آیه ۹۱ سوره بیستم - طه.

ص: ۱۶۴

می کردند با آنان و در غیر آن صورت خود به جنگ برمی گشت، در حالی که توانش بیشتر و یارانش بینا و فزون تر شده بودند و برای مردم هم ستم مخالفان روشن می شد و می دانستند که داوران از ادعای حکومت انگیزه خدایی نداشته اند. این هر دو اعتراض ممکن است صورت گیرد و می بینیم که امیر المؤمنین همان کاری را که از لحاظ دوراناندیشی صحیح تر است انجام داده است که امت نیازمند به وجود او بودند و مصلحت آنان در بقای وجود علی (ع) بوده است که او رهبر و راهنما و فریادرس آنان و هدایت کننده به سعادت و رشد بوده است. گمان نمی کنم هیچ کس تصور کند که آنچه علی (ع) انجام داده است از ترس جنگ یا بیم از مرگ یا دوستی زنده ماندن بوده باشد، بلکه او آنچه را برای دین و ایمان بهتر و به مصلحت بندگان خدا نزدیک تر بود، برگزیده است.

(۱) مردم جز به داوری ابو موسی راضی نشدند و عقیده بیشتر ایشان بر او قرار گرفت و چیزی نگذشت که ابو موسی در حالی که شب کلاه بر سر داشت با قاریان و شب کلاه پوشان و همراه مردم آمد. علی (ع) خطاب به آنان فرمود: اگر دستور مرا اطاعت می کنید، کس دیگری را به داوری گسیل دارید. گفتند: نباید کس دیگری جز او برود. علی فرمود: من فقط داوری به حکم کتاب خدا را می پذیرم و اگر حکم او مخالف حکم قرآن باشد، راضی نمی شوم و نمی پذیرم. در این هنگام احنف برخاست و پیش ابو موسی رفت و به او گفت: ای ابو موسی! تو برای انجام کاری بزرگ می روی. مردم عراق تو را گسیل داشته اند تا داد ایشان را از دشمن بگیری و حق آنان را بازستانی. تو به مردم شام پیشنهاد کن که عراقیان هر یک از قرشیان شام را که می خواهند برگزینند و شامیان هم هر یک از قرشیان عراق را که می خواهند برگزینند. احنف با طرح این سخن می خواست بفهمد در دل ابو موسی نسبت به علی چه می گذرد، یا آنکه بگوید آری چنین خواهم کرد. احنف سپس به ابو موسی گفت: اینک که مردم به داوری کسی جز تو راضی نیستند، به هر حال خواهی رفت. سه سفارش مرا بپذیر:

نخست آنکه چون عمرو عاص را دیدی پیشی بر سلام دادن به او مگیر که سلام امانت است و با او دست مده که دست دادن خدعه است و تو را بالا دست خود در صدر مجلس نشانند که این نوعی سخره است، و برحذر باش که او در

حجره‌ای به خلوت و دور از چشم مردم بنشینی که عمرو عاص چنان است که می‌دانی، و با آن قوم به احکام کتاب خدا
مخاصمه کن که علی برای حکومت سزاوارتر است و معاویه از فرزندان اسیران آزادشده جنگی است و

ص: ۱۶۵

درباره آنچه به تو گفته می‌شود درست بیندیش. «۱»

(۱) به هر حال عهدنامه نوشته شد و مردم کشتگان خود را به خاک سپردند، و عراقیان که پیش از آن همچون برادران بودند، خشمگین و کینه‌توز نسبت به یکدیگر برگشتند و برخی، برخی را دشنام می‌دادند. آنگاه معاویه، عمرو عاص را همراه چهارصد تن از مردم شام به ناحیه دومة الجندل گسیل داشت. علی (ع) هم چهارصد تن را گسیل فرمود و شریح بن هانی را به فرماندهی آنان و عبد الله بن عباس را برای پیشنمازی منصوب فرمود و ابو موسی اشعری هم همراه آنان بود. همین کار امیر المؤمنین هم که شریح را به فرماندهی و ابن عباس را برای امامت در نماز و نظارت بر کارهای مردم گماشته است، دلیل دیگری بر ناخشنودی او از داوری ابو موسی و فرمانده ساختن اوست. و معلوم است که گماشتن عبد الله بن عباس برای اقامه نماز برای این بوده است که ابو موسی عهده‌دار امامت نماز بر مردم نباشد و نشان آن است که گزینش ابو موسی برای داوری از سوی مردم یمن و پیروان آنان بوده است و علی هم به همین سبب و همان گونه که پیش از این گفتیم به سبب اختلاف نظر و پراکندگی مردم و شمار اندک موافقان خود، آنان را به حال خود رها کرده است.

(۲) و چون ابو موسی و عمرو عاص به یکدیگر رسیدند، ابو موسی دقت کردن در احکام قرآن و مفاد پیمان‌نامه و چیزی را که برای آن گسیل شده بود به فراموشی سپرد و رها کرد و با عمرو عاص به نشست و برخاست و به کار بردن هوی و هوس خود پرداخت. عمرو عاص نخست به ابو موسی پیشنهاد کرد که عبد الله پسر عمرو عاص را به حکومت بگمارند، ابو موسی نپذیرفت و به او پیشنهاد کرد که عبد الله بن عمر را به حکومت بگمارند. ابو موسی به عمرو عاص گفت: آیا موافقی که راه و روش عمر را زنده کنیم و پسرش عبد الله بن عمر را به حکومت بگماریم؟ عمرو عاص نپذیرفت و گفت: ابن عمر ناتوان است و برای حکومت مردی شایسته است که دندان برنده داشته باشد، هم خود بخورد و هم به دیگران بخوراند.

چون هیچ یک پیشنهاد دیگری را نپذیرفت، ابو موسی گفت: تو رأی و اندیشه خود را بگو.

عمرو عاص گفت: من چنین مصلحت می‌بینم که این هر دو مرد - علی و معاویه - را از حکومت خلع کنیم و سپس کار را به شورای مسلمانان واگذاریم و مسلمانان هر کس را که دوست داشته باشند برای حکومت به خود برگزینند. ابو موسی گفت: رأی درست همین است

(۱) موضوع گفتگوی احنف و ابو موسی با فزونیهای در وقعة صفین، ص ۵۳۷ هم آمده است و به پیکار صفین، ص ۷۴۳ و پاورقی استاد پرویز اتابکی مراجعه فرمایید.

ص: ۱۶۶

که تو می‌گویی. آن دو پیش مردم که جمع شده بودند و ابن عباس هم میان ایشان بود آمدند، (۱) عمرو عاص به ابو موسی گفت: به مردم بگو که ما به توافق رسیده‌ایم و تصمیم ما یکسان شده است. ابو موسی گفت: رأی من و این به کاری اتفاق کرده است که امید داریم خداوند بدان وسیله کار این امت را اصلاح فرماید. عمرو گفت: ابو موسی درست و راست می‌گوید، و سپس به ابو موسی گفت: پیش برو و عقیده خود را بگو. آن مرد سست و گول پیش آمد که سخن بگوید. ابن عباس او را فراخواند و گفت: وای بر تو مواظب باش که گمان می‌کنم او تو را فریب داده است! اگر شما بر کاری اتفاق کرده‌اید او را مقدم بدار که نخست سخن گوید و عقیده خویش را اظهار کند و تو پس از او سخن بگو که عمرو عاص مردی حيله‌ساز است و من در امان نیستم که رضایت خود را در آن مورد برای تو اظهار داشته باشد، ولی پس از اینکه تو سخن خود را بگویی با تو مخالفت کند.

(۲) ابو موسی گفت: چنین است که ما اتفاق کرده‌ایم. آن‌گاه ابو موسی که فریب خورده بود پیش آمد و پس از سپاس و ستایش خداوند گفت: در کار امت نگریم و دیدیم هیچ چیز بهتر و التیام‌بخش‌تر از آن نیست که کار امت را ناقص نگذاریم و اندیشه من و این دوستم عمرو عاص بر خلع کردن علی و معاویه از حکومت قرار گرفته است و امت در آینده با شورای میان خود هر که را دوست می‌دارند بر خود به حکومت گمارند.

(۳) ابو موسی کنار رفت و عمرو عاص برخاست و خدای را سپاس گفت و چنین اظهار داشت:

این مرد همان گونه که شنیدید سخن گفت و سالار خود را از حکومت خلع کرد. من هم سالار او را همان گونه که او از حکومت بر کنار کرد، بر کنار می‌کنم و سالار خود معاویه را بر حکومت ثابت می‌دارم که او ولی عثمان بن عفان و خونخواه او و از همگان به مقام او سزاوارتر است!! ابو موسی گفت: خدایت موفق ندارد که تباهی و مکر پیش آوردی و مثل تو «همچون سگ است که اگر بر او حمله کنی زبانش را بیرون می‌آورد و اگر رهایش کنی باز هم زبانش را بیرون می‌آورد» (۱). عمرو عاص به ابو موسی گفت: «مثل تو هم چون خری است که کتابی چند بر پشت خود حمل کند.» (۲)

(۴) شریح بن هانی برخاست و تازیانه بر روی عمرو عاص کشید. کوفیان به جستجوی

(۱) بخشی از آیه ۱۷۵ سوره هفتم - اعراف.

(۲) بخشی از آیه ۶ سوره شصت و دوم - جمعه.

ص: ۱۶۷

ابو موسی برآمدند، متوجه شدند که رفته است. (۱)

از این موضوع و بسیاری دیگر از کارهایی که شبیه این است به طور قطع چنین استنباط می‌شود که روی گردانان از علی علیه السلام همین گونه که می‌بینی در همه کارهای خود مکر و فریب می‌ورزیدند و نه خوف از خدا و نه پارسایی داشتند که آنان را از این کار بازدارد. و سپس مردم به رأی درست و به تصویب آن پی بردند و سخت پشیمان و

اندوهگین شدند که چرا با آن مخالفت کرده‌اند، و برخی گفتند گویا که ما کافر شده‌ایم. آری که در آن باره سخت کوتاهی کرده بودند و پس از سستی و ناتوانی در آن کار مبالغه کرده بودند.

(۱)

گفتگوی امیر المؤمنین علیه السلام با صالح بن سلیم و حارث بن شرحبیل به هنگام بازگشت از صفین و رسیدن او کنار کوفه

گفته‌اند که چون علی (ع) از منطقه نخيله گذشت و نزدیک کوفه رسید، پیرمردی را دید که در سایه دیوار خانه‌ای نشسته و بر چهره‌اش نشان بیماری آشکار است. پیش او رفت و بر او سلام داد و آن مرد پاسخ پسندیده و نیکو داد. علی (ع) فرمود: چهره‌ات را رنگ پریده می‌بینم. آیا از بیماری است؟ گفت: آری. فرمود: گویا آن را خوش نمی‌داری؟ گفت: خوش ندارم که دیگری گرفتار آن باشد. فرمود: گمان نمی‌کنی که این بیماری برای تو سرچشمه خیر باشد؟ گفت: آری که چنین است. فرمود: تو را به رحمت پروردگارت و آمرزش گناهت مژده باد. ای بنده خدا تو کیستی؟ گفت: من صالح بن سلیم هستم. پرسید: از کدام قبیله و خاندانی؟ گفت: اصل من از تیره سلمان قبیله طیّ است و به خاندان سلیم بن منصور وابسته و فراخوانده‌ام. فرمود: سبحان الله! نام خود و پدر و نیاکانت و کسانی که وابسته به آنانی چه نیکو و پسندیده است، آیا در این پیکار همراه ما بوده‌ای؟ گفت: نه در آن شرکت نداشتم، و به خدا سوگند می‌خواستم شرکت کنم، ولی این تب که پیکر مرا خسته و نزار کرده است، مرا از شرکت در آن بازداشت. علی علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «بر ناتوان و بیماران و کسانی که چیزی برای انفاق کردن پیدا نمی‌کنند، دشواری و تکلیفی نیست. هرگاه برای خدا و پیامبرش خیراندیشی کنند، بر نیکوکاران راهی - برای سرزنش نیست و خدای بسیار

(۱) برای اطلاع بیشتر درباره گفتگوهای ابو موسی و عمرو و فریب کاری و حيله‌سازی عمرو عاص در منابع کهن به پیکار صفین، ص ۷۶۲-۷۴۸ و ترجمه اخبار الطوال، ص ۲۴۶-۲۴۳ مراجعه فرمایید.

ص: ۱۶۸

آمرزنده و مهربان است.» «۱» (۱) سپس علی علیه السلام از او پرسید: سخن مردم درباره آنچه میان ما و مردم شام گذشت چیست؟ گفت: میان ایشان گروهی از آنچه میان تو و شامیان پیش آمده است، شادمانند و ایشان مردمی بدخواه تو هستند، و برخی اندوهگین و افسرده‌اند و آنان خیرخواهان هستند. فرمود: راست گفتی، خداوند بیماری و رنج تو را مایه کاستی گناهانت قرار دهد، هر چند که بیماری را پاداشی نیست، ولی هیچ گناهی را باقی نمی‌گذارد و آن را از میان می‌برد و همانا پاداش به اعتقاد و اقرار به زبان و عمل به ارکان است و خداوند با صدق نیت و اندیشه پسندیده مردم جهانی را به بهشت می‌برد. سپس حرکت کرد و چون به کوفه در آمد، صدای گریه و شیون شنید و به او گفته شد که این گریه بر کشتگان صفین است.

فرمود: اما من درباره کسانی از ایشان که برای خدا شکیبایی ورزیده و کشته شده‌اند، گواهی می‌دهم که به شهادت رسیده‌اند.

(۲) از آنجا گذشت و صدای هیاهو و گریه و مویه شنید. ایستاد، حارث بن شرحبیل بیرون آمد. علی (ع) به او فرمود: زنهای شما بر شما چیره شده‌اند که ایشان را از این ناله و فریاد باز نمی‌دارید؟ حارث گفت: ای امیر المؤمنین اگر یک یا دو و سه خانه می‌بود بر آن کار توانایی داشتیم، ولی از این قبیله و محله یکصد و هشتاد تن کشته شده‌اند و هیچ خانه‌ای نیست مگر اینکه در آن گریه و زاری است و ما مردان نه تنها گریه نمی‌کنیم که از شهید شدن آنان شادمانیم. علی فرمود: خداوند کشتگان و مردگان شما را رحمت فرماید. حارث بن شرحبیل شروع به پیاده حرکت کردن کنار رکاب امیر المؤمنین که سوار بود کرد. علی به او فرمود برگرد و ایستاد و دوباره فرمود برگرد که پیاده حرکت کردن کسی مانند تو در رکاب کسی چون من مایه شیفتگی حاکم و زبونی مؤمن است. آن‌گاه علی (ع) راه افتاد و پیوسته ذکر و تسبیح خدا می‌گفت تا وارد قصر شد. «۲»

(۱) آیه ۹۱ سوره نهم - توبه.

(۲) برای اطلاع بیشتر در این باره به نهج السعادة، ج ۲، تألیف مصحح محترم، ص ۲۹۴، ذیل خطبه ۲۳۸ و به وقعه صفین، ص ۵۳۲-۵۲۸ و تاریخ طبری مراجعه فرمایید.

ص: ۱۶۹

(۱)

جدا شدن سفلگان و گمراهان خوارج از قطب حق امیر المؤمنین علیه السلام و اعلان آنان که یاران علی (ع) را کافر می‌دانند و اعلان جنگ با او

شب کلاه‌پوشان همراه علی (ع) وارد کوفه نشدند. از او کناره گرفتند و دوازده هزار تن از آنان در منطقه حروراء «۱» فرود آمدند. جارچی ایشان بانگ برداشت که سپهسالار جنگ، شبت بن ربیع و امام جماعت برای اقامه نماز، ابن کواء خواهند بود. پس از پیروزی، شورایی حاکم را تعیین خواهند کرد و بیعت برای خدا و بر مبنای امر به معروف و نهی از منکر است. آنان به یاران علی گفتند: شما و مردم شام همچون دو اسب مسابقه برای رسیدن به کفر بر یکدیگر پیشی گرفتید. شامیان به معاویه بر آنچه خوش و ناخوش داشته باشند بیعت کردند و شما با علی بیعت کردید که دوستان کسانی باشید که با او دوستاند و دشمنان کسانی باشید که با او دشمن‌اند.

(۲) زیاد بن نضر به آنان گفت: به خدا سوگند علی دست برای بیعت نگشود و ما با او بر مبنای کتاب خدا و سنت پیامبرش بیعت کردیم. پس از اینکه شما با او مخالفت کردید، شیعیان علی پیش او آمدند و گفتند ما دوستان کسانی هستیم که تو با آنان دوست باشی و دشمنان کسانی هستیم که تو با آنان دشمن باشی. اینک ما هم بر همان عقیده‌ایم که علی بر حق و هدایت است و هر کس با او مخالفت کند گمراه و گمراه‌کننده است.

علی که خدایش از او خشنود باد، عبد الله بن عباس را پیش خوارج گسیل داشت و به او فرمود در گفتگو و پاسخ دادن به آنان شتاب مکن تا من پیش تو بیایم.

ابن عباس پیش خوارج رفت و همین‌که با آنان رویاروی شد، آنان شروع به گفتگو کردند. ابن عباس هم صبر نکرد و از آنان پرسید چگونه موضوع داوری و تعیین دو داور را بر علی خرده می‌گیرید و حال آنکه خداوند می‌فرماید: «داوری از خویشاوندان زوج و داوری از خویشاوندان زوجه برگزینید که اگر اراده اصلاح دارند، خداوند میان آنان را اصلاح فرماید.» «۲»

(۳) آورده و پنداشته‌اند که خوارج پاسخ دادند: آنچه را که خداوند تعیین حکم آن را

(۱) حروراء، نام دهستانی که با کوفه دو میل فاصله دارد و از حومه آن شمرده می‌شود، به یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۵۶ مراجعه فرمایید.

(۲) بخشی از آیه ۳۵ سوره چهارم- نساء.

ص: ۱۷۰

بر عهده مردم نهاده و در آن باره باید دقت کرد و نگریست، برای مردم محفوظ است. و آنچه که حکم خدا در آن نافذ است مردم نمی‌توانند آن را رد کنند و بر عهده ایشان است که آن را اجرا کنند. همچنین اجرای فرمان جنگ با ستمگران و شورشیان بر عهده آنان است. «۱» ابن عباس گفت: این شما بودید که ترک مخاصمه کردید و در خود شک راه دادید.

ما که چنین نکردیم. آنچه که خوارج در مورد زناکار مدعی شده‌اند شبیه به مسأله داوران نیست، زیرا در حرام بودن زنا هر کس که به نماز اقرار داشته باشد هیچ شک و تردید ندارد.

جاری ساختن حد زنا فقط بر کسی واجب می‌شود که از زنا آگاه باشد و حکم آن را بشناسد.

تحریم زنا بر طبق سنت واجب است و ما مدعی و بر آن هستیم که بر کسی هم که از تحریم زنا آگاه نباشد یا مدعی شبهه در آن بشود، باید حد جاری کرد. اما حکم خدا درباره اهل ستم به اعتقاد ما و اعتقاد ایشان بدین گونه نیست. بر فرض که زناکار از اجرای حد بر خود جلوگیری و اعلام جنگ کند و مدعی شبهه شود، مردم به اختلاف می‌افتند و این هم قابل قیاس با آنچه معاویه کرده است و داوری در جنگ صفین نیست، زیرا در صورتی که زناکار بدون هیچ دلیلی منکر حد شود، مرتد خواهد بود و اگر تصور کند که زناکار نیست و در آن شبهه کند و در نتیجه منکر لازم بودن اجرای حد شود، در واقع منکر زناکار بودن خود شده است، همان گونه که معاویه با ایجاد شبهه منکر آن شده است که سرکش و خروج‌کننده بر امام است. در این صورت اعتقاد هر دو گروه یکی است و حکم در آن مورد واحد است. «۲»

(۱) و گفته‌اند ابن عباس به خوارج گفته است: خداوند می‌فرماید «دو داور عادل از شما بر آن حکم کنند» «۳»، و خوارج به او پاسخ داده‌اند آیا عمرو عاص و ابو موسی در نظر تو عادل هستند که این آیه میان ما مصداق پیدا کند؟ و اگر عمرو عاص عادل باشد ما عادل نیستیم.

ابن عباس به آنان گفت: خداوند متعال فرموده است «داوری از خاندان زوج و داوری از خاندان زن برگزینید» «۴»، بر فرض که زن یا داورش یهودی باشند، آیا داوری آنان با اینکه عادل نیستند پذیرفته نیست؟ «۵» (۲) اما سخن و ادعای خوارج درباره ترک مخاصمه، حقیقت این است که خداوند متعال پس از به قدرت رسیدن اسلام و برتری یافتن مسلمانان بر دشمن خود، ترک مخاصمه را از

(۱) این گفتگو و احتجاج ابن عباس را که به صورتهای مختلف نقل شده است. ابن عساکر برخی از آنها را در ترجمه امیر المؤمنین، ج ۳، ص ۱۵۰ آورده است.

(۲) اینها اعتراضهای اسکافی بر خوارج است.

(۳) بخشی از آیه ۹۵ سوره پنجم - مائده.

(۴) بخشی از آیه ۳۵ سوره چهارم - نساء.

(۵) برای اطلاع بیشتر به ترجمه اخبار الطوال، ص ۲۵۴ و ترجمه نهایة الارب، ج ۵، ص ۲۱۰ هم مراجعه فرمایید.

ص: ۱۷۱

میان برده است و موضوع ترک مخاصمه پیش از هجرت و به هنگامی بوده است که دعوت اسلامی آشکار و نیرومند نبوده است و یاران دین اندک بوده‌اند. در این صورت هرگاه مسلمانان نیرومند و شمارشان فزون و ساز و برگ آنان فراهم باشد، موضوع ترک مخاصمه و پذیرش پیشنهاد صلح منتفی است، ولی هرگاه میان آنان اختلاف افتد و شمار اهل حق اندک گردد و شمار اهل باطل بیشتر باشند، موضوع همچون پیش از هجرت خواهد بود و چون علت و سبب آن فراهم شود، پذیرش پیشنهاد صلح و ترک مخاصمه واجب می‌شود. شما می‌دانید که خداوند جنگ با مشرکان و جنگ با مسلمانانی را که سرکشی و خروج کنند در حد معینی واجب فرموده است، ولی آنجا که حکم جهاد دشوارتر بوده است در آن تخفیفی داده و فرموده است: «اینک خداوند دشواری را از شما کاست و دانست که در شما ناتوانی است و اگر صد تن از شما شکیباً باشند بر دویست تن چیره شوند و اگر از شما هزار تن باشند به فرمان خدا بر دو هزار تن چیره شوند و خدا با صبر کنندگان است» «۱». و این محدود کردن حکمی واجب است که خداوند در جنگ بار مردم را سبک‌تر فرموده است و حال آنکه پیش از آن بر صد تن جنگ کردن با هزار تن واجب بوده است.

(۱) می‌گوییم هرگاه شمار مؤمنان از این اندازه کمتر و شمار مشرکان از شماری که خداوند تعیین فرموده است فزون‌تر باشد، برای مؤمنان پذیرش پیشنهاد ترک مخاصمه روا و جایز است و می‌توانند از ادامه جنگ خودداری کنند تا شمار ایشان به اندازه‌ای که خداوند تعیین فرموده است برسد، و خداوند برای آن مرز و اندازه‌ای قرار داده است که همواره در جنگ با دشمن باید رعایت شود. به روز صفین به هنگام بروز اختلاف و پراکندگی، فقط گروهی اندک همراه علی (ع) ماندند. البته مردم پس از داوری داوران و روشن شدن مکر عمرو عاص و سست عنصری ابو موسی که خواسته و رأی خود را به کار برده بود به سوی علی بازگشتند و به او پیوستند و خوارج کناره گرفتند.

(۲) به روز جنگ صفین اهل حق و کسانی که با بینش درست پایداری کردند چنان اندک بودند که به چشم نمی آمدند و هنگامی که صلح با کافران به هنگام اندکی شمار مسلمانان جایز باشد و گاه واجب گردد، چگونه صلح با اهل قبله جایز نیست و این فرمان خداوند در مورد صلح و ترک مخاصمه تا روز رستخیز استوار خواهد بود.

(۱) آیه ۶۶ سوره هشتم - انفال.

ص: ۱۷۲

(۱)

خطبه امیر المؤمنین علیه السلام در احتجاج با خوارج پس از اینکه از او جدا شدند و نخست ابن عباس را پیش آنان فرستاد سپس خود به او پیوست و به لشکرگاه آنان وارد شد

نوشته و گفته اند که علی بن ابی طالب، که خدای از او خشنود باد، خود سوی خوارج رفت و نخست به خیمه یزید بن قیس رفت، وضو ساخت و دو رکعت نماز گزارد و بیرون آمد و چون پیش خوارج رسید، آنان همچنان سرگرم بگو و مگو با ابن عباس بودند. علی به ابن عباس فرمود: از گفتگوی با آنان دست بردار، خدایت رحمت کند، مگر تو را از این کار منع نکرده بودم. آن گاه علی سپاس و ستایش پروردگار را به جا آورد و چنین گفت: این جایگاهی است که خداوند هر که را پیروزی دهد به پیروزی روز رستخیز سزاوارتر و هر که از پذیرش حق خودداری کند به روز رستخیز کورتر و گمراه تر خواهد بود. «۱» سپس به خوارج گفت: سالار شما کیست؟ گفتند: ابن کواء. علی پرسید: چه چیزی شما را از فرمانبرداری از ما بیرون برده است؟ گفتند: تن به داوری دادن شما در جنگ صفین. (۲) فرمود: شما را به خدا سوگند مگر نمی دانید هنگامی که آنان قرآن را برافراشتند و شما گفتید پیشنهاد آنان را درباره کتاب خدا می پذیریم، من شما را گفتم که من به این قوم داناتر از شمایم و آنان اهل دین و قرآن نیستند که من با آنان چه به هنگام کودکی و چه به گاه بزرگی مصاحبت داشته ام و بدترین کودکان و مردان بوده اند، در پی راستی و گرفتن حق خود باشید که این قوم قرآن را به قصد فریب و حيله سازی و سست کردن شما برافراشته اند. و به خاطر دارید که شما رأی مرا نپذیرفتید و گفتید بدون تردید پیشنهادشان را می پذیریم، و من به شما گفتم در این صورت گفتار من و سرپیچی خود را از فرمان من به یاد داشته باشید. و چون چیزی جز آن را نپذیرفتید من برای داوران شرط کردم که باید آنچه را قرآن زنده داشته است، زنده بدارند و آنچه را قرآن نابود کرده است، باید بمیرانند و نابود گردانند. (۳) و گفتم اگر داوران به حکم قرآن داوری کنند، ما را نشاید که با حکم کسی که به آنچه در قرآن است حکم می کند، مخالفت کنیم و اگر از آن تن زنند، ما از حکم آنان بیزاری خواهیم جست. در آن هنگام آیا

(۱) در خطبه شماره ۲۳۷ نهج السعادة، ج ۲، ص ۲۸۹ اندکی تفاوت لفظی دیده می شود.

ص: ۱۷۳

کسی از شما برخاست که بگوید ای علی، داوری در این مورد همان حکم خداوند است و این کار را به آن قوم وامگذار؟ گفتند: نه، ولی به ما بگو که آیا داوری مردم را درباره خونها منطبق با عدل می‌دانی؟ فرمود: ما مردم و مردان را داور قرار ندادیم، بلکه قرآن را داور قرار دادیم که خطی نوشته میان دو جلد است، خود سخن نمی‌گوید تا مردان از آن سخن گویند، «۱» و شما ابو موسی را داور قرار دادید و پیش من آمدید و او را که شب کلاه پوشیده بود، آوردید و گفتید به کسی جز او راضی نمی‌شویم و معاویه هم عمرو عاص را به داوری برگزید. سپس خطاب به ابن کواء گفت: عقیده خودت را به من بگو، ابو موسی چه هنگامی داور نام گرفته است، هنگامی که گسیل شده است یا هنگامی که داوری کرده است؟ گفت:

هنگامی که داوری کرده است. فرمود: پس به هنگام رفتن به داوری، مسلمان بوده است و تو خود امیدوار بودی که به آنچه خداوند نازل فرموده است داوری کند؟ گفت: آری. فرمود:

در این صورت در گسیل داشتن او که در آن هنگام مسلمان عادل بوده است، گمراهی نمی‌بینم.

(۱) خوارج گفتند: دلیل مهلتی را که میان ما و ایشان قرار دادی به ما بگو. فرمود: برای اینکه کسی که نمی‌داند آگاه شود و دانا پایدارتر گردد و به این امید که شاید خداوند در این مدت میان امت را اصلاح فرماید. علی (ع) سپس به آنان چنین فرمود: اگر پیامبر (ص) مرد مؤمنی را برای دعوت کردن گروهی از مشرکان به کتاب خدا گسیل می‌فرمود و آن مرد خود کافر می‌شد آیا این رفتار او به پیامبر (ص) مربوط می‌شد و زبانی برای آن حضرت داشت؟ گفتند:

نه. فرمود: پس گناه من چیست، اگر ابو موسی گمراه شده است؟ وانگهی من به داوری او و گفتارش راضی نشده‌ام.

(۲) گفتند: چرا عنوان خود را در پیمان‌نامه فقط به نوشتن نام خود و پدرت قرار دادی و عنوان امیر المؤمنین را با آنکه خداوند به تو ارزانی داشته است ننوشتی؟ علی فرمود: نظیر این موضوع برای من اتفاق افتاده است. پیامبر (ص) در پیمان صلح حدیبیه فرمان داده بود بنویسم از محمد رسول خدا. ابو سفیان و سهیل بن عمرو گفتند، اقرار و اعتراف به پیامبری تو از جانب خدا نداریم که اگر چنین اقراری می‌داشتیم و با تو جنگ می‌کردیم، نسبت به تو ستم کرده بودیم. باید فقط نام خود و نام پدرت را بنویسی. پیامبر به من فرمود: بنویس از

(۱) در خطبه شماره ۱۲۵ نهج البلاغه این سخنان با تفصیل بیشتری آمده است.

ص: ۱۷۴

محمد بن عبد الله که این کار به پیامبری من زبانی نمی‌رساند. «۱» (۱) پیامبر (ص) برای پدران ایشان چنان نوشت و من برای پسران آنان چنین نوشتم. گفتند: راست گفتی، ولی یک چیز دیگر باقی می‌ماند و آن این است که ما می‌دانیم تو به داوری ایشان راضی نشدی مگر اینکه رفتار شک و تردیدی آمدی و در نامه خود به معاویه نوشتی اگر کتاب خدا مرا به فرمانبرداری از تو واداشت، از تو پیروی خواهم کرد و اگر تو را به پیروی من واداشت باید از من پیروی کنی. در حالی که اسبها و سواران ما در خون ایشان غوطه‌ورند چنین می‌گویی؟ و این کار را انجام ندادی مگر آنکه در بر حق بودن خود شک کردی. علی فرمود: به من خبر بده آیا تو و همراهانت شایسته‌ترید که در دین خود شک و تردید کنید یا

مهاجران و انصار؟ و آیا من سزاوارتر به شک و تردیدم یا معاویه و مردم شام؟ ابن کواء گفت: پیامبر (ص) از تو به یقین سزاوارتر است و مردم شام هم از مشرکان قریش بهترند و مهاجران و انصار از ما بهترند. علی فرمود: آیا هنگامی که خداوند به پیامبر خویش می‌فرماید: «بگو کتابی از پیشگاه خداوند آورید که از این دو رهنمون‌تر باشد تا من از آن پیروی کنم اگر راستگویان هستید» ^۲، معنی آن این است که پیامبر در آیین خود شک کرده است که این چنین باید بگوید؟ یا برای انصاف دادن به آنان است؟ ابن کواء گفت: سوگند به خدای کعبه که ما را محکوم کردی و در آنچه انجام دادی از ما داناتری. علی که خدای از او خشنود باد، فرمود: خدایتان رحمت کند به شهر خود بازگردید و هنوز علی از جای خود حرکت نکرده بود که آنان پراکنده شدند و سپرهای خود را بازگونه کردند و همراه او به کوفه بازگشتند.

(۲) در این صورت ای گروه کوتاه‌نظر و ای کسانی که در فضیلت علی متوقف هستید، بیندیشید و بفهمید و عبرت بگیرید که بیان و حجت خدا دلیل بر مقدم بودن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بر همگان است که او در راه خدا با شمشیر خود تبهکاران را می‌کشد و با حجت و برهان خود کسانی را که در حال شک و تردید هستند برای رضای خدا زنده می‌سازد.

می‌بینید که این بهانه‌های خوارج را که مدار سخن و ادعای ایشان بوده است همه را با دلایل استوار قرآنی و حجت خود زدوده و روشن فرموده است و سرگردانی را از میان برده است.

به نظر شما به لحاظ دین و اندیشه کدام کار به صواب نزدیک‌تر و کدام منزلت شریف‌تر است؟ اینکه مردم را در سرگردانی خود رها کند و یاران خود را در شبهه باقی بدارد که با او

(۱) برای اطلاع بیشتر در این مورد به ترجمه مغازی واقدی، ص ۴۶۴ مراجعه فرمایید.

(۲) آیه ۳۹ از سوره بیست و هشتم - قصص.

ص: ۱۷۵

در حال جنگ باشند (۱) و با اقدام به جنگ بر تردید آنان بیفزاید و خود به تنهایی همراه گروهی اندک به جنگ رود و بدون اینکه دشمن را از پای درآورد و به آرزوی خود برسد، موجب نابودی خود و همراهانش و در نتیجه سبب تقویت دشمن گردد و آیین ترک مخاصمه را رعایت نکند و حجت خدا را خاموش گرداند و موجب تبدیل نادانی به کفر و شیفتگی گردد، یا آنکه با آن قوم به سبب آن که شمار یارانش بسیار اندک بوده‌اند ترک مخاصمه کند و با یاران خود که در حال پراکندگی و گرفتار شبهه و تردید بوده‌اند مدارا فرماید، تا گمراهان و سرگشتگان آنان را به حقیقت راهنمایی و زنده سازد و افراد ضعیف را تقویت کند و افراد داناتر را در اعتقاد خود پایدارتر سازد. کدامیک از این دو شیوه کار به هدایت نزدیک‌تر و از خطا دورتر است، ^۱ و خداوند متعال فرموده است: «هر کس تنی را زنده سازد، چنان است که همه مردم را زنده کرده باشد و هر کس تنی را بکشد چنان است که همه مردم را کشته باشد» ^۲. و حضرت ختمی مرتبت به علی فرموده است: «ای علی! اگر کسی را از گمراهی نجات‌بخشی برای تو بهتر است از دنیا و هر چه که بر آن آفتاب بتابد» ^۳.

(۲) و می‌دانید که اگر علی در اثر پیشروی خود در جنگ و پافشاری در آن کشته می‌شد، هیچ کس سنت چگونگی پذیرش صلح و ترک محاصره را نمی‌دانست و جواز داوری همچنان تا روز رستاخیز در شبهه باقی می‌ماند و هیچ کس به دلیل آن پی نمی‌برد. علی علیه السلام آیین داوری را روشن ساخت و توفیق یافت دوازده هزار تن را از گمراهی و سرگردانی که دامنگیر آنان شده بود رهایی بخشد. تردیدی باقی نمی‌ماند که آنچه او انجام داده است به صواب نزدیک‌تر و برای دین بهتر و موجب رضایت خداوند و از خطا دورتر بوده است.

(۳) خوارج وارد کوفه شدند. صعصعة بن صوحان پیش آنان رفت و گفت شما را سوگند می‌دهم که از این پس مایه ننگ قرآن‌خوانان نباشید. پس از آن امیر المؤمنین فرمان حرکت برای جنگ با شامیان را داد و در همین باره شاعر چنین سروده است:

(۱) امیر المؤمنین علیه السلام ضمن احتجاج خود با خوارج و دیگران مکرر فرموده است تا آنجا که بتواند جنگ با مردم را به تأخیر می‌اندازد تا لطف و رأفت خود را بر آنان ثابت کند. به خطبه‌های شماره ۵۴ و ۱۲۰ نهج البلاغه مراجعه شود که خود بیشتر توضیح داده است.

(۲) برگرفته از آیه ۳۲ سوره پنجم، مائده با تقدیم و تأخیر است.

(۳) احادیث دیگری هم به همین معنی آمده است که ابن عساکر آنها را به شماره ۲۲۷ از ترجمه امیر المؤمنین در تاریخ دمشق آورده است، به جلد دوم کتاب، صفحه ۱۸۲ و صفحات بعد که به اهتمام مصحح محترم منتشر شده است، مراجعه فرمایید.

ص: ۱۷۶

«ای سرزنش‌کنندگان! علی در دین و آیین خود کسی از خلق را داور قرار نداده است. او قرآن را داور قرار داده و شایسته او همین است که قرآن را داور قرار دهد. او داناترین مردم به کتاب و سنت است و خداوند توفیق را به او الهام می‌فرماید. او داوری با دشمن را در جنگها به خدا واگذار کرد و خود مهاجری بسیار راستگو بود.»

(۱) این نمونه‌ای از گرفتاری و روش پسندیده او در جنگهاست و از همه مردم متمایز است و بر همه کسانی که روزه می‌گیرند و نماز می‌گذارند مقدم است و نمی‌توانند مدعی شوند که چیزی از این گرفتاریها برای ابو بکر اتفاق افتاده است. بیشترین چیزی که درباره ابو بکر ادعا می‌کنند، گرفتاری او به داستان رده است. کجا می‌توان گرفتاری و قیام ابو بکر در جنگ رده را که بسیار روشن است و در واقع گرفتاری همه مسلمانان بوده است و همگی در آن شریک بوده‌اند با گرفتاری علی با عایشه مقایسه کرد که همه کارها را به شبهه انداخت و مردم هم از آن زن فرمانبرداری کردند. یا گرفتاری علی با زبیر را که از اصحاب معروف پیامبر و از دلیران نامدار بوده است و گرفتاری او با طلحه را و اینکه طلحه با سخنرانیه‌ای خود و با توجه به سابقه خویش کارها را بر همگان مشتبه می‌ساخته است و گرفتاری با افراد دیگری از خاصه و عامه که آن را نقل کرده‌ایم. وانگهی، در گرفتاری ابو بکر چنان بود که پس از آن همگان از او فرمانبردار بودند و حال آنکه گرفتاری علی با ستیزگران با خود چنین نبود. ابو بکر در میدان جنگ حاضر نشد و به تن

خویش عهده‌دار اداره امور جنگ نگردید و این علی بود که او را در تدبیر کار جنگ یاری می‌داد و چون ابو بکر در هیچ یک از جنگهای روزگار حکومت خود عهده‌دار جنگ نبوده و تدبیر آن را هم به تنهایی انجام نمی‌داده است چندان فضیلت و حق تقدیمی نداشته است و حال آنکه علی در آوردگاهها به تن خویش عهده‌دار تدبیر بوده است و با دلیری و نیروی خود تا قلب لشکر دشمن پیش می‌رفته است و کژی و کاستی همه اردوگاهها را برطرف می‌ساخته است. نه همانندی داشته که او را یاری دهد و نه وزیر و مشاوری که در آن کار با او شرکت کند.

(۲) خدایتان رحمت کند، آرام گیرید تا چه هنگام شما گروه مرجئه و معتزله در خطای خود ستیز می‌کنید و تا چه اندازه می‌خواهید با ایراد شک و شبهه بهانه آورید و معتقد به توقف باشید. و اما شما افرادی که خود را منسوب به حدیث و روایت می‌دانید و به خیال خود اخبار پیامبر (ص) را بر می‌شمارید! این را می‌دانیم که شما را بهره‌ای در استنباط معرفت نیست و از خود اندیشه‌ای ندارید که شما را به احتجاج وادارد و بینشی ندارید که مدعی مقامی استوار در علم باشید و می‌توان شما را با آنان مقایسه کرد و نمی‌توانید بگویید

ص: ۱۷۷

گفتارتان از گفتار ما به صواب نزدیک تر است و این کار برای شما چگونه ممکن است که هرگاه نظریه و اندیشه‌ای برای شما بازگو می‌شود همچون گورخران رمنده‌اید، (۱) و به عنوان مثال اگر بخواهیم منزلت شما را بالا ببریم همچون داروفروشان هستید که فقط نام دواها را می‌دانید ولی به دارو و بیماری آشنایی ندارید، یا بازرگانی هستید که درباره شناخت زر سره از ناسره هیچ نمی‌داند، و حال آنکه به عنوان مثال اهل نظر همچون پزشکان و صرافانند که معانی درست دردها و داروها را می‌شناسند و بینش آنان در شناخت چگونگی زر و سیم است. آری اگر شما روایاتی را که در دست دارید به ما عرضه کنید تا ما درستی و نادرستی آنها را تشخیص دهیم و به شما بگوییم. به زودی حق برای شما روشن می‌شود و در آموزش خود راه صواب را خواهید پیمود. در این باره مثل شما چون بازرگانی است که به عیار سیم و زر آشنا نباشد و چون سیم و زری در اختیارش قرار گیرد باید آن را به شخص آشنا عرضه دارد تا در بازرگانی خود به سلامت ماند و سرمایه‌اش فزون گردد، و اگر شما در این کار نسبت به خود سستی ورزید و گرفتار بینش نادرست شوید و برخی از شما اخبار را به برخی دیگر عرضه دارید مانند همان بازرگانی خواهید بود که سیم و زر خود را به صراف نشان نمی‌دهد و به نظر کسی که همچون خود اوست بسنده می‌کند و چیزی نخواهد گذشت که سرمایه‌اش از میان می‌رود و تهیدست می‌گردد.

(۲) درباره درستی آنچه که ما گفتیم خبری است که از پیامبر (ص) نقل می‌کنند که فرموده است: «چه بسا حامل فقه که فقیه نیست و چه بسا حامل فقه که آن را برای کسی می‌برد که از او فقیه‌تر است» «۱» و مقصود از این حدیث شماست که شناخت شما از آن احادیث فقط شمار آنها و نام راویان آنهاست. و نیز از همان حضرت نقل شده که فرموده است: «این دانش را در نسلهای آینده از میان اهل بیت من افراد عادل بر عهده خواهند داشت، که تحریف غلوکنندگان را از آن می‌زدایند و آن را از تحریف مبطلان و تأویل جاهلان مصون می‌دارند.» «۲» و چگونه ممکن است کسی که دانا به مقایسه و جمع میان اخبار مشتبه نیست و از اندیشه درست برکنار و آیین او سکوت است و اندیشیدن و چاره‌اندیشی درباره درستی و نادرستی حدیث را رها کرده است، بتواند حق را از باطل تشخیص دهد و حق را حق و باطل را باطل کند. ما با این سخن پرده را از حق کنار زدیم تا بدانید که فقیه واقعی که اهل تدبیر و

(۱) این حدیث از آخرین خطبه حضرت پیامبر (ص) در حجة الوداع است که آن را در منا ایراد فرموده است.

(۲) برای اطلاع بیشتر از منابع این حدیث به بخش کتاب العلم در جلد اول بحار الانوار مراجعه فرمایید.

ص: ۱۷۸

شناخت احادیث باشد اهل حق و نظر است، (۱) ولی کسی که نمی‌تواند حق را از باطل بشناسد، چگونه ممکن است اهل افراط و مبالغه را بشناسد و بداند چه کسی کوتاهی و خطا کرده است. و در همین مورد از پیامبر (ص) روایت شده که فرموده است: «چون حدیثی از قول من برای شما نقل شد، آن را بهترین صورت معنی کنید و آنچه را که پاک‌تر و به تقوی نزدیک‌تر و هدایت‌کننده‌تر است گمان برید»، در این صورت کسی که اندیشیدن به قلب او خطور نکرده است و نظر کردن به درستی و نادرستی آن را به خود حرام کرده است و فقط خبر را از راه شنیدن تصحیح می‌کند چگونه می‌تواند آن را به بهترین صورت آن حمل و معنی کند؟ بدیهی است که آنان مصداق کسانی هستند که فقه را برای کسانی که از ایشان فقیه‌تراند بر دوش می‌کشند و محدثان هر چه بخواهند بر گردن ایشان بار می‌کنند و آنان مطیع فرمان بزرگان خود هستند و خداوند متعال درباره کسانی که شبیه ایشان بوده‌اند می‌فرماید: «همچون خری که کتابهایی بر دوش می‌کشد» (۱)، و می‌فرماید: «دانشمندان و راهبان خود را خدایان گرفتند» (۲)، یعنی از آنان اطاعت کردند و به سخن ایشان گردن نهادند، و آنان همانهایی هستند که به روز رستخیز می‌گویند: «ما از مهتران و بزرگان خود فرمان بردیم و ما را از راه گمراه ساختند» (۳).

(۲) اینکه که هنوز امکان گشایش برای شما فراهم است، درست بنگرید و درباره فضائل امیر المؤمنین علی بیندیشید تا آنچه را که ما گفتیم آشکار و واضح ببینید و به نادانی گرایش مجوید و بی‌خبری را ترجیح مدهید، که خدای با شناخت و معرفت عبادت می‌شود و خداوند متعال به اندیشیدن و درست نگرستن فراخوانده و فرموده است: «آیا در قرآن نمی‌اندیشند یا بر دلهاشان، خود قفلهایی زده‌اند» (۴)، و نیز فرموده است: «اگر آن را به پیامبر و اولیای امور خود رجوع می‌دادند کسانی از میان ایشان که آن را استنباط می‌کردند، آن را می‌دانستند» (۵)، خداوند متعال در این آیه استنباط را ستوده است و علت اصلی استنباط، اندیشیدن و نگرستن است. آن کس که نیندیشد، استنباط نمی‌کند و آن کس که استنباط نکند، عالم نمی‌شود و آن کس که عالم نباشد، موفق نیست و آن کس که موفق نباشد، گرفتار نادانی و تردید می‌شود و آن کس که نادان باشد، از خدای خود نمی‌ترسد که از خدای کسی جز آنکه او را بشناسد نمی‌ترسد و خداوند فرموده است: «جز این نیست که از میان بندگان

(۱) بخشی از آیه ۵ سوره جمعه.

(۲) بخشی از آیه ۳۱ سوره توبه.

(۳) بخشی از آیه ۶۷ سوره احزاب.

(۴) آیه ۲۴ سوره محمد (ص).

(۵) بخشی از آیه ۸۳ سوره نساء.

ص: ۱۷۹

تنها عالمان از خدا می‌ترسند» (۱)».

در عین حال ما روایاتی را که در دست شماست می‌پذیریم و به همان احادیث مشهوری که شما خود درباره علی و ابو بکر به پیامبر اسناد می‌دهید خشنودیم، تا بدانید سبب آنچه می‌گویید هوی و هوس است نه حدیث و بدعت است و سنت نیست.

(۱)

رد کردن مؤلف برخی از حدیثهای دروغ پیروان خاندان ابو سفیان را درباره منزلت ابو بکر و عمر

شما می‌گویید سنت دلالت بر تفضیل ابو بکر و عمر دارد. چه سنتی دلالت بر این دارد که آن دو بر علی بن ابی طالب فضیلت دارند؟ جماعت در این باره اختلاف نظر دارند. اینک ما را به شهادت معروف آگاه کنید و ادعای این سنت خود را که بدعت از آن آشکار است روشن سازید. اگر می‌گویید از جمله سنت این گفتار پیامبر (ص) است که درباره آن دو فرموده است: «سرور سالخوردگان بهشت‌اند»، می‌گوییم با این خبر شما خبر دیگری معارضه دارد که از لحاظ معنی از آن استوارتر است و هیچ گونه خطایی در تأویل آن نیست، و آن گفتار پیامبر (ص) درباره حسن و حسین است که فرموده است: «آن دو سرور جوانان اهل بهشت‌اند و پدرشان از آن دو بهتر است» (۲)». چون به حدیث نخست می‌نگریم، می‌بینیم در آن امکان شبهه است و در تأویل آن هم می‌توان نشان نادرستی را دید، زیرا در بهشت سالخورده وجود ندارد. و این شبهه را در حدیث دوم راه نیست که اهل بهشت همگان جوان‌اند، (۲) و چون ثابت است که اهل بهشت جوان‌اند و سالخورده نیستند، در این صورت پیامبر (ص) آن دو را بر همه اهل بهشت مقدم داشته است، و اینکه پدرشان را مستثنی فرموده است، دلیل بر آن است که خبر عام است و اگر چیز خاصی را اراده می‌فرمود، استثناء معنی نداشت. و اگر بگویید پیامبر (ص) از سخن خود که فرموده است آن دو سرور سالخوردگان اهل بهشت‌اند، این موضوع را اراده نکرده است که در بهشت سالخوردگان

(۱) بخشی از آیه ۲۸ سوره فاطر.

(۲) این حدیث مورد اجماع شیعه و سنی است. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ج ۱۲، ص ۴۱، ۵۹ و ۷۲ با اسناد فراوانی آورده است. مصحح محترم در پاورقی همان کتاب آن را از مصادر کهن و استوار دیگر هم آورده‌اند. به مرحوم فیروزآبادی فضائل الخمسه، ج ۳، ص ۲۱۸-۲۱۲ مراجعه فرمایید.

ص: ۱۸۰

زندگی می‌کنند، ولی چون در آن هنگام آن دو سالخورده بوده‌اند، جایز است که به مجاز گفته شود دو سرور سالخوردگان اهل بهشت، (۱) می‌گوییم اگر چنین باشد این خبر شامل همه افرادی می‌شود که در آن هنگام سالخورده بوده‌اند و شامل همه سالخوردگانی است که در آن هنگام در محضر رسول خدا بوده‌اند، بدون آنکه شامل کسانی باشد که در آن هنگام سالخورده نبوده‌اند و چون علی بن ابی طالب در آن هنگام سالخورده نبوده است مشمول این خبر نیست. بر فرض که ما ادعای شما را در همین مورد بدون استقصاء بپذیریم و در آن دقت کنیم می‌بینیم که درباره آن نیازمند به تأویل هستید و بر فرض که تأویل شما را بپذیریم، می‌بینید که دلیلی برای گفتارتان وجود ندارد، و در این صورت با آنچه که شرح دادیم و بیان کردیم معلوم می‌شود که گفتار رسول خدا (ص) که درباره امام حسن و امام حسین فرموده است سرور جوانان اهل بهشت‌اند، برای بیان فضیلت استوارتر و در شمول همگانی صحیح‌تر است و در مقایسه هم بر آن طعنه و خدشه‌ای وارد نمی‌شود و حال آنکه شما برای تصحیح خبری که می‌آورید، نیازمند به تأویل هستید.

(۲)

بیانی مختصر درباره پیوند برادری که رسول خدا (ص) میان مهاجران و انصار برقرار فرمود و پیوند برادری که میان خود و علی علیهما السلام برقرار کرد

اینک درباره حدیث پیوند برادری و دلیل واضحی که در آن است بیندیشید. پیامبر (ص) یاران خود را بر حسب منزلت آنان مشخص کرده است و آنان را بر حسب فضائلی که داشته‌اند و به یکدیگر نزدیک و پیوسته بوده‌اند، برادر یکدیگر قرار داده است «۱» و چون از لحاظ فضیلت نسبت به ابو بکر هیچ کس از عمر به او نزدیک‌تر نبوده است، آن دو را برادر یکدیگر قرار داده است و همین گونه چون منزلت طلحه و زبیر به یکدیگر نزدیک بوده است آن دو را با یکدیگر برادر قرار داده است و نسبت به عبد الرحمن بن عوف و عثمان هم همین گونه رفتار فرموده است، و پس از آن به علی فرموده است تو را برای خودم کنار

(۱) پیامبر (ص) میان چهل و پنج تن از انصار و چهل و پنج تن از مهاجران عقد برادری بست. برای اطلاع بیشتر به ابن سعد، طبقات، ج ۱، بخش ۲، ص ۱ و ترجمه آن به قلم این بنده مراجعه فرمایید.

ص: ۱۸۱

نهادم که تو برادر و دوست منی. «۱»

و میان همه یاران رسول خدا هیچ کس به اندازه علی شبیه به پیامبر و شایسته برادری با آن حضرت نبوده است، علی از آن سبب که بر همگان مقدم بوده است، سزاوار به برادری با رسول خدا گردیده است. بنابراین برادری او بر برادری دیگران از این جهت برتری دارد که خود بر دیگران برتری داشته است.

(۱)

حدیث غدیر که میان مسلمانان به حد تواتر رسیده است و قطعه‌ای از خطبه‌ای است که پیامبر (ص) آن را در محل غدیر خم ایراد فرموده است و ضمن آن منزلت علی (ع) را در نظر خود برای مردم اعلام داشته است و او را نشانه هدایت مردم و پناهگاه ایشان پس از رحلت خود دانسته است

پس از موضوع برادری، گفتار رسول خدا (ص) در غدیر خم که فرموده است: «من كنت مولاه فعلي مولاه» - هر که را من مولای اویم، علی مولای اوست - برای روشن ساختن موضوع برای مردم و نشان دادن درجه تقرب علی به آن حضرت است تا مردم بدانند که هیچ منزلتی به پیامبر نزدیک‌تر از منزلت او نیست. و اگر کسی بگوید پیامبر (ص) این موضوع را درباره ولاء نعمت فرموده‌اند و معنی این حدیث درباره زید بن حارثه است که میان او و علی مشاجرهای پیش آمد و علی مدعی ولایت بر زید بن حارثه بود و زید آن را منکر بود و چون این خبر به اطلاع پیامبر (ص) رسید، فرمود: «هر که را من مولای اویم علی مولای اوست» و مربوط به ولای عتق می‌شود، «۲» (۲) می‌گوییم این موضوع که شما پنداشته‌اید

(۱) اصل این حدیث مورد قبول همه فرقه‌های مسلمانان است و در کتابهایی فزون از شمار آمده است. در این باره برای نمونه و اطلاع از پاره‌ای از منابع به فضائل الخمسة، ج ۱، ص ۳۳۳-۳۱۸ مراجعه شود که استاد فقید فیروزآبادی (ره) آن را از حدود بیست کتاب از کتب اهل سنت استخراج کرده است و به ترجمه امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۱۷ از تاریخ دمشق، که به اهتمام مصحح محترم همین متن تصحیح و چاپ شده است مراجعه شود که مصحح محترم آن را از معجم طبرانی و فرائد السمطين هم استخراج کرده‌اند و کسانی که مایل باشند می‌توانند به متن المعیار و الموازنة، ص ۲۰۹ هم مراجعه فرمایند که استاد محترم حاج شیخ محمد باقر محمودی توضیحات دیگری هم داده‌اند و گفته‌اند که در برخی از طرق و اسناد این حدیث فزونیهای جعلی دیده می‌شود که از آن جمله صورتی است که در فرائد السمطين، ج ۱، ص ۱۲۱-۱۱۲ آمده است.

(۲) محقق و مصحح محترم نوشته‌اند، در مورد اختلاف زید بن حارثه با امیر المؤمنین و این موضوع که اسکافی نوشته است به هیچ منبعی و سندی دست نیافته‌اند. ابو جعفر اسکافی هم آن را برای اینکه رد کند و نادرستی آن را ثابت کند آورده

ص: ۱۸۲

صحیح نیست، زیرا آنچه در آغاز و پایان حدیث آمده است سخن شما را باطل می‌سازد که در آغاز حدیث چنین آمده است که پیامبر (ص) برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: آیا من نسبت به مؤمنین سزاوارتر از خودشان در ولایت و از هر زن و مرد مؤمنی شایسته‌تر به ولایت داشتن نیستم؟ همگان گفتند: آری که چنین است. در این هنگام بود که فرمود: «هر که را من مولای اویم علی مولای اوست»، و هیچ بیانی در نادرستی ادعای شما از این واضح‌تر نیست، (۱) زیرا رسول خدا در مورد ولایت علی بر همه مؤمنان تصریح فرموده‌اند که ولایت او بر هر مرد و زن مؤمن ثابت می‌شود. سپس علی را بر همگان در قائم مقامی مقدم داشته است و به آنان اعلام فرموده است که این فضیلت علی بر همگان است، همان گونه که فضیلت رسول خدا (ص) بر همگان است و چون می‌خواسته است حجت و برهان استوار باشد آن را با بیان خود مؤکد فرموده است تا تفسیر و تأویل کسانی را که بدون شناخت ممکن است گفته شود، منتفی سازد، و اگر منظور ولای

عق و اموال می‌بود بدیهی است که عباس عموی پیامبر (ص) در آن کار از علی سزاوارتر بوده است، زیرا درجه قرابت او به پیامبر از علی نزدیک‌تر بوده است. (۲) وانگهی، پایان حدیث هم دلالت بر آن دارد که این حدیث به آن منظوری که ایشان می‌گویند نبوده است و پیامبر فرموده است: «خدایا دوست بدار هر که را که با او دوستی می‌ورزد و دشمن بدار هر که را با او دشمنی می‌کند». اینها که گفتیم همگی دلیل درستی ادعای ماست که علی در دین مقدم بر همه مردم است و بر همگان فضیلت دارد و پیامبر (ص) جز این نیست که او را بدان سبب برگزیده است که می‌دانسته است هیچ گونه تغییر و دگرگونی در او پدید نخواهد آمد و همواره بر یک حال خواهد بود

است، و افزوده‌اند که ابن عساکر ضمن حدیث شماره ۵۹۰ در ترجمه امیر المؤمنین، ج ۲، ص ۸۶ از تاریخ دمشق از قول ابو بسطام برده آزاد کرده اسامه بن زید نقل می‌کند که میان علی و اسامه کدورتی پیش آمده است و اسامه گفته است به خدا سوگند من علی را دوست نمی‌دارم. علی (ع) اندوهگین و افسرده شده است و پیامبر (ص) به اسامه فرموده‌اند نبینم که در حضور من از علی بدگویی کنی که هر که را من مولای اویم علی مولای اوست. داستان زید که خدایش رحمت کند با پسرش اسامه به سبب آنکه سند و مصدري ندارد و سند روایت دوم هم ضعیف است، در خور اعتنا نیست و حال آنکه حدیث غدیر میان مسلمانان به حد تواتر رسیده است. بر فرض که آن دو حدیث ثابت هم بشود نمی‌تواند با حدیث غدیر تعارض داشته باشد که جناب زید بن حارثه - در جنگ موته - و نزدیک دو سال پیش از موضوع غدیر به شهادت رسیده است. داستان اسامه هم معلوم نیست در چه تاریخی بوده است. وانگهی، به هر حال با این سخن پیامبر که فرموده‌اند «هر کس علی را آزار دهد مرا آزرده است» مخالفت کرده است. سپس درباره تخلف اسامه و دیگران از حرکت به موته توضیح داده‌اند و نتیجه‌گیری کرده‌اند که این حدیث را ابو بسطام یا ماهان تیمی که از راویان آن است، به سبب آنکه منحرف از علی (ع) بوده‌اند جعل کرده‌اند و برای اطلاع بیشتر می‌توان به پابرج المعیار و الموازنه، ص ۲۱۱ مراجعه کرد.

ص: ۱۸۳

و ستیز با او پیوسته به ستیز با خداوند و پذیرش ولایت او پیوسته به پذیرش ولایت پروردگار است، همان گونه که درباره پیامبر (ص) این چنین است. (۱) ما درباره مدلول این حدیث توضیح دادیم که نظر شما را متوجه حق سازد و بدانید که دقت کردن در این حدیث نشان دهنده این است که پیامبر (ص) با این حدیث خواسته است منزلت علی (ع) را از همه مؤمنان متمایز سازد و به ایشان اعلام کند که برتری منزلت و تقدم علی بر آنان همچون منزلت خود پیامبر (ص) است. بنابراین درباره این حدیث درست بیندیشید تا بفهمید که دلائل آن تا چه اندازه روشن و حجت آن تا چه اندازه مؤکد است و از جهت همه اسباب و معانی حدیثی قوی است. وانگهی، درباره گفتار عمر هم بیندیشید که چون این حدیث را از پیامبر (ص) شنید، خطاب به علی گفت: به‌به برای تو ای پسر ابو طالب! که دارای ولایت بر من و بر هر مرد و زن مؤمن شدی.

(۲) این حدیثی است که پاره‌ای از آن پاره دیگر را تأیید می‌کند و همه اجزاء آن گواهی بر یک چیز می‌دهد و تحریف شک کنندگان و مقصران را نابود می‌سازد و سخن اهل دانش و یقین را استوار می‌سازد. گروهی هم گفته‌اند «۱» که معنی این حدیث فقط درباره ولایت است و

(۱) استاد محترم در پابرجا چنین افزوده‌اند: پیش از مردم، پروردگار جهانیان به پیامبر خود در قرآن چنین فرموده است:

«ای پیامبر آنچه را که از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است تبلیغ کن و اگر چنان نکنی رسالت او را نرسانده‌ای» - آیه ۶۷ سوره مائده - و واحدی در کتاب اسباب النزول، ص ۱۵۰ از ابو سعید خدری روایت می‌کند که این آیه در غدیر خم در شأن علی بن ابی طالب نازل شده است. حافظ حسکانی ضمن این حدیث در شواهد التنزیل، ص ۲۵۰ - ۲۴۷ از قول صحابی معروف عبد الله بن ابی اوفی و هم از قول حضرت باقر (ع) و از جابر بن عبد الله و عبد الله بن عباس که هر دو از اصحاب هستند، نقل می‌کند که می‌گفته‌اند خداوند به پیامبر فرمان داد که علی را به ولایت بر مردم منصوب کند و آنان را از این موضوع آگاه فرماید. پیامبر (ص) ترسید که در این مورد طعنه زنند و بگویند این کار را به سبب دوستی پسر عمویش انجام داده است. خداوند به آن حضرت همین آیه را نازل فرمود و رسول خدا (ص) روز غدیر خم بر آن کار اقدام فرمود.

سیوطی هم در تفسیر الدر المنثور از قول حافظ ابن مردویه و ابن عساکر با اسناد آنان از قول ابو سعید خدری نقل می‌کند که می‌گفته است: هنگامی که رسول خدا (ص) به روز غدیر خم علی را به ولایت گماشت جبریل علیه السلام این آیه را نازل فرمود که «امروز آیین شما را به حد کمال رساندم».

همین موضوع را حافظ حسکانی هم ضمن حدیث ۲۱۱ و احادیث بعد از آن در شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۵۷ آورده است. ابن عساکر هم در تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۸۵ همین گونه نقل کرده است. خطیب و حافظ حسکانی و ابن عساکر و ابن کثیر و خوارزمی و ابن مغازلی با سندهای مختلف از ابو هریره نقل می‌کنند که می‌گفته است: هر کس روز هیجدهم ذیحجه را روزه بدارد، پاداش شصت ماه روزه برای او خواهد بود. روز هیجدهم ذیحجه، روز غدیر خم است که پیامبر (ص) دست علی را گرفت و فرمود: آیا من ولیّ مؤمنان نیستم؟ گفتند: آری ای رسول خدا که چنین است. فرمود:

هر که را من مولای اویم علی مولای اوست. عمر بن خطاب گفت: ای پسر ابو طالب! به‌به برای تو که مولای من و مولای هر مسلمانی شدی و خدای عز و جل این آیه را نازل فرمود که «امروز آیین شما را برای شما به کمال رساندم».

حافظ حسکانی ضمن حدیث شماره ۲۱۱ و خوارزمی در فصل ۱۴ مناقب و فصل ۴ مقتل، ج ۱، ص ۴۷ از ابو هارون

ص: ۱۸۴

معنی حدیث این است که هر کس من ولیّ اویم علی ولیّ اوست، (۱) و گفتار خداوند بر این دلالت دارد، آنچه که می‌فرماید: **ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ**، این به سبب آن است که خدا دوستدار کسانی است که ایمان آورده‌اند و همانا برای کافران دوستدار - سرپرست - نیست. «۱» خداوند متعال در این آیه ولایت را اراده فرموده است و علی بن ابی طالب هم به این کلمه اختصاص یافته است و از آن اراده ریاست و امارت شده است، و اگر منظور کلمه دیگری غیر از ریاست و امارت مثل محبت و نصرت می‌بود همه مؤمنان داخل در آن حکم می‌شدند زیرا همه آنان دوستدار خدا و رسول خدا بوده‌اند و دلیلی برای اختصاص دادن علی به آن وجود نداشته است، همان گونه که همه انصار به کلمه نصرت سرفرازند و همه مؤمنان هم داخل در آن حکم یعنی نصرت برای خدا و رسول خدا هستند.

(۲) ابو جعفر اسکافی می‌گوید: این تأویل هم درست نیست «۲» به دلیل آنکه در آغاز حدیث

عبدی از ابو سعید خدری نقل می‌کنند که گفته است: روز عید غدیر روز پنجشنبه بود و رسول خدا مردم را فراخواند و علی را بلند کرد، آن چنان که سیدی زیر بغل آن حضرت دیده می‌شد و در همان حال آیه «امروز آیین شما را برای شما کامل ساختم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و آیین اسلام را برای شما پسندیدم» نازل شد و پیامبر فرمود: خدای بزرگ است و سپاس او را بر اكمال دین و تمام کردن نعمت و خشنودی خداوند به پیامبری من و ولایت علی. آن‌گاه عرضه داشت: خدایا دوست بدار هر که را که ولایت علی را پذیرا باشد و دشمن باش هر که را که با او ستیز کند و یاری بده هر که را او را یاری دهد و زبون ساز هر که را از یاری او خودداری کند. در این هنگام حسان بن ثابت گفت: ای رسول خدا آیا اجازه می‌دهی که در این باره ابیاتی بگویم؟ فرمود: آری در پناه برکت خدا بگو. حسان نخست خطاب به بزرگان قریش گفت: گواهی رسول خدا را بشنوید و سپس این ابیات را سرود ... که از آن جمله است «رسول خدا به علی فرمود ای علی برخیز که من پس از خود تو را برای امامت و هدایت برگزیدم».

این داستان را همراه با همین اشعار سیوطی هم در کتاب الازهار فیما عقده الشعراء من الاشعار آورده است. بنابراین می‌بینید که رسول خدا و جبریل امین و از میان اصحاب رسول خدا، جابر بن عبد الله انصاری و ابو سعید خدری و عبد الله بن ابی اوفی و عبد الله بن عباس و ابو هریره اموی و حسان بن ثابت عثمانی و عمر بن خطاب همین عقیده را دارند که منظور امامت و ولایت است. در صفحات بعدی شعر خود امیر المؤمنین علیه السلام و شعر عمرو عاص را که در همین باره خطاب به معاویه سروده است ملاحظه خواهید فرمود، و هر کس خواهان اطلاع بیشتری است به کتابهای مستقلی که درباره حدیث غدیر نوشته است مراجعه فرماید. مانند رساله ابن عقده و طبری و دارقطنی و ذهبی و حسان و مسعود سجستانی و عبات الانوار و کتاب الغدیر.

(۱) آیه ۱۱ سوره محمد.

(۲) خوانندگان گرامی توجه دارند که معتزله معتقد به برتری و فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام بر ابو بکر و عمر و عثمان هستند، ولی رهبری و خلافت آن سه تن را درست می‌دانند و به همین سبب با شیعیان اختلاف دارند. استاد محترم جناب محمودی در پاورقی این موضوع را به شدت رد کرده‌اند و می‌گویند به کار بردن کلمه «تأویل» درست نیست، آن هم با توجه به آیات **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ... وَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ...** و سپاسگزاری رسول خدا (ص) به اینکه خداوند ولایت را برای علی (ع) قرار داده است و گفتار صحابی بزرگ ابو سعید خدری و گفتار خود امیر المؤمنین و شعر حسان و شعر عمرو عاص که معاویه را تهدید کرده است و به کتابهای فضائل الخمسه و شواهد التنزیل و تاریخ دمشق و عبات الانوار و

ص: ۱۸۵

می‌فرماید «آیا من از خود مؤمنان به ایشان و به هر مرد و زن مؤمن سزاوارتر نیستم؟» و این دلیل بر آن است که از آن منظور ولایت نیست که این موضوع برای آنان جایز نیست، وانگهی معنی این است که هر یک ولی دیگری باشد.

(۱) «گفتار رسول خدا که فرموده‌اند: آیا من سزاوارتر بر هر مرد و زن مؤمن نیستم و آیا از خود مؤمنان بر ایشان سزاوارتر نیستم؟» دلیل بر تقدم رتبت و فضیلت رسول خدا (ص) است و نشان دهنده مقامی است که مردم را در آن بهره‌ای نیست و علی هم مولای ایشان است و بر فضیلت مقدم است، و چون معنی بخش دوم این حدیث به بخش اول وابسته است، معنی درست همین است که ما برداشت می‌کنیم و اگر کسی بخواهد بخش اول را به گونه دیگر معنی کند بخش آخر حدیث آن را نفی می‌کند و نشان روشنی بر درستی معنی ماست.

(۲) و اگر کسی بگوید شما که در این حدیث معنی ولایت دینی و معنی ولایت بر اموال و بردگان را نفی می‌کنید برای آنچه که می‌گویید راهی نیست و معنای درستی نخواهد بود، به آنان پاسخ می‌دهیم که معنی سومی را برای شما توضیح دادیم که باید بفهمید و آن این است که چون در بخش نخست حدیث، سخن از همه مردان و زنان مؤمن است، معلوم می‌شود که نمی‌تواند تنها زید بن حارثه مورد خطاب باشد مگر آنکه او را هم در زمره مؤمنان بدانیم.

وانگهی، در پایان حدیث سخن از دشمنی و دوستی است و پیامبر (ص) از گفتار خود که فرموده‌اند «آیا من سزاوارتر به هر مرد و زن مؤمن نیستم» منظور حکومت دینی نیست زیرا این حکومت ویژه آن حضرت است و برای هیچ یک از مؤمنان فراهم نیست «۱» و مسلمانان خود موصوف به آن هستند و برای خود حاکم انتخاب می‌کنند و مقصود بیان منزلت و فضیلت علی بن ابی طالب است.

(۳) اگر کسی بگوید، علی بن ابی طالب به چه مناسبت سزاوار این منزلت است، به او پاسخ

المراجعات و الغدير ارجاع داده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که کلمه «مولی» در خصوص امارت و ریاست به کار رفته است.

همچنین از چگونگی استدلال اسکافی که هر یک باید ولی دیگری باشد، تعجب کرده و گفته‌اند در این صورت باید سلطان، رعیت و رعیت، در عین حال سلطان باشد و نادرستی این استدلال روشن است. به هر حال خوانندگان گرامی باید به این اختلاف میان معتزله و شیعه توجه بفرمایند و این مسأله در کتاب ارزشمند شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید هم مطرح است.

(۱) این درست است ولی اگر پیامبر (ص) به طریق نیابت آن را به کسی واگذار فرماید مانعی ندارد و بدیهی است هیچ کس آن لیاقت را ندارد، مگر آن کس که منزلت او نسبت به پیامبر چون منزلت هارون به موسی است و او علی بن ابی طالب است، و همان گونه که موسی (ع) از خداوند مسألت کرد که برادرش هارون را وزیر او قرار دهد و پس از آن او را خلیفه خویش میان بنی اسرائیل قرار داد، خداوند علی را وزیر رسول خدا (ص) قرار داده است و رسول خدا او را خلیفه خود بر امت خویش قرار داده است.

ص: ۱۸۶

می‌دهیم، این اعتراض شما پس از آنکه ما شما را آگاه کردیم و دانستید که پیامبر (ص) این منزلت را به او ارزانی داشته است و فضیلت او را آشکار فرموده است، تهمت و بدگمانی نسبت به پیامبر (ص) است، زیرا کسی که این کار را نسبت به علی انجام داده پیامبر (ص) بوده است و بدون تردید این کار را بدون استحقاق انجام نداده است و پیامبر (ص) هرگز

بدون اجازه پروردگار، علی را به این شهرت نمی‌رساند. اینک باید بدانید که این حرف شما تهمت است و اگر پس از روشن شدن مطلب همچنان بر عقیده خود باقی بمانید کافر شده‌اید.

(۱) و اگر بگویند از لحاظ لغت برای ما شاهد بیاورید که منظور از کلمه مولا تقدم در فضیلت و برتری است، می‌گوییم این چیزی نیست که در گفتار عرب ناشناخته باشد. گاهی چون می‌خواهد فضیلت و مقدم بودن کسی را بر خود بیان کند، می‌گوید فلانی مولای من است و مقصودش این است که او سرور من و مقدم بر من است و از من بسیار جلوتر است. مولی از لحاظ لغوی گاه به معنی ولایت و امارت و گاه در مورد بردگان و گاه برای بیان سروری و تقدم در فضیلت به کار رفته است و چون این کلمه از لحاظ معنی بیشتر بر همین سه مورد اطلاق می‌شود و دو مورد اول باطل شد، همان مورد سوم که سروری و فضیلت است باقی می‌ماند و این همان چیزی است که ما گفتیم.

(۲) وانگهی، ما با آنچه که از مناقب علی پیش از این آوردیم، استحقاق علی را برای داشتن چنین منزلتی از سوی پیامبر (ص) روشن ساختیم. علی را بر همه مؤمنان سروری و برتری و فضیلت است که حق نعمت و منت و شرف بر آنان دارد. همان گونه که پیامبر (ص) در سروری مولای همه مؤمنان است که همه مؤمنان به سبب وجود او از گمراهی رسته و به نعمت آیین اسلام پیوسته‌اند و رسول خدا با دعوت خود و فرمان و قیام و شکیبایی خود در ساعات بیم و سختی آنان را رهایی بخشیده است و از پرتگاههای نابودی کنار برده است، علی را هم بر همه مسلمانان حق فضیلت است که با شمشیر خود دشمن را از آنان کنار رانده و آتش جنگ با دشمنان ایشان را برافروخته داشته است و بدین گونه عزم آنان را استوار کرده و با کردار خویش شک و تردید را از آنان زدوده است و یقین آنان را پایدار ساخته و از جان و اموال آنان پروا داشته و حمایت کرده است. وانگهی علی بر مسلمانی از همگان پیشی گرفته و در حفظ آنچه پیامبر آورده است سخت کوشا بوده است و چندان بر این مسأله عنایت کرده است که مسلمانان عاقل را به وظیفه خود آگاه فرموده و نادانان ایشان را آموزش داده است و دلیل و برهان برای ستیزگران برپا داشته است و به خواست خداوند در جای خود فضیلت علی (ع) را از لحاظ علم بر همگان خواهیم گفت.

ص: ۱۸۷

(۱)

حدیث منزلت و عطا کردن رسول خدا همه موارد مقام و بلندی منزلت غیر از مقام پیامبری را به علی، و فقط مقام نبوت است که به پیامبر (ص) پایان پذیرفته و علی را در آن بهره نبوده است که پس از رسول خدا (ص) هیچ پیامبری نیست

درباره این سخن پیامبر (ص) که به علی به هنگام جنگ تبوک فرموده است: انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی - تو نسبت به من به منزلت هارون نزد موسی هستی جز اینکه پس از من پیامبری نیست - «۱» درست بیندیشید. منزلتهای هارون به موسی علیهما السلام معروف است. نخست اینکه هارون در پیامبری شریک موسی است. دوم آنکه برادر نسبی

(۱) این حدیث در حد تواتر است. حافظ ابو حازم عبدوی آن را با پنج هزار سند نقل کرده است و شاگردش حافظ

حسکانی در حدیث شماره ۲۰۵ در شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۵۲، چاپ اول، همین گونه نقل کرده است. حاکم نیشابوری می‌گوید: این حدیثی است که به تواتر رسیده است و از شعبه بن حجاج نقل شده که گفته است چون هارون (ع) افضل امت موسی (ع) است، لازم می‌آید که علی هم در قبال این نص صریح و صحیح افضل از همه افراد امت محمد (ص) باشد و این موضوع را در باب ۷۰ کفایة الطالب، چاپ نجف، ص ۲۸۳ آورده است. ابن عبد البر در کتاب الاستیعاب می‌گوید: حدیث منزلت از ثابت‌ترین و صحیح‌ترین اخبار است. این حدیث را سعد بن ابی وقاص هم از پیامبر (ص) با طرق بسیار که ابن ابی خيثمه و دیگران گفته‌اند، روایت کرده است. همچنین ابن عباس و ابو سعید خدری و ام سلمه و اسماء دختر عمیس و جابر بن عبد الله و گروهی دیگر که بر شمردن نامشان به درازا می‌کشد، روایت کرده‌اند. خوارزمی در مقتل، ج ۱، فصل ۴، ص ۴۸ می‌نویسد: بیست و هشت تن از اصحاب این حدیث را روایت کرده‌اند و آنان را نام برده است. ابن حجر هم در فتح الباری، ج ۷، ص ۶۰ و سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۱۶۸ نقل کرده و در مفتاح النجاة، ص ۴۳ و ینابیع المودة، ص ۲۱۸ و کفایة الطالب، ص ۱۵۱ نقل شده است. ابن عساکر هم در بخش ترجمه امیر المؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۹۵-۳۰۶ با اسناد فراوان از گروه بسیاری از اصحاب این حدیث را نقل کرده است و ما هم از مصادر مختلف دیگری نقل کرده‌ایم، و بحرانی در ابواب ۲۰ و ۲۱ غایة المرام، ص ۱۲۶-۱۰۹ از یکصد و هفتاد طریق و مجلسی در بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۵۴ از مصادر و با طرق بسیار آورده‌اند. مرحوم امینی هم در الغدير، ص ۲۰۲-۱۹۷ نقل کرده است. گروهی درباره این حدیث به تألیف جداگانه‌ای پرداخته‌اند که از جمله ایشان ابو القاسم علی بن حسن تنوخی است که کتابی در این باره تألیف کرده و از قول گروهی از اصحاب از جمله عبد الله بن مسعود آن را آورده است و سید بن طاووس هم در الطرائف، ص ۲۴ از آن کتاب روایت کرده است.

مرحوم سید میر حامد حسین آن را در دو جلد بزرگ عبقات الانوار مورد بحث قرار داده است. ابن ابی الحدید هم در شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۹ در شرح خطبه ۵۷ آن را آورده است و افزوده است که از واقدی نقل شده است که از حسن بصری درباره علی علیه السلام پرسیدند، گفت: من درباره کسی که چهار خصلت در او جمع است چه بگویم، او امین تبلیغ آیات سوره براءت است و هموست که پیامبر (ص) در جنگ تبوک این حدیث را درباره‌اش فرموده است و اگر چیز دیگری غیر از نبوت را کم می‌داشت پیامبر می‌فرمود و مصداق کامل عترت است در کتاب الله و عترتی.

ص: ۱۸۸

اوست - این دو مورد برای علی علیه السلام نیست. سوم اینکه در نظر موسی (ع) هارون (ع) بر همه افراد فضیلت و برتری داشته است. در حدیث منزلت، مهمترین موضوع برتری و فضیلت علی (ع) بر همگان است. مقصود پیامبر (ص) هم همین مسأله است.

(۱) اینک اگر کسی بگوید پیامبر (ص) در یکی از جنگهای خود - تبوک - علی را به جای خویش در مدینه گماشته است و منظور آن حضرت از حدیث منزلت این است که منزلت علی در جانشینی چون منزلت هارون به موسی است - به هنگامی که موسی علیه السلام به میقات رفته است - و پیامبر (ص) فضیلت و تقدم و برتری علی را در نظر نداشته است، می‌گوییم اگر این سخن همراه با فضیلت و مقدم بودن نباشد معنی ندارد. وانگهی، اگر امکان این باشد که آن را فقط به معنی جانشینی موقت در مدینه معنی کرد و تقدم و برتری را در آن منظور نداشت، می‌توان آن را به معنی حکومت مطلقه - ولایت - و اشتراک در شخصیت و مقام والای انسانیت معنی کرد. یعنی منظور پیامبر (ص) این بوده است که به علی فرموده است از لحاظ حکومت و انسانیت همچون خود من هستی - البته این مسأله درباره موسی و هارون علیهما

السلام درست است - ولی در این مورد هر کس که شناخت و دانش داشته باشد بدین گونه معنی نمی‌کند. بگذارید برای شما مثال بزنیم. اگر شخصی به شخص دیگری بگوید منزلت تو برای من همچون منزلت پیامبر (ص) است، و بگوید منظور من در حکومت و مراتب ایمان است، بدیهی است که یاوه می‌گوید، زیرا هیچ کس در این مراحل همتای رسول خدا (ص) نیست، و سخن او فقط دلالت بر فضیلت و برتری بر دیگران است.

(۲) همچنین اگر کسی به دیگری بگوید تو در نظر من به منزلت فرزندم هستی، می‌دانیم منظور بیان فضیلت و صمیمیت است نه چیز دیگر. بدیهی است نمی‌تواند بگوید از نظر حقوق و احکام از افراد خانواده من هستی. ممکن است چنان شخصی افراد خانواده گوینده آن سخن را نشناسد و به عنوان مثال پدرش را از برده او تشخیص ندهد. بنابراین آن گونه که شما حدیث منزلت را تأویل می‌کنید درست نیست. چگونگی گفتار رسول خدا هم همان عقیده ما را تأیید می‌کند و نادرستی تأویل شما را می‌رساند.

(۳) ما حدیثهایی را درباره فضیلت علی آوردیم که نمی‌توانید منکر آنها شوید یا آنها را رد کنید که به استواری سنت است و رد کردنش ممکن نیست، و هرگاه که بر انگیزه‌های آن نگریسته شود حجت و استقامت و درستی آن روشن‌تر می‌شود و علامت این گونه احادیث بر حق همان است که به هنگام بازنگری استواری و بیان و درستی آن روشن‌تر می‌شود همچون زر خالص که در کوره و به هنگام تافتن پسندیده‌تر می‌شود. و این احادیثی که ما

ص: ۱۸۹

آوردیم کجا قابل مقایسه با احادیثی است که شما درباره ابو بکر و عمر آورده‌اید و بدان وسیله خواسته‌اید تقدم آن دو را بر صدیق اکبر - علی علیه السلام - ثابت کنید. «۱»

(۱)

ابطال پاره‌ای از احادیث مجعول که پیروان بنی امیه در شأن ابو بکر و عمر ساخته و پرداخته‌اند و آوردن برخی از فضائل درخشان امیر المؤمنین که از زبان فرخنده پیامبر صادر شده است و خداوند آنها را به قلم همگان جاری ساخته است

شما از قول پیامبر (ص) نقل می‌کنید که فرموده است: «مرا در کف‌های نهادند و امت مرا در کف‌های دیگر، من بر آنان برتری یافتم. سپس ابو بکر را در کف‌های نهادند، برتر آمد. آن‌گاه عمر را نهادند، برتر برتر آمد» «۲». با این حدیث خود برتری عمر را بر ابو بکر و حضرت ختمی مرتبت ثابت می‌کنید؟! زیرا می‌گویید برتری عمر مضاعف و دو برابر بوده است و این حدیثی است که باطل بودن آن به محض شنیدن روشن می‌شود. (۲) و هم از پیامبر (ص) حدیث نقل می‌کنید که فرموده است: «اگر من میان شما برانگیخته نمی‌شدم، عمر برانگیخته می‌شد!!» و حال آنکه مشیت خداوند چنین نیست که پیامبری برانگیزد که مشرک و کافر بوده است. «۳» و می‌گویید پیامبر (ص) فرموده است: «اگر بر شما عذابی فرود آید، کسی جز عمر از آن رهایی نمی‌یابد» «۴» و خواسته‌اید با این سخن تقدم او را بر علی ثابت کنید، آن هم به گونه‌ای که لازم می‌آید عمر بر ابو بکر و پیامبر (ص) هم مقدم باشد و می‌گویید پیامبر (ص) این سخن را برای تصویب رأی عمر در مورد اسیران بدر فرموده است و حال آنکه عبد الله بن رواحه هم همان رأی را داده است. از سوی دیگر در حدیث دیگری چیزی را نقل می‌کنید که با این

(۱) مصحح محترم در پاورقی ضمن استشهداد به سخن حسن بصری و آنچه مرحوم علامه بحر العلوم طباطبایی در منظومه السهم الثاقب، آورده نوشته‌اند به سبب یگانگی علی علیه السلام در این مکارم و فضائل منزلت او از همگان به پیامبر (ص) نزدیک‌تر و محبوب‌ترین مردم در نظرش بوده است و چون دارای همه کمالات و منبع همه خیرات بوده است، خلیفه بر حق پیامبر (ص) هموست.

(۲) برای اطلاع بیشتر به ترجمه نه‌ایه‌ الارب فی فنون الادب، ج ۴، به قلم این بنده، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۴ ش، ص ۱۷ مراجعه فرمایید.

(۳) خوانندگان عزیز توجه دارند که اسکافی در گذشته به سال ۲۴۰ هجری است و کتاب او از منابع بسیار کهن و استوار است.

(۴) به زمخشری تفسیر کشاف، ج ۲، آفتاب، تهران، ص ۱۶۸ مراجعه فرمایید.

ص: ۱۹۰

حدیث که خطای آن آشکار است، تناقض پیدا می‌کند و آن این روایت است که می‌گویید پیامبر (ص) رأی ابو بکر و اندیشه او را به عیسی بن مریم و ابراهیم علیهما السلام تشبیه فرموده‌اند «۱». چگونه ممکن است کسی که شبیه آن دو بزرگوار باشد، گرفتار عذاب شود و چگونه میان این دو حدیث را جمع و تصدیق می‌کنید و می‌گویید درست است؟.

(۱) و از پیامبر (ص) روایت می‌کنید که فرموده است: «پروردگارا! اسلام را به مسلمان شدن ابو جهل بن هشام یا عمر بن خطاب عزت ببخش» «۲» و مدعی هستید که دعای پیامبر (ص) برای عمر مستجاب شده است. این حدیث هم مانند آن حدیث نادرست است، زیرا با عقل سازگار نیست و در حکم و مشیت خداوند هم نادرست است، زیرا فرمان خداوند بر این است که از کافر تقاضای یاری نمی‌شود و برای مشرک آمرزش خواهی نمی‌گردد که حق تعالی فرموده است: «هرآینه ما فرستادگان خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند در زندگی این جهانی یاری می‌دهیم» «۳» و فرموده است: «پیامبر و آنانی را که ایمان آورده‌اند نزد که برای مشرکان آمرزش خواهی کنند، اگر چه خویشاوند باشند.» «۴» (۲) و ما هیچ کس را نمی‌شناسیم که در کفر و دشمنی نسبت به خدا و پیامبر به پای ابو جهل برسد و تا هنگام مرگ همین حال را داشت. در این صورت چگونه ممکن است رسول خدا (ص) برای ابو جهل چنین دعایی فرماید و نام او را مقدم بر نام عمر بیاورد و حال آنکه ابو جهل از کسانی است که سزاوار لعنت و خذلان خداوند است. وانگهی چگونه ممکن است پیامبر (ص) بدون فرمان خدا پیشقدم شود و برای مشرکی چون ابو جهل این چنین دعا کند؟ و اگر می‌گویید این به فرمان خدا بوده است، چگونه ممکن است و خداوند می‌داند که ابو جهل از کسانی است که در طول روزگار بر کفر خود می‌افزاید و خدا را در نظر نمی‌گیرد و هرگز توبه نخواهد کرد. چگونه خداوند به پیامبر می‌فرماید که برای او چنین دعایی کند و حال آنکه فرمان و مشیت خداوند این است که کسی را یاری دهد که او را یاری می‌دهد و کسی را عزت بخشد که او را فرمانبردار باشد و این حدیثی است که در نادرستی آن هیچ شبهه‌ای نیست و آن را به دروغ بر پیامبر بسته‌اند.

(۳) کجا این احادیث قابل مقایسه با احادیثی است که خودتان درباره علی بن ابی طالب که دروهای خدا بر او باد نقل کرده‌اید که از لحاظ شهرت و دلالت و منطبق بودن آن با عقل و

(۱) به بیهقی، ترجمه دلائل النبوة، ج ۲، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱ ش، ص ۳۰۲ مراجعه فرمایید.

(۲) به ابن سعد، طبقات، ج ۳، چاپ ادوارد ساخاو، بریل، بخش اول، ص ۱۹۲ و دلائل النبوة، ج ۲، به اهتمام عبد الرحمن محمد عثمان، مدینه، ۱۳۸۹ ق، ص ۵ مراجعه فرمایید.

(۳) بخشی از آیه ۵۴ سوره چهلیم - غافر.

(۴) آیه ۱۱۳ سوره نهم - توبه.

ص: ۱۹۱

درستی و استواری در آنها هیچ تردیدی نیست. کجا این حدیث قابل مقایسه با گفتار رسول خدا (ص) است که درباره علی فرموده است: «هر کس علی را بیازارد، بدون تردید مرا آزرده است و هر کس مرا بیازارد همانا که خدا را آزرده است.» «۱» و این که فرموده است: «و هر کس از من جدا شود، از خدا جدا شده است و آن کس که از علی جدا شود، از من جدا شده است.» «۲» و این گفتار پیامبر (ص) در مورد ذوالثدیة که فرموده است: «او را بهترین امت من، پس از من خواهد کشت» «۳» و حدیث مرغ بریان که فرموده است: «پروردگارا محبوب‌ترین خلق خود را پیش من بیاور که با من از این مرغ بخورد و علی آمد و همراه پیامبر از آن خورد» «۴».

(۱) اگر بخواهیم تمام اخباری را که درباره مناقب و فضائل علی آمده است و دلیل بر تقدم فضیلت اوست بیاوریم سخن به درازا می‌کشد و فقط برای متوجه ساختن شما به اشتباه خودتان و اینکه بدون حجت و دانش از خواسته‌های نفسانی خود پیروی می‌کنید، شمار اندکی از آن را آوردیم و اگر می‌خواهید در آنچه ما گفتیم فزون‌تر از آنچه خود روایت کردید و گفتید به هدایت برسید، خود در آنچه در شأن علی روایت کرده‌اید، درست بیندیشید که اگر با دقت در آن بیندیشید یکی از این احادیث که آن را بررسی کردیم، بسنده و دلیل خواهد بود.

(۱) این حدیث را حافظ حسکانی به شماره ۷۷۵ در شواهد التنزیل، ج ۲، چ ۱، ص ۹۳ در تفسیر آیه ۵۷ سوره سی و سوم - احزاب - آورده است، ابن عساکر هم ضمن حدیث شماره ۴۹۴ در بخش ترجمه امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۱، چ ۲، ص ۴۲ آن را با طرق فراوان آورده است و ما آن را از مصادر دیگری هم در حاشیه همان صفحه نقل کرده‌ایم.

(۲) این حدیث هم دارای مصادر بسیاری است از جمله احمد بن حنبل در حدیث شماره ۸۵ باب فضائل امیر المؤمنین مسند خود و طبرانی در بخش مسند ابن عمر در المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۲۰۶ و حاکم نیشابوری در المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۳ و حافظ ابن عساکر در حدیث ۷۹۵ از بخش زندگی امیر المؤمنین علیه السلام در تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۶۸ و جاحظ عثمانی در العثمانیة، چاپ مصر، ص ۱۳۴ آورده‌اند.

(۳) در مصادر بسیار و با اسناد مختلف آمده است از جمله مدائنی در کتاب صفین خود از قول عایشه آورده است، به شرح خطبه ۳۶ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۱، ترجمه به قلم این بنده، نشر نی، تهران، ۱۳۶۷ ش، ص ۳۸۰ مراجعه فرمایید.

(۴) این حدیث در حد تواتر است و برخی از دانشمندان تألیفی جداگانه در این باره فراهم آورده‌اند، ابن عساکر آن را به ۳۴ طریق در تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۵۹-۱۰۵ و مصحح محترم به ۹۰ طریق آن را آورده‌اند.

ص: ۱۹۲

(۱)

در اینکه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از لحاظ پارسایی و شکیبایی و عبادت از همگان برتر و در استفاده از زیورهای این جهانی از همگان خوددارتر و به هنگام سختی و در میدان جنگ از همگان شکیباتر و در محراب مناجات و مقام عبادت از همگان عابدتر بوده است

اینک به پارسایی و درجه علی در این فضیلت بنگرید تا بدانید که او در پارسایی و شکیبایی بر همه پارسایان و با عبادت خویش بر همه عابدان پیشی گرفته است. «۱» او از جمله کسانی است که در راه محبت به خداوند متعال به مسکین و یتیم و اسیر اطعام می‌کند، «۲» و از کسانی است که دیگران را بر چیزی که ویژه آنان است در عین تنگدستی و نیاز، برمی‌گزینند «۳» و از فروخورندگان خشم و عفو کنندگان از مردم و شکیبایان در تنگدستی و سختی بوده است. او از کسانی است که میان رعیت دادگری فرموده و اموال را مساوی بخش کرده است و از اموال خدا چیزی برای خود بر نداشته و هیچ لغزش و تهمت و تکبر و تعصب نداشته است و در شأن او این آیه نازل شده است: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ** «۴» (۲) و این آیه برای تصدیق گفتار رسول خدا (ص) است که فرموده است: من کنت مولاة فهذا علی مولاة، که خداوند متعال در این آیه ولایت علی را به ولایت رسول خدا قرین فرموده است و هم در شأن او این آیه نازل شده است: **أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا؟ لَا يَسْتَوُونَ، أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ** - آیا آن کس که مؤمن است چون کسی است که نافرمان است؟ همسان نیستند، اما آنان که گرویده‌اند و کردارهای شایسته

(۱) برای اطلاع بیشتر به شرح خطبه ۵۷ شرح نهج البلاغه، ج ۴، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، مصر، ص ۱۱۰ و به شرح وصیت شماره ۶۳ نهج السعادة، ج ۸، ص ۴۴۵ به قلم مصحح محترم همین متن و هم به شرح خطبه ۳۴ در شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۰۱ مراجعه فرمایید.

(۲-۳) لطفاً به احادیثی که در تفسیر آیات سوره هل اتی و آیه نهم سوره حشر در شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۴۶ و ۲۴۹ نقل شده است مراجعه فرمایید. درباره اینکه هیچ چیز از اموال را برای خود بر نداشته است به حافظ ابو نعیم اصفهانی حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۷۱ و ترجمه امیر المؤمنین از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۱۲ و تعلیقات مصحح محترم و

به شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۳۹۵ و هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲ که از معجم اوسط طبرانی نقل کرده است و متقی هندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۸ مراجعه شود.

(۴) برای اطلاع بیشتر درباره شأن نزول بخش آخر این آیه برای علی (ع) به اسباب النزول، ص ۱۳۳ مراجعه فرمایید.

ص: ۱۹۳

کرده‌اند، جایگاه آنان بهشت‌هاست، پیشکشی به آنچه عمل کرده‌اند اما آنان که نافرمانی کرده‌اند، جایگاه ایشان آتش است «۱». و هرگاه مالی از مسلمانان پیش او جمع می‌شد آن را بر آنان اتفاق می‌کرد و به این بیت تمثل می‌جست:

هذا جنای و خیاره فیه و کل جان یده الی فیه

این چیده‌های من است و گزیده‌های آن هم در آن است و حال آنکه هر چپنده دست به سوی دهان دارد. «۲»

(۱)

سخن درباره نمودارهایی استوار از برتری و بزرگی و فروخوردن خشم و صبر علی (ع)

از لحاظ فروخوردن خشم و صبر و شکیبایی او بر کارهای دو خلیفه - ابو بکر و عمر - و مشارکت پسندیده و رایزنی ستوده او در مواردی که آن دو به هنگام ناتوانی و گرفتاری به او مراجعه می‌کردند، به درجه‌ای رسیده است که خود دیده و دانسته‌اید، و به خوبی می‌دانید که آن دو در موضوع عقد خلافت با او رایزنی نکردند، نه او را والی ولایتی کردند و نه قطعه زمینی در اختیارش نهادند و از سوی دیگر خود به خوبی می‌دانید که از حرص مردم بر ولایت و حکمرانی چه چیزها که آشکار نشد و چه رغبتی فراگیر که پدیدار نگشت و من این حقایق را برای شما یادآوری می‌کنم تا بدانید خشم و خشنودی علی بن ابی طالب جز برای خدا نبوده است. آری هرگاه نافرمانی خدا می‌شد، خشم می‌گرفت و هرگاه از خدا فرمان برده می‌شد، خشنود می‌گشت و در مورد چیزی که مایه الفت بود تسلیم می‌شد و همواره بر وحدت کلمه یاری می‌داد، و در بقیه اموری که مربوط به خودش بود از هر ناخوشایندی خشم خود را فرو می‌خورد، مگر آنکه به دین و آیین صدمه بخورد که یارای تحمل نداشت. (۲) همسر گرامیش درباره فدک با ابو بکر و عمر منازعه کرد و علی (ع) خود گواه ادعای همسرش بود، ولی سودی نبخشید و هنگامی که حکم ابو بکر و عمر در آن باره آشکار شد، علی بر تلخی حق شکیبایی فرمود و چون خود به حکومت رسید، فدک را به

(۱) اسباب النزول، ص ۲۳۵ و تفسیر برهان، ج ۳، ص ۲۸۳ مراجعه فرمایید.

(۲) به ابن اثیر، النهاية فی غریب الحديث و الاثر، ج ۱، ص ۳۰۹ مراجعه فرمایید که در این باره توضیح داده است که علی علیه السلام از اموال مسلمانان پالوده دست بوده است.

ص: ۱۹۴

همان حال رها فرمود. «۱»

(۱)

نموداری از نمونه‌های شکیبایی و بردباری آن حضرت در مورد حاسدان و دشمنان خود و متعرض نشدن به ایشان

شکیبایی و بردباری او تا آن درجه رسید که گروهی از بیعت با او خودداری کردند و هر چه خواستند گفتند و علی آنان را زندانی و مجبور به بیعت نکرد. عقوبتی نسبت به آنان انجام نداد و ایشان را تبعید نکرد و تا هنگامی که به جنگ دست نیازیدند، رهایشان کرد و آزاد گذاشت و نسبت به آنان چنان نکرد که خود شما از رفتار دیگران نسبت به سعد بن عبادۀ نقل کرده‌اید و کارهای عثمان را نظیر تبعید ابو ذر به ربه و کردار او را نسبت به عمار و عبد الله مسعود و دیگران که خودتان روایت می‌کنید، هرگز انجام نداد. «۲»

(۱) خوانندگان گرامی توجه دارند که یکی دیگر از موارد اختلاف شدید شیعه با معتزله در همین برداشت نادرست آنان است. اگر علی علیه السلام این ستم را به قصد محفوظ ماندن اساس اسلام و آیین محمدی تحمل فرموده است دلیل به رضایت آن حضرت به ناحق و ظلم نیست، همان گونه که در مورد ولایت شکیبایی فرمود و خطبه سوم نهج البلاغه آوای دادخواهی آن بزرگوار است که بر پهنه زمان جاودانه باقی خواهد ماند. مناسب است برای اطلاع بیشتر به خطبه‌های بیست و پنجم و دویست و پانزدهم مراجعه شود و با مراجعه به کتاب السقیفه و فدک جوهری و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید با آنکه هر دو از اهل سنت‌اند موضوع روشن‌تر می‌شود. لطفاً به توضیحات مصحح محترم در صفحات ۲۳۰ و ۲۳۱ که با سوز دل پاسخ بسنده داده‌اند، مراجعه شود.

(۲) ابن عبد ربه در العقد الفرید، ج ۴، مصر، ۱۹۶۷ میلادی، ص ۲۶۰ از قول ابو المنذر هشام بن محمد کلیبی داستان گسیل داشتن کسی را توسط عمر به شام برای کشتن سعد بن عبادۀ و کشته شدن او را آورده است. بلاذری هم در نسخه مخطوط انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۱۴ نقل کرده است. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۲۲۳، ضمن شرح نامه شماره ۶۲ که امیر المؤمنین علیه السلام همراه مالک اشتر برای مردم مصر نوشته و فرستاده است می‌گوید:

ابو بکر برای خالد بن ولید که حاکم شام بود، نوشت سعد بن عبادۀ را بکشد و خالد همراه کس دیگری شبانه در کمین سعد نشستند و او را با تیر کشتند و جسدش را در چاهی افکندند و همراه خالد در تاریکی شب بانگ برداشت و این دو بیت را خواند: ما سرور قبیله خزرج، سعد بن عبادۀ را کشتیم، دو تیر بر او زدیم که هر دو به قلب او خورد. ابن ابی الحدید می‌گوید: از مؤمن طاق پرسیدند چه چیز مانع آن شد که علی درباره خلافت با ابو بکر ستیز کند؟ گفت: ای برادرزاده ترسید که جنیان او را بکشند.

ص: ۱۹۵

(۱)

نمونه‌هایی از عفو و گذشت و چشم‌پوشی او از کسانی که نسبت به او بدرفتاری و ستم کرده‌اند

دامنه عفو امیر المؤمنین علی تا آنجا رسید که در جنگ صفین و روز داوری داوران، اسیران شامی را که در دست داشت، آزاد کرد و آنان آب را از او بازداشتند و او آنان را از آن بازداشت. به روز نبرد جمل هم به هنگام درگیری خطاب به سپاهیان خود فریاد برداشت که نباید به خانه‌های ایشان هجوم برید و نباید داراییهای ایشان را به غنیمت گیرید و نباید کسی را که پشت به جنگ کند، تعقیب کنید. «۱»

(۲)

نمونه‌هایی از پرتو بخشش او بر تهیدستان و برگزیدن آنان را بر خود و خاندان پاک نهاد خود

بخشش و ایثار او به دیگران تا آنجا رسید که عمر از او اجازه خواست تا سهم او را از غنائم که همان سهم خویشاوندان رسول خدا (ص) است میان مسلمانان تقسیم کند، او با کمال کرم و فضیلت پذیرفت و آن را به آنان بخشید. «۲» از چیزهای دیگری که این موضوع را محقق می‌سازد، حدیثی است که از مقدار نقل شده است که می‌گوید: گفته‌اند روزی علی به فاطمه فرمود: آیا چیزی داری که خوراکی به من بدهی؟ فاطمه گفت: نه به خدا سوگند که سه روز است چیزی نداریم، مگر چیز بسیار اندکی که برای تو کنار نهاده‌ام و تو را بر خود و دو پسرم ترجیح داده‌ام. علی گفت: کاش به من گفته بودی. گفت: من از خدای خود آزرم

(۱) برای اطلاع بیشتر به شرح کلمه قصار شماره ۴۲۵ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۶۳ و هم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۹ و جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۷۷ مراجعه فرمایید که از قول زرارة بن اعین از امام باقر (ع) بحثی آموزنده درباره روش علی (ع) آورده است.

(۲) برای این موضوع مصادر بسیاری است که بی‌هیچ در بخش فیء و غنیمت در السنن الکبری، ج ۶، ص ۳۴۳ به تفصیل آورده است و نظیر آن را هیشمی در مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۳۴۱ از مسند احمد نقل کرده است و حافظ حسکانی در شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۱۹ آن را آورده و گفته است گروهی آن را از هاشم نقل کرده‌اند. بخاری هم در ترجمه حسین بن میمون خندقی در تاریخ الکبیر، ج ۱، بخش ۲، ص ۳۸۵ آورده است. برای اطلاع بیشتر به تعلیقه مصحح محترم در متن المعیار و الموازنه، ص ۲۳۶ مراجعه فرمایید.

ص: ۱۹۶

می‌کنم که چیزی را که توانش را نداری بر تو تکلیف کنم. (۱) علی از خانه بیرون آمد و توانست یک دینار وام بگیرد. در گرمای نیمروزی مقدار را دید که از سوزش گرما کناره آستین خود را بر سر نهاده است، علی به او گفت: چه چیزی تو را با این حال سرگردانی از خانه بیرون آورده است؟ پاسخ داد: مپرس و آزادم بگذار. علی گفت: باید بگویی. گفت: ای ابا الحسن چه کار داری، رهایم فرمای. علی گفت: ای برادر نمی‌توانم و روا نیست که تو را رها کنم. بر تو نیز روا نیست که از من پوشیده بداری. گفت: چون در خانه کودکانم از گرسنگی بی‌تابی می‌کردند و توان شکیبایی نداشتم، چنین سرگشته از خانه بیرون آمده‌ام. علی آن دینار را بیرون آورد و به او داد و گفت: مرا هم همان انگیزه که تو را از خانه بیرون کشیده، بیرون آورده است. علی سپس به مسجد رفت. گوید همین‌که پیامبر (ص) از نماز مغرب آسوده شد و

خواست از مسجد بیرون رود به پای علی زد و علی از پی او روان شد، (۲) و چون پیامبر بر در مسجد ایستاد و علی به او پیوست از علی پرسید آیا در خانه شام داری؟ علی می‌گوید: خوش نداشتم بگویم آری و می‌دانستم که در خانه چیزی ندارم و آرزو داشتم که بگویم نه. پیامبر فرمود: یا بگو آری و با هم برویم، یا بگو نه تا تو را رها کنم. من گفتم ای رسول خدا برویم.

(۳) رسول خدا و علی به خانه فاطمه رفتند و همین‌که وارد خانه شدند، پیامبر فرمود: ای فاطمه هر چه داری بیاور. در این هنگام فاطمه سینی خوراکی آورد که خوشبوتر و خوشرنگ‌تر از آن دیده نشده بود. علی با نگاهی تند بر آن نگریست. فاطمه گفت: ای ابا الحسن چرا چنین می‌نگری. گفت: چرا چنین نگاه نکنم و حال آنکه پندار من این بود که چیزی پیش تو نیست. فاطمه گفت: به خدا سوگند من به تو دروغ نگفتم. پیامبر به علی فرمود:

این روزی خداوند است که به جای یک دینارت ارزانی فرموده است. سپاس خداوند را که تو را همچون زکریا علیه السلام و او را همچون مریم قرار داده است **كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا، قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا؟ قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ** - هرگاه زکریا پیش او در محراب می‌رفت، نزد او روزی می‌یافت و می‌گفت: ای مریم این از کجا برای تو فراهم است؟ می‌گفت: از پیشگاه خداوند است و همانا خداوند هر که را خواهد بدون شمار روزی می‌دهد. «۱»

(۱) بخشی از آیه ۳۷ سوره آل عمران، این حدیث را ابن شاهین در رساله فضائل الزهراء آورده است و از قول او و قول ابن شیرویه، در مناقب ابن شهر آشوب و به نقل از آن در بحار الانوار، ج ۹، ص ۵۱۵ آمده است. به نقل از مرحوم فیروزآبادی در فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۱۴۲ محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۴۵ آن را از کتاب الاربعین الطوال ابن عساکر آورده است. احمد بن حنبل هم در مسند، ج ۱، ص ۱۳۵ و ج ۲، ص ۲۶۲ آورده

ص: ۱۹۷

(۱) صبر و پایداری چنان بود که هرگاه گرسنگی او را سخت بی‌تاب می‌کرد بیرون می‌آمد و در قبال مشتی خرما به مزدوری آبیاری می‌پرداخت و آن مشتی خرما برای رفع گرسنگی خودش بس نبود. با وجود آن هرگاه همان مزد خود را می‌گرفت آن را تنهایی نمی‌خورد و به حضور پیامبر (ص) که در گرسنگی همانند او بود می‌آمد و هر دو در خوردن آن شریک می‌شدند. «۱» انجام این گونه کارها برای کسی دیگری جز او فراهم نیست. ارزش پیراهنش فقط سه درهم بود و نفقه خود را همواره از دسترنج خویش فراهم می‌کرد. روزی شمشیرش را بیرون آورد و گفت: چه کسی این را از من می‌خرد که اگر بهای جامه‌ای را که باید بخرم می‌داشتم، آن را نمی‌فروختم. «۲» آیا کسی از صحابه را دیده‌اید که به این منزلت رسیده باشد؟

و چون از جنگ جمل فارغ شد، نخست سران محله‌ها را احضار کرد. گفتند: برای اینکه آنان را بکشی؟ سپس کارگزاران را احضار فرمود. گفتند: برای اینکه آنان را بکشی؟ فرمود:

شما می‌خواهید مرا از خدا بیم دهید، این پیراهن من بافته همسر من است و هزینه‌ام در آستین من است و به خدا سوگند اگر فزون از درآمد و غیر از درآمد خود خرج کنم از ستمگران خواهم بود. «۳»

(۲)

نمونه‌های درخشان از پارسایی و فروتنی او، و گفتارش در وصف شیعیان کامل و یاران رسول خدا (ص)، و ارزش جامه‌هایی که از او بازماند

روایت است که گروهی پیش عمر بن عبد العزیز درباره پارساترین یاران پیامبر (ص) گفتگو می‌کردند. برخی گفتند عمر بن خطاب و برخی گفتند ابو ذر. عمر بن العزیز گفت: پارساترین همه مردم علی بن ابی طالب بوده است. «۴» و چگونه علی پارساترین نبوده است که روزی برای

است. احمد محمد شاکر که در حاشیه حدیث ۱۱۳۵ مسند احمد بن حنبل آن را از مجمع الزوائد هشمی، ج ۴۱، ص ۹۷ هم نقل کرده است. به ترجمه امیر المؤمنین از تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۱۸۹ و حواشی مصحح گرامی مراجعه شود.

(۱) با سندی دیگر در الموفقیات، چاپ بغداد، ص ۳۷۳ و کتاب الجوع ابن ابی الدنيا، نسخه ب، ص ۲ آمده است.

(۲) ابن عساکر در ترجمه امیر المؤمنین از تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۱۸۹ آمده است.

(۳) به توضیحات مصحح محترم ذیل خطبه ۱۲۷ نهج السعادة، ج ۱، ص ۴۱۳ مراجعه فرمایید.

(۴) ابن ابی الدنيا در حدیث شماره ۹۶ و شماره بعد مقتل امیر المؤمنین، ص ۱۴ آن را از قبیصة بن جابر نقل می‌کند و هم از مجالد نقل کرده است. ابن عساکر هم در حدیث ۱۲۵۴ بخش ترجمه امیر المؤمنین (ع) تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۲۰۲ آورده است، احادیث پیش از آن هم درباره زهد آن حضرت است.

ص: ۱۹۸

سخنرانی برخاست و فرمود: من از اموال شما چیزی برای خود برنداشتم جز همین شیشه که آن را دهقانی به من هدیه داد. «۱»

(۱) بینوایان را جمع می‌کرد و آنان را دسته دسته می‌نشاند و خوراک به آنان می‌داد و همین‌که آرام می‌گرفتند پیش دسته‌ای از آنها می‌رفت و می‌پرسید: آیا آسوده‌اید؟ می‌گفتند:

آری، همان جا می‌نشست و با آنان خوراک می‌خورد. «۲» چه کسی به این منزلت رسیده است که پارسایی و فروتنی او بدین گونه باشد که به تن خویش عهده‌دار خدمت درویشان گردد و آنان را بر خود مقدم بدارد و خود فروتر از آنان بنشیند. بسیار اتفاق می‌افتاد که چون هنگام نماز - جمعه - فرا می‌رسید پیراهن خود را که شسته بود هنوز خشک نشده

بود و چون پیراهن دیگری نداشت همان را پیش از آن که خشک شود می‌پوشید و در حالی که خطبه می‌خواند آن را می‌فشرده و خشک می‌کرد، چه کسی درباره جامه خود به این درجه از پارسایی می‌رسد. «۳»

(۲) و گفته‌اند علی که خدای چهره‌اش را گرمی دارد روزی بیرون آمد. گروهی را دید که نشسته‌اند. پرسید: شما کیستید؟ گفتند: ای امیر المؤمنین ما شیعیان توایم. فرمود: سبحان الله! مرا چه می‌شود که سیمای شیعه بر شما نمی‌بینم؟ پرسیدند: ای امیر المؤمنین سیمای شیعه چگونه و چیست؟ فرمود: چشمهای آنان از شدت گریستن کم‌نور و شکمهایشان از روزه گرفتن خالی و لبهای آنان از فزونی دعا خوشیده و رنگ چهره‌شان از شب‌زنده‌داری زرد است و بر چهره‌شان نشان فروتنان پدیدار است.

(۳) و گفته‌اند روزی پس از آنکه نماز صبح گزارده و چون نماز را سلام داد به سوی راست نگریست و مدتی بر همان حال درنگ فرمود، گویی اندوهگین بود. سپس دست خود را برگرداند و چنین گفت: به خدا سوگند من یاران محمد (ص) را دیده‌ام و امروز هیچ کس را مانند ایشان نمی‌بینم، آنان را چنان دیدم که شب را به بامداد می‌رسانند در حالی که زرد گونه و ژولیده و خاک آلوده‌اند. میان دو چشم آنان پینه‌ای همچون پینه زانوی بز دیده می‌شد که همه شب را به شب‌زنده‌داری برای خدا و در حال قیام و سجده گذرانده بودند و کتاب خدا

(۱) مصحح محترم ذیل شرح خطبه ۱۲۶ از نهج السعادة، ج ۱، ص ۴۱۱ این موضوع را از مصادر فراوانی نقل کرده‌اند.

ابن عساکر هم در بخش ترجمه امیر المؤمنین از تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۱۸۱ آورده است. ابن ابی الحدید هم ضمن شرح خطبه ۳۴ در شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۹۸ آورده است.

(۲) این موضوع را بلاذری در انساب الاشراف، ج ۲، ج ۱، ص ۱۳۶ و هم ابن ابی الحدید آورده‌اند.

(۳) به شرح خطبه ۱۰۸ از نهج السعادة، ج ۳، ص ۴۱۲ به قلم مصحح محترم مراجعه شود که آن را از مصادر مختلف ارائه داده‌اند.

ص: ۱۹۹

را خوانده بودند. گاه بر پای بودند و گاه پیشانی بر خاک نهاده و چون شب را به بامداد می‌رساندند و خدای عز و جل را فرایاد می‌آوردند مانند شاخه درختان به روز توفانی بر خود می‌لرزیدند. از دیدگان‌شان چنان اشک می‌ریخت که جامه‌های آنان را خیس می‌کرد و به خدا سوگند چنان به نظر می‌رسید که گویی شب را در بی‌خبری گذرانده‌اند و اینک بر خود اندوهگین و بیمناک‌اند. آن‌گاه علی (ع) از جای برخاست. «۱»

(۱) ما پرتوهایی از روش فرخنده و گفتار پسندیده او را که گردن بندگان را می‌گیرد و به سوی خدا می‌برد آوردیم تا بدانید که علی با اندیشه و اعتبار به این منزلت بلند رسیده است و در درازای روزگار خویش بر کوشش و دامن به کمر زدن خود فزوده است و هیچ‌گاه سستی و کوتاهی نفرموده است.

خدای از او خشنود باد هرگاه سهم حاصل مزرعه‌اش در ینیع را می‌آوردند برای خوراک دادن به مردم درویش، روغن زیتون و خرما ی خوب و گوشت می‌خرید و در حالی که به مردم گوشت می‌خوراند خود به تریدی قناعت می‌کرد و این موضوع در تمام مدتی که او در کوفه بود، معروف بود، و گفته‌اند پس از رحلت او جامه‌هایش را ارزیابی کردند، بهای آن به نه درهم رسید.

(۲)

دیدار امیر المؤمنین در بصره از علاء بن زیاد حارثی و گفتار آن حضرت با او و برادرش عاصم بن زیاد

گفته‌اند چون امیر المؤمنین به بصره آمد، برای دیدار علاء بن زیاد حارثی به خانه‌اش رفت و چون فراخی خانه او را دید، به او فرمود: با این فراخی خانه در این جهان چه می‌کنی و حال آنکه در رستخیز به آن نیازمندتری؟ «۲» آری اگر بخواهی بدان به آخرت برسی باید که در آن پذیرای میهمان باشی و پیوند خویشاوندی را رعایت کنی و حقوق را بپردازی که در این صورت به آخرت هم رسیده‌ای. علاء گفت: ای امیر المؤمنین از برادر خود عاصم بن زیاد به تو شکایت می‌کنم. فرمود: چرا! گفت: جامه پشمین پوشیده و از دنیا روی برگردانده است.

(۱) به خطبه ۳۴۴ نهج السعادة، ج ۲، ص ۶۳۶ هم مراجعه فرمایید.

(۲) این موضوع در خطبه ۲۰۲ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۳۲ و به شماره ۲۰۹ در نهج البلاغه همراه با ترجمه استاد دکتر شهیدی آمده است و به نهج السعادة، ج ۱، ص ۳۴۱ مراجعه فرمایید.

ص: ۲۰۰

فرمود: او را پیش من آور. (۱) و چون آمد به او فرمود: ای دشمن خویشتن چرا بر زن و فرزندان رحمت نمی‌آوری؟ آیا معتقدی که خداوند که چیزهای خوب و پاکیزه را بر تو حلال فرموده است، ناخوش می‌دارد که از آن بهره‌مند گردی؟ تو در پیشگاه خداوند کوچکتر از آنی. گفت: ای امیر المؤمنین! و تو در این پوشاک زبر و خوراک دشوار باشی؟

فرمود: وای بر تو! من چون تو نیستم، خداوند بر پیشوایان دادگر واجب فرموده است که خود را با ناتوان‌ترین مردم برابر دارند تا درویشی تنگدست را به هیجان نیاورد.

(۲) اینک ای بندگان خدا بیندیشید و آنچه را که ما درباره او گفتیم بفهمید، همو که پاک و پاکیزه و دادگر و پسندیده و سرور مؤمنان و مهربان بر بینوایان و مایه توان مستضعفان و انباز درویشان و امین ناتوانان و جبران کننده کار شکسته‌دلان و بی‌نیاز کننده یتیمان است با دادگری خود نسبت به دور و نزدیک یکسان عمل می‌کند. در طول زندگی برای خدا دردمند و رنج‌دیده و بی‌مانند بود. فضائل او میان همگان شهره است. به هر کس که او را دوست می‌داشت چون پدری مهربان بود. در کودکی آنان را پرورش می‌داد و در بزرگی بر آنان دادگری می‌کرد. به آبشخور گوارا می‌برد، با چشم محبت بر آنان می‌نگریست و در همه عمر خویش آنان را بر خود مقدم می‌داشت.

وصیت امیر المؤمنین علیه السلام هنگامی که مشرف به رهایی از این خانه رنج و اندوه و پیوستن به عرش برین گردید

همین که علی (ع) محتضر شد و یقین به جدایی از این جهان و رفتن به پیشگاه پروردگار خویش کرد، فرزندان و خویشاوندان خود را جمع کرد و روی به حسن (ع) کرد و به او چنین فرمود: پسرکم! پس از من تو ولیّ بر کار و ولیّ خون خواهی بود. اگر ببخشی در اختیار توست و اگر خواستی بکشی یک ضربه به جای یک ضربه است و - قاتل را - پاره پاره مکن. آنگاه فرمود: پسر جان بنویس، این چیزی است که علی بن ابی طالب به آن وصیت می کند. نخست آن که گواهی می دهد پروردگاری جز پروردگار یگانه بی انباز نیست و محمد (ص) بنده و فرستاده اوست که خدای او را برای راهنمایی و آیین حق فرستاده است تا آن آیین را بر همه آیینها پیروز فرماید، هر چند مشرکان را ناخوش آید. درود خدا بر محمد و خاندان او باد. همانا که نماز و پرستش و زندگی و مرگ من از آن خداوند

ص: ۲۰۱

پروردگار جهانیان است و بدان فرمان داده شده ام و من نخستین اسلام آورندگانم.

(۱) و سپس ای حسن! من تو را و همه فرزندان و اهل خانها و هر که را نامه ام بدو رسد و از مؤمنان باشد به ترس از خدایی که پروردگار شماست سفارش می کنم و نمیرید جز آنکه از مسلمانان باشید، و همگی به ریسمان خدا جنگ یازید و پراکنده مشوید که من خود شنیدم رسول خدا که درود بر او باد می فرمود «آشتی دادن میان مردمان بهتر از نماز و روزه - مستحبی - سالیان است. به آنان که با شما پیوند خویشاوندی دارند بنگرید و پیوند خود را با آنان پیوسته دارید تا خداوند حساب را بر شما آسان فرماید.»

(۲) خدا را خدا را، درباره یتیمان، آنان را گاه گرسنه و گاه سیر مدارید. مبدا که نزد شما تباه گردند، که من از پیامبر خدای که سلام بر او باد، شنیدم که می فرمود: «هر کس یتیمی را سرپرستی کند تا بی نیاز گردد خداوند بدان کار بهشت را برای او واجب می کند، همان گونه که برای خورنده مال یتیم آتش را واجب فرموده است.»

خدا را خدا را، درباره قرآن! کسی در کار بستن - احکام - آن بر شما پیشی نگیرد.

خدا را خدا را، درباره همسایگانتان که پیامبر خدا (ص) درباره آنان سفارش فرموده است.

خدا را خدا را، درباره درویشان و بینوایان، آنان را در معیشت خود شریک سازید.

خدا را خدا را، در پیکار در راه خدا با داراییها و جانهایتان و جز این نیست که در راه خدا دو مرد پیکار می کنند، پیشوایی هدایت یافته یا فرمانبرداری از او که به هدایت او اقتدا کند.

خدا را خدا را، درباره ذریه پیامبرتان (ع)، مبدا میان شما بر ایشان ستم شود و شما بر دفاع از ایشان توانا باشید.

(۳) خدا را خدا را، درباره دو گروه ناتوان، زنان و بردگان و کنیزان. در راه خدا از سرزنش سرزنش‌کننده مترسید تا خدای هر که را که آهنگ شما و ستم بر شما را داشته باشد، کفایت فرماید. همان گونه که خدایتان فرمان داده است، برای مردم سخن پسندیده بگویید. امر به معروف و نهی از منکر را رها مکنید که خداوند تبهکاران شما را بر شما والی می‌سازد، وانگهی دعا می‌کنید و برای شما برآورده نمی‌شود. پسرانم بر شما باد به یکدیگر پیوستن و به یکدیگر بخشیدن و پرهیزید از بر یکدیگر پشت کردن و بریدن و پراکنده شدن. در ترس از خدا و نکوکاری همکاری کنید و در ستیز و گناه همیاری مکنید و از خدای بترسید که خدای سخت عقوبت است. خداوند شما اهل بیت را حفظ فرماید و حرمت پیامبرتان را در شما

ص: ۲۰۲

محفوظ بدارد شما را به خدا می‌سپارم و بر شما درود می‌فرستم. «۱»

(۱) سپس تا هنگامی که خداوند او را به پیشگاه خود فرو گرفت به چیزی جز «لا اله الا الله» لب نگوید. خدای چهره‌اش را سپید بدارد و مقامش را شریف گرداند که در راه خشنودی خدا، خویشتن را به رنج و کوشش افکند و در همه زندگی و به گاه مرگ به اجرای فرمان و سفارش خدا قیام فرمود.

بامداد روزی که علی کشته شد و یکی از روزهای دهه سوم رمضان بود، پسرش حسن برای سخنرانی برخاست و گفت: کسی را کشتید که پیشینیان بر او پیشی نگرفته‌اند و آیندگان به او نخواهند رسید. آن‌گاه انگشتی علی (ع) را بر انگشت شهادت خود کرد و گفت: به خدا سوگند که علی برای ما میراثی از درهم و دینار و سیم و زر بر جای نهاده است، جز همین اندک نقره‌ای که در این انگشت است و سیصد درهم از مقرر او که آن را هم برای پرداخت زکات فطر کنار نهاده بود که روز عید پرداخت کند و بدیهی است از ما نخواهد بود. «۲»

این حالت علی علیه السلام در زهد و پارسایی اوست و آنچه که نگفته‌ام و نیاورده‌ام فزون از این است.

(۲)

نمونه‌های روشنی از دادگری علی علیه السلام نسبت به افراد خانواده و رعیت خود و برخی از گفتار و کردار او در کشیدن جانها به سوی خداوند متعال و رساندن حقوق به کسانی که سزاوار آن بوده‌اند و مصرف آن در جای خود

دادگری او در روش خود نسبت به افراد خانواده خویش چنان بود که در برقراری مقرری و آنچه که از اموال خود به آنان می‌داد، رعایت مساوات می‌کرد. نوشته‌اند که علی علیه السلام

(۱) این وصیت امیر المؤمنین علیه السلام با کاستی و فزونیهایی به شماره ۴۷ بخش نامه‌های نهج البلاغه آمده است.

همان گونه که پیش از این هم گفتیم المعیار و الموازنه به سبب کهن بودن خود از منابع ارزنده است و برای اطلاع از مصادر این خطبه به روشهای تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغه به قلم استاد محمد دشتی، ص ۲۲۸ مراجعه فرمایید که ۴۱ مصدر را آورده‌اند.

(۲) مصحح محترم در پابرجا نوشته‌اند که این بخش از فرمایش حضرت مجتبی علیه السلام را جز در این کتاب در کتاب دیگری پیدا نکرده‌اند.

ص: ۲۰۳

مردی از قبیله ثقیف را به حکومت عکبرا «۱» گماشت و به او فرمود: بر مردم این ناحیه پرداخت خراج واجب است. تو باید خراج آنان را جمع کنی و نباید در تو سستی و ناتوانی ببینند «۲» و رخصت تخلف پیدا کنند، و به او گفت هنگام ظهر پیش من بیا. (۱) آن مرد ثقیفی می‌گوید: ظهر به خانه علی رفتم و میان من و او هیچ حجابی نبود. کنار او کوزه آب و قدحی بود. آنگاه کیسه چرمی سر به مهری خواست که آن را آوردند. من با خود گفتم لا بد در این کیسه گوهر است و این گونه چیزها باید در خانه امیر المؤمنین باشد. علی مهر کیسه را شکست در آن آرد بو داده بود. مقداری از آن بیرون آورد و در کاسه ریخت و بر آن آب افزود.

نخست خود او آشامید و سپس به من داد. من نتوانستم خودداری کنم و گفتم: ای امیر المؤمنین! در عراق که خیر و برکت و خوراک فراوان است، بدین گونه رفتار می‌فرمایی؟

فرمود: من برای خود هیچ چیزی را به خوبی آن چه که دیدی نگهداری نمی‌کنم. هرگاه مقرری من می‌رسد از همین آرد بو داده به اندازه کفایت می‌خرم و خوش ندارم که بر آن چیز دیگری بیفزایند و دوست نمی‌دارم که جز چیز حلال بخورم. آنگاه دستور داد سر کیسه را مهر کردند و برداشتند. (۲) سپس روی به من کرد و فرمود: اینکه به تو گفتم بر مردم آن سرزمین خراج است، برای این بود که آنان مردمی فریب سازاند و چون آنجا رسیدی، آنچه را به تو فرمان می‌دهم عمل کن و اگر با فرمان من مخالفت کنی، خداوند تو را مؤاخذه می‌فرماید. وانگهی، اگر خلافتی از تو به اطلاع من برسد به خواست خداوند تو را از کار برکنار می‌کنم. به هر حال آنجا که رسیدی به جستجوی جامه‌های زمستانی و تابستانی و درهم و مرکوب مباش و هیچ کس را برای گرفتن درهم و دینار تازیانه مزین و برپا مدار. «۳»

گفتم: ای امیر المؤمنین در این صورت همان گونه که رفته‌ام باید برگردم. فرمود: هر چند همان گونه برگردی، که به ما دستور داده شده است چیزی جز آنچه را که فزون از حد نیاز آنان است، نگیریم. می‌گوید: من برگشتم و هیچ درهمی بر عهده‌ام نماند مگر آنکه پرداخت کردم.

(۱) نام شهرکی که در فاصله ده فرسنگی بغداد بوده است به معجم البلدان، ج ۶، ص ۲۰۳ مراجعه فرمایید.

(۲) در حدیث شماره ۱۲۴۹ بخش ترجمه امیر المؤمنین از تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۱۸۹ آمده است.

(۳) مطالب با توجه به توضیحات مصحح محترم در پابرها ترجمه شد، ایشان افزوده‌اند که ظاهراً مقصود از کلمه «عفو» در آیه ۲۱۹ سوره بقره هم همین است که می‌فرماید **وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ** - یعنی آنچه را فزون از نیازمندی خودتان است و در این باره شیخ طوسی (ره) هم در تفسیر تبیان، ج ۲، چاپ نجف، ص ۲۱۳ توضیح داده و همین معنی را هم آورده است.

ص: ۲۰۴

(۱)

رفتن ابو صالح به خانه امیر المؤمنین علیه السلام و آوردن خوراک برای او، و گفتن او به ایشان که شما با آنکه امیران هستید، چنین خوراکی به من می‌دهید

و گفته‌اند مردی که به ابو صالح معروف بود به خانه ام کلثوم دختر علی رفت. ام کلثوم گفت:

برای ابو صالح خوراک بیاورید. می‌گوید: شوربایی برای من آوردند که در آن فقط حبوبات بود. گفتیم: شما که امیران هستید چنین خوراکی به من می‌دهید؟ ام کلثوم گفت: چگونه بودی اگر امیر المؤمنین را دیده بودی که برای او نارنج آوردند. حسن (ع) یک نارنج برداشت.

امیر المؤمنین آن را از دست او بیرون کشید و میان مسلمانان تقسیم فرمود. «۱» و برای او که سلام خدا بر او باد انار می‌آوردند و آن را میان مسجدها تقسیم می‌کرد، «۲» و او را دو همسر بود و هر روز که نوبت آنان بود، نیم درهم گوشت برای او می‌خرید. «۳» (۲) و علی (ع) همواره می‌فرمود: خیر و نیکی در آن نیست که مال و فرزندان تو افزون شود. نیکی در آن است که دانش تو افزون و بردباری تو بزرگ باشد و با عبادت پروردگار خودت به مردم توانی مباحثات کنی. اگر نکویی کردی، خدای را ستایش کن و اگر بدی کردی، از خدای آمرزش بخواه. و در این جهان جز برای دو تن خیر و نیکی نیست، کسی که اگر گناहانی هم انجام داده است با توبه آن را جبران کند و کسی که در انجام نیکیها پیشی بگیرد، «۴» و هیچ کاری که همراه با پرهیزگاری باشد اندک شمرده نمی‌شود و چگونه چیزی را که خداوند پذیرا باشد.

می‌توان اندک شمرد. «۵»

(۳) و او که خدایش از او خشنود باد، همواره می‌فرمود: من پیشوا و سالار مؤمنانم و مال پیشوای ستمگران است «۶» و همواره آنچه را که در بیت المال بود تقسیم می‌کرد و آن را

(۱) احمد بن حنبل این حدیث را به شماره ۲۴ بخش فضائل علی و بلاذری در انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۴۰ به نقل از احمد حنبل آورده است.

(۲) این را هم به نقل از احمد بن حنبل در انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۳۷ آورده است.

(۳) همچنین احمد بن حنبل در باب فضائل امیر المؤمنین آورده است.

(۴-۵) به شماره‌های ۹۴ و ۹۵ در بخش کلمات قصار نهج البلاغه آمده است و ابو نعیم اصفهانی هم در حلیۃ الاولیاء، ج ۱، ص ۷۵ آورده است.

(۶) با اندک تفاوت به شماره ۳۱۶ کلمات قصار در نهج البلاغه و شیخ مفید، الجمل، ص ۱۳۸ آمده است.

ص: ۲۰۵

جارو می‌نمود و در آن نماز می‌گزارد، به امید آنکه به روز معاد در پیشگاه خداوند برای او گواهی دهد. «۱»

و یتیمان را دعوت می‌کرد و به آنان غسل و هر خوراکی که آماده بود می‌خوراند، آن چنان که برخی می‌گفتند ای کاش ما هم یتیم بودیم. «۲» و می‌فرمود: گاهی اموالی برای ما می‌رسد که نخست می‌پنداریم بسیار است و چون تقسیم می‌کنیم آن را کم می‌شماریم و ما کم و بسیار را تقسیم می‌کنیم.

(۱) یک بار بر تن او جامه وصله‌داری دیده شد و چون مورد اعتراض قرار گرفت، فرمود: این جامه دل را فروتن می‌کند و مؤمن به این کار اقتدا می‌کند. و هرگاه اموال می‌رسید، می‌فرمود: ای مردم بیایید اموال خود را بپذیرید که من خزانه‌دار شمایم و سپس آن را بر همگان از سیاه و سفید چنان تقسیم می‌فرمود که هیچ چیز باقی نمی‌ماند، و به من خبر رسیده است که ابزارها را هم بسته‌بندی و میان مسلمانان تقسیم می‌فرموده است.

(۲) اینها که گفتیم مراتب پارسایی و نمونه‌هایی از دادگری او و شیوه زندگی اوست و چیزهایی که گفته نشده است فرون‌تر و مشهورتر است. آیا شما برای هیچ یک از کسانی که آنها را بر او مقدم می‌دارید، مثل این چیزها که ما از او نقل کردیم به خاطر دارید؟ بر فرض و با تصدیق آنکه آن اشخاص پارسا بوده باشند، آن چنان که عمر پارسا بوده است، ولی به این اندازه و بدین مرتبه نرسیده است. عمر اموال را به تساوی تقسیم نمی‌کرد، در بیماری خود آهنگ آن کرد که به تساوی تقسیم کند و وام سنگین بر عهده او بود.

(۳) اما ابو بکر به بسیاری اموال آزمون نشد در نتیجه چنین شیوه و چنین دستورهایی از او آشکار نگردید. اگر کسی بگوید سرزدن این شیوه و این فضیلتها بدین سبب است که علی بن ابی طالب باقی ماند و عمر دراز یافت و ابو بکر باقی نماند و عمر دراز نیافت، در پاسخ چنین شخصی، اگر معتزلی و عدلی مذهب باشد، می‌گویم آنچه می‌گویی طبق عقیده خودت جایز نیست و بهانه‌ای را که بدان آویخته‌ای خودت یاوه می‌دانی، زیرا عقیده‌ات بر این است که خداوند جان بنده‌ای را که بداند اگر زنده بماند بر نکویی می‌افزاید، نمی‌گیرد و اگر بداند که او به کاری می‌رسد که حالش بهتر و فرمانبرداریش فرون می‌شود، او را از آن باز نمی‌دارد.

در این صورت آنچه می‌گویی خلاف این اعتقاد است.

(۱) ضمن حدیث شماره ۳۵۴ برگ ۳۴ کتاب ذمّ الدنيا تألیف ابن ابی الدنيا آمده است.

(۲) در انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۳۶ در حدیث شماره ۱۲۲ آمده است. احمد بن حنبل هم آن را در بخش فضائل آورده است. روایت بعد از این را هم بلاذری در همان صفحه از همان کتاب آورده است.

ص: ۲۰۶

(۱) و اگر اعتراض‌کننده جبری مذهب باشد، حجت بر او تمام‌تر است، زیرا نمی‌داند که اگر ابو بکر بیشتر زنده می‌ماند، سرانجامش چه می‌شد. از کجا می‌داند که اگر زنده می‌ماند کافر نمی‌شد، زیرا به اعتقاد شخص جبری مذهب مانعی ندارد که خداوند او را گرفتار زبونی و بدی کند و از همان باقی‌مانده ایمانش به کفر منتقل سازد. بر فرض که زنده می‌ماند و بر طاعت فضیلت خویش می‌افزود اینک که زنده نمانده است، نمی‌تواند در قبال کاری که نکرده است و برای انجام دادن آن زنده نمانده است افضل باشد. به هر حال و مصلحت، خداوند از علی بن ابی طالب به لطف خود حمایت و او را نگهداری فرموده است و این گونه مصائب را از او دفع کرده است و در نتیجه سوابق پسندیده مهاجران نخستین و آثار پیشینیان برای او فراهم آمده است و فضائل تابعین را هم خداوند برای او به حد کمال رسانده است و دین را در آغاز و پایان به او عزت بخشیده است. هدایت شده و رهنما و پاک و پاکیزه بوده است. آیا سزاوار است که در فضیلت چنین کسی کوتاهی شود؟ و آیا ممکن است کسی چون علی بن ابی طالب را کنار زد و کسی را بر او مقدم داشت. به خدا سوگند اگر خواسته دل و تعصب یک سو نهاده شود و بینش و انصاف به کار آید بر هیچ جوینده حقیقتی، فضیلت علی بن ابی طالب بر افراد بشر پوشیده نمی‌ماند.

(۲) و به خدا سوگند همان کسی هم که اهل نظر و بینش نیست و از اخبار تقلید می‌کند، اگر هوای دل را کنار نهد، هرگز کسی را بر علی بن ابی طالب مقدم نمی‌دارد که مناقب مشهور او در خبر و حدیث بسیار است. آیا جای شگفتی نیست که او را با توجه به برادری او با رسول خدا (ص) که از میان همه مردم فقط او را به برادری خود برگزیده است، پرفضیلت‌ترین افراد بشر ندانیم؟ آیا گمان می‌کنند پیامبر (ص) بدون سبب و بدون در نظر گرفتن قرب منزلت او را به برادری برگزیده است؟ آیا گمان می‌برند پیامبر (ص) در این اختیار خود به هر جهتی که باشد کوتاهی فرموده است و با بی‌خبری کسی را به برادری خود برگزیده است که دیگری برای آن کار شایسته‌تر و در پیشگاه خداوند بافضیلت‌تر بوده است؟ چگونه افراد بینا با این موضوع که هیچ شبهه و اشکالی در آن نیست قانع نمی‌شوند و از ما شرح و تفسیر می‌خواهند و می‌پرسند تا برای آنان روشن شود که برادری علی برای پیامبر به سبب فضیلت او بر غیر بوده است و حال آنکه منزلت علی در نظر رسول خدا به فرموده خود او منزلت هارون نسبت به موسی است، آیا این برای تقدم او نبوده است.

خطای آن کس که در این باره از ما می‌پرسد و پاسخ می‌خواهد بسیار روشن است که از اخبار واضح می‌شود و هر کس علوم حدیث را بداند به همین نتیجه رسیده است.

ص: ۲۰۷

(۱)

برتری امام علی بن ابی طالب علیه السلام پس از خاتم پیامبران از لحاظ علمی بر همگان و برتری او از همه جهات بر همه جهانیان و نمونه‌هایی از علوم او و خطبه‌های آن حضرت که از جمله خطبه‌ای که موسوم به زهراء است

اینک پس از مطالب گذشته، ما درباره تقدم علی (ع) در دانش و برتری در آن پس از پیامبران بر همگان گفتگو می‌داریم. می‌دانیم که دانش را ریشه و شاخه‌ایی است که گاه بی‌نیاز از شرح و گاه نیازمند شرح است. پاره‌ای از آن واجب و برخی دیگر مستحب است و بر انواع و اقسام بسیاری است. به هر حال ریشه و اساس دانش، علم به خداوند است که اساس دین و اسلام هموست. داناترین مردم به خدا، دفاع‌کننده‌ترین مردم از توحید است و نکوترین بیان‌کننده و بهترین توصیف‌کننده حدود و احکام پروردگار است و استوارترین کسی است که می‌تواند با کسی که منکر خداوند است گفتگو کند و پرسش و پاسخ بسنده انجام دهد. این موضوع را در خطبه‌های او جستجو کنید تا بدانید که در آن باره بی‌همتا و یگانه روزگار است و هموست که در یکی از خطبه‌های خود که به خطبه زهرا و به درخشندگی معروف است چنین می‌گوید:

(۲) ستایش خدا راست. او را می‌ستایم و به او ایمان دارم و از او یاری می‌جویم و بر او توکل می‌کنم. نخستینی که هیچ چیز پیش از او نبوده است و آخرینی که او را پایانی نیست، برتر و نزدیک و نزدیک و برتر است. گمانها را بر چگونگی او راه نیست و دلها بر کیفیت او آگاه نیست. ذات را بر او احاطه نیست و تجزیه و تبعیض را بر او دست نیست. آن که از چیزی به وجود نیامده است و آنچه را که آفریده است از چیزی نیافریده است. او را قدرتی است که از همه چیز فراتر است و همه چیز از او جداست. او را صفتی که بتوان به آن دست یافت، نیست؛ و او را حدی نیست که بتوان درباره‌اش مثل آورد. واژه‌ها در بیان صفاتش نارسا و چگونگی صفات در آن راه سرگشته است. ژرفای راههای اندیشه در ملکوت او سرگردان است و هیچ شرح و تفسیری نمی‌تواند در علم او رسوخ پیدا کند. پرده‌های پوشیده مانع از وصول به غیب اوست و در رسیدن به نزدیکترین صفات نزدیک او فراترین اندیشه‌ها سرگشته است.

ص: ۲۰۸

(۱) پروردگاری که درازنای اندیشه‌ها و ژرفای افکار به او نمی‌رسد. فرخنده و برتر است آنکه او را نه وقتی شمرده و نه مدتی است که فرجام پذیرد «۱» و نه صفاتی که محدود باشد. و منزّه است پروردگاری که او را آغازی برای آغاز و نه پایان و فرجامی است که نابود شود.

منزّه است، او همچنان است که خود خویشتن را وصف کرده است.

همه چیز را به هنگام آفرینش آن حدی نهاده است تا از شبهه بری و خود از آن برکنار باشد. خدا در چیزی حلول نکرده که گفته شود در آن چیز است، و از هیچ چیز فاصله نگرفته است که گفته شود از او جداست و از آن برون نیست که گفته شود پس کجاست؟ علم خدای سبحان بر آن احاطه دارد و صنع پروردگار آن را پدید و استوار آورده و حفظ حق آن را در شمار آورده است و هیچ چیز از پوشیده‌های فضا و نهفته‌های سیاهی تاریکیها و آنچه در آسمانهای زبرین و زمینهای زیرین است از او پوشیده نیست، و برای هر چیز از آفرینش نگهدارنده و نگهداری و هر چیز از آن بر همه چیز محیط است و بر آنچه که احاطه دارد محیط است. خدای یکتای یگانه بی‌نیاز که دگرگونی و گذشت روزگار او را

دگرگون نمی‌سازد و آفرینش چیزی بر او دشوار نیست. چنان است که هر چیز را بخواهد باشد فرمان می‌دهد باش و خواهد بود.

(۲) آنچه را که آفریده خود بدون نمونه و رنج و خستگی پدید آورده است. هر سازنده چیزی آن را از چیز دیگر می‌سازد، ولی خداوند آنچه را آفریده است از چیزی نیافریده است. هر دانایی پس از نادانی آموزش‌دیده و دانا شده است، ولی خداوند سبحان نه هرگز نادان بوده است و نه هرگز چیزی آموخته است. منزه است پروردگاری که آغاز آفرینش و تدبیر پرورش بر او گران نمی‌آید، آری که قضایی استوار و علمی محکم و کاری درست است، در خدایی یکتا و نفس خویش را ویژه یگانگی قرار داده است. درخشش و بزرگی را برای خود خالص فرموده و ستایش و نیایش را به کمال رسانده است. در یگانگی یکتا و در بزرگی بی‌همتاست و خداوند سبحان جلالتش فراتر از داشتن فرزندان و بسودن زنان است. او را در آنچه آفریده است ماندنی نیست و در آنچه دارنده آن است او را همتایی نیست و کسی انباز او نیست. نامهای پسندیده و امثال برتر از آن اوست. «۲»

(۱) برخی از این جملات در خطبه اول نهج البلاغه با اندک تفاوت آمده است.

(۲) تا این جای این خطبه در الغارات، ج ۱، به اهتمام مرحوم محدث ارموی، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵ ش، ص ۱۷۴ با تفاوت‌های لفظی مختصری آمده است. مرحوم علامه مجلسی به نقل از کتاب التوحید شیخ صدوق آن را در بحار الانوار، ج ۴، چاپ جدید، ص ۲۶۹ آورده است و به روش پسندیده خود مشکلات آن را بیان فرموده است. این خطبه به این

ص: ۲۰۹

(۱) و سپس فرموده است: پروردگارا منزهی و چه بسیار بزرگ است آنچه که ما از آفرینشهای تو می‌بینیم و در عین حال در مقایسه با قدرت تو، همین بزرگی چه کوچک است، و آنچه از ملکوت تو می‌بینیم، بسیار بزرگ است. در عین حال در مقایسه با آنچه که از ملکوت تو بر ما پوشیده است بسیار کوچک است. این نعمت تو در این جهان چه بسیار فراگیرنده است و همین نعمت در قبال نعمتهای تو در آن جهان بسیار اندک است، و ما را نرسد که از قدرت و چیرگی تو در قبال آنچه که از آن بر ما پوشیده است توصیفی داشته باشیم. بینش ما از آن فروتر است و خرد و اندیشه ما از آن کمتر. هر کس بینش و شنوایی خود و تمام اندیشه خویش را به کار برد که - بخواهد بفهمد - خلق را چگونه پدید آورده‌ای و عرش را چه سان برپا داشته‌ای و چگونه آسمانها را در هوا آویخته‌ای و چگونه زمین را گسترده‌ای، نگاهش خیره و شنوایی او آشفته و عقلش سرگشته و اندیشه‌اش سرگردان می‌شود. «۱» چگونه ممکن است شأن تو در نظر آن کس که تو را می‌شناسد و عظمت آفرینش تو را می‌بیند، آن چنان که دلش آکنده می‌شود و خردش مبهوت می‌گردد، بزرگ نباشد. آری، که خدایی جز تو نیست و در پادشاهی تو انبازی نیست، و آری که هیچ چیز تو نیست و تو خود شنوای بینایی.

(۲) اینک درباره توصیف علی (ع) از توحید بیندیشید، خواهید دید که گفتار او اساس گفتار همه متکلمان است و آنان گفتار علی را زیر بنای اصلی مطالب خود قرار داده‌اند و نیازمند اویند، و آیا کسی را پیدا می‌کنید که صفت توحید را رساتر و بهتر از این گفته باشد و عظمت و بزرگی و قدرت خداوند را بیان کرده باشد؟ و آیا کسی را می‌شناسید که در

اثبات وجود صانع و یگانگی به پاره‌ای از مطالب علی (ع) استدلال نکرده باشد؟ درباره گفتار علی درست بیندیشید تا بدانید که همه متکلمان در بیان توحید و بحث و استدلال با ملحدان نیازمند اویند و همه سخنوران در سخنرانیهای خود سخن را به او برمی‌گردانند و با سخن او برای اثبات ادعای خود یاری می‌طلبند. بدین گونه برتری او در علم توحید از همگان روشن می‌شود، وانگهی، او را فضیلت استنباط علوم قرآنی و راسخ بودن در آن و فضیلت استادی و پاداش استادان مسلم است.

صورت در نهج البلاغه نیامده است.

(۱) بخشی از این خطبه ضمن خطبه شماره ۱۰۹ و بخش دیگری ضمن خطبه شماره ۱۶۰ در نهج البلاغه چاپ استاد دکتر سید جعفر شهیدی و ضمن خطبه ۱۵۹ نهج البلاغه مرحوم فیض الاسلام آمده است. کلینی در اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۶ و زمخشری در باب الیأس و القناعه ربیع الابرار نیز آورده‌اند.

ص: ۲۱۰

(۱)

گفتار علی علیه السلام در پاسخ یکی از یهودیان که از او پرسیده بود: خدای ما از چه هنگام بوده است؟

یکی از یهودیان برخاست و گفت: پروردگار ما از چه هنگام بوده است؟ در پاسخ او فرمود:

چنین نیست که پروردگار ما نبوده باشد و این پرسش که از چه هنگام بوده است برای چیزی است که نبوده باشد و از هنگامی هست شده باشد، و خداوند همواره بوده است، بدون اینکه چگونگی را در او راه باشد. ازلی است. پیش از او پیشی نبوده است که خود پیش از پیش و پیش از فرجام بوده است. همه پایانها به پیشگاه او پایان می‌پذیرد. او پایان هر پایان است.

اینها نمونه مختصر از سخنان او در توحید است و از همه اهل کلام و عالمان به توحید برتر و فراتر است. «۱»

(۲)

سخن علی علیه السلام در وصف اسلام و عظمت ارکان آن

امیر المؤمنین پس از توحید اسلام را چنان وصف فرموده است که زبان سخنوران و توصیف گویندگان از چنان وصفی ناتوان است و چنین بود که کسی از او پرسید: اسلام چیست؟ آن حضرت چنین فرمود:

ستایش پروردگاری را که اسلام را آیین و راه قرار داد. روشهای آن را برای کسی که به آن درآید آسان فرمود. ارکان آن را در برابر کسی که با آن ستیز کند استوار ساخت. آن را مایه عزت کسی که آن را دوست می‌دارد و سبب آرامش کسی که به اسلام می‌گروود قرار داد. آن را رهنمونی کسی قرار داد که به آن اقتدا کند و زیور کسی قرار داد که به آن زیور بندد

و عصمت آن کس که بدان پناه برد و ریسمانی استوار برای آن کس که بدان دست یازد و برهان کسی که بدان سخن گوید و پرتو کسی که از آن روشنی طلبد و گواه آن کس که بدان دادخواهی کند و رستگاری آن کس که بدان احتجاج کند و دانش برای آنکه بشنود و فراگیرد و حدیث برای کسی که روایت کند و قانون و حکم برای آنکه داوری کند و خرد و

(۱) مصحح محترم این سخن را از مصادر دیگری در خطبه ۱۵۵ نهج السعادة، ج ۱، ص ۵۳۷ و هم ضمن شماره ۹ در بخش دوم همان کتاب، ج ۳، ص ۳۸ از منابع مختلف نقل کرده‌اند.

ص: ۲۱۱

بردباری برای کسی که بیازماید. و آن را مایه فهم کسی که چاره‌اندیشی کند و زیرکی ورزد قرار داده است و مایه یقین آن کس که بیندیشد و بینش آن کس که در کار بکوشد و نشان آن کس که نشان جوید و عبرت آن کس که پند آموزد و رستگاری آن کس که آن را تصدیق کند و دوستی خداوند برای کسی که راه صلاح پوید و منزلت برای آن کس که مراقبت کند و مایه اعتماد برای آن کس که توکل کند و آسایش برای آن کس که کار خود را بدو تفویض کند و سپر برای آن کس که شکیبایی ورزد.

(۱) این حقی است که راههای آن هدایت و صفت آن پسندیدگی و نتیجه‌اش بزرگواری است. روشن‌ترین راهها و نشانه‌هایش رخشان و چراغهایش تابان است. پایان آن بلند مرتبت و میدان مسابقه‌اش آسان است. گردآورنده چابک‌سواران است که در آن بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و همچشمی می‌کنند. چابک‌سواران آن گرمی و در عین حال عقوبت آن دردانگیز است.

راه روشن آن تصدیق کردن است و کارهای پسندیده نشانه‌های آن و فقه چراغهای رخشان آن است. دنیا جای مسابقه آن و مرگ پایان آن است. رستاخیز جای فراهم آمدن و پاداش پیشی گرفتن بهشت است. نیکوکاران گزینه سواران و پرهیزگاری ساز و برگ آن است و عقوبت آن آتش دوزخ است. «۱»

(۲) با ایمان به کارهای نیکو استدلال می‌شود و با کارهای نیکو فقه آبادان می‌شود و با فقه از مرگ باید ترسید و با مرگ دنیا پایان می‌پذیرد و با دنیا رستاخیز را می‌توان محرز ساخت که در آن بهشت برای پرهیزگاران آراسته می‌شود و دوزخ برای گمراهان نمودار می‌گردد.

ایمان بر چهار شعبه است: شوق، بیم، پارسایی و مراقبت.

(۳) آن کس که مشتاق بهشت بود از شهوتها کناره می‌گیرد و آن کس که از آتش بیم داشته باشد از حرامها بازمی‌گردد و آن کس که در دنیا پارسایی کند مصیبتها را سبک می‌شمرد و آن کس که مراقب- فرا رسیدن- مرگ باشد در انجام کارهای نیک پیشی می‌گیرد.

(۴) یقین هم بر چهار شاخه است: بینش زیرکانه، تأویل کردن حکمت، پند گرفتن از گذشت روزگار، و رفتن به سنت و روش پیشینیان. آن کس که بینش زیرکانه داشته باشد، حکمت بر او روشن می‌شود و آن کس که حکمت بر او روشن شود، عبرت را می‌شناسد و آن کس که

(۱) این بخش در خطبه شماره ۱۰۵ نهج البلاغه، مرحوم فیض الاسلام و استاد دکتر جوینی و شماره ۱۰۶ استاد دکتر شهیدی آمده است. در حلیۃ الاولیاء، ج ۱، ص ۷۴ و قوت القلوب، ص ۴۰۷ و ۳۸۲ هم آمده است و تفاوت‌های لفظی و تقدیم و تأخیر در جملات دارد.

ص: ۲۱۲

عبرت را بشناسد، گویی در پیشینیان است.

(۱) عدل هم بر چهار شعبه است: فهم ژرف، دانش حقیقت‌جو، داوری شکوفا و رخشان، و بوستان بردباری. آن کس که بفهمد خلاصه‌های دانش را تفسیر می‌کند، و آن کس که نیکو بداند از آبشخور حکم سیراب بازمی‌گردد، و آن کس که بردبار شود در کار خود افراط نمی‌کند و میان مردم پسندیده زندگی می‌کند.

(۲) جهاد بر چهار پایه است: امر به معروف، نهی از منکر، پایداری در آوردگاهها، و دشمنی با تبهکاران. آن کس که امر به معروف کند پشت مؤمن را استوار کرده است، و آن کس که نهی از منکر می‌کند بینی کافر را بر خاک می‌مالد، و آن کس که در آوردگاهها پایداری می‌کند آنچه را بر عهده اوست ادا کرده است، و آن کس که تبهکاران را دشمن بدارد و برای خدا خشم گیرد خداوند برای او خشم می‌گیرد. این ایمان و شعبه‌ها و ارکان آن است.

گوید: آن کس که پرسیده بود برخاست و سر علی (ع) را بوسید. «۱»

دیدید که در علم توحید که از همه علوم برتر و پرمنزلت‌تر است. گوی سبقت از همگان ربوده است و بر همه سخنوران تقدم یافته است و راه و روش آن را برای فراگیرندگان فراهم ساخته و آن را حجت و برهان برای پاسخ به منکران قرار داده است. و اینک این بیان آن حضرت درباره ایمان است که به صورت مجمل و مفسر اظهار داشته است، آیا کس دیگری را دیده‌اید که بدینسان جمع و به مردم تبلیغ کرده باشد؟ و سپس درباره توصیفی که از پارسایی و تشویقی که در آن می‌کند و آنچه از دنیا و موعظ و پندآموزی بیان داشته است بیندیشید تا بدانید که او پارسایی را در گفتار و کردار با یکدیگر جمع کرده است. او این علوم را با نظر درست و بحث و اعتبار کافی استنباط فرموده است و در آن راه کوشش پیامبران را انجام داده است.

(۳)

سخن امیر المؤمنین علیه السلام با نوف بکالی در ستایش پارسایان و تشویق پیروی و پیمودن راه ایشان

از نوف بکالی نقل می‌کنند که می‌گفته است: شبی بیدار و مراقب علی ماندم. فراوان از خیمه

(۱) این بخش از این خطبه ضمن حکمت شماره ۳۱ نهج البلاغه با اندک تفاوت لفظی آمده است. کلینی (ره) آن را در اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۴ و صدوق (ره) در خصال، ج ۱، ص ۶۵۶ نقل کرده‌اند.

ص: ۲۱۳

خود بیرون می‌آمد و به آسمان می‌نگریست. «۱» سپس به من گفت: ای نوف خفته‌ای یا دیده‌ات باز است؟ گفتم: ای امیر المؤمنین، دیده‌ام باز است و امشب همه شب تو را می‌نگرم.

فرمود: ای نوف خوشا بر پارسایان در این جهان و رغبت کنندگان به آن جهان، آنان مردمی هستند که زمین را گسترده‌ی خویش و خاک را بستر خود و آب را عطر خوشبوی خویش و قرآن را جامه زبرین و دعا را جامه زبرین خود قرار داده‌اند و آنگاه بر شیوه عیسی مسیح (ع) دنیا را از خود دور ساخته‌اند دور ساختنی.

ای نوف، خداوند به بنده خود مسیح (ع) وحی فرمود که به بنی اسرائیل بگو به خانه‌های من جز با دل‌های پاک و دیدگان فروتن و دست‌های پالوده نیایند و به آنان بیاموز که من دعای هیچ یک از ایشان را که ستمی بر کسی از خلق من روا داشته باشد بر نمی‌آورم.

ای نوف! داود (ع) در چنین ساعتی از شب بیرون آمد و او که پیامبر خداست چنین گفت:

این ساعتی است که هیچ دعا کننده‌ای در آن دعا نمی‌کند مگر اینکه خداوند دعایش را می‌پذیرد، جز آنکه شاعر یا باج‌ستان یا مهتر و گزارش دهنده کار مردم به حاکم یا خدمتگزار داروغه باشد یا دارنده طبل و نوازنده طنبور باشد. «۲»

(۱)

گفتار امیر المؤمنین علیه السلام در حذر کردن از دنیا و شیفته نشدن به روی آوردن آن و اندوه نخوردن بر پشت کردن آن

و علی علیه السلام چنین فرموده است:

اما بعد، همانا که شما را از دنیا بیم می‌دهم که شیرین و سرسبز و آکنده و پیچیده در خواسته‌های نفسانی است. با نعمتهای زودگذر دوستی می‌ورزد و با آرزوها آباد می‌گردد و با غرور و فریب آراسته می‌کند. شادی آن پایدار نمی‌ماند و از اندوهش زینهار نیست.

بسیار فریب زبان‌بخش است. دگرگون‌شونده ناپایدار و فانی‌شونده برکنار زننده است.

شکم باره تباه‌کننده است، و هرگاه با آرزوی رغبت کنندگان دمساز گردد و بدان خشنود

(۱) به تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۶۲ ضمن شرح حال جعفر بن مبشر معتزلی مراجعه کنید که همین گونه آمده است و با عبارت نهج البلاغه اندکی تفاوت دارد.

(۲) به شماره ۱۰۴ کلمات قصار نهج البلاغه آمده است و در نهج البلاغه گفتار مسیح (ع) نیست ولی در تاریخ بغداد هست، در متون بسیار کهن که معاصر اسکافی تألیف شده است نیز آمده است، مثلاً در عیون الاخبار، ج ۶، ص ۳۵۳ و برای اطلاع بیشتر به روشهای تحقیق در اسناد نهج البلاغه، ص ۲۹۸ مراجعه فرمایید.

ص: ۲۱۴

شوند، بیش از آن نیست که خداوند فرموده است «همچون آبی که آن را از آسمان فرو فرستادیم و گیاهان زمین با آن درآمیخت، سپس گیاهی خشک گردید که بادهای آن را به هر سو می‌برد و خدای بر همه چیز تواناست.» «۱».

(۱) فزون بر این، هیچ کس از نعمت آن در خوشی نبوده است مگر اینکه در پی بی‌آن اندوهی او را گلوگیر شده است و اگر کسی از آسایش آن بهره‌ای برده است با سختی به او پشت کرده است. باران آسایش دنیا بر کسی نبارید مگر آنکه از پی بی‌آن رگبار سختی بر او فرو ریخت.

دنیا درخور و شایسته آن است که اگر بامداد یاور کسی بود، و شامگاه او را نشناسد. اگر کرانه‌ای از آن گوارا و شیرین باشد، کرانه دیگرش تلخ و مرگبار است. اگر کسی از طراوت آن بهره‌ای برد، از پی بی‌آن از گرفتاریهای رنجی خواهد برد و اگر شبی را زیر پروبال زینهار به سر برد، بامدادش در بیم‌انگیزترین بیمهاست.

(۲) سخت فریبنده‌ای است که هر چه در آن است، فریب است و نابودشونده‌ای است که هر که بر آن است، نابود شونده و سپری است. خیری در توشه‌های آن جز پرهیزگاری نیست.

کسی که از دنیا کمتر بهره برد، از آنچه مایه زینهار اوست بیشتر خواهد داشت و هر کس که از دنیا بهره بیشتری بخواهد، برای او پایدار نخواهد بود و در اندک مدت زوال می‌پذیرد. چه بسیار کس که به آن اعتماد کرد و ناگهان او را سوگوار ساخت و چه بسیار کس که به آن اطمینان یافت و ناگهان او را از پای در آورد و چه بسیار حیل‌گران که دنیا نسبت به آنان حیل کرد و چه بسیار اشخاص با ابهت را که خوار و زبون ساخت و چه متکبرانی را که گرسنه و بینوا کرد و بسی تاج داران را که بر خاک مذلت افکند.

(۳) دولت و قدرتش زودگذر و زندگی‌اش تیره و تار است. گوارای آن شور و شیرینی آن آمیخته با تلخی و غذای آن زهرآگین و اسباب آن پوشیده و میوه‌های آن تلخ است. زنده آن در معرض مرگ و تندرست آن در معرض بیماری و برافراشته‌اش در معرض درهم شکستگی است. پادشاهی و توانگری آن ربوده شده و عزیز آن شکست خورده است. آن کس که به ظاهر در آن در امان است، گرفتار بدبختی است و آن کس که به آن پناه برد، ربوده مال است.

وانگهی، از پی این همه سکرات مرگ و آه‌های سوزناک آن و بیم رستاخیز و ایستادن در پیشگاه خداوند حاکم و عادل است «تا کسانی را که بد کردند و به بدی ایشان مکافات دهد

و آنان را که نیکویی کرده‌اند به نیکی پاداش دهد» (۱).

(۱) آیا شما در جایگاههای کسانی که پیش از شما بودند زندگی نمی‌کنید؟ آنانی که از شما عمر درازتر داشتند و آثار پایداریتر به یادگار گذاشتند و شمارشان افزون‌تر و سپاهیان ایشان گران‌تر و از شما ستیزگراتر بودند، همانان که دنیا را پرستش کردند چه پرستیدنی و آن را برگزیدند چه برگزیدنی و سرانجام با کوچکی از آن کوچ کردند. آیا شنیده‌اید که دنیا برای آنان کسی را فدا کرده باشد، یا آنان را در قبال آنچه از ایشان هلاک کرده است بی‌نیاز کرده و یاری داده باشد؟ نه چنین است، بلکه آنان را با گرفتاریهای فرو کوبنده سست کرد و با سوگها خوارشان ساخت و بینی ایشان را بر خاک مالید و دشواریهای زمانه را بر آنها یاری داد.

(۲) همانا به خوبی دیدید که هر که را برای آن تواضع کرد و آن را برگزید و جاودانه پنداشت و روی به آن آورد نشناخت، تا آنکه از دنیا برای همیشه رخت برپست و به جایگاه واپسین خود رفت. آیا دنیا چیزی جز گرسنگی زاد و توشه آنان قرار داد، یا در جایی جز سختی و تنگی فروودشان آورد آیا چیزی جز تاریکی بهره‌شان ساخت؟ و مگر سرانجام چیزی جز آتش بر آنان عرضه داشت؟ آیا چنین چیزی را برمی‌گزینید و بر چنین چیزی حرص می‌ورزید و به آن اطمینان می‌کنید؟ و خداوند متعال می‌فرماید: «آنان که زندگی این جهانی و زیورش را می‌خواهند کردارشان را به تمامی در آن می‌دهیم و ایشان در آن کم داده نخواهند شد، آنان‌اند که در جهان دیگر چیزی جز آتش برای ایشان نیست و آنچه در آن ساختند تباه است و آنچه می‌کردند تباه است.» (۲). و بد خانه‌ای است برای کسی که بدان بدگمان و از آن در بیم نباشد. پس بدانید و شما خود می‌دانید که ناچار آن را رها خواهید کرد و همانا همان گونه است که خداوند وصف فرموده است: «بازیچه و هوسرانی و خودآرایی و فخرفروشی به یکدیگر و پیشی جستن در اموال و فرزندان است» (۳) و از آنانی که در هر پشته بنایی برای بازی کردن می‌سازند و کوشکهایی بنا می‌کنند که شاید جاودانه بمانند، پند گیرید (۴) و هم از آنانی که می‌گفتند «چه کسی از ما نیرومندتر است» (۵).

(۳) و از برادران خود که دیدید آنان را بدون اینکه به ایشان سواره بگویند و آنان را به سوی گورهایشان بردند، پند گیرید. آنان را در گورهایشان فرود آوردند و میهمانشان ندانند و بر

(۵) از آیه ۱۵ سوره فصلت.

ص: ۲۱۶

آنان پوشش لحد می‌نهند و از خاک آنان را کفن می‌پوشند و همسایگان آنان استخوانهای پوسیده‌اند، همسایگانی خاموش که نه خواننده‌ای را پاسخ می‌دهند و نه ستمی را باز می‌دارند و نه به نوحه‌گر توجهی دارند و نه نیک و بدی به دست می‌آورند، نه به دیدار کسی می‌روند و نه کسی به دیدارشان می‌رود. بردبارانی هستند که کینه‌های ایشان از میان رفته است و بی‌خبرانی که حسدهای آنان رخت بر بسته است. نه از ایشان بیم آزار می‌رود و نه از آنان امید یاری. گویی هرگز نبوده‌اند و همان گونه‌اند که خدا درباره آنان فرموده است: «و اینک خانه‌های ایشان که پس از آنان جز اندکی در آن ساکن نشدند و ما ارث‌برندگان بودیم» «۱». دل زمین را به جای پشت آن برگزیدند و تنگنا را به جای فراخی و غربت را به جای زندگی با خویشاوندان و تاریکی را به جای روشنایی برگزیدند و همان گونه که تن و پای برهنه به دنیا آمده بودند از آن برون شدند. همراه نتیجه کردارهای خود از دنیا به زندگی جاودانه و همیشگی رخت بستند و خداوند می‌فرماید: «۲» «همچنان که نخست آفرینش را آغاز کردیم آن را باز می‌گردانیم. وعده‌ای است بر ما و همانا که ما کننده این کاریم.» «۳»

(۱)

گفتار آن حضرت در وصف دنیا، هنگامی که شنید کسی آن را نکوهش می‌کند

علی علیه السلام درباره صفت دنیا سخنی بر خلاف این گفتار بیان کرده است که به راستی گفتاری شگفت‌انگیز است و درباره آن با فصاحت و گفتاری رسا و بینش استوار و حکمت کامل و دانش سرشار و یقین راسخ سخن فرموده است، و این را گفتم تا بدانید که او در همه علوم سرآمد و در همه مناقب خیر مقدم است. آن حضرت شنید که کسی با تعصب و ستم‌ورزی دنیا را نکوهش می‌کند. بر سرش فریاد کشید و فرمود: ای کسی که دنیا را نکوهش می‌کنی، تو بر دنیا دعوی گناه داری یا دنیا بر تو دعوی گناه دارد؟ آن مرد گفت: ای

(۱) آیه ۵۸ سوره قصص.

(۲) آیه ۱۰۴ سوره انبیاء.

(۳) این خطبه در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و نهج البلاغه چاپ مرحوم فیض الاسلام به شماره ۱۱۰ و در نهج البلاغه چاپ استاد دکتر سید جعفر شهیدی به شماره ۱۱۱ با اختلافات لفظی کم و بیش و کاستی و فزونیهای آمده است. این خطبه در تحف العقول، ص ۱۲۷ و هم در نسخه خطی کتاب الموفق محمد بن عمران مرزبانی درگذشته به سال ۳۸۴ ق به طور کامل آمده است و بخشهایی از آن در بسیاری از کتابهای کهن چون روضه کافی و عقد الفرید آمده است. برای اطلاع بیشتر به روشهای تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغه، ص ۱۲۲ مراجعه فرمایید.

ص: ۲۱۷

امیر المؤمنین! من بر آن دعوی گناه دارم. (۱) فرمود: وای بر تو به چه سبب آن را نکوهش می‌کنی؟ مگر دنیا خانه راستی برای کسی که آن را راستگو پندارد، نیست؟ و مگر خانه بی‌نیازی و توانگری نیست برای کسی که از آن توشه بردارد، و مگر خانه سلامت نیست برای آن کس که بفهمد. دنیا مسجد دوستان خداوند و نمازگاه پیامبران و فرشتگان و جای فرود آمدن وحی خداوند و جای بازرگانی دوستان اوست که در آن رحمت به چنگ می‌آورند و بهشت را سود می‌برند. چه کسی می‌تواند دنیا را نکوهش کند و حال آنکه بانگ جدایی و فریاد سپری شدن برداشته است. با محنت و رنج خود از محبت برای آنان نمونه ساخت و با شادمانی خود آنان را به شوق شادی انداخت. بامداد با سلامت بازآمد و شامگاه با مصیبت، مردمی بامداد پشیمانی آن را نکوهش کردند و گروهی دیگر آن را ستودند. با آنان سخن گفت و گفته‌اش را راست پنداشتند و آنان را یادآوری کرد و یادآور شدند.

(۲) اینک ای نکوهش کننده جهان! و ای شیفته به نیرنگ آن! دنیا چه هنگام و چگونه تو را فریب داد و سرگشته ساخت؟ آیا با درافکندن نیاکانت به خاک پوسیدگی، یا به خوابگاههای مادرانت زیر خاک؟ چه بسیار کسان که آنان را تیمار داشتی و پرستاری کردی و آرزومند بهبودی او بودی و پزشکان را برای او می‌آوردی و رنج آنان را بازگو می‌کردی و به نتیجه نرسیدی و به خواسته خود دست نیافتی. دنیا برای تو از او نمونه پرداخت و خوابگاه تو را به تو نشان داد آن هم به هنگامی که نه گریه‌ات از تو چیزی را بازمی‌دارد و نه دوستان سودی می‌رسانند. «۱»

(۱) این گفتار امیر المؤمنین علیه السلام با فزونی و کاستیها و تقدم و تأخر در برخی جملات به شماره ۱۲۷ بخش کلمات قصار در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۲۵ و به شماره ۱۳۱ در نهج البلاغه، ص ۳۸۴ چاپ استاد دکتر شهیدی آمده است. این گفتار امیر المؤمنین در منابع بسیاری پیش از تدوین نهج البلاغه و پس از آن نقل شده است و به عنوان مثال ابن قتیبہ در عیون الاخبار، ج ۲، ص ۳۹۲ و جاحظ در البیان و التبیین، ج ۱، ص ۲۱۹ و هم در المحاسن و الاضداد، ص ۱۳۲ و بیهقی در المحاسن و المساوی، ص ۳۵۸ آورده‌اند و برای اطلاع بیشتر از منابع دیگر به مصادر نهج البلاغه و اسانیده اثر ارزشمند استاد سید عبد الزهراء حسینی خطیب، ج ۴، ص ۱۱۷ مراجعه فرمایید.

ص: ۲۱۸

(۱)

گفتار آن حضرت در هدایت کردن خردمندان به سوی خداوند متعال و تشویق ایشان در اغتنام فرصت از روزگار و فزون ساختن آنان کردارهای پسندیده را و اندوختن از متاع خانه فانی برای روزی که در آن مال و فرزندان سودی ندارد

و او که خدایش از او خشنود باد همه شب با صدای بلند چنین می‌گفت:

خدایتان رحمت کناد، آماده شوید که میان شما بانگ کوچ کردن برداشته شد. بارگی خود را در دنیا کمتر بندید و با آنچه از توشه پسندیده که دارید رهسپار شوید، که پیشاپیش شما گردانه‌ای سخت و منزلهای بیمناک و هراس‌انگیز است و ناچار باید از آن گذشته و کنار آن ایستاد و ممکن است به رحمت خدا از سختی آن و بدی منظر و گرفتاری زشت آن رهایی یابید، یا به نابودی و درماندگی برسید که پس از آن قابل جبران نیست. چه اندوهی بزرگ بر هر غافل است که

مدت عمرش بر او حجت باشد یا روزگارش او را به بدبختی رساند. این دنیایی که شما را رهاکننده است رها کنید هر چند رها کردنش را دوست نداشته باشید و این دنیایی که شما را فرسوده می‌کند رها سازید گرچه نو ساختن آن را دوست می‌دارید. همانا مثل شما و دنیا همچون سوارانی است که باید راهی را بیمایند گویی که آن را پیموده‌اند و گویی آهنگ نشانه‌ای را دارند و به آن رسیده‌اند.

خداوند ما و شما را از کسانی قرار دهد که نعمت ایشان را به سرکشی نکشاند و هیچ چیز آنان را به کوتاهی در فرمانبرداری و انبساط و پس از مرگ بدبختی و اندوهی نبیند که ما از خدا و برای او بیمیم. «۱»

(۱) بخشی از این گفتار ضمن خطبه ۲۰۴ نهج البلاغه چاپ آقای دکتر شهیدی و بخش دیگری از آن ضمن خطبه شماره ۶۴ همان کتاب با تفاوت‌های لفظی و تقدیم و تأخیر در جمله‌ها آمده است. خطبه ۲۰۴ در مآخذ بسیار کهن از جمله در کتاب سلیم بن قیس، ص ۸۳ در گذشته به سال ۹۳ هجری که از یاران امام سجاد است آمده است.

ص: ۲۱۹

(۱)

گفتار آن حضرت در آموزش دادن چگونگی درود فرستادن بر رسول خدا (ص)

او که خدای از او خشنود باد چگونگی درود فرستادن بر محمد (ص) را به مردم آموزش می‌داد و می‌گفت در آن باره چنین بگویند:

پروردگارا! ای گسترش دهنده گسترده‌ها و ای آفریننده آسمانها و ای پدیدآورنده دلها بر وفق سرنوشت آن، بدبخت یا سعادت‌مند، برترین درودها و پربرترین برکتها و تحیت آمیخته با مهربانی خود را برای بنده خود محمد قرار بده که خاتم پیامبران گذشته و گشاینده چیزهای بسته - رحمت و سعادت - و آشکارکننده حق با حق و درهم کوبنده سپاههای باطل است. چنان که بار رسالت را نیرومندان بر دوش کشید و در راه فرمانبرداری از تو و به دست آوردن رضایت تو برپاخاست و بدون سستی در اقدام و بدون سرگشتگی رفتار کرد. شنوای وحی تو و نگهبان عهد تو و کوشا در اجرای فرمان تو بود، تا آنجا که برای جوینده حق چراغ هدایت برافروخت، چراغی که برای جویندگان نعمتهای خدا اسباب رسیدن به آن را فراهم ساخت. دلهای فرو رفته در گرداب فتنه و گناه با نشانه‌های روشن و رخسندگیهای اسلام و احکام فروزنده به وسیله او هدایت یافت. او امانتدار درستکار و گنجور گنجینه دانش تو و گواهی به روز رستخیز است و برانگیخته تو برای نعمت و فرستاده بر حق تو برای رحمت است. در کودکی و جوانی و کهولت از همگان برتر و از لحاظ سرشت از همگان پاکیزه‌تر و در بخشش از همگان بارنده‌تر است. ستایشگران به پای ستایش او نمی‌رسند و در آن باره هر چه گفته‌اند سرزنش نمی‌شوند.

پروردگارا! در جوار عدل و رحمت خویش جایگاهش را گسترده‌دار و به فضل خویش پادشاهای گوارا و بدون تیرگی از گنجینه پادشاه و عطای خود به او ارزانی دار.

خدایا، بنیاد آیین او را از بنیادهای دیگر فراتر قرار بده و جایگاهش را در پیشگاه خود گرامی بدار. پرتو آیین او را به کمال رسان و پاداش پیامبری او را چنان قرار بده که گواهیش پذیرفته و شفاعتش مقبول باشد، او میزان عدل و جدا کننده میان حق و باطل و برهان بزرگ

ص: ۲۲۰

خواهد بود. «۱»

(۱)

گفتار علی علیه السلام در تأکید واجب بودن امر به معروف و نهی از منکر و جایز نبودن مدارا با منافقان و تبهکاران و سرکشان

درباره امر به معروف و نهی از منکر و فراخواندن مردم به جنگ با ستمگران چنین فرموده است:

بندگان خدا! شما را به بیم از خدا سفارش می‌کنم و شما را از دنیا و خوشی و نعمت و شادی و ارزش ظاهری آن برحذر می‌دارم که شایسته جایگزینی آنچه خداوند دانشمندان را به آن آراسته است نیست و قابل مقایسه با نعمتهای جاودانه و کرامت همیشگی جهان دیگر نیست. فرجام پسندیده از پرهیزگاران است و اندوه و پشیمانی و گرفتاری فراوان از ستمگران است. از آنچه خداوند دوستان خود را اندرز فرموده و بر نکوهشی که نسبت به دانشمندان اهل کتاب کرده است، پند گیرید که گفته است: «چرا خداپرستان و دانشمندان، ایشان را از گفتار گناهشان نهی نکردند»، (۲) «کسانی از بنی اسرائیل که کافر شدند بر زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند و این بدان سبب است که نافرمانی کردند و متجاوز بودند. آنان از کار زشتی که انجام می‌دادند و باز نمی‌ایستادند و آنچه می‌کردند چه نکوهیده است.» «۲» و جز این نیست که خداوند این کار را از آن جهت بر ایشان عیب گرفته است که از ستمگران میان خود ستم می‌دیدند و در کشور خود تباهی را ملاحظه می‌کردند، ولی به امید بهره‌مند شدن از نعمتهای ایشان یا از بیم از آن کار نهی نمی‌کردند و حال آنکه خداوند می‌فرماید: «ما تورات را فرو فرستادیم که در آن رهنمایی و روشنایی است و پیامبرانی که تسلیم فرمان شدند با آن حکم می‌کنند برای یهودان و عالمان با عمل و دانشمندان به آنچه نگهبان آن شدند از کتاب خدا و خود بر آن گواهان بودند، از مردم مترسید و از من بترسید.» «۳» و فرموده

(۱) این گفتار حضرت امیر المؤمنین که در نهج البلاغه چاپ مرحوم فیض الاسلام به شماره ۷۱ و در چاپ استاد دکتر شهیدی به شماره ۷۲ آمده است، اختلافات لفظی و فزونی و کاستی و تقدیم و تأخیر در جملات در نقل اسکافی دیده می‌شود. این خطبه در منابع کهن پیش از نهج البلاغه و معاصر اسکافی به نقل ابن ابی الحدید در غریب الحدیث ابن قتیبه در گذشته به سال ۲۷۶ هجری و در الغارات، ص ۱۵۹ آمده است. لطفاً برای اطلاع بیشتر از منابع آن به روشهای تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغه، ص ۹۷ مراجعه فرمایید.

(۲) آیات ۶۳ و ۷۸ سوره مائده.

است: «مردان مؤمن و زنان مؤمن برخی دوستان برخی دیگرند. به نیکی فرمان می‌دهند و از ناپسند بازمی‌دارند» «۱»، در این آیه خداوند فرایض را از امر به معروف و نهی از منکر آغاز فرموده است که می‌داند اگر امر به معروف و نهی از منکر انجام پذیرد همه کارهای واجب از سخت و آسان انجام می‌پذیرد و برپا می‌شود و امر به معروف و نهی از منکر فراخواندن مردم به اسلام است همراه با رد کردن ستمگریها و مخالفت با ستمگر و تقسیم کردن درآمدهای عمومی و غنائم جنگی به صورت پسندیده و گرفتن و گردآوری زکات و صدقات از آنان که باید بپردازند و به کار بردن آن در حق است.

(۱) وانگهی، شما گروهی هستید که مشهور به دانش و نامور در نیکی و معروف به خیرخواهی و از برکت خداوند در نظر مردم دارای هیبت هستید. شریف شما را هیبت می‌دارد و ضعیف شما را گرمی می‌دارد و آنان که شما را بر ایشان فضیلتی نیست و حق نعمت و قدرتی بر آنان ندارید، شما را بر دیگران برتر می‌نهند و در مورد نیازهایی که برآورده نمی‌شود شفاعت شما پذیرفته می‌شود و در راهها با هیبت پادشاهان و کرامت بزرگان حرکت می‌کنید. مگر نه این است که به همه این چیزها بدان سبب رسیده‌اید که امید می‌رفته است به حق خداوند قیام کنید و هر چند که درباره بیشتر حقوق خداوند کوتاهی کرده‌اید و حق پیشوایان را سبک شمرده‌اید، حق خدا و حق ناتوانان را تباه کردید و حال آنکه به گمان یاوه خود حق خویش را طلب کردید و به چنگ آوردید. شما همچون پاسداران شهری هستید که آن شهر و مردمش را به دشمن تسلیم کردند، یا چون پزشکانی که پول دارو را به تمام گرفته‌اند و بیماران را رها کرده‌اند. شما نه مالی هزینه کردید و نه جان خود را در راه خدا به خطر انداختید و نه به پاس خدا با عشیره و گروهی جنگ کرده‌اید و با این حال از خداوند امید دارید که به بهشت او و همسایگی پیامبران درآیید و از دشمنان خدا برکنار و بری باشید و به هنگام دیدار فرشتگان به کرامت خداوند مخصوص باشید.

(۲) اینک ای آرزومندان و منت‌گزاران بر خدا، بیم آن دارم که خداوند عذابی از عذابهای خود را بر شما برساند، که شما به لطف خدا به منزلتی رسیده‌اید که با آن برتری یافته‌اید و اکنون کسانی را که معروف به خداشناسی‌اند گرمی نمی‌دارید و حال آن که شما را به همین سبب گرمی می‌دارند. شما می‌بینید که پیمانهای خدا شکسته می‌شود و باکی ندارید و حال آنکه در مورد شکسته شدن پیمان نیاکان خود خشمگین می‌شوید و در همان حال پیمان

رسول خدا از هم گسسته می‌گردد. کوران و لالها و زمین‌گیران درمانده در شهرها رها کرده به حال خود هستند و بر آنان رحم نمی‌شود و شما در منزلت و شغل خود سرگرم کار هستید و بر هیچ یک از این کارها یاری نمی‌دهید و می‌بینم که با

چرب‌زبانی و چاره‌سازی در پیشگاه ستمگران در زینهار هستی. همه این کارها از چیزهایی است که خداوند به شما فرمان داده است آنها را نهی کنید و از آن بازایستید و همگان از آن بی‌خبرانید.

(۱) اگر درست بفهمید شما از اینکه به منزلت عالمان چیره شده‌اید از همگان مصیبت‌زده‌تر خواهید بود، زیرا باید همه کارها و احکام به دست عالمان به خدا انجام شود و این موضوعی است که در کتاب خدا آمده است و دانشمندان واجد شرط امنای خداوند در اجرای حلال و حرام‌اند و شما این اختیار را از دست داده‌اید و سبب از دست دادن شما آن است که از حق رمی‌ده‌اید و با داشتن دلیل روشن در سنت با یکدیگر ستیز می‌ورزید. اگر شما بر زحمت و رنج شکیبایی می‌کردید و در راه خدا تحمل دشواری می‌داشتید همه کارها و دستورهای خداوند از شما صادر می‌شد و به شما باز می‌گشت و در آن باره به شما مراجعه می‌شد، ولی چه توان کرد که لگام کارهای خود را به ستمگران سپردید و کارهای خدا را به آنان وا گذاشتید که به شبهه‌ها کار می‌کنند و در خواسته‌های دل خود می‌خرامند. گریز شما از مرگ و شیف‌تگی شما به زندگانی این جهانی که از شما جدا خواهد شد، آنان را بر کار خود چیره ساخته است. ناتوانان را در دست ایشان رها کرده‌اید. گروهی به بردگی گرفته شده‌اند و گروهی مغلوب گردیده‌اند و گروهی چنان مستضعف شده‌اند که اسیر جنگال معیشت‌اند.

حکمرانان به آراء خود هر گونه که می‌خواهند پادشاهی می‌کنند و با پیروی کردن از اشرار و گستاخی نسبت به خدای جبار هوسهای زیانبار خود را مایه زیان قرار می‌دهند. در هر شهری خطیبی سخنور از سوی آنان بر منبر است. زمین در تصرف آنان است و بر آن دست گشوده‌اند و دستهای رهبران راستین از آنان بسته و بازداشته شده است. شمشیرهای آنان بر مردم چیره است و شمشیرهای شما در نیام قرار دارد، گویی مردم بردگان آنان‌اند و نمی‌توانند دست کسی را از خود کوتاه کنند، گروهی ستمگر سرکش و چیره بر ناتوان، آری سخت‌گیرانی که فرمانشان برده می‌شود و خداوند آفریننده و بازگرداننده را نمی‌شناسند.

(۲) شگفتا و چرا شگفت نکنم که زمین آکنده از دغلان تندخوی و زکات‌گیرندگان ستمگر و کارگزاران بدون مهر و محبت است. خداوند خود درباره این ستیزی که با آنان داریم حاکم است و در آنچه میان ما پدید آمده است با حکم خود داوری خواهد کرد.

پروردگارا تو خود می‌دانی که آنچه از ما سر می‌زند هرگز برای چشم و همچشمی

ص: ۲۲۳

درباره حکومت و قدرت نبوده است و نه در جستجوی چیزی از فزونی چیزهای بی‌ارزش این جهانی، بلکه برای این است که راههای دین تو را به حال خود برگردانیم و صلاح را در سرزمینهای تو آشکار سازیم و بندگان ستم‌یده‌ات زینهار یابند و به احکام و آیین و فرایض تو عمل شود.

(۱) همانا هر خونی را روزی خونخواهی خواهد بود و همانا خونخواه ما و حاکم در حق خود و حق خویشاوندان نزدیک پیامبر و حق یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان خداوند است که هر که را خواهد از دست او بیرون نمی‌جهد و کسی را از او راه گریز نیست و ستمگران به زودی خواهند دانست به چه جایگاهی می‌روند.

خداوند چهره هر بنده‌ای را که فرمانی را می‌شنود و به آن گوش جان می‌سپارد و چون او را به هدایت فرامی‌خوانند می‌پذیرد و دست به دامن راهنمایی می‌زند و رستگار می‌شود، شاد و خرم فرماید. همانا بیناترین دیده‌ها چشمی است که به خیر و نیکی گشوده شود و به سوی آن پر کشد و بهترین گوشها گوش‌های است که پند را بشنود و از آن بهره گیرد و سالم‌ترین دلها دلی است که از شبهه‌ها پاک باشد.

ای مردم! از پرتو چراغ اندرز دهنده خیرخواه روشنی جوید و از آبشخور چشمه‌ای که از تیرگی پالوده است آب بیاشامید و از کرانه یاقوت سرخ توشه بگیرید.

(۲) ای بندگان خدا! به نادانان خود گرایش مجوید و رام هوسهای خود مشوید، و خدا را خدا را که مبادا به کسی شکایت برید که بر اندوه شما نمی‌گیرد و به کسی که با رأی خود آنچه را برای شما استوار شده است می‌شکند و با نادانی خود آنچه را که برای شما فراهم آمده است از میان می‌برد و به حماقت خود آنچه را برای شما ساخته شده است ویران می‌سازد.

پروردگارا! ما تو را که بزرگترین گواهی، بر هر بنده‌ای از بندگان که این سخن همراه با دادگری و خالی از ستم و اصلاح کننده دین و دنیا و بدون تباهی ما را می‌شنود و پس از شنیدن آن از یاری دادن تو و نیرومند ساختن آیین تو خودداری و درنگ می‌کند گواه می‌گیریم، و بدانید که اگر شما ما را یاری نکنید و انصاف ندهید ستمگران بر ما نیرومند می‌شوند و میان ما برای خاموش کردن پرتو خدا اقدام می‌کنند. خدای ما را بسنده است و بر او توکل می‌کنیم و به سوی او بازمی‌گردیم و برگشت به سوی اوست. «۱»

(۱) بخش عمده این خطبه با تفاوت‌های لفظی اندکی در تحف العقول، ص ۱۷۰-۱۶۸ از حضرت سید الشهدا علیه السلام

ص: ۲۲۴

درباره این سخن آن حضرت در امر به معروف و نهی از منکر و این بیان و این تشویق و حجت و برهان بنگرید و بیندیشید تا بدانید که هر کس می‌خواهد این راه را برود و هر کس هر چه گفته است به گفتار او و روش آن حضرت رفته است و از کار او اقتباس کرده و از معرفت او بینش افزوده و سخن او را بر زبان آورده است.

(۱)

گفتار آن حضرت در وصف امام عادل و بیان وظائف ویژه او و آنچه که برای او و بر عهده وی است و این که او حجت بر رعیت است و هرگاه از حق روی گرداند و از روش دادگری گمراه شود، مردم را بر او حجت است

علی علیه السلام آنچه را برای پیشوای دادگر و آنچه را بر عهده اوست، بدین گونه توصیف فرموده است:

ای بندگان خدا بدانید که برای هر پیشوای دادگر بر رعیت حجت است و هرگاه پیشوا بر رعیت ستم کند، رعیت را بر او حجت خواهد بود. آگاه باشید و دست به دامن امام عادل زنید و از آن کس که شما را هدایت می‌کند و گمراه نمی‌سازد

امور خود را فراگیرید که او دستگیر استوار و قابل اعتماد است. ای مردم، بر امام چیزی جز امری که از سوی خداوندش بر عهده او گذاشته شده نیست، یعنی کوتاهی نکردن در اندرز دادن و کوشش کردن در خیرخواهی و زنده کردن سنت و برپا داشتن حدود و رساندن سهام بیت المال بر کسانی که مستحق آن هستند و اظهار حجت درباره پیمانها و نیکی کردن و مهربانی بر همه مسلمانان، و هرگاه این کارها را انجام دهد از عهده آنچه خداوند بر عهده او گذاشته به خوبی برآمده است و از کارهای ناپسند کارگزاران خود در پیشگاه خداوند تبراً می‌جوید، همان گونه که پیامبر (ص) از رفتار خالد بن ولید بیزاری جست. «۱»

(۲) ای قوم! آنچه را از حق برای شما روشن شده است اقتباس کنید و از آنچه به شما در آن باره خبری داده نشده است خودداری و پس کنید، با اندیشیدن در دین خدا پیش از آن که

نقل شده و افزوده است که آن را از امیر المؤمنین علی علیه السلام هم روایت کرده‌اند. بخشهایی از آن در خطبه‌های ۷۵، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۲۹، ۲۰۹ نهج البلاغه آمده است. برای اطلاع بیشتر به حواشی محققانه مصحح محترم متن در المعیار و الموازنه، ص ۵-۲۷۴ مراجعه فرمایید.

(۱) برای اطلاع بیشتر در مورد بیزاری جستن رسول خدا (ص) از رفتار خالد بن ولید به ترجمه مغازی، ص ۶۷۳ مراجعه فرمایید که به تفصیل آمده است.

ص: ۲۲۵

نتوانید بیندیشید و پیش از آن که به خود گرفتار آید. وعده پروردگارا برای خود فراهم آورید و از سرچشمه دانش از اهل آن بهره‌مند شوید، پیش از آن که گرفتار شبهه گردید و حق و باطل بر شما مشتبه گردد. و ترتیب اهمیت امور را در نظر بگیرید «و همگان به ریسمان خداوند چنگ زنید» که هر کس به ریسمان خدا چنگ یازد و به هدایت خدا رهنمونی بجوید و به عروة الوثقی متمسک شود شیطان بر او چیره نخواهد شد. و من به حق خدا را سوگند می‌خورم، سوگند بر حق که خداوند همراه کسانی است که پرهیزگارند و همراه آنانی است که نیکوکاران‌اند. «۱»

(۱) ای بندگان خدا شما را به تقوی و ترس از خدا سفارش می‌کنم و همانا بهترین چیزی که نزدیکی جویندگان به خدا به آن متوسل شده‌اند ایمان به خدا و جهاد در راه اوست و برپا داشتن نماز که بنیاد آیین است و پرداخت زکات که یکی از کارهای واجب از واجبهایی خداوند است و روزه گرفتن ماه رمضان که سپری استوار از عذاب است و حج خانه خدا که براندازنده فقر و پاک کننده گناه است و رعایت پیوند خویشاوندی که مردن ناگهانی و بد را کنار می‌زند و از درافتادن در بیم نگره می‌دارد و صدقه دادن نهانی که گناهان را فرو می‌پوشاند و آتش خشم پروردگارا خاموش می‌کند. فراوان به یاد خدا باشید که نیکوترین یادهاست. در آنچه به پرهیزگاران وعده داده شده است رغبت کنید که وعده خدا راست‌ترین وعده‌هاست و از رهنمود محمد (ص) هدایت پذیرید که بهترین رهنمود است، و روش او را روش خود قرار دهید که بزرگترین روشهاست. قرآن پیاموزید که پسندیده‌ترین گفتار است و از پرتوش بهبودی جوید که بهترین بهبود برای سینه‌هاست و آن را نیکو تلاوت کنید که نیکوترین قصه‌هاست و چون قرآن تلاوت می‌شود خاموش باشید و آن را گوش کنید شاید بر شما رحمت آورده شود. «۲»

(۲) ای بندگان خدا! دانایی که به دانش خود عمل نکند همچون نادانی است که از نادانی خود به خویشتن بازنگردد، بلکه حجت بر او بزرگتر و اندوه بر او پایدارتر از نادان سرگردان است، که او از دانش خود کناره گرفته است و به هر حال هر دو سرگشته و گمراه شده و درمانده‌اند. هان که به خود رخصت ترک حق مدهید و چرب‌زبانی و تملق‌گویی نکنید، به ویژه درباره حق سستی و چرب‌زبانی نکنید که زیان خواهید کرد. لازمه دوراندیشی این

(۱) آیه ۱۲۸ سوره شانزدهم - نحل.

(۲) این بخش ضمن خطبه ۱۱۰ نهج البلاغه با تفاوت‌های لفظی اندک آمده است. در منابع بسیار کهن از جمله برقی در محاسن، ص ۲۳۳ و ابن شعبه حرانی در تحف العقول، ص ۱۰۴ آن را آورده‌اند.

ص: ۲۲۶

است که درست بیندیشید و لازمه درست‌اندیشی این است که شیفته نگردید و همانا خیرخواه‌ترین شما نسبت به خود فرمانبردارترین شما نسبت به کردگار است و کینه‌توزترین شما نسبت به خود نافرمان‌ترین شما از پروردگار خود است. (۱) هر کس خدا را فرمان برد در زینهار خواهد بود و شادمان خواهد شد و هر کس خدا را نافرمانی کند بیمناک و پشیمان می‌شود. از خدا برای خود یقین بخواهید و در عافیت رغبت کنید.

هان بدانید که نیکوترین کارها سنت‌های دیرینه است و بدترین آنها چیزهای نو پدید آمده است و هر پدیده نو بدعت است «۱» و هیچ کس بدعتی پدید نمی‌آورد مگر آنکه در قبال آن سنتی ترک می‌شود. گول خورده کسی است که در دین خود گول بخورد، و بر آن کس که نیک نفس باشد رشک برده می‌شود. از لهو و لعب بر حذر باشید که قرآن را به فراموشی می‌سپارد و شیطان در مجالس لهو حاضر می‌شود و به همه سرکشها و گمراهها فرامی‌خواند. گفتگوی با زنان از دام‌های شیطان است و دلها را تباه می‌کند. هان که راستگو باشید که خداوند همراه کسی است که راست بگوید، (۲) و از دروغ کناره بگیرید که دروغ از ایمان بر کنار است و همانا که راستگو بر کرانه رستگاری و کرامت است و دروغگو بر کرانه زبونی و نابودی است. همواره سخن حق بگویید تا به حق‌گویی شناخته شوید و به حق عمل کنید تا اهل حق باشید. امانت را به آن کس که شما را امین دانسته است برگردانید و پیوند خویشاوندی خویشاوندانی را که از شما گسسته‌اند پیوسته دارید و نسبت به هر کس که شما را محروم کرده است، فضیلت کنید و هرگاه پیمان بستید، به پیمان وفا کنید و هرگاه قضاوت می‌کنید، دادگری کنید و به نیاکان خود افتخار نکنید و به یکدیگر لقبهای نکوهیده مدهید.

یکدیگر را یاوه ستایش نکنید و شوخی نکنید و خشم مگیرید و کینه مورزید. (۳) میان خود سلام دادن را آشکارا معمول سازید و پاسخ تحیت را به کسی که شایسته آن است نکوتر از آن بگویید. به یتیمان و بیوه‌زنان رحمت آورید. ناتوان و ستم‌دیده را یاری دهید. بر نیکی و پرهیزگاری همکاری کنید و بر گناه و سرکشی یاری مدهید و از خدای بترسید که خداوند سخت عقوبت است. همانا که دنیا پشت کرده و آوای بدروید برداشته است. همانا آخرت روی آورده و سر می‌کشد. امروز گاه تمرین و ریاضت است و فردا هنگام پیشی گرفتن است که فرجام آن بهشت است و دوزخ. شما در روزگاری به سر می‌برید که فرصت فراهم آوردن

(۱) این جمله ضمن خطبه شماره ۱۴۵ نهج البلاغه چاپ استاد دکتر شهیدی آمده است.

ص: ۲۲۷

ساز و برگ است و از پس آن مرگ است، مرگی که شتاب او را برمی‌انگیزد. هر کس به هنگام فرصت و پیش از رسیدن مرگ کار کند، کردارش و آرزویش او را زیان نمی‌رساند و آن کس که به هنگام فرصت و پیش از رسیدن مرگش عمل نکند، آرزویش او را زیان می‌رساند و کردارش او را سودی نمی‌بخشد. «۱»

(۱) هان که آرزومندی عقل را گرفتار فراموشی می‌سازد و مایه بی‌خبری و پشیمانی می‌گردد. از آرزو سخت کناره بگیرد، چون بدترین چیزی که از آن کناره می‌گیرد آرزو و فریب است و آرزومند فریب خورده است. با کوشش در کارهای خود دین خود را برپا دارید و به آن پناه برید. گمان ندارم آن کس که خواهان بهشت است بخوابد و آن کس که از آتش گریزان است بخسبد. از دنیا توشه بگیرید چندان که با آن خود را پناه دهید و برای روزی که از کارهای پسندیده هر کس که پیش فرستاده است بهره‌مند می‌شود، کار پسندیده انجام دهید و از آنچه خداوند پند و اندرزتان داده است پند بگیرید و آزمون او را به یاد آورید.

(۲) منزّه است پروردگاری که به آفریدگان خویش مهربان و به بندگان خویش، با همه بی‌نیازی از آنان و فقر ایشان به درگاه او، رحیم است. رحمتش نزدیک و آموزش او گسترده، نیروی همه ناتوانان و پناه همه افسردگان و غم‌دیدگان است. ما او را بر هر چه عطا فرموده و گرفته است و بر آنچه آزمون کرده و ارزانی داشته است ستایش می‌کنیم.

(۳) پروردگارا که خالق و پرستیده شده‌ای و بندگان را نیک آزمودی، منزهی و ستودن برای توست. پروردگارا منزهی که خانه‌ای آفریدی و خوانی گستردی که در آن خوردنی و آشامیدنی و همسران و خدمتکاران و کاخها و چشمه‌سارها فراهم آوردی. آنگاه پیامبری گسیل فرمودی تا بدان خانه فراخواند، نه دعوت پیامبر را پذیرا شدند و نه در آنچه ترغیب فرمودی رغبت کردند و نه بدانچه تشویق کردی شوقی نشان دادند. بر مرداری روی آوردند که می‌خورند و سیر نمی‌شوند، با خوردن آن رسوا شدند و در دوستی آن سازش کردند. دنیا دیده نیکوکاران روزگار خود را کور کرد و در دل فقیهان آنان هم گرفتاری عشق به دنیا است و هر کس به چیزی عشق ورزد دیده‌اش را فرو می‌پوشاند و محبتی که از آن در دل دارد بر بدی آن پرده می‌کشد، در نتیجه با چشم نادرست و با گوش ناشنوا می‌بیند و می‌شنود.

شهوته‌ها عقل او را دریده و دنیا دلش را میرانیده است و بنده دنیا است و بنده چیزی از آن که

(۱) این بخش ضمن خطبه ۲۸ نهج البلاغه، همان چاپ آمده است.

ص: ۲۲۸

در دست اوست. (۱) دنیا به هر سوی رو کند و رود، او هم بدان سوی می‌رود و رو می‌کند. نه به گفته بازدارنده از سوی خدا بازمی‌ایستد و نه اندرزی از سوی خدا را می‌پذیرد. منزّه است پروردگار. آنان چگونه از خانه‌ها جدا و گرفتار خشم

خدا می‌گردند و به گورها برمی‌گردند! در آن هنگام است که بر کارهای دشوار آگاه می‌گردند و هر کس می‌داند که سخت شیفته و فریب خورده بوده است. آنچه که بر دلهای ایشان فرود می‌آید غیر قابل توصیف است. دو حالت بر آنان جمع می‌شود، سختی مرگ و اندوه از دست دادن. در این حال چهره‌هایشان افسرده و رنگهایشان پریده و اندامهایشان سست می‌شود. از سختی بیرون شدن جان، دست و پای خود را تکان می‌دهند و پیشانیهای آنان بر عرق می‌نشیند. پس مرگ به درون آنان بیشتر نفوذ می‌کند تا آنجا که مانع سخن گفتن آنان می‌شود. او چشم خود را بر افراد خانواده‌اش می‌گرداند می‌بیند و می‌شنود و خردش درست است، ولی نمی‌تواند سخن بگوید. می‌اندیشد که عمر خود را در چه چیزی تباه کرده است و روزگار خود را چگونه سپری ساخته است. اموالی را که در گردآوری آن به رنج افتاده است در نظر می‌آورد و می‌بیند هنگام جدایی از آن رسیده است و وبال گردآوری آن بر او پیوسته است. آن مال برای کسانی که پس از او هستند باقی می‌ماند و خود در گرو آن درمانده است. در این حال انگشت پشیمانی می‌گردد بر آنچه که به هنگام مرگ بر او آشکار شده است، و بر آنچه که به هنگام زندگی بر آن رغبت داشته است بی‌رغبتی نشان می‌دهد و آرزو می‌کند که ای کاش آنچه را که بر آن حسد می‌برد و رشک می‌ورزید از آن دیگری می‌بود.

(۲) آنگاه مرگ همچنان او را فرومی‌گیرد و در تن او بیش می‌شود تا آنجا که گوشش از کار بازمی‌ماند و میان افراد خانواده خود افتاده است. نه زبان دارد که سخن گوید و نه با گوش خود چیزی می‌شنود. چشم بر چهره‌های آنان می‌گرداند. حرکت لب و زبان آنان را می‌بیند ولی گفتارشان را نمی‌شنود و مرگ همچنان بر او چنگ می‌اندازد تا آنجا که خردش از کار فرو می‌ماند و دیگر با آن چیزی نمی‌فهمد. آنگاه مرگ او را بیشتر فرومی‌گیرد تا آنجا که دیده‌اش از کار فرو می‌ماند. شناخت او از دنیا از میان می‌رود و در این هنگام پرده حجت او دریده می‌شود و مرگ همچنان پیش می‌رود تا جان به حلقوم او می‌رسد و سرانجام روح را از پیکرش می‌رباید و میان اهل خود مرداری می‌شود که آنان از کنار او می‌گریزند و به بیم می‌افتند. اینک نه آوایی را پاسخ می‌دهد و نه با مویه کننده‌ای همراه و هم صدا می‌گردد.

آنگاه شروع به غسل دادن او می‌کنند. جامه مردم دنیا را از تن او بیرون می‌آورند و او را کفن می‌کنند و چنان نیست که بر او شلوار و پیراهن بپوشانند، بلکه او را در آن پارچه

ص: ۲۲۹

می‌پیچند و اگر پیراهنی بر تن او کنند دامن آن از زانو به پایین را بسنده نمی‌کند و نمی‌پوشانند. سپس او را حنوط می‌کنند و بر دوش می‌کشند و کنار گورش می‌آورند و در آن می‌نهند و تنها می‌گذارند و بازمی‌گردند. او در تاریکی و تنگی و بیم گور تنها می‌ماند. آری آنجا آرامگاه اوست تا آنجا که پیکرش پوسیده و خاک توده می‌گردد.

(۱) آنگاه که روزگار به سرآید و فرمان خدا فرا رسد و واپسین مردم به پیشینیان پیوندند و فرمان خدا به از نو آفریدن خلق قرار گیرد، فرمان می‌دهد بانگی از آسمانها برآید که آسمان را بشکافد و از میان خمیده گرداند و هر کس در آن ساکن است بیمناک گردد و فرشتگان بر کرانه‌های آن پایدارند. آنگاه فرمان به زمینها می‌رسد و در حالی که مردم آگاه نیستند، زمین به جنبش می‌آید و چنان زمین‌لرزه‌ای پیش می‌آید که کوهها را از بن می‌کند و هموار می‌سازد و از هیبت جلال خداوند برخی از کوهها به برخی دیگر فروکوفته و چون پشم زده شود و کوبیده شود کوبیدنی و هر که را در دل زمین است بیرون آورد و آنان را پس از پوسیده شدن دوباره می‌آفریند. و پس از پراکندگی فراهمشان می‌آورد که می‌خواهد ایشان را بر پای دارد و از کردارشان بازپرسد و هر کس از ایشان را که نیکی کرده است، پاداش نیکو دهد و

هر که را بدرفتار کرده است، به بدی کردارش مکافات فرماید. آنگاه آنان را به دو گروه مشخص فرماید. گروهی در ثواب و گروهی در عقاب و آنان را همیشگی و جاودانه قرار خواهد داد. خیر خداوند همراه فرمانبرندگان و شر او همراه نافرمانان است.

(۲) فرمانبرداران را به همسایگی خویش و جاودانگی در زندگی خوش همیشگی و همسایگی پروردگار گرامی و دوستی با محمد (ص) پاداش می‌دهد. سرمزلی که فرودآیندگان در آن از آن کوچ نمی‌کنند و حال آنان دگرگون نمی‌شود. بیمها به آنان نمی‌رسد و گرفتاری آنان را در نمی‌یابد. دردها و اندوهها به ایشان روی نمی‌آورد از مرگ زینهار یافته‌اند و بیمی در از دست دادن چیزی ندارند. زندگی برای آنان روشن و نعمت و کرامت برای ایشان پایدار است. کنار جویهایی از آب زلال خوشبو و نهرهای شیری که مزه آن دگرگون نشده است و جویهای باده که مایه خوشی آشامندگان است و نهرهای عسل تصفیه شده و برای آنان همه میوه‌ها و آمرزش پروردگارشان فراهم است، «۱» بر فرشهای به یکدیگر پیوسته و همسران پاکیزه و سیه‌چشم که همچون تخمهای در پرده کشیده شده و همچون یاقوت و مرجان‌اند، با برخورداری از میوه‌های جاودانه نابریده و بازداشته نشده که

(۱) برگرفته از آیات ۱۴ سوره محمد و ۳۱ و ۳۲ سوره واقعه و ۲۴ سوره رعد و دیگر سور قرآنی است.

ص: ۲۳۰

فرشتگان از هر سو بر ایشان وارد می‌شوند و می‌گویند درود بر شما به آنچه شکیبایی کردید و خانه آخرت چه نیکو خانه‌ای است همراه با تحیت از خداوند عزیز جبار، درودی از سوی پروردگار مهربان، و دوزخ برای گمراهان سرکش آشکار می‌گردد.

(۱) و به آنان که نافرمانی کرده‌اند، خشمی نابودکننده و شکنجه‌ای فراگیر می‌رسد، دوزخ با شعله‌ها و زبانه‌های رخشان و خشم و هیاهو و بیم نزدیک می‌شود. زبانه‌هایش افروخته و سوزندگی آن افزون و بادهای آتش‌زای آن گرم‌تر و آب گندیده آن جوشان می‌شود، سوزندگی آن فرو نمی‌نشیند و هیاهوی آن کاسته و بریده نمی‌شود. آن کس که باید جاودانه در آن بماند، نمی‌میرد و آن کس که مقیم آن است از آن کوچ نمی‌کند. اسیر آن را فدیه نمی‌توان داد و زنجیری آن از بند رها نمی‌شود. فرشتگان پروردگار همراه آنان‌اند و به تمسخر آنان را مژده به سوزندگی و در افتادن به آتش و خوراک زقوم می‌دهند. آنان از پروردگار خویش بازداشته و از رحمت حق ناامید و از دوستان خدا جدایند، و سرانجام همگی در دوزخ گرد می‌آیند- از آن و هر گفتار و کرداری که آدمی را به آن نزدیک می‌کند و از هر هوسی به خدا پناه می‌بریم. دوزخیان می‌گویند: ما را نه شفیع است و نه دوستی مهربان. کاش ما را بازگشتی می‌بود و از مؤمنان می‌شدیم. «۱» (۲) دوزخ بر آنان شراره‌هایی چون کاخ و گویی شتران زرد رنگ پرتاب می‌کند. آنگاه مالک دوزخ بر آنان ندا می‌دهد که برای شما اندوه و دریغ و پشیمانی بسیار خواهد بود. همانا سوگند به عزت و جلال پروردگارم که دردناک‌ترین عذاب را بر شما خواهم چشاند. دستهای دوزخیان بسته بر گردنهای ایشان است و پیشانیهایشان پیوسته به قدمهای آنان است. بر بدن‌ها جامه قطران پوشانده می‌شود و پاره آتشی سوزان برای آنان بریده می‌شود، در عذابی جاودانه که همواره فزون می‌گردد و کاسته نمی‌شود. آن خانه را مدتی نیست که سرآید و ایشان را روزگاری معین نیست که سپری شود. از آتش و هر گفتار و کرداری که به آن نزدیک می‌سازد به خدای متعال پناه می‌بریم. «۲»

(۱) آیات ۱۰۱ و ۱۰۲ و سوره بیست و ششم، و ۳۴ سوره هفتاد و هفتم.

(۲) این بخش با فزونی و کاستیهایی ضمن خطبه شماره ۱۰۹ نهج البلاغه که به خطبه «الزهراء» معروف است و شماره آن در برخی از چاپهای نهج البلاغه ۱۰۸ است آمده است. این خطبه در منابع استوار پیش از سید رضی (ره) نقل شده است.

مثلا در عقد الفرید، ج ۴، ص ۷۶ و روضه کافی، ج ۸، ص ۲۸ و ارشاد، ج ۱، ص ۲۴۳ و برای اطلاع بیشتر به روشهای تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغه، ص ۱۲۰ مراجعه فرمایید.

ص: ۲۳۱

(۱)

گفتار آن حضرت در طعنه زدن و نکوهش پاره‌ای از زاهدان نادان که فقط به انجام برخی از عبادات مواظبت می‌کنند و منزلت علمای ربانی را خوار می‌شمردند

آن حضرت در نکوهش حشویه و افراد نادان و کسانی که بدون درایت پایبند روایت‌اند و دانشمندان را خوار و سبک می‌شمردند، پس از ستایش خدا چنین فرموده است:

آنچه می‌گویم بر عهده من و خود ضامن - درستی - آم. آن کس که عبرتهای - روزگار - برای او آشکار گردد و از کيفرهایی که پیش اوست عبرت گیرد، پرهیزگاری او را از درافتادن در شبهه‌ها نگه می‌دارد. با پرهیزگاری بنیاد چیزی سست نمی‌شود و با یقین کشتزار کسی تشنه نمی‌ماند و تمام خیر در کسی است که قدر خویش را بشناسد و اگر کسی قدر خود را نشناسد بر نادانی او بسنده است. (۲) از دشمن‌ترین مردم در پیشگاه خداوند بنده‌ای است که خداوند او را به خود واگذار کرده باشد. از راه راست دور افتاده و بدون دانش راهسپار باشد. هیچ دلیلی ندارد و شیفته کلام فتنه است. و مردمی که اندک دانشی میان مردم فرومایه بی‌اطلاع و نابینا درافکنده و خود فریب خورده به تاریکیهای فتنه است و به روزه و نماز پرداخته است، و مایه به فتنه افتادن کسانی است که به عبادت او شیفته شده‌اند. از هدایت کسانی که پیش از او بوده‌اند بازدارنده است و کسانی را که پس از او به او اقتدا می‌کنند، گمراه‌کننده است. مردم نمایان او را عالم می‌نامند و حال آنکه یک روز را به سلامت در کسب دانش سپری نکرده است. هر بامداد در پی فزون ساختن چیزی بوده است که اندکش بهتر از بسیار آن است، تا آنگاه که از آب بدمزه و گندیده سیراب شده و دانش بیهوده اندوخته است. میان مردم برای فتوا دادن و داوری نشینند تا عهده‌دار مشکل‌گشایی گردد.

(۳) اگر چیزی را به چیز دیگری قیاس کند، خود را تکذیب نمی‌کند. از بیم آنکه نگویند چیزی را نمی‌داند، اگر مسأله مبهم و پوشیده‌ای پیش آید، سخنان یاوه‌ای از اندیشه خود فراهم ساخته و حکم قطعی صادر می‌کند. نادانی است که راههای نادانی را پوید و بر نادانی راه می‌سپرد و رأی او چون تار عنکبوت است و خود نمی‌داند آیا رأی درست داده یا خطا کرده است. از آنچه نمی‌داند معذرت نمی‌خواهد، و نمی‌تواند به طور قطع با روش علمی پاسخ دهد و بهره رساند. روایات را همچون بادی که کاه را بر باد می‌دهد زیر و رو می‌کند.

میراثها از قضاوتش فریاد برآورده و خونها از داوری او به گریستن آمده است. با داوری او ناموس حرام حلال می‌شود. به خدا سوگند به پاسخ دادن آنچه بر او می‌رسد با مایه نیست و شایسته آنچه به او تفویض شده است نیست. آنان کسانی هستند که در زندگی‌شان باید بر آنان گریست. «۱»

(۱)

گفتار آن حضرت درباره سرآغاز فتنه‌ها و ریشه انحراف از حق و حقیقت و شرع و شریعت

و آن حضرت درباره فتنه‌ها چنین فرموده است:

همانا آغاز پدید آمدن فتنه‌ها خواسته‌های نفسانی است و احکامی نو که از آنها پیروی می‌شود و در آنها با کتاب خدا مخالفت می‌شود و گروهی از مردان از گروهی دیگر بر خلاف دین خدا یاری می‌جویند که - انجام آن را - بر عهده گیرند. اگر باطل از آمیزه با حق بر کنار می‌ماند، بر حق جویان پوشیده نمی‌ماند و اگر حق از پوشیده شدن با باطل رهایی می‌یافت، زبان ستیزگران فرصت طعنه زدن نمی‌یافت، ولی از هر کدام اندکی گرفته و درهم آمیخته می‌شود، و اینجاست که شیطان بر گروه خود چیره می‌گردد و آنان که لطف خدا برای آنان پیشی گرفته است رهایی می‌یابند. «۲»

(۲)

گفتار آن حضرت درباره اکثریت پیروان باطل از حق جویان در بیشتر زمانها و اینکه گاهی اهل حق بر اهل باطل چیره می‌شوند

حق و باطلی است و هر یک را گروهی. اگر باطل پیروز شود از دیرباز چنین بوده است و هر چند حق اندک است، ممکن است نیرو یابد. هر کس دروغ گوید زیان می‌بیند و هر کس

(۱) دو سه سطر آغاز این گفتار در آغاز خطبه ۱۶ نهج البلاغه و بقیه آن با تفاوتها و کاستی و فزونیهایی در خطبه شماره ۱۷ نهج البلاغه آمده است. اختلاف لفظی این خطبه‌ها که اسکافی نقل کرده است با آنچه که سید رضی فراهم فرموده است خود یکی از نشانه‌های دقت و احاطه سید رضی رضوان الله علیه است.

(۲) خطبه شماره ۵۰ نهج البلاغه است که در منابع کهن پیش از سید رضی در محاسن، ج ۱، ص ۲۰۸ و اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۶ هم نقل شده است.

بدون حق ادعا کند نابود می‌شود. همانا خداوند این امت را با شمشیر و تازیانه ادب فرموده است و برای هیچ کس در محضر امام در آن دو مورد سستی نیست. درون خانه خویش نشینید و میان خود راه آشتی پیش گیرید و توبه همراه و از پی شماست و هر کس به پیکار با حق برخیزد، نابود می‌گردد. «۱»

(۱) اینک ای کسانی که در فضیلت علی (ع) متوقف هستید عبرت گیرید و ای قصور کنندگان بیندیشید. آنچه که ما درباره سوابق امیر المؤمنین علیه السلام گفتیم و در هر صفت پسندیده فضائل او را بیان داشتیم به خدا سوگند که اگر چیز دیگری جز همینها که گفتیم نمی‌بود، او نه تنها با همگان تفاوت دارد که بر همگان مقدم است و حال آنکه فضائلی از او که نقل نکردیم از آنچه نقل کردیم بیشتر است. چگونه از مناقب خود خودداری و در فضیلت او درنگ می‌کنید و به تعصب گرایش دارید. فضائل دیگران را حفظ می‌کنید و از فضائل او روی‌گردان می‌شوید و چون کارهای او گفته می‌شود، گوش نمی‌دهید و از آن سربیزی می‌کنید و به کسی که آن را بازگو می‌کند لقبهای نکوهید می‌دهید. «۲» یهودیان و مسیحیان هم بدین گونه رفتار کردند و برای محمد (ص) فضیلتی نقل نکردند و از معجزات و آیات شگفت آن حضرت طرفی نیستند که راه انصاف و یکسان نگریستن را در شناخت رسول خدا (ص) رها کردند.

(۱) بخشی از خطبه ۱۶ نهج البلاغه است.

(۲) ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۳ و جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۰ می‌گوید: به یقین بنی امیه از اظهار فضایل علی (ع) جلوگیری می‌کردند و کسی را که در آن باره روایتی نقل می‌کرد، شکنجه می‌دادند و چنان شد که هرگاه کسی می‌خواست حدیثی درباره شرایع دین از آن حضرت نقل کند یارا نداشت که با صراحت از او نام ببرد، بلکه می‌گفت ابو زینب چنین نقل می‌کند. عطاء از عبد الله بن شداد بن هاد نقل می‌کند که می‌گفته است: «دوست می‌دارم آزادم بگذارند که یک روز تا شب درباره فضایل علی حدیث نقل کنم و شبانگاه گردنم را بزنند. اسکافی می‌گوید: اگر احادیث مربوط به فضائل علی (ع) در کمال شهرت نمی‌بود و آن همه نقل نمی‌شد، بدون تردید از بیم خاندانهای اموی و مروانی با توجه به طول حکومت ایشان تمام آنها به فراموشی سپرده می‌شد، ولی خداوند را در این مرد بزرگ رازی است که فقط کسانی که باید بدانند می‌دانند. مگر نمی‌بینی که اگر سالار شهری بر کسی خشم گیرد و مردم را از نام بردن و یاد کردن او بازدارد، یادش از میان می‌رود و در حالی که موجود است، معدوم می‌شود و در حالی که زنده است، مرده پنداشته می‌شود. و این خلاصه‌ای بود از آنچه شیخ ما ابو جعفر اسکافی در کتاب التفضیل آورده است.

ص: ۲۳۴

(۱)

سخن درباره آنکه متکلمان کتابهای خود و سخنوران و واعظان مجالس خود را به عموم سخنان امیر المؤمنین علی علیه السلام آراسته‌اند ولی آنها را به خود نسبت داده‌اند

شگفت‌انگیزتر از آنچه گفتیم این است که عموم سخنان او که ما تا کنون نقل کرده‌ایم و همچنین دیگر خطبه‌های او در توحید و ستایش خداوند و موعظه‌های او، مورد استفاده بیشتر متکلمان قرار گرفته و آنان و واعظان مطالب خود را به سخنان او آراسته‌اند و در مجالس ذکر و وعظ فراوان از سخنان او نقل می‌شود، ولی شما را به این پندار انداخته‌اند که آن سخنان از خود ایشان است و شما هم آنچه را که شنیده‌اید به آنان نسبت داده‌اید، چون سخنان منصور بن عمار «۱» و دیگر داستان‌سرایانی که همچون او بوده‌اند، و کمی عنایت شما به خطبه‌ها و گفتارهای آن حضرت و کمی شناخت و نادانی موجب آمده است که نتوانید تشخیص دهید. همه آنچه که ما تا کنون نقل کرده‌ایم و آنچه نقل نکرده‌ایم نزد اهل روایت با اسناد مشهور شناخته شده است.

(۲) چگونه می‌توان از اقرار به فضیلت او خودداری کرد و حال آنکه مناقب او آشکار و درخشان است و به چه سبب باید در ادای حق او کوتاهی کرد؟ آن هم پس از شرحی که ما درباره کارها و فضائل او دادیم. پس از این هیچ علت و شبهه‌ای که مایه درنگ و تردید شود نیست، زیرا آنچه که ما گفتیم اگر انگیزه برای مبالغه و غلو نباشد، راهی برای درنگ و تقصیر باقی نمی‌گذارد. در این مسأله با نگاه کسی بنگرید که در جستجوی حقیقت و درستی است و از آن پیروی می‌کند و خطا را دوست ندارد و در انجام آن پارسایی می‌ورزد.

(۳) درست است که ابو بکر مردی فاضل بوده است، ولی از لحاظ بدنی ناتوان بوده است و به همین جهت بر شانه دشمنان سنگینی نداشته و در نتیجه در دلیری پیشگام نبوده است و با علی مقایسه نمی‌شده است و درست است که از لحاظ سبقت در اسلام از پیشگامان است ولی در گرفتاریها و آزمونهای دشوار پیشگام نبوده است. او نه در محاصره بنی هاشم مورد آزمون قرار گرفته و نه در خفتن در بستر رسول خدا در شب هجرت، و می‌بینید که علی در

(۱) منصور بن عمار از واعظان خراسانی قرن دوم که مقیم بغداد بوده است، شرح حالش به تفصیل در تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۷۹-۷۱ آمده است.

ص: ۲۳۵

این کارها بر او مقدم است.

(۱) و بر فرض که ابو بکر دانای به مبانی خداشناسی بوده باشد، هرگز در آن علم و چگونگی مباحثه با ملحدان و پاسخ گفتن به اعتراضهای آنان و مبانی توحید قابل مقایسه با علی نیست.

و بر فرض که ابو بکر سخنور بوده باشد، هرگز دامنه خطبه‌هایش گسترده و در بلاغت رسا نبوده است و معانی مربوط به لطافت علم و باریک‌اندیشی را نمی‌توانسته است استخراج کند. و با آنکه ابو بکر هم پارسا و شکیبیا بوده است ولی پارسایی او قابل مقایسه با پارسایی کسی نیست که از آغاز چنان فقیر بوده است که به میزان قوت روزانه خود نداشته است و برای آن کار مزدوری می‌کرده است و هنگامی هم که دنیا به ظاهر به او روی آورد و خلافت به وجودش آراسته شد از مال دنیا پالوده دست بود. وانگهی، ابو بکر گرفتار کسانی نشد که بر او شورش کنند و به فتنه‌های پیاپی و انباشته

آزمون نگرديد و دستخوش شبهه‌های سرکشان و پيمان‌شکنان نگريدید که کار بدان گونه مشتبه شود که چون کسی از بيعت با او خودداری کند، ديگران هم گرفتار فتنه شوند و جاهل از خودداری آن اشخاص پیروی کند.

آری ابو بکر به روزگار خود گرفتار موضوع ارتداد گرديد و علی (ع) را در آن مورد فضیلت است که او به ابو بکر اشاره کرد و پیشنهاد جنگ با مرتدان را داد. «۱»

(۲) بنابراین در آنچه که ما گفتیم، این علی بن ابی طالب است که به خصوص برای حق خدا قیام فرموده است در همان لشکرکشیها با قاطعیت خود اقدام و امور را اداره می‌کرد و اندیشه برتر خود را به کار می‌بست و در همان ساعات به روشن‌ترین راهها و با نیت صادق و بهترین کلام و استوارترین دلیل و بهترین راهنمایی همراه با نیرومندی قیام می‌کرد و آتش فتنه را خاموش و پرده شک را با سنت صحیح پاره می‌کرد. دل باطل را می‌شکافت و حق را از میان آن بیرون می‌آورد و آن را از شبهه‌های ستیزگران رهایی می‌بخشید. همواره در راه رضای خدا متحمل رنج می‌شد. نه تیزی او کند و نه دلش سرگشته بود. هیچ گرایش و رغبتی او را از فرمانبرداری خدا بازداشت و به هنگام سختی و ناخوشی سستی نفرمود. علی راه دوست و برادر خود- پیامبر (ص)- را رفت و نسبت به دوست و دشمن به همان روش پیامبر رفتار کرد، او حقیقت صبر و شکیبایی را چنان انجام داد که هیچ کس بدان گونه انجام نداد. او بر تلخی حق و اندوه تنگدستی صبر کرد و آنچه که بر نازپروردگان دشوار بود برای

(۱) بدیهی است اگر منظور اسکافی جنگ با مسیلمه کذاب و سجاح و اسود عنسی و پیروان ایشان است درست است. ولی اگر منظور او همه جنگها از جمله داستان کشتن مالک بن نویره است، تاریخ خلاف این را می‌گوید.

ص: ۲۳۶

او نرم و آسان شد و به آنچه که نادانان از آن به بیم می‌افتادند انس گرفت. در دنیا با پاکدامنی راستین و دادگری آشکار و پاک نفسی و داوری استوار و منطق آمیخته با دادگری زندگی کرد. خداوند بسته‌ها را به او گشود و آنچه را پوشیده بود آشکار ساخت و باطل را با او فروکوفت، بدون آنکه سست گام یا سرگشته در تصمیم‌گیری باشد.

پروردگارا جایگاه و منزلت او را در پیشگاه خود گرامی دار. پرتوش را کامل فرمای، همان گونه که او با تحمل سختی به اجرای فرمان تو گردن نهاد و خواهان رضایت تو و نگهبان پیمان تو و مجری دستور تو بود.

پروردگارا، او را چنان برانگیز که گواهی او پذیرفته و سخنش مورد پسندتر و دارای منزلت شریف باشد و از پاداش گران و عطای فراوان تو بهره‌مند باشد.

(۱)

پاسخهای امیر المؤمنین علیه السلام به پرسشهای ابن کواء درباره برخی از آیات قرآن کریم و درباره تنی چند از بزرگان اصحاب رسول خدا (ص) که در دنباله سخن، منزلت خود امیر المؤمنین در پیشگاه پیامبر (ص) مطرح شده است

و سپس گفتار علی (ع) درباره اختلاف احادیث نقل شده از رسول خدا و اینکه احادیث مورد اعتماد همانهایی است که او نقل فرموده است و دیگر احادیث را باید ثابت کرد و در صحت آن جای درنگ است (۲) گفته‌اند ابن کواء «۱» همین‌که شنید علی (ع) می‌گوید: پیش از آنکه مرا از دست دهید، از من پرسید. از من پرسید که دانش هم مانند چیزهای دیگر گرفته می‌شود. از من پرسید که در سینه‌ام علمی انباشته است. برخاست و گفت: من می‌توانم از تو سؤال کنم؟ فرمود: آری، برای چیز فهمیدن پرس و برای خود را به رنج انداختن پرس و از چیزی که تو را به کار می‌آید پرس و آنچه را به کارت نمی‌آید، پرس.

(۳) ابن کواء گفت: ای امیر المؤمنین مقصود از «وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا» چیست؟ فرمود: یعنی باده‌ها. پرسید: «الْحَامِلَاتِ وُجُوهًا» چیست؟ فرمود: ابرها. پرسید: «الْجَارِيَاتِ يُسْرًا» چیست؟

فرمود: کشتیها. پرسید: «الْمَقْسَمَاتِ أَمْرًا» چیست، فرمود: فرشتگان. «۲»

(۱) از پیشوایان خوارج که درباره سال مرگ او اختلاف است. به مقاله مفصل آقای یوسف رحیم‌لو در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۵۳۰-۵۲۸ مراجعه فرمایید.

(۲) معلوم است که کتاب المعیار و الموازنه با توجه به قدمت از مصادر بسیار ارزنده است. در این باره و پرسشهای ابن کواء

ص: ۲۳۷

(۱) گفت: درباره این سخن خدا که فرموده است «الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ» برایم حدیث کن. فرمود: منظور ضراح است که خانه‌ای در آسمان است و هر روز هفتاد هزار فرشته در آن وارد می‌شوند. «۱» گفت: برای من درباره ذو القرنین بگو، آیا پیامبر بوده است یا پادشاه؟ فرمود: هیچ کدام، بنده‌ای بود که برای خدا خیرخواهی کرد و خداوند برای او خیرخواهی فرمود. خدا را دوست می‌داشت و خداوند هم او را دوست می‌داشت. «۲» گفت: به من بگو این آیه که می‌فرماید: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ، - آیا ننگریستی به آنان که نعمت خدا را به ناسپاسی مبدل کردند و قوم خویش را به خانه نابودی درآوردند- درباره چه کسانی نازل شده است؟ فرمود: درباره دو گروه تبهکار قریش، خاندان امیه و خاندان مغیره. خاندان مغیره را خداوند به روز بدر ریشه کن ساخت، ولی بنی امیه تا کنون مهلت داده شده‌اند. «۳»

(۲) گفت: درباره این آیه که خداوند فرموده است: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا - بگو آیا آگاهتان سازم از زیان‌کارترین مردم از لحاظ کردار؟ آنان که کوشش ایشان در زندگی این جهانی تباه شد و خود می‌پندارند که نیکو رفتار کرده‌اند- توضیح بده که درباره چه کسانی است. فرمود:

درباره خوارج حرورا. «۴» گفت: ای امیر المؤمنین این راه شیری آسمان چیست؟ فرمود:

چراغهای آسمان است و از آنجا آب فرو ریزنده- توفان نوح (ع)- بر زمین فروریخته است. گفت: ای امیر المؤمنین درباره قوس قزح برای من توضیح بده. فرمود: قوس قزح مگو که قوس خدا و مایه زینهارى از غرق شدن است. گفت: درباره این لکه‌ای که روی ماه است برای من توضیح بده که چیست؟ فرمود: خداوند می‌گوید: **فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً** - پرتو ماه هم چون پرتو خورشید بود و خداوند آن را محو فرمود. «۵»

می‌توان به منابع دیگری از جمله شرح خطبه ۹۲ و ۲۳۵ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و کتاب سید رضی به نام خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، ص ۶۴ مراجعه کرد. اینها آیات یکم تا چهارم سوره پنجاه و یکم است و به تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰-۹، ص ۱۵۲ مراجعه شود.

(۱) آیات ۴ و ۵ سوره پنجاه و دوم است و به ابو الولید ازرقی، اخبار مکه، ترجمه به قلم این بنده، چاپ بنیاد، تهران، ۱۳۶۸ ش، ص ۴۱ مراجعه فرمایید.

(۲) در آیه ۸۲ سوره هجدهم- کهف- موضوع ذو القرنین مطرح است و طبرسی در تفسیر مجمع البیان، ج ۶-۵، ص ۴۹۰ همین روایت را آورده است.

(۳) آیه ۲۸ سوره ابراهیم و به صفحه ۳۱۴ همان جلد، همان تفسیر مراجعه فرمایید.

(۴) به تفسیر مجمع البیان، ج ۶-۵، ص ۴۹۷ مراجعه فرمایید.

(۵) آیه ۱۲ سوره هفدهم و به تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۱۱ مراجعه فرمایید.

ص: ۲۳۸

(۱) گفت: درباره یاران پیامبر (ص) برای من بگو. فرمود: از هر کدام دوست داری بیرس.

گفت: عبد الله بن مسعود چگونه بود؟ فرمود: قرآن خواند و بر آن قیام کرد. گفت: درباره ابو ذر بگو. فرمود: عالمی بود که نسبت به علم خویش آزمند بود. گفت: از حذیفه بن الیمان بگو. فرمود: منافقان را می‌شناخت و از امور دشوار می‌پرسید و اگر از او پرسش می‌کردید، او را آگاه می‌یافتید. گفت: درباره سلمان فارسی بگو. فرمود: دانش آغاز و پایان را می‌دانست، دریای بی‌کرانه بود. وای بر تو او همچون لقمان حکیم بود و از خاندان ما شمرده می‌شود. گفت: از عمار بن یاسر بگو. فرمود: ایمان در خون و گوشت و مو و پوست و استخوان و پی او آمیخته بود. پیکرش بر آتش حرام است. هر گونه که حق حرکت می‌کرد، عمار هم همراهش بود.

(۲) ابن کواء گفت: درباره خودت برای من بگو. فرمود: خداوند می‌فرماید «خویشتن را مستایید» «۱». گفت: آری و فرموده است «و اما به نعمت پروردگار خویش زبان بگشای» «۲».

فرمود: باشد، من نخستین کس بودم که به حضور پیامبر می‌رسیدم و آخرین کسی بودم که از حضورش بیرون می‌آمدم و هر چه می‌پرسیدم پاسخ داده می‌شدم و چون من سکوت می‌کردم، ایشان آغاز می‌کرد. همه روز و همه شب با پیامبر

(ص) دیدار داشتم. گاه پیامبر (ص) به خانه من می‌آمد، بلکه بیشتر آن حضرت می‌آمد. هرگاه من به یکی از حجره‌های پیامبر (ص) می‌رفتم، زنانش برمی‌خاستند و پیامبر با من تنها می‌ماند و کسی جز من در حضورش نبود، ولی هرگاه آن حضرت به خانه من می‌آمد، فاطمه و هیچ یک از فرزندانم بر نمی‌خاستند، و هرگاه من از پیامبر سؤال می‌کردم، پاسخ می‌فرمود و هرگاه پرسشهای من تمام می‌شد و خاموش می‌ماندم، آن حضرت آغاز می‌فرمود. هیچ آیه‌ای از قرآن بر پیامبر (ص) نازل نشد مگر اینکه آن را برای من خواند و املاء فرمود و من آن را به خط خود نوشتم و پیامبر به پیشگاه خداوند دعا فرمود که به من فهم درست عنایت فرماید، و هیچ آیتی از آیات کتاب خدا نازل نشد مگر آنکه آن را حفظ کردم و پیامبر (ص) تأویل آن را به من آموخت، و هیچ چیز حلال و حرام را رها نکردم مگر آنکه آن را حفظ کردم و پیامبر (ص) تأویل آن را به من آموخت، و از آن هنگام که پیامبر (ص) دست خویش را بر سینه من نهاد و از خداوند مسألت کرد که دل مرا آکنده از فهم و دانش و حکمت و نور فرماید، حتی یک حرف آن را فراموش نکردم. «۳»

(۱) بخشی از آیه ۳۲ سوره پنجاه و سوم - النجم.

(۲) آیه آخر سوره والضحی.

(۳) پرسشهای ابن کواء در مصادر مختلف به چند صورت آمده است و این صورت که اسکافی نقل کرده است از کامل‌ترین صورتهای آن است. در کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص ۹۱ و هم در اصول کافی، ج ۱، ص ۶۲ و خصال،

ص: ۲۳۹

(۱) و در تحقیق این موضوع روایتی است که شما خود از پیامبر (ص) نقل می‌کنید که به علی فرموده است: خداوند به من فرمان داده است تو را به خود نزدیک سازم و دور نگردانم و تو را آموزش دهم و چیزی از تو دریغ ندارم. بر من شایسته است که تو را آموزش دهم و بر تو شایسته است که بشنوی و گوش جان سپاری. «۱»

(۲) و گفته‌اند کسی از علی علیه السلام درباره احادیث نو و بدعتها و از اختلاف اخباری که در دست مردم است پرسید، آن حضرت رو به او کرد و فرمود: پرسش خود را کردی اینک پاسخ آن را با اندیشه بفهم. همانا در دست مردم حق و باطل، راست و دروغ، نسخ‌کننده و نسخ‌شده، عام و خاص، محکم و متشابه و آنچه که درست به حافظه سپرده شده است و آنچه که از روی گمان نقل می‌شود، موجود است. و به روزگار پیامبر (ص) چندان دروغ بر آن حضرت بستند که برخاست و ضمن خطبه‌ای فرمود: هر کس به عمد بر من دروغ بندد باید جایگاه خود را در دوزخ قرار دهد. حدیث را چهار تن برای تو نقل می‌کنند که پنجمی ندارد:

(۳) نخست مردی دورو که اظهار ایمان می‌کند و خود را مسلمان می‌نماید و از گناه نمی‌ترسد و باکی ندارد که به عمد دروغ بر پیامبر ببندد. اگر مردم بدانند که او دو روی دروغگو است، او را تصدیق نمی‌کنند و از او نمی‌پذیرند ولی می‌گویند او از یاران پیامبر است که او را دیده و از او شنیده است و بدین سبب حدیث او را می‌پذیرند، و حال آنکه خداوند درباره منافقان به تو خبر داده است و آنان را چنان که شاید و باید توصیف فرموده است. اینان پس از رسول خدا که درود و سلام خدا بر او باد باقی ماندند و با دروغ و تهمت و نادرستی خود را به پیشوایان گمراهی و

فراخوانندگان به آتش نزدیک ساختند. آنان هم این منافقان را به کار گماردند و بر گردن مردم سوار کردند و به یاری ایشان دنیا را خوردند و جز این نیست که مردم همراه پادشاهان و دنیايند مگر آن کس را که خدای او را نگهدارد.

چنين کسی یکی از آن چهار تن است.

(۴) دو ديگر مردی است که حدیثی را از پیامبر شنیده است، ولی آن را چنان که شاید و باید حفظ نکرده است و در آن گرفتار گمان و خطا گردیده است. به عمد دروغی نبسته است، با این حال آن حدیث در دست اوست. خود به آن عمل می‌کند و آن را روایت هم می‌کند و

ص ۲۵۵ به همین صورت آورده‌اند.

(۱) این حدیث دارای مصادر فراوانی است که از جمله به تفصیل ذیل آیه ۱۲ سوره الحاقه در شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۸۵ - ۲۷۱ آمده است.

ص: ۲۴۰

می‌گوید خودم آن را از پیامبر شنیده‌ام. اگر مسلمانان بدانند که سخن او در آن مورد به وهم و گمان است آن حدیث را از او نمی‌پذیرند و اگر خودش بداند که در آن باره گمان کرده است، آن را رها می‌کند.

(۱) سه ديگر مردی است که از پیامبر (ص) شنیده است که به کاری فرمان داده است، و پیامبر سپس از آن کار نهی فرموده است، ولی آن مرد این موضوع را نمی‌داند یا شنیده است که از چیزی نهی فرموده است و پس از آن به آن امر فرموده و او از آن آگاه نیست، یعنی حدیث نسخ شده را حفظ کرده است و حدیث نسخ‌کننده را حفظ نکرده است. او هم اگر بداند که آن حدیث نسخ شده است آن را رها می‌کند و مردم هم هنگامی که از او می‌شنوند اگر بدانند نسخ شده است آن را کنار می‌نهند.

(۲) چهارمی کسی است که بر خدا و پیامبر دروغ نبسته است و از بیم خدا و برای بزرگداشت پیامبر (ص) دروغ گفتن را دشمن می‌دارد. دستخوش گمان هم نگردیده است و هر چیز را که شنیده است چنان که باید حفظ کرده است و همان گونه که شنیده است آن را نقل می‌کند، نه چیزی بر آن می‌افزاید و نه چیزی از آن می‌کاهد. نسخ‌کننده و نسخ شده را به خاطر سپرده است، به نسخ‌کننده عمل می‌کند و نسخ شده را رها می‌سازد. خاص را از عام و متشابه را از محکم می‌شناسد و هر یک را در جای خود می‌نهد.

(۳) گاه چنان است که گفتاری از پیامبر نقل شده است که دارای دو معنی است، یعنی گفتاری خاص یا عام. آن گفتار را کسی می‌شنود و نمی‌داند خدا و پیامبر از آن چه خواسته‌اند و شنونده آن را بدون شناخت معنی و مقصود و اینکه برای چه گفته است توجیه می‌کند. همه یاران پیامبر هم چنان نبودند که از او چیزی بپرسند و معنی آن را هم از آن حضرت بخواهند، تا آنجا که دوست داشتند بادیه‌نشینی و عربی بیایند و از پیامبر چیزی بپرسد و آنان بشنوند. و از این گونه امور

چیزی بر من نگذشت مگر اینکه از سبب آن پرسیدم و به خاطر سپردم. اینها سبب اختلاف مردم و درست ندانستن معانی و روایات ایشان است. «۱» گفتار علی علیه السلام در اینجا پایان می‌پذیرد.

(۱) آنچه درباره چگونگی احادیث آمده است از خطبه‌های نهج البلاغه است که به شماره ۲۰۳ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، مصر و به شماره ۲۰۱ در نهج البلاغه مرحوم فیض الاسلام و به شماره ۲۱۱ در نهج البلاغه چاپ استاد دکتر شهیدی آمده است. شرحی که ابن ابی الحدید ضمن این خطبه آورده است بسیار آموزنده و خواندنی است به ویژه آزاری که متوجه اهل بیت علیهم السلام بوده است. این خطبه در منابع بسیار کهن پیش از نهج البلاغه و به عنوان مثال در المحاسن، ص ۱۱۸ و اصول کافی، ج ۲، ص ۶۲ و خصال، ج ۲، ص ۲۸۱ آمده است. برای اطلاع بیشتر به روشهای تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغه، ص ۱۸۳ مراجعه فرمایید.